

اخلاق در قرآن کریم (۱)
نویسنده: آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

پیشگفتار

- فصل اول: اهمیت بحثهای اخلاقی
- فصل دوم: نقش اخلاق در زندگی و تمدن انسانها
- فصل سوم: مکتبهای اخلاقی
- فصل چهارم: پشتوانه های اخلاق
- فصل پنجم: اخلاق و آزادی
- فصل ششم: اصول مسائل اخلاقی در قرآن
- فصل هفتم: بیوند مسائل اخلاقی با یکدیگر
- فصل هشتم: از کجا شروع کنیم؟
- فصل نهم: روشهای مختلف ارباب سیر و سلوک
- فصل دهم: آیا در هر مرحله استاد و راهنما لازم است؟
- فصل یازدهم: آمادگیهای لازم برای پرورش فضائل اخلاقی
- فصل دوازدهم: گامهای عملی به سوی تهذیب اخلاقی
- فصل سیزدهم: اسوه ها و الگوها
- فصل چهاردهم: چهره دیگر ولایت و تاثیر آن در تهذیب نفوس!

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بوده، ولی در عصر و زمان ما اهمیت ویژه ای دارد، زیرا:

1- از يك سو عوامل و انگیزه های فساد و انحراف در عصر ما از هر زمانی بیشتر است و اگر در گذشته برای تهیه مقدمات بسیاری از مفاصد اخلاقی هزینه ها و زحمتهای لازم بود در زمان ما از برکت پیشرفت صنایع بشری همه چیز در همه جا و در دسترس همه کس قرار گرفته است!

2- از سوی دیگر، با توجه به این که عصر ما عصر بزرگ شدن مقیاسهاست و آنچه در گذشته بطور محدود انجام می گرفت در عصر ما به صورت نامحدود انجام می گیرد، قتل و کشتار انسانها به برکت و وسائل کشتار جمعی، و مفاصد اخلاقی دیگر به كمك فیلمهای مبتذلی که از ماهواره ها در سراسر دنیا منتشر می شود و اخیرا که به برکت اینترنت هرگونه اطلاعات مضر در اختیار تمام مردم دنیا قرار می گیرد، مفاصد اخلاقی بسیار گسترش پیدا کرده و مرزها را در هم شکسته و تا اقصا نقاط جهان پیش می رود تا آنجا که صدای بنیانگذاران مفاصد اخلاقی نیز درآمده است. اگر در گذشته تولید مواد مخدر در يك نقطه، يك روستا و حداکثر شهرهای مجاور را آلوده می کرد امروز به كمك سوداگران مرگ به سراسر دنیا کشیده می شود.

3- از سوی سوم، همان گونه که علوم و دانشهای مفید و سازنده در زمینه های مختلف پزشکی و صنایع و شؤون دیگر حیات بشری گسترش فوق العاده ای پیدا کرده، علوم شیطانی و راهکارهای وصول به مسائل غیرانسانی و غیراخلاقی نیز به مراتب گسترده تر از سابق شده است به گونه ای که به دارندگان فساد اخلاق اجازه می دهد از طرق مرموزتر و پیچیده تر و گاه ساده تر و آسانتر به مقصود خود برسند. در چنین شرایطی توجه به مسائل اخلاقی و علم اخلاق از هر زمانی ضروری تر به نظر می رسد و هرگاه نسبت به آن کوتاهی شود فاجعه یا فاجعه هایی در انتظار است.

اندیشمندان دلسوز و عالمان آگاه باید همگی دست به دست هم دهند و برای گسترش اخلاق در دنیای امروز که اخلاق به خطر افتاده تا آن حد که بعضی آن را بکلی انکار کرده یا غیر ضروری دانسته اند و بعضی دیگر هر کار و خصلتی که انسان را به خواسته سیاسی اش برساند اخلاق شمرده اند، تمام تلاش و کوشش خود را به

کار گیرند. خوشبختانه ما مسلمانان منبع عظیمی مثل قرآن مجید در دست داریم که مملو است از بحثهای عمیق اخلاقی که در هیچ منبع دینی دیگری در جهان یافت نمی شود. گرچه مباحث اخلاقی قرآن از سوی مفسران بزرگ و عالمان اسلامی بطور پراکنده مورد تفسیر قرار گرفته ولی تا آنجا که ما می دانیم کتابی به عنوان اخلاق در قرآن به سبک تفسیر موضوعی که این مسائل را به صورت جمعی و با استفاده از روش تفسیر موضوعی مورد توجه قرار دهد، تالیف نیافته با آن که جای آن کاملاً خالی است.

لذا بر این شدیم که بعد از پایان دروه اول پیام قرآن که پیرامون معارف و عقاید اسلامی به سبک تفسیر موضوعی بحث می کرد، به سراغ بحث اخلاق اسلامی در قرآن مجید به عنوان دوره دوم پیام قرآن برویم. بحمدالله این کار انجام شد و مجموعه این مباحث در دو مجلد تهیه شد که مجلد اول در کلیات مسائل اخلاقی بحث می کند و اکنون در دسترس شماست ولی می توان از آن به عنوان يك متن جامع درسی نیز استفاده کرد، و جلد دوم پیرامون جزئیات مباحث اخلاقی و مصادیق آن بطور گسترده بحث می کند که بحمدالله قسمت عمده آن آماده برای چاپ است. امیدواریم این گام دیگر در طریق استفاده از قرآن مجید در حل مشکلات زندگی انسانها، مورد قبول خداوند متعال و ذخیره یوم المعاد قرار گیرد و اگر کاستیهایی در آن است با تذکر صاحب نظران تکمیل گردد.

والحمد لله رب العالمین

ربیع الاول ۱۴۱۹ - تیرماه ۱۳۷۷

فصل اول : اهمیت بحثهای اخلاقی

اشاره

این بحث از مهمترین مباحث قرآنی است، و از يك نظر مهمترین هدف انبیای الهی را تشکیل می دهد، زیرا بدون اخلاق نه دین برای مردم مفهومی دارد، و نه دنیای آنها سامان می یابد؛ همان گونه که گفته اند :

اقوام روزگار به اخلاق زنده اند

قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است! اصولاً زمانی انسان شایسته نام انسان است که دارای اخلاق انسانی باشد و در غیر این صورت حیوان خطرناکی است که با استفاده از هوش سرشار انسانی همه چیز را ویران می کند، و به آتش می کشد؛ برای رسیدن به منافع نامشروع مادی جنگ به پا می کند، و برای فروش جنگ افزارهای ویرانگر تخم تفرقه و نفاق می پاشد و بی گناهان را به خاک و خون می کشد!

آری! او ممکن است به ظاهر متمدن باشد ولی در این حال حیوان خوش علفی است که نه حلال را می شناسد و نه حرام را! نه فرقی میان ظلم و عدالت قائل است و نه تفاوتی در میان ظالم و مظلوم!

با این اشاره به سراغ قرآن می رویم و این حقیقت را از زبان قرآن می شنویم: در آیات زیر دقت کنید :

1 - هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم ویعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین (سوره جمعه آیه 2)

2 - لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم ویعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین (سوره آل عمران ۱۶۴)

3 - کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یزکیکم ویعلمکم الکتاب و الحکمة و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون (سوره بقره آیه ۱۵۱)

4 - ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمة و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم (سوره بقره آیه ۱۲۹)

- 5 قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها (سوره شمس آیات 9 و 10)

- 6 قد افلح من تزکی و ذکر اسم رب-ه فصلی (سوره اعلی آیات 14 و 15)

- 7 و لقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله (سوره لقمان آیه 12)

ترجمه:

- 1 او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب و حکمت می آموزد هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند!

- 2 خداوند بر مؤمنان منت نهاد (و نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند و آنان را پاک کند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

- 3 همان گونه (که با تغییر قبله نعمت خود را بر شما ارزانی داشتیم) رسولی از خودتان در میانتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی دانستید به شما یاد دهد.

- 4 پروردگار! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز! تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند زیرا تو توانا و حکیمی و بر این کار قادری

- 5 هرکس نفس خود را پاک و تزکیه کرد رستگار شد - و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلود ساخت نومید و محروم گشت!

- 6 به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد) رستگار شد - و (آن کس) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند!

- 7 ما به لقمان حکمت (ایمان و اخلاق) آموختیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جا آور

چهار آیه نخستین در واقع يك حقیقت را دنبال می کند و آن این که یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تزکیه نفوس و تربیت انسانها و پرورش اخلاق حسنه بوده است؛ حتی می توان گفت تلاوت آیات الهی و تعلیم کتاب و حکمت که در نخستین آیه آمده مقدمه ای است برای مساله تزکیه نفوس و تربیت انسانها؛ همان چیزی که هدف اصلی علم اخلاق را تشکیل می دهد.

شاید به همین دلیل تزکیه در این آیه بر تعلیم پیشی گرفته است چرا که هدف اصلی و نهائی تزکیه است هرچند در عمل تعلیم مقدم بر آن می باشد.

و اگر در سه آیه دیگر (آیه دوم و سوم و چهارم از آیات مورد بحث) تعلیم بر تزکیه اخلاق پیشی گرفته ناظر به ترتیب طبیعی و خارجی آن است که معمولا تعلیم مقدمه ای ست برای تربیت و تزکیه؛ بنابراین آیه اول و آیات سه گانه اخیر هر کدام به یکی از ابعاد این مساله می نگرند. دقت کنید این احتمال در تفسیر آیات چهارگانه فوق نیز دور نیست که منظور از این تقدیم و تاخیر این است که این دو (تعلیم و تربیت) در یکدیگر تاثیر متقابل دارند؛ یعنی همان گونه که آموزشهای صحیح سبب بالا بردن سطح اخلاق و تزکیه نفوس می شود وجود فضائل اخلاقی در انسان نیز سبب بالا بردن سطح علم و دانش اوست؛ چرا که انسان وقتی می تواند به حقیقت علم برسد که از لجاجت و کبر و خودپرستی و تعصب کورکورانه که سد راه پیشرفتهای علمی است خالی باشد در غیر این صورت این گونه مفاسد اخلاقی حجابی بر چشم و دل او می افکند که نتواند چهره حق را آن چنان که هست مشاهده کند و طبعا از قبول آن وا می ماند.

این نکات نیز در آیات چهارگانه فوق قابل دقت است:

اولین آیه قیام پیغمبری که معلم اخلاق است به عنوان یکی از نشانه های خداوند ذکر شده و نقطه مقابل تعلیم و تربیت را ضلال مبین و گمراهی آشکار شمرده است (و ان كانوا من قبل لفی ضلال مبین) و این نهایت اهتمام قرآن را به اخلاق نشان می دهد .

در دومین آیه بعثت پیامبری که مربی اخلاقی و معلم کتاب و حکمت است به عنوان منتهی بزرگ و نعمتی عظیم از ناحیه خداوند شمرده است؛ این نیز دلیل دیگری بر اهمیت اخلاق است .

در سومین آیه که بعد از آیات تغییر قبله (از بیت المقدس به کعبه) آمده و این تحول را يك نعمت بزرگ الهی می شمرد می فرماید: این نعمت همانند اصل نعمت قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که با هدف تعلیم و تربیت و تهذیب نفوس و آموزش اموری که وصول انسان به آن از طرق عادی امکان پذیر نبود انجام گرفته است. (۱)

نکته دیگری که در چهارمین آیه قابل دقت است این است که در این جا با تقاضای ابراهیم و دعای او در پیشگاه خدا روبه رو می شویم؛ او بعد از بنای کعبه و فراغت از این امر مهم الهی دعاهایی می کند که یکی از مهمترین آنها تقاضای به وجود آمدن امت مسلمانی از ذریه اوست و بعثت پیامبری که کار او تعلیم کتاب و حکمت و تربیت و تزکیه نفوس باشد .

این نکته نیز در پنجمین آیه جلب توجه می کند که قرآن پس از ذکر طولانی ترین سوگندها که مجموعه ای از یازده سوگند مهم به خالق و مخلوق و زمین و آسمان و ماه و خورشید و نفوس انسانی (است می گوید: آن کس که نفس خویش را تزکیه کند رستگار شده و آن کس که آن را آلوده سازد مایوس و ناامید گشته است! (قد افلح من زکاهها و قد خاب من دسها) .

این تأکیدهای پی در پی و بی نظیر دلیل روشنی است بر اهمیتی که قرآن مجید برای پرورش اخلاق و تزکیه نفوس قائل است و گویی همه ارزشها را در این ارزش بزرگ خلاصه می کند و فلاح و رستگاری و نجات را در آن می شمرد .

همین معنی با مختصر تفاوتی در آیه ششم آمده و جالب این که تزکیه اخلاق در آن مقدم بر نماز و یاد خدا ذکر شده که اگر تزکیه نفس و پاکی دل و صفای روح در پرتو فضائل اخلاقی نباشد نه ذکر خدا به جا می رسد و نه نماز روحانیتی به بار می آورد .

و بالاخره در آخرین آیه از معلم بزرگ اخلاق یعنی لقمان سخن می گوید و از علم اخلاق به حکمت تعبیر می کند و می گوید: ما (موهبت بزرگ) حکمت را به لقمان دادیم سپس به او دستور دادیم (که شکر خدا را در برابر این نعمت بزرگ به جا آورد!) (ولقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر الله) .

با توجه به این که ویژگی لقمان حکیم آن چنان که از آیات سوره لقمان استفاده می شود تربیت نفوس و پرورش اخلاق بوده است بخوبی روشن می شود که منظور از حکمت در این جا همان حکمت عملی و آموزشهایی است که منتهی به آن می شود یعنی تعلیم برای تربیت !

باید توجه داشت که حکمت همان گونه که بارها گفته ایم در اصل به معنی لجام اسب و مانند آن است؛ سپس به هر امر بازدارنده اطلاق شده است و از آنجا که علوم و دانشها و همچنین فضائل اخلاقی انسان را از بدیها و کژیها باز می دارد این واژه بر آن اطلاق شده است

نتیجه

آنچه از آیات بالا استفاده می شود اهتمام فوق العاده قرآن مجید به مسائل اخلاقی و تهذیب نفوس به عنوان يك مساله اساسی و زیربنایی است که برنامه های دیگر از آن نشات می گیرد؛ و به تعبیر دیگر بر تمام احکام و قوانین اسلامی سایه افکنده است .

آری! تکامل اخلاقی در فرد و جامعه مهمترین هدفی است که ادیان آسمانی بر آن تکیه می کنند و ریشه همه اصلاحات اجتماعی و وسیله مبارزه با مفسد و پدیده های ناهنجار می شمرند. اکنون به روایات اسلامی باز می گردیم و اهمیت این مساله را در روایات جستجو می کنیم .

اهمیت اخلاق در روایات اسلامی

این مساله در احادیثی که از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همچنین از سایر پیشوایان معصوم علیهم السلام رسیده است با اهمیت فوق العاده ای تعقیب شده که به عنوان نمونه چند حدیث پرمعنا را از نظر می گذرانیم :

1- در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم :

نما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛ من تنها برای تکمیل فضائل اخلاقی مبعوث شده ام. (۲)

و در تعبیر دیگری: انما بعثت لاتمم حسن الاخلاق آمده است. (۳)

و در تعبیر دیگری: بعثت بمکارم الاخلاق ومحاسنها آمده است. (۴)

تعبیر به انما که به اصطلاح برای حصر است نشان می دهد که تمام اهداف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در همین امر یعنی تکامل اخلاقی انسانها خلاصه می شود .

2- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: لو كنا لانرجو جنة ولا نخشى ناراً ولا ثواباً ولا عقاباً لكان ينبغي لنا ان نطالب بمكارم الاخلاق فانها مما تدل على سبيل النجاة؛ اگر ما امید و ایمانی به بهشت و ترس و وحشتی از دوزخ و انتظار ثواب و عقابی نمی داشتیم شایسته بود به سراغ فضائل اخلاقی برویم چرا که آنها راهنمای نجات و پیروزی و موفقیت هستند. (۵)

این حدیث بخوبی نشان می دهد که فضائل اخلاقی نه تنها سبب نجات در قیامت است بلکه زندگی دنیا نیز بدون آن سامان نمی یابد! (در این باره در آینده به خواست خدا بحثهای مشروحتری خواهیم داشت

3- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: جعل الله سبحانه مكارم الاخلاق صلة بينه وبين عباده فحسب احدكم ان يتمسك بخلق متصل بالله؛ خداوند سبحان فضائل اخلاقی را وسیله ارتباط میان خودش و بندگانش قرار داده همین بس که هر يك از شما دست به اخلاقی بزند که او را به خدا مربوط سازد. (۶)

به تعبیر دیگر خداوند بزرگترین معلم اخلاق و مربی نفوس انسانی و منبع تمام فضائل است و قرب و نزدیکی به خدا جز از طریق تخلق به اخلاق الهی مکان پذیر نیست! بنابراین هر فضیلت اخلاقی رابطه ای میان انسان و خدا ایجاد می کند و او را گام به گام به ذات مقدسش نزدیکتر می سازد .

زندگی پیشوایان دینی نیز سرتاسر بیانگر همین مساله است که آنها در همه جا به فضائل اخلاقی دعوت می کردند و خود الگوی زنده و اسوه حسنه ای در این راه بودند و به واسطه خدا در مباحث آینده در هر بحثی به نمونه های اخلاقی آنها آشنا خواهیم شد؛ و همین بس که قرآن مجید به هنگام بیان مقام والای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: وانك لعلی خلق عظیم؛ تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری! (۷)

نکته ها:

1-تعریف علم اخلاق

در این جا لازم است قبل از هر چیز به سراغ تعریف اخلاق برویم؛ اخلاق جمع خلق (بر وزن قفل) و خلق . (بر وزن افق) می باشد به گفته راغب در کتاب مفردات این دو واژه در اصل به يك ریشه باز می گردد خلق

به معنی هیئت و شکل و صورتی است که انسان با چشم می بیند و خلق به معنی قوا و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می شود .

بنابراین می توان گفت: اخلاق مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است و به گفته بعضی از دانشمندان گاه بعضی از اعمال و رفتاری که از خلقیات درونی انسان ناشی می شود نیز اخلاق گفته می شود (اولی اخلاق صفاتی است و دومی اخلاق رفتاری) .

اخلاق را از طریق آثارش نیز می توان تعریف کرد و آن این که گاه فعلی که از انسان سر می زند شکل مستمری ندارد؛ ولی هنگامی که کاری بطور مستمر از کسی سر می زند (مانند امساک در بذل و بخشش و کمک به دیگران) دلیل به این است که يك ریشه درونی و باطنی در اعماق جان و روح او دارد آن ریشه را خلق و اخلاق می نامند .

اینجاست که ابن مسکویه در کتاب تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق می گوید: خلق همان حالت نفسانی است که انسان را به انجام کارهایی دعوت می کند بی آن که نیاز به تفکر و اندیشه داشته باشد. (۸)

همین معنی را مرحوم فیض کاشانی در کتاب حقایق آورده است آنجا که می گوید: بدان که خوی عبارت است از هیئتی استوار با نفس که افعال به آسانی و بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر می شود. (۹)

و به همین دلیل اخلاق را به دو بخش تقسیم می کنند: ملکاتی که سرچشمه پدیدآمدن کارهای نیکو است و اخلاق خوب و ملکات فضیله نامیده می شود و آنها که منشا اعمال بد است و به آن اخلاق بد و ملکات رذیله می گویند .

و نیز از همین جا می توان علم اخلاق را چنین تعریف کرد: اخلاق علمی است که از ملکات و صفات خوب و بد و ریشه ها و آثار آن سخن می گوید و به تعبیر دیگر سرچشمه های اکتساب این صفات نیک و راه مبارزه با صفات بد و آثار هر يك را در فرد و جامعه مورد بررسی قرار می دهد .

البته همانطور که گفته شد گاه به آثار عملی و افعال ناشی از این صفات نیز واژه اخلاق اطلاق می شود؛ مثلا اگر کسی پیوسته آثار خشم و عصبانیت نشان می دهد به او می گویند: این اخلاق بدی است و بعکس هنگامی که بذل و بخشش می کند می گویند: این اخلاق خوبی است که فلان کس دارد؛ در واقع این دو علت و معلول یکدیگرند که نام یکی بر دیگری اطلاق می شود .

بعضی از غربیها نیز علم اخلاق را چنان تعریف کرده اند که از نظر نتیجه با تعریفهایی که ما می کنیم یکسان است از جمله در کتاب فلسفه اخلاق از یکی از فلاسفه غرب به نام ژکس می خوانیم که می گوید: علم اخلاق عبارت است از تحقیق در رفتار آدمی به آن گونه که باید باشد. (۱۰)

در حالی که بعضی دیگر که بینشهای متفاوتی دارند (مانند فولکیه) در تعریف علم اخلاق می گوید: مجموع قوانین رفتار که انسان به واسطه مراعات آن می تواند به هدفش برسد علم اخلاق است. (۱۱)

این سخن کسانی است که برای ارزشهای والای انسانی اهمیت خاصی قائل نیستند بلکه از نظر آنان رسیدن به هدف (هر چه باشد) مطرح است؛ و اخلاق از نظر آنها چیزی جز اسباب وصول به هدف نیست !

-2-رابطه اخلاق و فلسفه

فلسفه در يك مفهوم کلی به معنی آگاهی بر تمام جهان هستی است به مقدار توان انسانی؛ و به همین دلیل تمام علوم می تواند در این مفهوم کلی و جامع داخل باشد؛ و روی همین جهت در اعصار گذشته که علوم محدود و معدود بود علم فلسفه از همه آنها بحث می کرد و فیلسوف کسی بود که در رشته های مختلف علمی آگاهی داشت .

در آن روزها فلسفه را به دو شاخه تقسیم می کردند :

الف - اموری که از قدرت و اختیار انسان بیرون است که شامل تمام جهان هستی بجز افعال انسان می شود .

ب - اموری که در اختیار انسان و تحت قدرت او قرار دارد؛ یعنی افعال انسان .

بخش اول را حکمت نظری می نامیدند و آن را به سه شاخه تقسیم می کردند .

1- فلسفه اولی یا حکمت الهی که درباره احکام کلی وجود و موجود و مبدا و معاد صحبت می کرد .

2- طبیعیات که آن هم رشته های فراوانی داشت .

3- ریاضیات که آن هم شاخه های متعددی را در بر می گرفت .

اما قسمتی که مربوط به افعال انسان است آن را حکمت عملی می دانستند و آن نیز به سه شاخه تقسیم می شد .

1- اخلاق و افعالی که مایه سعادت یا بدبختی انسان می شود و همچنین ریشه های آن در درون نفس آدمی .

2- تدبیر منزل است که مربوط است به اداره امور خانوادگی و آنچه تحت این عنوان می گنجد .

3- سیاست و تدبیر مدن که درباره روشهای اداره جوامع بشری سخن می گوید .

و به این ترتیب آنها به اخلاق شکل فردی داده آن را در برابر تدبیر منزل و سیاست مدن قرار می دادند. بنابراین علم اخلاق شاخه ای از فلسفه عملی یا حکمت عملی است. ولی امروز که علوم شاخه های بسیار فراوانی پیدا کرده و به همین دلیل از هم جدا شده است فلسفه و حکمت غالباً به همان معنی حکمت نظری و آن هم شاخه اول آن یعنی امور کلی مربوط به جهان هستی و همچنین مبدا و معاد اطلاق می شود. (دقت کنید)

در این که حکمت نظری با ارزشتر است یا حکمت عملی در میان فلاسفه گفتگو است گروهی اولی را با ارزشتر می دانستند و گروهی دومی را و اگر ما از زاویه های مختلف نگاه کنیم حرف هر دو گروه صحیح است که فعلاً جای بحث آن نیست. درباره رابطه فلسفه و اخلاق باز هم به مناسبتهای دیگر به خواست خدا سخن خواهیم گفت .

-3- رابطه اخلاق و عرفان

اما در مورد رابطه اخلاق و عرفان و اخلاق و سیر و سلوک الی الله نیز می توان گفت: عرفان بیشتر به معارف الهی می نگرد آن هم نه از طریق علم و استدلال بلکه از طریق شهود باطنی و درونی یعنی قلب انسان آنچنان نورانی و صاف گردد و دیده حقیقت بین او گشوده شود و حجابها بر طرف گردد که با چشم دل ذات پاک خدا و اسماء و صفات او را ببیند و به او عشق ورزد .

بدیهی است علم اخلاق چون می تواند به برطرف شدن رذائل اخلاقی که حجابهایی است در برابر چشم دل کمک کند؛ یکی از پایه های عرفان الهی و مقدمات آن خواهد بود .

و اما سیر و سلوک الی الله که هدف نهایی آن رسیدن به معرفه الله و قرب جوار او است آن هم در حقیقت مجموعه ای از عرفان و اخلاق است. سیر و سلوک درونی نوعی عرفان است که انسان را روز به روز به ذات پاک او نزدیکتر می کند حجابها را کنار می زند و راه را برای وصول به حق هموار می سازد؛ و سیر و سلوک برونی همان اخلاق است منتها اخلاقی که هدفش را تهذیب نفوس تشکیل می دهد نه فقط بهتر زیستن از نظر مادی .

-4- رابطه علم و اخلاق

در آیات مورد بحث دیدیم که قرآن مجید کرارا تعلیم کتاب و حکمت را در کنار تزکیه و پاکسازی اخلاقی قرار می دهد؛ گاه تزکیه را بر تعلیم مقدم می دارد و گاه تعلیم و بر تزکیه؛ و این نشان می دهد که میان این دو رابطه عمیقی است.

یعنی هنگامی که انسان از خوبی و بدی اعمال و صفات اخلاقی آگاه گردد و آثار و پیامدهای هر یک از صفات فضیلت و رذیلت را بداند بی شک در تربیت و پرورش او مؤثر است؛ بطوری که می توان گفت بسیاری از زشتیهای عمل و اخلاق از ناآگاهیها سرچشمه می گیرد.

به همین دلیل اگر علم و آگاهی جای جهل و نادانی را بگیرد و به تعبیر دیگر سطح فرهنگ بالا برود بسیاری از زشتیها جای خود را به زیباییها و بسیاری از مفاصل اخلاقی جای خود را به محاسن اخلاقی می دهد؛ ولی باید توجه داشت این مساله کلیت ندارد. و متأسفانه گاه در این مساله مبالغه شده گروهی راه افراط را پیش گرفته و گروهی راه تفریط را.

گروهی به پیروی از گفتار معروف سقراط فیلسوف یونانی که معتقد بود علم و کمت سرچشمه اخلاق حمیده است و رذائل اخلاقی معلول جهل و نادانی است عقیده دارند که تنها راه برای مبارزه با رذائل اخلاق و پیدایش فضائل اخلاقی گسترش علم و دانش و بالا بردن سطح افکار جامعه است و به این ترتیب فضیلت مساوی با معرفت می شود.

آنها می گویند هیچ کس آگاهانه به دنبال بدی و شر نمی رود و اگر خوبی را تشخیص دهد آن را رها نمی سازد پس وظیفه ما آن است که هم برای خود و هم دیگران کسب آگاهی کنیم و نتایج خیر و شر و بد و نیکو را بدانیم تا جوانه های فضائل اخلاقی بر شاخسار وجود ما ظاهر شود!

در مقابل شاید کسانی هستند که مایلند رابطه این دو را بکلی نفی کنند و بگویند که دانش و هوشیاری در افراد آلوده سبب می شود که جنایات را هوشیارانه تر انجام دهند و طبق مثل معروف: دزدانی که با چراغ می آیند کالاهای گزیده تر می برند! ولی انصاف این است که رابطه علم و اخلاق را نه می توان بکلی انکار کرد و نه می توان بطور کامل اخلاق را معلول علم دانست.

شاهد این سخن تجارب زنده ای است که از جامعه کسب کرده ایم؛ افراد آلوده ای بودند که وقتی آنها را به حسن و قبح اعمالشان آگاه کرده ایم و به نتایج سوء اعمال و افعال بد آشنا شده اند دست از کار خود برداشته و گرایش به خوبیها پیدا کرده اند حتی در خودمان نیز این تجربه را داشته ایم. در مقابل افرادی را می شناسیم که آگاهی کافی به نیک و بد اعمال و نتایج و آثار آن دارند ولی همچنان به بدی ادامه می دهند و اخلاق سوء بر وجود آنها حاکم است.

اینها همه به خاطر آن است که انسان موجودی است دو بعدی یک بعد وجود او را علم و ادراک و آگاهی تشکیل می دهد و یک بعد وجود او را امیال و غرائز و شهوات؛ به همین دلیل گاه با میل و اختیار خود بعد اول را ترجیح می دهد و گاه دوم را.

از اینجا روشن می شود آنها که یکی از دو قول بالا را پذیرفته اند انسان را یک بعدی فرض کرده و توجه به بعد دیگر وجود انسان نداشته اند. از آیات دیگر قرآن نیز بخوبی می توان آنچه را که گفتیم استفاده کرد.

قرآن مجید در چندین آیه به رابطه ای میان جهل و اعمال سوء اشاره کرده است؛ مثلاً می فرماید: انه من عمل منکم سوء بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی انجام دهد سپس توبه و اصلاح و جبران نماید خداوند آمرزنده و مهربان است. (سوره انعام آیه 54)

شبیبه همین معنی در سوره نساء آیه ۱۷ و سوره نحل آیه ۱۱۹ نیز آمده است. بدیهی است منظور در اینجا جهل مطلق نیست که با توبه سازگار نباشد بلکه مرتبه ای از مراتب جهل است که اگر بر طرف گردد انسان به راه حق روی می آورد.

در جلد اول از دوره اول پیام قرآن در آنجا که بحث درباره معرفت و شناخت آمده آیات بسیاری نقل کرده ایم که از آنها استفاده می شد جهل سرچشمه کفر است جهل سرچشمه اشاعه فساد تعصب و لجاجت بهانه جویی تقلید کورکورانه اختلاف و پراکندگی سوءظن و بدبینی جسارت و بی ادبی و در يك جمله جهل مایه دگرگون شدن بسیاری از ارزشها است! (۱۲)

از سوی دیگر در بعضی از آیات صریحا می گوید: کسانی هستند که با علم و آگاهی راه غلط را می پیمایند؛ مثلا درباره آل فرعون می فرماید: و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما و علوا؛ آنها آیات ما را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین داشتند. (سوره نمل آیه ۱۴)

و درباره گروهی از اهل کتاب می فرماید: ویقولون علی الله الکذب وهم يعلمون؛ آنها بر خدا دروغ می بندند در حالی که می دانند. (سوره آل عمران آیه ۷۵) شبیه همین معنی در چند آیه بعد از آن نیز آمده است (سوره آل عمران آیه ۷۸)

علم و آگاهی در این آیه ممکن است اشاره به آگاهی بر موضوع دروغ باشد ولی باز هم شاهد مدعی ما است چرا که حکم عقل و شرع درباره دروغ و زشتی آن چیزی نیست که بر کسی مکتوم باشد.

تجربیات روزمره نیز این واقعیت را نشان می دهد که آگاهی بر زیانهای اخلاق رذیله در بسیاری از موارد می تواند باز دارنده باشد و در عین حال موارد زیادی هم دیده می شود که افراد آگاه دست به اعمال سوء زده و اخلاق رذیله را برای خود ترجیح می دهند. و به این ترتیب مکتب واسطه در اینجا با واقعیتها منطبق تر است. (دقت کنید)

- آیا اخلاق قابل تغییر است؟

سرنوشت علم اخلاق و تمام بحثهای اخلاقی و تربیتی به این مساله بستگی دارد زیرا اگر اخلاق قابل تغییر نباشد نه تنها علم اخلاق بیهوده خواهد بود بلکه تمام برنامه های تربیتی انبیا و کتابهای آسمانی لغو خواهد شد؛ تعزیرات و تمام مجازاتهای بازدارنده نیز بی معنی خواهد بود.

بنابراین وجود آنهمه برنامه های اخلاقی و تربیتی در تعالیم انبیا و کتب آسمانی و نیز وجود برنامه های تربیتی در تمام جهان بشریت و همچنین مجازاتهای بازدارنده در همه مکاتب جزائی بهترین دلیل بر این است که قابلیت تغییر اخلاق و روشهای اخلاقی نه تنها از سوی تمام پیامبران که از سوی همه عقلا جهان پذیرفته شده است.

اما با این همه عجیب است که فلاسفه و علمای اخلاق بحثهای فراوانی درباره این که آیا اخلاق قابل تغییر است یا نه؟ مطرح کرده اند! بعضی می گویند: اخلاق قابل تغییر نیست! و آنها که بدگوهرند و طینتی ناپاک دارند عوض نمی شوند و به فرض که تغییر یابند سطحی و ناپایدار است و بزودی به حال اول باز می گردند!

آنها برای خود دلایلی دارند از جمله این که ساختمان جسم و جان رابطه نزدیکی با اخلاق دارد و در واقع اخلاق هر کس تابع چگونگی آفرینش روح و جسم اوست و چون روح و جسم آدمی عوض نمی شود اخلاق او نیز قابل تغییر نیست.

جمعی از شعرا که پیرو این طرز تفکر بوده اند نیز در اشعار خود بطور گسترده به این مطلب اشاره کرده اند (هر چند ممکن است اشعار آنها را بر نوعی مبالغه در این امر حمل کرد) نمونه ای از اشعار شعرای معروف را در این زمینه در ذیل می خوانید:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی؟ ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس! باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس!

برسبیه دل چه سود خواندن و عطر نرود میخ آهنین در سنگ آهنی را که موریانه بخورد نتوان برد از آن به صیقل زنگ! چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد هیچ صیقل نکو نداند کرد آهنی را که

بدگهر باشد سگ به دریای هفتگانه مشوی که چو تر شد پلیدتر باشد! خر عیسی گرش به مکه برند چون بیاید هنوز خر باشد!

دلیل دیگری که برای این امر ذکر کرده اند این است که دگرگون شدن اخلاق به واسطه عوامل خارجی از قبیل تادیب و نصیحت و اندرز است و هنگامی که این عوامل زایل گردد انسان به اخلاق اصلی خود باز خواهد گشت درست مانند سردی آب که به وسیله عوامل حرارت را از بین می رود و هنگامی که آن عوامل از بین برود حرارت را پس داده به حال اول باز می گردد!

این طرز فکر و این گونه استدلالات همه مایه تاسف و سبب انحطاط جوامع بشری است!

طرفداران قابلیت تغییر در امور اخلاقی از دو دلیل فوق چنین پاسخ می گویند:

1- ارتباط اخلاق با ساختمان روح و جسم انسان قابل انکار نیست ولی این ارتباط به اصطلاح در حد مقتضی است نه علت تامه یعنی می تواند زمینه ساز باشد نه این که الزام و اجبارا تاثیر قطعی بگذارد همان گونه که بسیاری از افرادی که از پدران و مادران مبتلا به پاره ای از بیماریها متولد می شوند زمینه آلودگی به آن بیماریها را دارند ولی با این حال می توان با پیشگیریهای مخصوص جلو تاثیر عامل وراثت را گرفت.

افراد ضعیف البنیه از نظر جسمانی با استفاده از بهداشت و ورزش افراد نیرومندی می شوند و بعکس افراد قوی البنیه بر اثر ترك این دو ضعیف و ناتوان خواهند شد. افزون بر این روح و جسم انسان نیز قابل تغییر است تاچه رسد به اخلاق زاینده از آن!

می دانیم تمام حیوانات اهلی امروز يك روز در زمره حیوانات وحشی بودند انسان آنها را گرفت و رام کرد و به صورت حیوانات اهلی در آورد؛ بسیاری از گیاهان و درختان میوه نیز چنین بوده اند. جایی که با تربیت بتوان خلق و خوی يك حیوان و ویژگیهای يك گیاه یا درخت را تغییر داد چگونه نمی توان اخلاق انسان را به فرض که اخلاق ذاتی باشد تغییر داد؟ هم اکنون نیز بسیاری از حیوانات را برای کارهایی که بر خلاف طبیعت آنها است تربیت می کنند و آنها این کارها را بخوبی انجام می دهند.

2- از آنچه در بالا گفته شد پاسخ استدلال دیگر آنان نیز روشن می شود زیرا گاه عوامل بیرونی آنقدر تاثیر قوی دارد که ویژگیهای ذاتی را بکلی دگرگون می سازد و حتی ویژگیهای جدید به وراثت به نسلهای آینده نیز می رسد همان گونه که در حیوانات اهلی مثال زده شد.

تاریخ انسانهای بسیاری را نشان می دهد که بر اثر تربیت بکلی خلق و خوی خود را تغییر دادند و به اصطلاح یکصد و هشتاد درجه چرخش کردند افرادی که يك روز مثلا در صف دزدان قهار جای داشتند به زاهدان و عابدان مشهوری مبدل گشتند.

توجه به طرز به وجود آمدن يك ملکه اخلاقی به ما این قدرت را می دهد که راه از میان بردن آن را نیز پیدا کنیم؛ مساله چنین است که هر عمل خوب یا بد اثر موافق خود را در روح انسان باقی می گذارد و روح را تدریجا به سوی خود جلب می کند تکرار این عمل آن اثر را بیشتر و قویتر می سازد و کم کم کیفیتی به نام عادت حاصل می شود و هر گاه عادت استمرار یابد به صورت ملکه در می آید.

بنابر این همان گونه که عادات و ملکات اخلاقی زشت در سایه تکرار عمل تشکیل می گردد از همین طریق قابل زوال است؛ البته اثر تلقین تفکر تعلیمات صحیح و محیط سالم در فراهم کردن زمینه های روحی برای پذیرش و تشکیل ملکات خوب را نمی توان نادیده گرفت.

در اینجا قول سومی نیز وجود دارد و آن این که بعضی از صفات اخلاقی قابل تغییر است و بعضی غیر قابل تغییر آن صفاتی که طبیعی و فطری است قابل تغییر نمی باشد ولی آن صفاتی که عوامل خارجی دارد قابل تغییر است. (۱۳)

این قول نیز فاقد هرگونه دلیل است زیرا این تفصیل و تفاوت گذاری بین صفات فرع بر قبول اخلاق طبیعی و فطری است در حالی که چنین چیزی ثابت نیست؛ و به فرض که چنین باشد چه کسی می تواند ادعا کند که

صفات فطری قابل تغییر نیست؟ مگر حیوانات وحشی را نمی توان اهلی کرد؟ مگر تعلیم و تربیت نمی تواند آنقدر ریشه دار شود که اعماق وجود انسان را دگرگون سازد؟ آیات و روایات دلیل بر قابلیت تغییر اخلاق است آنچه را در بالا گفتیم از نظر دلائل عقلی و تاریخی بود هنگامی که به دلائل نقلی یعنی آنچه از مبدا وحی و سخنان معصومین(ع) به دست آمده مراجعه کنیم مساله از این هم روشنتر است؛ زیرا :

1- [نفس مساله بعثت انبیا و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی و بطور کلی ماموریتی که آنها برای هدایت و تربیت همه انسانها داشتند محکمترین دلیل بر امکان تربیت و پرورش فضائل اخلاقی در تمام افراد بشر است .

آیاتی مانند: هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یرزقهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین (سوره جمعه آیه ۲) (۱۴) و آیات مشابه آن بخوبی نشان می دهد که هدف از ماموریت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هدایت و تربیت و تعلیم و تزکیه همه کسانی بود که در ضلال مبین و گمراهی آشکار بودند .

2- تمام آیاتی که خطاب به همه انسانها به عنوان یا بنی آدم و یا ایها الناس و یا ایها الانسان و یا عبادی می باشد و مشتمل بر اوامر و نواهی و مسائل مربوط به تهذیب نفوس و کسب فضائل اخلاقی است بهترین دلیل بر امکان تغییر اخلاق رذیله و اصلاح صفات ناپسند است در غیر این صورت عمومیت این خطابها لغو و بیهوده خواهد بود. ممکن است گفته شود: این آیات غالبا مشتمل بر احکام است و احکام مربوط به جنبه های عملی است در حالی که اخلاق ناظر به صفات درونی است .

ولی نباید فراموش کرد که اخلاق و عمل لازم و ملزوم یکدیگر و به منزله علت و معلولند و در یکدیگر تاثیر متقابل دارند؛ هر اخلاق خوبی سرچشمه اعمال خوب است همان گونه که اخلاق رذیله اعمال زشت را به دنبال دارد؛ و در مقابل اعمال نیک و بد نیز اگر تکرار شود تدریجا تبدیل به خلق و خوی خوب و بد می شود .

3- اعتقاد به عدم امکان تغییر اخلاق سر از اعتقاد به جبر در می آورد؛ زیرا مفهومش این است که صاحبان اخلاق بد و خوب قادر به تغییر آن نیستند و چون اعمال آنها بازتاب اخلاق آنها است پس در انجام کار خوب یا بد مجبورند و در عین حال مکلف به انجام خوبیها و ترک بدیها هستند؛ این عین جبر است و تمام مفاسدی را که مذهب جبر دارد بر آن مترتب می شود. (۱۵)

4- آیاتی که با صراحت تشویق به تهذیب اخلاق می کند و از رذایل اخلاقی بر حذر می دارد نیز دلیل محکمی است بر امکان تغییر صفات اخلاقی مانند قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها؛ هر کس نفس خود را تزکیه کند رستگار شده و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده سازد نومید و محروم گشته است. (سوره شمس - آیه ۹ و ۱۰)

تعبیر به دسیها از ماده دس و دسیسه در اصل به معنی آمیختن شیء ناپسندی با چیز دیگر است؛ مثل این که گفته می شود: دس الحنطة بالتراب؛ گندم را با خاک مخلوط کرده این تعبیر نشان می دهد که طبیعت انسان بر پاکی و تقوا است و آلودگیها و رذائل اخلاقی از خارج بر انسان نفوذ می کند و هر دو قابل تغییر و تبدیل است .

در آیه ۳۴ سوره فصلت می خوانیم: ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم؛ بدی را با نیکی دفع کن ناگهان (خواهی دید) همان کسی که میان تو و او دشمن است گویی دوست گرم و صمیمی (و قدیمی تو) است !

این آیه بخوبی نشان می دهد که عداوت و دشمنیهای عمیق که در خلق و خوی انسان ریشه دوانده باشد با محبت و رفتار شایسته ممکن است تبدیل به دوستیهای داغ و ریشه دار شود؛ اگر اخلاق قابل تغییر نبود این امر امکان نداشت .

در روایات اسلامی نیز تعبیرات روشنی در این زمینه دیده می شود مانند احادیث زیر :

1- حدیث معروف انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق (۱۶) دلیل واضحی بر امکان تغییر صفات اخلاقی است .

2- روایات فراوانی که تشویق به حسن خلق می کند مانند: حدیث نبوی: «لو يعلم العبد ما فی حسن الخلق لعلم انه يحتاج ان یكون له خلق حسن؛ اگر بندگان می دانستند که حسن خلق چه منافعی دارد یقین پیدا می کردند که محتاج به اخلاق نیکند!» (۱۷) نشانه دیگر است .

3- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «الخلق الحسن نصف الدین؛ اخلاق خوب نیمی از دین است.» (۱۸)

4- در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الخلق المحمود من ثمار العقل المذموم من ثمار الجهل؛ اخلاق خوب از میوه های عقل و آگاهی است و اخلاق بد از ثمرات جهل و نادانی است.» (۱۹) و از آنجا که علم و جهل قابل تغییر است اخلاق هم به تبع آن قابل تغییر می باشد .

5- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «ان العبد لیبلغ بحسن خلقه عظیم درجات الاخرة و شرف المنازل و انه لضعیف العبادة؛ بنده خدا به وسیله حسن اخلاق به درجات عالی آخرت و بهترین مقامات می رسد در حالی که ممکن است از نظر عبادت ضعیف باشد!» (۲۰)

در این حدیث اولاً مقایسه حسن اخلاق به عبادت و ثانیاً ذکر درجات بالای اخروی که حتماً مربوط به اعمال اختیاری است و ثالثاً تشویق به تحصیل حسن خلق همگی نشان می دهد که اخلاق يك امر اکتسابی است نه اجباری و الزامی و خارج از اختیار! (دقت کنید)

این گونه روایات و تعبیرات گویا و پرمعنی در کلمات معصومین (ع) زیاد دیده می شود (۲۱) و همه آنها نشان می دهد که صفات اخلاقی قابل تغییر است و گرنه این تعبیرات و تشویقها لغو و بیهوده بود .

6- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که به یکی از یارانش به نام جریر بن عبدالله فرمود: «انک امرء قد احسن الله خلقک فاحسن خلقک؛ خداوند به تو چهره زیبا داده اخلاق خود را نیز زیبا کن» (22) ! کوتاه سخن این که: کتب روایی ما پس از روایاتی است که همگی دلالت بر امکان تغییر اخلاق آدمی دارد. (۲۳)

این بحث را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که تشویق به فضائل اخلاقی می کند پایان می دهیم فرمود: «الکرم حسن السجیة و اجت-ناب الدن-یة؛ ارزش و کیفیت انسان به اخلاق پسندیده و اجتناب و دوری از اخلاق پست است!» (۲۴)

دلایل طرفداران عدم تغییر اخلاق

در برابر دلایل بالا بعضی به روایاتی تمسک جسته اند که در نظر بدوی از آنها چنین بر می آید که اخلاق قابل تغییر نیست از جمله :

1- در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود :

«الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة-ة خیارهم فی الجاهلیة-ة خیارهم فی الاس-لام؛ مردم همچون معدنهای طلا و نقره اند بهترین آنها در زمان جاهلیت بهترین آنها در اسلامند .

2- در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله آمده است: «اذا سمعتم ان جبلا زال عن مکانه فصد قوه و اذا سمعتم برجل زال عن خلقه فلا تصد قوه! فانه سيعود الی ما جبل علیه! هر گاه بشنوید کوهی از جایش حرکت کرده تصدیق کنید اما اگر بشنوید کسی اخلاقش را رها نموده تصدیق نکنید! چرا که بزودی به همان فطرت خویش باز می گردد!» (۲۵)

پاسخ

تفسیر این گونه روایات به قرینه دلایل روشن سابق و روایاتی که صراحت در امکان تغییر اخلاق دارد چندان مشکل نیست .

زیرا این نکته قابل قبول است که روحيات مردم ذاتا متفاوت است بعضی همچون معدن طلا هستند و بعضی نقره ولی اینها دلیل بر این نمی شود که این روحيات قابل تغییر نباشند؛ و به تعبیر دیگر این گونه صفات روحی در حد مقتضی است نه علت تامه لذا با تجربه دیده ایم که این افراد بر اثر تعلیم و تربیت بکلی عوض می شوند .

اضافه بر این اگر ما بخواهیم مطابق این حدیث حکم کنیم باید بگوییم که همه مردم دارای اخلاق نیکند بعضی خوبند و بعضی خویتر (همانند نقره و طلا) بنابراین جایی برای اخلاق رذیله طبیعی وجود نخواهد داشت. (دقت کنید)

در مورد حدیث دوم نیز مسأله جنبه مقتضی دارد نه علت تامه و یا به تعبیر دیگر ناظر به غالب مردم است نه همه مردم؛ وگرنه مضمون حدیث مخالف صریح تواریخی است که در دست است و نشان می دهد افرادی اخلاق خود را تغییر داده اند و تا پایان عمر بر همان روش باقی ماندند. همچنین مخالف تجربیات روزمره ما است که بسیاری از افراد فاسد را می بینیم به وسیله تعلیم و تربیت راه زندگی خود را عوض می کنند و تا آخر نیز بر روش جدید می مانند .

کوتاه سخن این که: در عین قبول تفاوت روحيات و سجایای اخلاقی مردم با یکدیگر هیچ کس مجبور نیست که بر اخلاق بد باقی بماند یا بر اخلاق خوب؛ صاحبان سجه نیک ممکن است بر اثر هواپرستی در منجلاب اخلاق سوء سقوط کنند و صاحبان سجایای زشت ممکن است زیر نظر استاد مربی و در سایه خودسازی به بالاترین مراحل کمال عروج نمایند !

این نکته نیز گفتنی است که بعضی از افراد فاسد و مفسد برای این که اعمال خود را توجیه کنند به این گونه منطقی روی می آورند که خدا ما را چنین آفریده اگر می خواست می توانست ما را با اخلاق دیگری بیافریند !

به هر حال روی آوردن به مکتب طرفداران عدم قابلیت تغییر اخلاق نتیجه ای جز سقوط در دامان اعتقاد به جبر و انکار مکتب انبیا و بیهوده شمردن تلاش علمای اخلاق و روانکاوان و سرانجام فساد جوامع بشری نخواهد داش

- 6 تاریخچه علم اخلاق

بحث فوق را با فشرده ای از تاریخچه علم اخلاق پایان می دهیم :

بی شك بحثهای اخلاقی از زمانی که انسان گام بر روی زمین گذارد آغاز شد زیرا ما معتقدیم که حضرت آدم علیه السلام پیامبر خدا بود نه تنها فرزندان را با دستورهای اخلاقی آشنا ساخت بلکه خداوند از همان زمانی که او را آفرید و ساکن بهشت ساخت مسائل اخلاقی را با اوامر و نواهی اش به او آموخت .

سایر پیامبران الهی یکی پس از دیگری به تهذیب نفوس و تکمیل اخلاق که خمیر مایه سعادت انسانها است پرداختند تا نوبت به حضرت مسیح علیه السلام رسید که بخش عظیمی از دستوراتش را مباحث اخلاقی تشکیل می دهد و همه پیروان و علاقه مندان او وی را به عنوان معلم بزرگ اخلاق می شناسند .

اما بزرگترین معلم اخلاق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود که با شعار انما بعثت لا تم-م مکارم الاخلاق مبعوث شد و خداوند درباره خود او فرموده است: و انك لعلى خلق عظیم؛ اخلاق تو بسیار عظیم و شایسته است! (۲۶)

در میان فلاسفه نیز بزرگانی بودند که به عنوان معلم اخلاق از قدیم الایام شمرده می شدند مانند: افلاطون ارسطو سقراط و جمعی دیگر از فلاسفه یونان. به هر حال بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امامان معصوم علیه السلام به گواهی روایات اخلاقی گسترده ای که از آنان نقل شده بزرگترین معلمان اخلاق بودند؛ و در مکتب آنها مردان برجسته ای که هر کدام از آنها را می توان یکی از معلمان عصر خود شمرد پرورش یافتند .

زندگانی پیشوایان معصوم علیهم السلام و یاران با فضیلت آنان گواه روشنی بر موقعیت اخلاقی و فضائل آنها می باشد. اما این که علم اخلاق از چه زمانی در اسلام پیدا شد و مشاهیر این علم چه کسانی بودند داستان مفصلی دارد که در کتاب گرانمای تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام نوشته آیت الله صدر به گوشه ای از آن اشاره شده است .

نامبرده این موضوع را به سه بخش تقسیم می کند :

الف - می گوید اولین کسی که علم اخلاق را تاسیس کرد امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که در نامه معروفش (به فرزندش امام مجتبی علیه السلام) بعد از بازگشت از صفین اساس و ریشه مسائل اخلاقی را تبیین فرمود؛ و ملکات فضیلت و صفات ردیلت به عالیترین وجهی در آن مورد تحلیل قرار گرفته است! (۲۷)

این نامه را (علاوه بر مرحوم سید رضی در نهج البلاغه) گروهی دیگر از علمای شیعه نقل کرده اند. بعضی از دانشمندان اهل سنت مانند ابو احمد حسن بن عبدالله عسکری نیز در کتاب الزواجر و المواعظ تمام آن را آورده و می افزاید: لو کان من الحکمة ما یجب ان یکتب بالذهب لکانت هذه؛ اگر از کلمات پندآموز چیزی باشد که با آب طلا باید نوشته شود همین نامه است !

ب - نخستین کسی که کتابی به عنوان علم اخلاق نوشت اسماعیل بن مهران ابی نصر سکونی بود که در قرن دوم می زیست کتابی به نام صفة المؤمن و الفاجر تالیف کرد (که نخستین کتاب شناخته شده اخلاقی در اسلام است)

ج - نامبرده سپس گروهی از بزرگان این علم را اسم می برد هر چند صاحب کتاب و تالیفی نبوده اند از آن جمله :

سلمان فارسی است که از علی علیه السلام درباره اش نقل شده که فرمود: سلمان الفارسی مثل لقمان الحکیم - علم علم الاول و الاخر بحر لاینزف و هو منا اهل البیت؛ سلمان فارسی همانند لقمان حکیم است - دانش اولین و آخرین را داشت و او دریای بی پایانی بود و او از ما اهل بیت است (28) .

2- ابوزر غفاری است (که عمری را در ترویج اخلاق اسلامی گذراند و خود نمونه اتم آن بود. درگیری های او با خلیفه سوم عثمان و همچنین معاویه در مسائل اخلاقی معروف است؛ و سرانجام جان خویش را نیز بر سر این کار نهاد .

3- عمار یاسر است که سخن امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره او و یارانش مقام اخلاقی آنها را روشن می سازد فرمود: این اخوانی الذین رکبوا الطریق ومضوا علی الحق این عمار... ثم ضرب یده علی لحدیته الشریفة الکریمة فاطال البکاء ثم قال: اوه علی اخوانی الذین تلوا القرآن فاحکموه وتدیروا الفرض فاقاموه احیوا السنة واماتوا البدعة؛ کجا هستند برادران من !

همانها که سواره به راه می افتادند و در راه حق گام بر می داشتند کجاست عمار یاسر! ... سپس دست به محاسن شریف خود زد و مدت طولانی گریست پس از آن فرمود: آه بر برادرانم همانها که قرآن را تلاوت می کردند و به کار می بستند در فرائض دقت می کردند و آن را به پا می داشتند سنتها را زنده کرده بدعتها را میراندند! (۲۹)

4- عنوف بکالی که بعد از سنه ۹۰ هجری چشم از جهان پوشید و دارای مقام والایی در زهد و عبادت و علم اخلاق است .

5- محمد بن ابی بکر که راه و روش خود را از امیرمؤمنان علی علیه السلام می گرفت و در زهد و عبادت گام در جای گامهای او می نهاد و در روایات به عنوان یکی از شیعیان خاص علی علیه السلام شمرده شده و در اخلاق نمونه بود .

6- جبارود بن منذر که از یاران امام چهارم و پنجم و ششم بود و از بزرگان علما است و در علم و عمل و جامعیت مقام والایی دارد .

7- حذیفة بن منصور که از یاران امام باقر و امام صادق و امام کاظم بود و درباره او گفته شده: او علم را از این بزرگواران اخذ کرده و نبوغ خود را در مکارم اخلاق و تهذیب نفس نشان داد .

8- عثمان بن سعید عمری که از وکلای چهارگانه معروف ولی عصر حضرت مهدی ارواحنا فدا می باشد و از نواده های عمار یاسر بود بعضی درباره او گفته اند: لیس له ثان فی المعارف و الاخلاق و الفقه و الاحکام؛ او در معارف و اخلاق و فقه و احکام دومی نداشت !

و بسیاری دیگر از بزرگانی که ذکر نام همه آنها به درازا می کشد. منا در طول تاریخ اسلام کتابهای فراوانی در علم اخلاق نوشته شده است که از آن میان کتب زیر را می توان نام برد :

1- در قرن سوم کتاب المانعات من دخول الجنة را نوشته جعفر بن احمد قمی که یکی از علمای بزرگ عصر خود بود می توان نام برد .

2- در قرن چهارم کتاب الآداب و کتاب مکارم الاخلاق را داریم که نوشته علی بن احمد کوفی است .

3- کتاب طهارة النفس یا تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق نوشته ابن مسکویه متوفای قرن پنجم از کتب معروف این فن است؛ او کتاب دیگری در علم اخلاق به نام آداب العرب و الفرس نیز دارد که شهرتش در حد کتاب بالا نیست .

4- کتاب تنبیه خاطر و نزهة الناظر که به عنوان مجموعه ورام مشهور است یکی دیگر از کتب معروف اخلاقی است که نوشته ورام بن ابی فوارس یکی از علمای قرن ششم است .

5- در قرن هفتم به آثار معروف خواجه نصیر طوسی کتاب اخلاق ناصری و اوصاف الاشراف و آداب المتعلمین برخورد می کنیم که هر کدام نمونه بارزی از کتب تصنیف شده در این علم در آن قرن است .

6- در قرون دیگر نیز کتابهایی مانند ارشاد دیلمی مصابیح القلوب سبزواری مکارم الاخلاق حسن بن امین الدین و الآداب الدینیة امین الدین طبرسی و محجة البیضاء فیض کاشانی که اثر بسیار بزرگی در این علم است و جامع السعادات و معراج السعادة و کتاب اخلاق شبر و کتابهای فراوان دیگر (30) .

مرحوم علامه تهرانی نام دهها کتاب را که در زمینه علم اخلاق نگاشته شده است در اثر معروف خود الذریعة بیان نموده است. (۳۱)

این نکته نیز حائز اهمیت است که بسیاری از کتب اخلاقی به عنوان کتب سیر و سلوک و بعضی تحت عنوان کتب عرفانی انتشار یافته است و نیز بعضی از کتابها فصل یا فصول مهمی را به علم اخلاق تخصیص داده بی آن که منحصر به آن باشد که نمونه روشن آن کتاب بحار الانوار و اصول کافی است که بخشهای زیادی از آن در زمینه مسائل اخلاقی می باشد و از بهترین سرمایه ها برای این علم محسوب می شود

پی نوشتها

1- در جمله و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون به شما اموری تعلیم می دهد که امکان داشت خودتان آن را بدانید! دقت کنید که سخن از تعلیم عمومی به میان می آورد که وصول به آن برای انسان از غیر طریق وحی غیر ممکن است !

2- کنز العمال حدیث ۵۲۱۷۵ (جلد ۳ صفحه ۱۶)

3- همان مدرک حدیث ۵۲۱۸ .

4- بحار جلد ۶۶ صفحه ۴۰۵ .

5- مستدرک الوسائل جلد ۲ صفحه ۲۸۳ . (چاپ قدیم)

- 6- تنبيه الخواطر صفحه ۳۶۲ .
- 7- سوره قلم آیه ۴ .
- 8- تهذيب الاخلاق صفحه ۵۱ .
- 9- حقائق صفحه ۵۴ .
- 10- فلسفه اخلاق صفحه ۹ .
- 11- الاخلاق النظرية صفحه ۱۰ .
- 12- پیام قرآن دوره اول جلد ۱ ص ۸۶ تا ۹۸ .
- 13- محقق نراقی در جامع السعادات این نظریه را برگزیده است (جامع السعادات جلد ۱ ص ۲۴)
- 14- آیه ۱۶۴ آل عمران نیز همین مضمون را در بردارد .
- 15- به اصول کافی جلد ۱ ص ۱۵۵ و کشف المراد بحث قضا و قدر درباره مفاسد و مذهب جبر مراجعه شود .
- 16- سفينة البحار (ماده خلق)
- 17- بحار جلد ۱۰ ص ۳۶۹ .
- 18- بحار ج ۷۱ ص ۳۸۵ .
- 19- غررالحکم ۱۲۸۰ - ۱۲۸۱ .
- 20- مهجة البيضاء ج ۵ ص ۹۳ .
- 21- مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی در باب حسن الخلق (ص ۹۹) هیجده روایت در این زمینه نقل کرده است .
- 22- سفينة البحار ماده خلق .
- 23- به جلد دوم اصول کافی و روضه کافی و جلد سوم میزان الحکمة و جلد اول سفينة البحار در ابواب مناسب مراجعه فرمایید .
- 24- غرر الحکم .
- 25- جامع السعاده جلد اول صفحه ۲۴ .
- 26- سوره قلم آیه ۴ .
- 27- رساله حقوق امام سجاد(ع) و دعای مکارم الاخلاق و بسیاری از دعاها و مناجاتهای دیگر نیز در طلیعه آثار معروف اخلاقی در اسلام قرار دارند که هیچ اثری با آنها برابری نمی کند .
- 28- بحار ج ۲۲ ص ۳۹۱ .
- 29- نهج البلاغه خطبه ۱۸۲ .

30- تلخیص و اقتباس با تغییرات و اضافاتی از کتاب تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام فصل آخر .

31- الذریعه جلد اول .

فصل دوم : نقش اخلاق در زندگی و تمدن انسانها

بعضی از ناآگاهان، مسائل اخلاقی را، به عنوان يك امر خصوصی در زندگی شخصی می نگرند، و یا آنها را مسائل مقدس روحانی و معنوی می دانند که تنها در زندگی سرای دیگر اثر دارد، در حالی که این يك اشتباه بزرگ است ؛ اکثر مسائل اخلاقی بلکه همه آنها، آثاری در زندگی اجتماعی بشر دارد، اعم از مادی و معنوی، و جامعه انسانیت منهای اخلاق به باغ وحشی تبدیل خواهد شد که تنها قفسها می تواند جلو فعالیت‌های تخریبی این حیوانات انسان نما را بگیرد، نیروها به هدر خواهد رفت، استعدادها سرکوب خواهد شد، امنیت و آزادی بازیچه دست هوسبازان می گردد و زندگی انسانی مفهوم واقعی خود را از دست می دهد .

اگر درست در تاریخ گذشته بیندیشیم، اقوام زیادی را پیدا می کنیم که هر کدام بر اثر پاره ای از انحرافات اخلاقی، شکست خورده یا بکلی نابود شدند . چه بسیار زمامدارانی که بر اثر نقاط ضعف اخلاقی، قوم و ملت خود را در کام مصائب دردناکی فرو بردند، و چه بسیار فرماندهان فاسدی که جان سربازان خود را به خطر افکنده و بر اثر خودکامگی آنها را به خاک و خون کشیدند .

درست است که زندگی فردی نیز بدون اخلاق، لطافت و شکوفایی و زیبایی ندارد ؛ درست است که خانواده ها بدون اخلاق سامان نمی پذیرند؛ ولی از آنها مهمتر، زندگی اجتماعی بشر است که با حذف مسائل اخلاقی به سرنوشت دردناکی گرفتار می شود که بدتر از آن تصور نمی شود .

ممکن است گفته شود، سعادت و خوشبختی و تکامل جوامع بشری را می توان در پرتو عمل به قوانین و احکام صحیح به دست آورد، بی آن که مبانی اخلاقی در افراد وجود داشته باشد. در پاسخ می گوئیم عمل به مقررات و قوانین نیز بدون پشتوانه اخلاق ممکن نیست؛ تا از درون انسانها انگیزه هایی برای اجرای مقررات و قوانین وجود نداشته باشد، تلاشهای برونی به جایی نمی رسد .

زور و فشار، بدترین ضمانت اجرایی قوانین و مقررات است که جز در موارد ضروری نباید از آن استفاده کرد و در مقابل آن، ایمان و اخلاق، بهترین ضامن اجرایی قوانین و مقررات محسوب می شود .

با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و نمونه هایی از آیات قرآن را که ناظر به این مساله مهم است مورد توجه قرار می دهیم :

1- ولو ان اهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض ولكن كذبوا فاخذناهم بما كانوا يكسبون (سوره اعراف، آیه ۹۶) .

2- ولاتستوی الحسنه ولا السيئه ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة كان-ه ولی حميم - ومايلق-ها الا الذين صبروا ومايلق-ها الا ذوح-ظ عظيم) سوره فصلت، آیه ۳۴ و ۳۵)

3- فيما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم في الامر فاذا عزمت فتوكل على الله ان الله يحب المتوكلين (سوره آل عمران، آیه 159)

4- وما ارس-لنا في قرية من نذير الا قال مترفوها ان-ا بما ارسلتم به كافرون (سوره سبا، آیه ۳۴)

5- وابتغ فيما اتك الله الدار الآخرة ولا تنس نصيبك من الدنيا واحسن كما احسن الله اليك ولا تبغ الفساد في الارض ان الله لايحب المفسدين - قال انما اوتيته على علم عندي اولم يعلم ان الله قد اهلك من قبله من القرون من هو اشد منه قوة واكثر جمعا ولايسئل عن ذنوبهم المجرمون (سوره قصص، آیه ۷۷ و 78)

6- فقلت استغفروا ربكم انه كان غفارا - يرسل السماء عليكم مدرارا - ويمددكم باموال وبنين ويجعل لكم جنات ويجعل لكم انهارا (سوره نوح، آیه ۱۰ تا ۱۲)

7- ولو انهم اقاموا التوريه والانجيل وما انزل اليهم من ربهم لاكلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم منهم امة مقتصدة وكثير منهم ساء مايعملون (سوره مائده، آیه 66)

8- من عمل صالحا من ذكر او انثى وهو مؤمن فلنجيبه حيوه طيبه ولنجزينهم اجرهم باحسن ماكانوا يعملون

- (سوره نحل، آیه ۹۷)
 9- ومن اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضنکاً ونحشره یوم القیمة اعمی (سوره طه، آیه ۱۲۴)
 10- ولاتتازعوا فتنقلوا وتذهب ریحکم (سوره انفال، آیه ۴۶)

ترجمه :

- 1- و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم، ولی (آنها حق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم .
 2- هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گوئی دوستی گرم و صمیمی است !
 3- به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر تندخو و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند، پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب! و در کارها با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی

فصل سوم : مکتبهای اخلاقی

در علم اخلاق مکاتب فراوانی است که بسیاری از آنها انحرافی است و به ضد اخلاق منتهی می شود، و شناخت آنها در پرتو هدایت‌های قرآنی کار مشکلی نیست؛ قرآن می گوید :

وان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ الذالمک وصاکم به لعلمک تتقون (سوره انعام، آیه ۱۵۳ .)

آیه فوق که بعد از ذکر بخش مهمی از عقائد و برنامه های عملی و اخلاقی اسلام در سوره انعام آمده، و مشتمل بر فرمانهای دهگانه اسلامی است، می گوید: به آنها بگو این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راههای مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش فرموده تا پرهیزگار شوید !

مکتبهای اخلاقی همانند سایر روشهای فردی و اجتماعی از جهان بینی و دیدگاههای کلی درباره جهان آفرینش سرچشمه می گیرد و این دو، یک واحد کاملاً به هم پیوسته و منسجم است .

آنها که جهان بینی را از ایدئولوژی (و هستها را از بایدها) جدا می سازند و می گویند رابطه ای بین این دونیست زیرا جهان بینی و هستها از دلائل منطقی و تجربی سرچشمه می گیرد در حالی که بایدها و نبایدها یک سلسله فرمانها و دستورها است، از يك نکته مهم غفلت کرده اند، و آن این که :فرمانها و بایدها هنگامی حکیمانه است که رابطه ای با هستها داشته باشد، وگرنه امور اعتباری بی محتوا و غیر قابل قبولی خواهد بود .

در اینجا مثالهای روشنی داریم که این مطلب را کاملاً باز می کند: هنگامی که اسلام می گوید: شراب نخورید! و یا قوانین بین المللی می گوید: مواد مخدر ممنوع است !اینها فرمانهای الهی یا مردمی است که بی شک از يك سلسله هستها سرچشمه گرفته؛ زیرا، واقعیت عینی چنین است که شراب و مواد مخدر تاثیر بسیار مخربی در روح و جسم انسان دارد به گونه ای که هیچ بخشی از آن، از شر این مواد ویرانگر در امان نیست؛ این واقعیت، سبب آن باید یا نباید می شود .

این که می گوئیم احکام الهی از مصالح و مفاسد سرچشمه می گیرد، درست اشاره به همین رابطه است، و این که می گوئیم کلاماً حکم به العقل حکم به الشرع؛ هر کاری را عقل حکم به خوبی یا بدی آن کند، شرع نیز مطابق آن فرمان می دهد !نیز اشاره به وجود رابطه تنگاتنگ میان واقعیتها و احکام (بایدها و نبایدها) می باشد .

و این که در مجالس قانون گذاری در جوامع بشری می نشینند و پیامدهای فردی و اجتماعی هر پدیده ای را بررسی و بر اساس آن قانون وضع می کنند نیز دقیقاً در همین راستا است .

کوتاه سخن این که، محال است يك حکم حکیمانه بی ارتباط با واقعیتهای موجود در زندگی بشر باشد؛ در غیر این صورت، حکم و قانون نیست بلکه گزاره گوئی و خرافه و قلدری است؛ و چون واقعیت یکی بیش نیست طبیعتاً راه مستقیم و محکم و قانون صحیح هم بیش از یکی نمی تواند باشد و این مساله سبب می شود که ما تمام تلاش و کوشش خود را برای پیدا کردن واقعیتها و احکام و قوانین نشات گرفته از آن به کار گیریم .

از آنچه در بالا گفته شد رابطه دیدگاههای کلی در مجموعه هستی و آفرینش انسان، با مسائل اخلاقی روشن می شود و منشا پیدایش مکتبهای مختلف اخلاقی نیز همین است. اکنون با توجه به مطالب فوق به سراغ مکاتب اخلاقی می رویم :

1- اخلاق در مکتب خداپرستان

از این دیدگاه، آفریننده همه آثار خداست. ما از سوی او هستیم و به سوی او باز می گردیم و هدف آفرینش تکامل انسان در جنبه های معنوی است و پیشرفتهای مادی تا آنجا که راه را برای وصول به تکامل معنوی هموار می سازد نیز هدف معنوی محسوب می شود. تکامل معنوی را می شود بدینسان معنی کرد: قرب به خداوند و پیمودن راهی که انسان را به صفات کمال او نزدیک می سازد. بنابراین معیار، اخلاق از این دیدگاه تمام صفات افعالی است که انسان را برای پیمودن این راه آماده می سازد و نظام ارزش گذاری در این مکتب نیز بر محور ارزشهای والای انسانی و کمال معنوی و قرب به خداست.

2- اخلاق مادیگری

می دانیم مادیها شعبی دارند که يك شعبه معروف آن مادیگری کمونیستی است. از دیدگاه این مکتب که همه چیز را از دریچه ماده می نگرد و به خدا و مسائل معنوی، ایمان ندارد، و اصالت را برای اقتصاد قائل است و برای تاریخ نیز ماهیت مادی و اقتصادی قائل می باشد، هر چیز که جامعه را به سوی اقتصاد کمونیستی سوق دهد اخلاق است، و یا به تعبیر خودشان آنچه انقلاب کمونیسم را تسریع کند، اخلاق محسوب می شود. مثلا این که راست گفتن یا دروغ گفتن کدام اخلاقی و یا غیر اخلاقی است با توج

فصل چهارم : پشتوانه های اخلاق

اگر اخلاق را به درختی پر بار تشبیه کنیم که آفتها و خطرانی نیز در کمین آن است، پشتوانه های اخلاقی را می توان به باغبان یا به آبی که در پای درخت جاری می شود تشبیه کرد، که اگر آب یا باغبان نباشد درخت اخلاق می خشکد، و یا گرفتار انواع آفتهایی که سرانجامش مرگ یا کم شدن باغ و بر است، می گردد. پشتوانه هایی که علمای اخلاق یا فلاسفه برای اخلاق ذکر کرده اند بسیار متفاوت است و در واقع با جهان بینی هر گروهی ارتباط دارد، و ما در اینجا به چند نمونه مهم آن اشاره می کنیم :

1- پشتوانه سودجویی

گروهی مسائل اخلاقی را صرفا از این نظر توصیه می کنند که با منافع مادی در ارتباط مستقیم است؛ مثلا، يك مؤسسه اقتصادی اگر اصل امانت و صداقت را دقیقاً رعایت کند و تمام اطلاعاتی را که به مشتریان یا مراجعه کنندگان می دهد بی کم و کاست با واقعیت تطبیق کند، می تواند سرمایه های مردم را به سوی خود جذب کند و سود کلانی از این طریق عایدش شود. به همین دلیل، افرادی را می بینیم که موضعی عمل می کنند؛ یعنی مثلا در ساعتی که کارمند بانک است و با ثروت و سرمایه مردم از نزدیک سرو کار دارد نهایت امانت را به خرج می دهد تا منافع زیادی برای مؤسسه خود جلب نماید، و هنگامی که پای خود را از آن محل بیرون گذاشت ممکن است به انسانی خائن مبدل گردد، چرا که سود خود را ممکن است در خیانت بیندازد.

یا این که مثلا يك کاسب یا تاجر با مراجعه کنندگان بسیار خوش برخورد، پر محبت، مؤدب و صمیمی به نظر می رسد، تا از این راه مشتریان و دوستان بیشتری جلب کند اما همین شخص ممکن است در خانه با زن و فرزند یا همسایگان، بسیار بد برخورد باشد. این گونه اخلاق که پشتوانه ای جز سودجویی ندارد، بزرگترین عیبش این است که برای اخلاق، هیچ اصالتی قائل نیست؛ چرا که در همه جا خط سودجویی را ادامه می دهد که گاه در اخلاق است و گاه به پندار او در ضد اخلاق. جمعی از این فراتر رفته، اخلاق را نه به خاطر منافع شخصی بلکه به خاطر مصالح جامعه بشری طلب می کنند زیرا معتقدند اگر اصول اخلاقی در جامعه انسانی، متزلزل گردد، دنیا مبدل به جهنم سوزانی می شود که همه اهل آن در عذاب خواهند بود، و تمام مواهب مادی که می تواند آسایش و رفاه برای مردم جهان بیافریند، مبدل به هیزمی برای روشن نگه داشتن این جهنم سوزان می گردد. این گونه افراد گرچه در سطح بالاتری فکر می کنند، ولی بالاخره اخلاقی را که آنها می طلبند بر اساس سودجویی و جلب منفعت و آسایش و رفاه، استوار است، نه بر پایه اصالت دادن به فضائل اخلاقی. این طرز تفکر برای افراد مادیگرا که اعتقادی به مکتب وحی و نبوت پیامبران ندارند، اجتناب ناپذیر است؛ اخلاق را از اوج آسمان به زمین می آورد، و آن را به ابزاری برای سودجویی بیشتر یا رفاه و آسایش بیشتر

میدل می‌کند. تردیدی نیست که اخلاق، این‌گونه آثار مثبت اجتماعی و مادی را در بردارد، و ما هم قبلاً اشاراتی به آن داشتیم، ولی بحث در این است که آیا پشتوانه اخلاق همین است و بس، یا این‌گونه آثار باید به عنوان مسائل جنبی در علم اخلاق مورد توجه قرار گیرد.

به هر حال، اعتقاد به اخلاقی که بر اساس سودجویی و جلب منافع استوار است، از یک سو اصالت اخلاق را خدشه دار می‌کند و از سوی دیگر از ارزش و عمق آن می‌کاهد، و از سوی سوم در مواردی که احیاناً تضادی در میان سودجویی و اخلاق دیده می‌شود یا به تعبیر دیگر چنین پنداشته می‌شود، با اخلاق وداع می‌کند و به سراغ سودجویی می‌رود که پشتوانه اصلی آن بوده است.

-2- پشتوانه عقلی

فلاسفه ای که معتقد به حاکمیت عقل بر همه چیز و لزوم پیروی از آن در همه چیز هستند، پشتوانه مسائل اخلاقی را درک عقل از خوب و بد اشیاء می‌دانند؛ مثلاً، می‌گویند عقل بخوبی درک می‌کند که شجاعت فضیلت است، و بزدلی و جبن رذیلت، و همچنین امانت و صداقت، کمال است، و خیانت و دروغ‌گویی نقصان، و همین ادراک عقلی است که ما را به دنبال فضائل اخلاقی می‌فرستد و از رذائل باز می‌دارد. بعضی دیگر پشتوانه را ادراک وجدان می‌دانند، می‌گویند وجدان که همان عقل عملی است مهمترین سرمایه انسان می‌باشد؛ عقل نظری را ممکن است فریب داد ولی وجدان چنین نیست و می‌تواند رهبر حقیقی بشر باشد.

بنابراین، همین که وجدان ما می‌گوید امانت، صداقت، ایثار، فداکاری، سخاوت و جاعت خوب است، همین کافی است که ما را برای رسیدن به این نیکیها بسیج کند، و همین که می‌گوید: بخل، خودخواهی، و خودپرستی بد است، کافی است ما را از آن بازدارد.

به این ترتیب، پشتوانه عقلی و وجدانی به هم می‌رسند، و دو تعبیر مختلف از یک واقعیت است. بی‌شک وجود این پشتوانه، یک واقعیت است و می‌تواند در حد خود انگیزه مطلوبی برای نیل به تربیت نفوس و فضائل اخلاقی بوده باشد.

ولی با توجه به این که - همان‌گونه که در بحث وجدان در جای خود گفته ایم (۱) - از یک سو وجدان را گاه می‌توان فریب داد، و از سوی دیگر، وجدان با تکرار بدیها و زشتیها تدریجاً به آن خو می‌گیرد، و تغییر رنگ می‌دهد، و گاه بکلی حساسیت خود را از دست داده یا تبدیل به ضد می‌شود، و از سوی سوم، وجدان یا عقل عملی با تمام قداست و اهمیتی که دارد مانند عقل نظری خطا پذیر است؛ هرگز نمی‌توان تنها بر آن تکیه کرد و از همه چیز بی‌نیاز شد، بلکه پشتوانه های قویتری لازم است که نه قابل فریب باشد، نه خطا کند، و نه با تکرار اعمال ضد اخلاقی تاثیر خود را از دست داده و تغییر شکل دهد.

کوتاه سخن این که، وجدان اخلاقی، یا عقل فطری و عقل عملی و هر تعبیر دیگری که به این معنی اشاره کند، پشتوانه خوبی برای نیل به فضائل اخلاقی محسوب می‌شود، ولی با کاستیهایی که دارد و در بالا به آن اشاره شد، قناعت به آن کافی نیست.

22/10/1380 شنبه درس شماره (378)

کتاب النکاح/سال چهارم

خلاصه درس این جلسه:

در این جلسه، مسأله ۱۸ (فصل عقد و احکام عقد) عروه مورد بحث قرار می‌گیرد، موضوع مسأله این است که اگر در عقد نکاح زوج یا زوجه با اسم و وصف یا اسم و اشاره یا وصف و اشاره تعیین شد و برخی از این امور اشتباه از کار درآمد، آیا عقد صحیح است یا خیر؟ و عقد برای چه کسی واقع می‌شود؟ در این بحث ضمن بررسی کلمات شیخ طوسی و علامه حلی به بررسی کلام مرحوم سید می‌پردازیم و در ادامه، کلام مرحوم آقای حکیم و مرحوم آقای خویی رحمه الله را بررسی می‌کنیم. ان شاء الله تعالی.

متن عروه :

مسئله ۱۸ « لو اختلف الاسم و الوصف او احدهما مع الاشارة أخذ بما هو المقصود و أُلغى ما وقع غلطاً. مثلاً لو قال: (زَوْجَتِكَ الْكَبْرَى مِنْ بَنَاتِي فَاطِمَةَ) وَ تَبَيَّنَ أَنَّ اسْمَهَا خَدِيجَةٌ، صَحَّ الْعَقْدُ عَلَى خَدِيجَةَ الَّتِي هِيَ الْكَبْرَى. و لو قال: (زَوْجَتِكَ فَاطِمَةَ وَ هِيَ الْكَبْرَى) فَتَبَيَّنَ أَنَّهَا صَغْرَى صَحَّ عَلَى فَاطِمَةَ لِأَنَّهَا الْمَقْصُودُ وَ وَصَفَهَا بِأَنَّهَا كَبْرَى وَ وَقَعَ غَلَطًا فَيُلغى. و كذا لو قال: (زَوْجَتِكَ هَذِهِ وَ هِيَ فَاطِمَةَ) او (وَ هِيَ كَبْرَى) فَتَبَيَّنَ أَنَّ اسْمَهَا خَدِيجَةَ او أَنَّهَا صَغْرَى فَان الْمَقْصُودُ تَزْوِيجُ مِشَارِ الْيَهْيَا وَ تَسْمِيَّتُهَا بِفَاطِمَةَ او وَصَفَهَا بِأَنَّهَا الْكَبْرَى وَ وَقَعَ غَلَطًا فَيُلغى.»

تاریخچه بحث :

بحثی که مرحوم سید در این جا عنوان کرده اند سابقه زیادی دارد. این بحث در مبسوط شیخ هم طرح شده و احتمالاً قبل از شیخ هم، اهل سنت این فرع را مطرح کرده اند.

طرح بحث :

اگر زوج یا زوجه با اسم و وصف یا اسم و اشاره و یا وصف و اشاره تعیین شد و معنیات یعنی اموری که با آنها تعیین می شد، مخالف هم در آمدند، چکار باید کرد؟ ایشان می فرمایند: آنکه مقصود او است و در اراده ازدواجش دخیل است و می خواهد واقعاً با او ازدواج کند (به آن اخذ می شود) واقع می شود. و آن قسمتی که غلط تعبیر شده، واقع نمی شود بعد مثال می زنند. مثال اول: «زَوْجَتِكَ الْكَبْرَى مِنْ بَنَاتِي فَاطِمَةَ» دختر بزرگم را عقد کردم که نامش فاطمه است. بعد معلوم شد نامش فاطمه نیست بلکه خدیجه است. اینجا عقد بر روی دختر بزرگ واقع می شود زیرا مقصود

اوست و می خواهد با او ازدواج کند خواه اسمش فاطمه باشد یا خیر و آن انشاء غلط که بر روی چیز دیگر رفته مبطل انشاء صحیح که روی دختر کبری رفته نیست. چون آنچه در باب نکاح معتبر است این است که انشاء عن قصد شده باشد. و نسبت به دختر کبری انشاء عن قصد شده و فاطمه بودن در اراده ازدواج او دخالتی ندارد و به عنوان معرفی ذکر کرده ولی اشتباه کرده، در اینجا آن که غلطاً تعبیر شده ملغی می شود و آن منشأ عن قصد که دختر کبری است واقع می شود. مثال دوم: گاهی این گونه گفته می شود: «زَوْجَتِكَ فَاطِمَةَ وَ هِيَ الْكَبْرَى» من دخترم فاطمه را به ازدواج تو در می آورم و او دختر بزرگ من است.

آن کسی را که اراده ازدواج با او را کرده فاطمه است و نکاح با او انشاء کرده لیکن چون خیال می کند که دختر بزرگتر است در صیغه عقد او را با وصف «هی الکبری» معرفی می کند و این جهت در تصمیم ازدواج او دخالتی ندارد یعنی می خواهد با فاطمه ازدواج کند خواه دختر بزرگ باشد یا خیر منتهی چون فکر می کند دختر بزرگ است با «هی الکبری» او را معرفی می کند و با می دانسته دختر بزرگ نیست و اشتباهی «هی الکبری» به زبانش جاری شده و این اشتباه منشاء نمی شود که آنچه را عن قصد واقع شده، واقع نشود و فاطمه که دختر کوچک اوست معقوده زوج می شود. و آن توصیف به کبری ملغی است. مثال سوم: در اشاره هم همین گونه است.

اگر گفت این دخترم را به شما تزویج می کنم که اسمش فاطمه است یا دختر بزرگ من است و بعد معلوم شد مشار الیها فاطمه نیست بلکه خدیجه است.

یا کوچکتر است، آن غلطی که در تسمیه یا توصیف بوده ملغی می شود و مشار الیه اسم اشاره، واقع خواهد بود.

این فرمایشی است که ایشان در این جا دارند.

کلام شیخ طوسی رحمه الله در مبسوط :

شیخ در مبسوط می فرمایند: «فاذا اراد تزویج بنته لم یخل من احد امرین إما ان تكون له بنت واحدة أو اكثر فان كانت له بنت واحدة لم یخل من احد امرین اما ان تكون حاضرة أو غائبة، فان كانت حاضرة.

صحّ و ان كانت غائبة فان قال زوجتك بنتی صحّ و ان قال بنتی فلانة صحّ و لو قال بنتی فاطمة و اسمها خدیجة صحّ أيضاً فان بنتی صفة لازمة و لا تزول عنها و فاطمة صفة تزول عنها.»

و ان كان له بنتان الكبيرة فاطمة و الصغيرة خدیجة فقال زوجتك الكبيرة او الصغيرة او قال بنتی فاطمة أو خدیجة فكل هذا یصحّ، فان قال بنتی الكبيرة فاطمة [خدیجة] فذكر الكبيرة باسم الصغيرة صحّ نکاح الكبيرة لان

الكبيرة صفة لازمة و الاسم لا یلزم» (1)

مستفاد از کلام شیخ طوسی رحمه الله:

اگر چنین تخالفی پیدا شد بین اسم یا وصف یا شیء دیگری که ذکر شده بود، صفت ثابت را اخذ می‌کنیم و آن را که غیر ثابت است از آن رفع ید می‌کنیم. مثلاً دختر بزرگ شخص بودن از عناوین ثابتة اشخاص است اما اینکه نامش فاطمه یا خدیجه و امثال اینها از عناوین عارضی و غیر ثابت است. چون ممکن است تسمیه اش عوض شود یا از اول چنین اسمی نداشته باشد. در اینجا آن که ثابت است اخذ می‌شود و غیر ثابت الغاء می‌شود.

قریب به همین مضمون در کلام علامه در تذکره نیز آمده است. کلام علامه رحمه الله در تذکره: «و لو قال له زَوْجَتُكَ بنتی فلانة و سماها بغير اسمها و لا بنت له سوی واحدة فالاقوی الصحة و هو اصح وجهی الشافعیة لان البنئیة صفة لازمه ممیزه فتیعین و یلغی الاسم المذكور بعده و الثانی: (وجه دوم برای شافعیه) لا یصح النکاح لانه لیس له بنت بذلك الاسم. و لو قال

زَوْجَتُكَ هذه فاطمة و اشار إليها و كان اسمها زینب فالوجهان للشافعیة.

(2) استفاد از کلام علامه در تذکره: کسی که يك دختر بیشتر ندارد و دختر خودش را فاطمه نام نهاده اما اشتباهاً خدیجه می‌گوید در اینجا می‌فرماید عقد بر صفت لازمه واقع می‌شود و بر تسمیه واقع نمی‌شود و علامه این قول را تقویت می‌کند که اصح وجهین شافعی ها هم همین است که الغاء کنیم صفتی را که قابل زوال است.

اما اگر بین اشاره و تسمیه اختلاف شد در اینجا شافعی ها ترجیح ندادند و جهان ذکر کردند و علامه هم ترجیح نداده.

کانه مشار الیه بودن صفت ثابتة نیست

زیرا از آنجا برود جای دیگر، صفت مشار الیه بودن را از دست می‌دهد.

تسمیه به فاطمه یا اسم دیگر هم که صفت غیر ثابت است.

خلاصه این جا به مشکل افتاده اند و ترجیحی برای یکی از اینها داده نشده و شافعی، ترجیح نداده اند و گویا علامه هم با آنها موافق است.

ادامه کلام علامه رحمه الله: «و لو قال بعنك داری هذه و حددها و غلط فی حدودها صح البیع.»

بخلاف ما لو قال الدار التي فی محلة كذا و حددها و غلط، لان التعویل هنا علی الإشارة و لو قال بعنك داری و لم یقل هذه و حددها و غلط لیس له دارٌ سواها صح كما لو قال زَوْجَتُكَ بنتی فلانة و ذکر غیر اسمها. استفاد از کلام علامه: ایشان سه فرع را مطرح می‌کنند: فرع اول: اگر بگوید این خانه ام که دویست متر است فروختم بعداً معلوم شود صد و نود متر است این عقد صحیح است. تعویلاً علی الإشارة.

فرع دوم: اگر بگوید خانه ای که در فلان محله است و دویست متر است فروختم ، چنانچه معلوم شود یکصد و نود متر بوده بیع باطل است چون اشاره ای در کار نیست.

فرع سوم: بدون اشاره بگوید خانه ام را که دویست متر است فروختم چنانچه فقط يك خانه داشته باشد بیع صحیح است هر چند معلوم شود یکصد و نود متر بوده است چون عنوان» داری «مبیع را معین می‌کند همچنان که اگر بگوید» زَوْجَتُكَ بنتی فاطمة «و فقط يك دختر داشته باشد که اسمش خدیجه باشد، عقد روی خدیجه واقع می‌شود.

اشکال استاد مدظله بر کلام شیخ و علامه: اما اینکه در مبسوط و تذکره و در کلمات قبلی ها و سنی هاست که: هر عنوان ثابت باشد به آن اخذ می‌شود و عنوان غیر ثابت مثل تسمیه و امثال آن ملغاً می‌شود، محل اشکال است.

چه ملازمه ای است که اشتباه حتماً در تسمیه و عنوانهای غیر ثابت است و در عنوانهای ثابت اشتباه نیست. چه بسا اشتباه در همین صفات ثابتة باشد مخصوصاً اگر عاقد غیر از پدر و امثال او باشد که مثلاً نداند کوچک و بزرگ کدام از آنهاست و

در همین ها هم اشتباه پیش می‌آید و هیچکدام از عناوین ثابتة بر غیر ثابتة ترجیح و اولویتی ندارند و اینگونه نیست که بگوییم در اوصاف ثابتة اشتباه خیلی کم اتفاق می‌افتد و یا حکم نادر دارد و باید این اشتباه نادر الغاء شود اما در اوصاف غیر ثابت اشتباه بسیار زیاد پیش می‌آید.

نتیجه بحث: حکم و کبرای کلی که باید مقصود را اخذ کرد و غیر مقصود را کنار گذاشت مطلب صحیحی است اما از جهت صغری ثابت و غیر ثابت بودن دلیل نیست بلکه باید با قرائن مشخص شود که کدامیک مراد بوده و اگر ثابت نشد باید سراغ قرعه رفت، مثل سایر موارد.

اشکال استاد مدظله بر کلام مرحوم سید رحمه الله: مناقشه ای بر کلام مرحوم سید هست که بعضی محشین هم

همین ایراد را کرده اند و آن این که: گویا مرحوم سید میزان در مقصود نبودن را تأخیر در ذکر می دانند یعنی هر کدام اول ذکر شد، آن مقصود است و آنکه مؤخر ذکر شد، مقصود نبوده، الغاء می شود.

در حالیکه این مسئله به هیچ وجه کلیت ندارد که هر کدام مقدم ذکر شد هو المقصود و مؤخر باطل است. به عبارت دیگر اصل کبری مسئله را ما قبول داریم که آنکه مقصود است عقد بر او واقع می شود و آنکه به عنوان معرفی مقصود ذکر شده چنانچه اشتباه و غلط بود ضرر به انشاء ما» وقع عن قصد «نمی زند.

این کبرای صحیحی است اما از جهت صغری بگوئیم هر کدام مقدم ذکر شد هو المقصود و مؤخر لیس هو المقصود پس چنانچه اشتباه باشد ضرری به عقد نمی زند، چنین دلیلی نداریم.

بعلاوه وقتی علم اجمالی داریم که خطایی در کلام صورت گرفته، یا صدر کلام اشتباهی است یا ذیل، مثلاً کسی که دختر بزرگی به نام خدیجه و کوچکی به نام زینب دارد چنانچه بگوید دختر کوچک خدیجه را تزویج کردم در چنین مواردی چنین بناء عقلایی در کار نیست که بگوئیم می خواسته دختر کوچکش را شوهر دهد و اسم او را اشتباه گفته است، و اصل عدم خطا را در صدر کلام جاری کنیم و بگوئیم ذیل کلام خطا است.

البته گاهی قرآینی همراه عقد است که مراد ازدواج دختر کوچک است مثلاً شرایط دختر بزرگ اصلاً با ازدواج با این مرد تطبیق نمی کند و مرد عاقلی با چنین شرائطی حاضر نیست این دختر را بگیرد، در اینجا معلوم است که در اسم بردن اشتباه شده است، لکن اگر قرینه ای نباشد مثلاً کسی را وکیل کرده اند که عقد بخواند، عاقد گفته دختر بزرگ این آقا به نام فاطمه را تزویج کردم، چنین بنای عقلایی نیست که بگوئیم آن عنوانی که اول ذکر شده مقصود اصلی بوده و در آن خطایی رخ نداده و عنوانی که مؤخر ذکر شده به عنوان معرفی مقصود اصلی آمده و در این معرفی خطا صورت گرفته است.

خلاصه، این تقدیم دلیل بر صحت نیست و سید این را اصل مسلم گرفته است و تعجب است که غیر از یکی از محسین کسی اشکال نکرده با اینکه تقریباً روشن است که مقصود بودن و اطاله عدم خطا اول و آخر ندارد تا بگوئیم یکی بر دیگری ترجیح دارد.

کلام آیت الله حکیم قدس سره : مرحوم آقای حکیم رحمه الله در ذیل کلام سید بعد از نقل عبارت تذکره: «لو قال: زوجتك هذه فاطمة و اشار اليها و كان اسمها زينب، فالوجهان للشافعية» در بیان وجه اشکال شافعیه و ظاهراً موافقت علامه با شافعیه در مشکل بودن مسأله می فرمایند: «و منشأ للاشکال هو ان القيد أخذ علی نحو تعدد المطلوب أو وحدته فعلى الاول یصح و علی الثانی یبطل» «نقد استاد مدظله بر آیت الله حکیم رحمه الله : بحث ایشان ارتباطی به کلام تذکره و کلام سید ندارد و چون کلام اینها در جایی است که دو عنوان در صیغه نکاح آورده شده و یکی از آن ها اشتباه بوده است و بحث وحدت و تعدد مطلوب مربوط به دو عنوانی است که هر دو به نحو صحیح در صیغه نکاح آورده شده منتهی بحث در این است که یکی از عنوان مقیداً به عنوان دیگر متعلق نکاح قرار گرفته است یا به نحو تعدد مطلوب است و یکی از دو عنوان مطلقاً متعلق نکاح است البته عنوان دیگر هم مورد توجه متعاقدين بوده است ولی اگر از اشتباه هم بود عنوان دیگر متعلق انشاء نکاح است.

اگر بحث وحدت و تعدد مطلوب مطرح باشد چنانچه عقد از عقود بود که جعل خیار در آن مشروع بود در صورت تعدد مطلوب عقد صحیح بوده حق خیار فسخ ثابت می شد در حالی که اگر کلام سید را در باب بیع فرض کنیم دیگر خیار ثابت نمی شود مثلاً کسی برای کارهای دفتری منشی می خواسته، رفته عبیدی را خریده و گفته: «اشتریت هذا العبد الکاتب الیمانی» (در صورتی که مقصود او خریدن) «عبد کاتب» (بوده و یمانی بودن فقط به عنوان معرفی آن عبد صورت گرفته، اگر این عبد مصری بود عقد صحیح و لازم است و خیار فسخ هم ندارد، بلی اگر هر دو جهت مورد نظر مشتری بود چنانچه نظر مشتری به نحو وحدت مطلوب باشد عقد باطل می شود و اگر به نحو تعدد مطلوب باشد خیار فسخ ثابت می گردد.

البته همین بحث مرحوم آقای حکیم را مناسب بود مرحوم سید در اینجا مطرح کنند و آن این که اگر گفته شود «زوجتك هذه و هی الکبری» «و هر دو جهت مورد نظر زوج و ولی زوجه باشد، چنانچه یکی از دو جهت اشتباه بود و معلوم شود که این دختر، دختر بزرگ نیست.

صحت عقد در این مورد مبتنی بر مسأله وحدت و تعدد مطلوب است.

اگر رضایت متعاقدين به عقد با این شخص مشروط و مقید بر آن است که دختر بزرگ باشد عقد باطل است و اگر مقید به این وصف نبود عقد صحیح می باشد و این که این دو جهت ذاتی شخص و از اوصاف ثابتانه باشد یا عرضی، تفاوتی نمی کند.

هذا بحسب مقام الثبوت اما از نظر اثباتی، ظاهر کلام وحدت مطلوب است یا تعدد مطلوب مسأله دیگری است که در کلام مرحوم آقای حکیم رحمه الله مطرح شده است.

ایشان می فرمایند از نظر ارتکاز عرفی به نحو تعدد مطلوب فهمیده می شود.

پس اگر این شخص دختر بزرگ هم نبود عقد صحیح است و اگر خیار فسخ در عقد نکاح مشروع بود حق فسخ هم می آورد و لذا در عقد بیع اگر بایع بگوید بعثک هذا العبد الکاتب چنانچه معلوم شود که کتابت نمی داند، چون ارتکاز عرفی به تعدد مطلوب است عقد صحیح بوده فقط مشتری حق خیار فسخ دارد.

نقد استاد مدظله بر کلام مرحوم آقای حکیم رحمه الله: دو ادعا ایشان دارند که هر دو محل تأمل است. اول اینکه: ارتکاز عرفی بر این است که از باب تعدد مطلوب است.

آیا همیشه همین طور است؟ دوم: بر فرض که از باب تعدد مطلوب شد آیا نتیجه اش همان است که ایشان می فرمایند؟ یعنی حق فسخ ثابت باشد.

اما قسمت اول: اینکه در موارد اوصاف ایشان می فرمایند تعدد مطلوب است؛ فرض کنید يك کسی منشی می خواهد، کاری به عبد و امثال آن ندارد، می خواهد شخصی منشی تجارت خانه او باشد، از يك نفر، عبدی را به عنوان کاتب می خرد آیا در این معامله ارتکاز عرفی بر این است که این معامله واقع می شود و لو عبد، فاقد کتابت باشد؟ چون رضایت مطلقه دارند فقط خیار دارد؟ یا اینکه در این موارد اصلاً چنین عبدی را نمی خواهد چون مشکل او را حل نمی کند چون هدف او داشتن صفت کتابت در عبد بود.

اینجا بلا اشکال از باب وحدت مطلوب است، پس این چه ارتکازی است که اگر از قبیل اوصاف يك چیزی شد به نحو قید مطلوب نباشد بلکه التزام فی التزام آخر باشد یعنی دو شیء باشد، يك التزام مطلق و مطلوبیت مطلقه که اگر فاقد قید دیگر بود حاضر به پذیرفتن آن است، این شیء این مطلوبیت مطلقه دارد و يك مطلوب علی حده دیگر که عبارت از اوصاف است.

چنین ارتکاز کلی نیست و اگر به فرض تعدد مطلوب هم باشد، اما این که کدام يك از این دو مطلوب اصیل است و دیگری مطلوب تبعی و فرعی، ضابطه کلی در کار نیست و تقدم در ذکر یا ذاتی بودن، دلیل اصیل بودن نیست.

اشکال دوم: سلمنا پذیرفتیم در این موارد ارتکازاً التزام فی الالتزام و تعدد مطلوب است.

به چه دلیل مطلوب دوم که مضرور است و التزام دوم است اگر تحقق پیدا نکرد حق فسخ التزام اول (که مطلوب اول باشد و ظرف برای دومی) را دارد؟ مثلاً اگر کسی دو تا عقد مستقل انجام داد اما عقد دوم مبنی بر عقد اول است یعنی التزامی است مبنی بر التزام اول و شرطی هم در کار نیست یعنی چون عقد اول را انجام داده، عقد دیگری هم انجام می دهد.

حالا اگر کسی در آن عقد دوم تخلف کرد و ترتیب اثر نداد چه دلیلی داریم که طرف مقابل حق فسخ پیدا کند در التزام اول و بتواند آن را به هم بزند؟ و ایشان وجه این مطلب را ذکر نمی کنند.

کلام آیت الله خویی رحمه الله و مناقشه در آن: مرحوم آقای خویی مطلبی دارند در اشباه و نظائر که ادعای فحص است.

ایشان می فرمایند: هر وقت این گونه تعبیرات شد معنایش این است که من ملتزم هستم به اصل حدوث عقد، اما تا وقتی ملتزم به بقاء عقد هستم که آن خصوصیتی که تو گفتی موجود باشد اما نسبت به اصل حدوث عقد هیچ قید و شرطی در کار نیست یعنی می گوید من حاضریم این عبد را مالک شوم چه کتابت داشته باشد چه نداشته باشد اما بقاء بر این التزام را یعنی خودم را مالک بدانم و طرف را هم مالک پولی که می دهم بدانم و حق فسخ نداشته باشم در صورتی است که کتابت هم داشته باشد و اگر فاقد کتابت شد من حق فسخ داشته باشم به عبارت دیگر می گوید بالارتکاز خیار فسخ جعل شده است.

نقد و نظر استاد مدظله: از کجای این جملات این ارتکاز استفاده می شود که من حاضریم مالک شوم اما حق فسخ داشته باشم از این تعبیرات چنین چیزی استفاده نمی شود.

به نظر می رسد در این موارد، حکم فضولی پیدا می کند که اگر بعداً رضایت داد و امضاء کرد می شود ملک خودش، البته فضولی به شکل نقل.

و این در حقیقت عقد جدید است.

و الله العالم.

«والسلام»

1) - مبسوط، ج ۴، ص ۱۹۲.

2) - تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۵۸۴.

خلاصه درس این جلسه:

در این جلسه، مسأله ۱۹ را بررسی می‌کنیم. ابتدا به مسأله اختلاف زوج و زوجه در اصل تعیین هر يك از زوجین پرداخته با نقل دو اشکال به فتوای مرحوم سید مبنی بر تقدیم قول مدعی صحت، و بیان اینکه اجرای اصالة الصحة برای ترتیب آثار جامع عقد بی اشکال است، احتمال می‌دهیم که نظر سید رحمه الله هم از تقدیم قول مدعی صحت برای ترتیب، فقط همین آثار باشد، آنگاه به مسأله اختلاف زوجین در آن کسی که تعیین شده می‌پردازیم و آن را از باب تداعی دانسته حکم به تحالف می‌کنیم و در پایان به موردی که بنا به صحیحه ابو عبیده حذاء از آن استثناء شده پرداخته و ادعای اعراض مشهور از روایت را نادرست خواهیم دانست.

الف) اختلاف زوج و زوجه در اصل تعیین:

1) طرح مسأله:

متن عروه: مسأله ۱۹ - اذا تنازع الزوج و الزوجة فی التعیین و عدمه حتی یكون العقد صحیحاً او باطلاً فالقول قول مدعی الصحة كما فی سائر الشروط اذا اختلفا فیها و كما فی سائر العقود. مرحوم سید می‌فرماید هر گاه زن و مرد (در اینکه عقد همراه با تعیین زوج و زوجه بوده تا صحیح باشد یا تعیینی صورت نگرفته و قهراً باطل محسوب می‌شود) (اختلاف کنند قول کسی که می‌گوید شرط تعیین، محقق، و عقد صحیح می‌باشد مقدم است. همچنانکه در اختلاف متعاقبین در وجود دیگر شرایط صحت و نیز در سایر عقود همین حکم (تقدیم قول مدعی صحت) جاری است. البته در این جا فرض بر این است که تعیین از شرایط صحت عقد است.

2) مناقشه مرحوم آقای خوئی و آقای حکیم:

مرحوم آقای خوئی می‌فرماید: شرطیت تعیین زوج و زوجه (در قبال عدم تعیین آن دو یعنی به نحو کلی یا مردد و یا مهمل) از مقومات عقد و تحقق موضوع عقد است نه حصول شرایط عقد و یا فقد موانع آن و اصالة الصحة (تنها مستند در این مسأله) که مبتنی بر بناء عقلاء است در مورد شك در شرایط و فقد موانع جاری است نه در شك در اصل موضوع و ارکان عقد. مثلاً اگر شك کند که بایع، خمر فروخته یا سرکه نمی‌تواند با اصالة الصحة اثبات اینکه سرکه فروخته کند. لذا با عدم جریان اصالة الصحة و جریان اصالة الفساد در عقود، قول منکر صحت مقدم می‌شود. مرحوم آقای حکیم هم به همین تقریب در شمول اصالة الصحة نسبت به شك در اصل موضوع عقد تامل دارند.

3) اشکال دیگر به فتوای سید رحمه الله:

بر فرض که اصالة الصحة را در مورد شك در ارکان عقد و تحقق موضوع آن نیز جاری و عقد مورد بحث را صحیح بدانیم لکن همان گونه که شیخ در بحث اصالة الصحة فرموده، چون مثبتات اصول حجت نیست و لوازم عقلی یا عادی آنها مترتب نمی‌شود لذا نمی‌توان مثلاً حکم به زوجیت فاطمه و لزوم تمکین او نمود. همان طور که اگر کسی ببیند کلامی از دهان زید خارج شد و نداند آیا او فحش داده و مرتکب فسق شده و یا سلام کرده، هر چند اصالة الصحة اقتضا می‌کند که او مثلاً از عدالت خارج نگشته ولی اینکه او سلام کرده و نتیجتاً واجب باشد که جواب سلام او را بدهند را اثبات نمی‌کند.

4) فرمایش استاد - مدظله - و بیان مراد سید رحمه الله:

بعضی از احکام نکاح از آثار زوجیت زن و مرد معین است مانند وجوب نفقه بر مرد و وجوب تمکین بر زن.

برای ترتیب این گونه احکام باید زوج و زوجه در عقد معین شده باشند. ولی برخی احکام دیگر از آثار جامع و اصل وقوع عقد است نه آثار عقد واقع شده بر زوج و زوجه معین، مانند عدم جواز نکاح خامسه و یا جمع بین الاختین، در این دسته از احکام نیازی به تعیین زوجین نیست بلکه اگر عقد بر جامع و کلی بین چند نفر هم واقع شده باشد برای ترتیب عدم جواز ازدواج با خامسه یا با اخت آن چند نفر کافی است. اشتراط تعیین هم که قبلاً بحث آن را کردیم برای ترتیب احکام زوجیت خصوص زن و مرد می باشد نه احکام جامع عقد. با توجه به این مطلب، اگر شك در تعیین و عدم آن داشتیم همان طور که در ابتدای بحث گفتیم برای ترتیب آثار زوجیت خصوص زن و مرد نمی توان به اصالة الصحة تمسك کرد چون از باب شك در ارکان عقد است و بر فرض جاری شدن، اثبات زوج بودن مثلاً زید یا زوجه بودن فاطمه را به دلیل مثبت بودن نمی کند. بلکه اگر شك در دیگر شرایط هم داشتیم باز اشکال مثبت بودن برای ترتیب اثر دادن در جایی که موضوع آن خصوص زوج یا زوجه است وجود دارد و اصالة الصحة مفید نیست. مثلاً اگر کسی نذر کند در صورت تکلم زید به زبان عربی صدقه بدهد و نداند آیا او عقد را به زبان عربی اجرا کرده یا نه (بنابر اعتبار عربیت) نمی توان با اصالة الصحة حکم به اینکه به زبان عربی تکلم کرده نمود و موضوع نذر را با آن اثبات کرد. ولی آیا نمی توان با اصالة الصحة اصل وقوع عقد را و لو بر جامع اثبات و آثار این جامع (همچون بطلان نکاح خامسه یا ازدواج با خواهر آن چند زن مرد) را بر آن بار نمود؟ به نظر ما در جایی که مسلماً عقد و انشایی همراه با قصد واقع شده، بنای عقلاً حتی اگر بعضی از مقدمات آن مشکوک باشد بر این است که اصالة الصحة صحت کلی عقد را ثابت می کند. لذا اگر در صحت معامله ای به خاطر اینکه نمی دانیم آیا خمر فروخته یا سرکه شك داشتیم، البته نمی توان صحت آن را با اصالة الصحة ثابت کرد ولی اگر کسی که معاملات کثیره ای انجام داده و اموالی به دست آورده، ندانیم آیا آنها را از طریق خرید و فروش خمر به دست آورده یا سرکه، و شك در حلیت اموال او کنیم بنای عقد بر اجراء اصالة الصحة به معنای حلیت اصل اموال او جود دارد هر چند خصوص سرکه بودن مبیع و احکام آن همچون طهارت آن مایع را ثابت نمی کند. خلاصه اینکه اجرای اصالة الصحة برای ترتیب آثار کلی عقد بی اشکال است و ترتیب احکام جامع همچون بطلان نکاح خامسه یا خواهر زن صحیح است. هر چند آثار خصوص زوجیت زید و فاطمه را نمی توان با آن اثبات کرد. و شاید مراد سید رحمه الله هم که فرموده: قول مدعی صحت مقدم است. برای اجرای احکام جامع عقد باشد نه خصوص زوجیت زید و فاطمه، زیرا بعید است ایشان در جایی که شك کنیم عقد بر خصوص زن معینی واقع شده یا بر چند نفر به نحو کلی، بگویند: آن عقد صحیح است و آن زن باید احکام زوجیت را بر خود مترتب کند.

ب) اختلاف زوج و زوجه در معین:

متن عروه: و ان اتفقا الزوج و ولی الزوجة علی انهما عینا معیناً و تنازعا فیہ انہا فاطمة او خدیجة فمع عدم البينة المرجع التحالف كما فی سائر العقود. اگر طرفین معترفند که در عقد تعیین صورت گرفته است ولی در معین اختلاف داشته، زوج می گوید عقد بر فاطمه واقع شده و ولی زوجه می گوید بر خدیجه، در اینجا چون هر کدام از آنها مدعی فرد مورد نظر خود و منکر فرد دیگر است (هم مدعی است و هم منکر) باب تعدای می شود و باید اگر بینه ای نداشتند یا هر دو بینه آوردند، تحالف کنند. پس اگر یکی از آنها از قسم خوردن نکول کرد حق با دیگری است و اگر هر دو قسم خوردند یا هر دو نکول کردند، هر دو دعوی تساقط می کند و قول مشهور بسیار قوی بر این است که چنین عقدی منفسخ می شود. که البته تحقیق این مسأله که آیا پس از تساقط هر دو دعوی چه حکمی مترتب می شود نیاز به بحث طولانی دارد و چون مربوط به باب قضا و شهادات است، ما فعلاً وارد آن نمی شویم. ج: اختلاف زوج و ولی زوجه در معین، هر گاه آن دو تنها در نیتشان تعیین کرده باشند. متن عروه:

نعم هنا صورة واحدة اختلفوا فيها وهي ما اذا كان لرجل عدة بنات فزوج واحدة و لم يسمها عند العقد و لا عيبتها بغير الاسم لكنه قصدها معينة و اختلفا فيها فالمشهور على الرجوع الى التحالف الذي هو مقتضى قاعدة الدعاوى و ذهب جماعة الى التفصيل بين ما لو كان الزوج رآهن جميعاً فالقول قول الاب و ما لم يرهن فالنكاح باطل و مستند هم صحيحة ابي عبيدة الحذاء و هي و ان كانت صحيحة الا ان اعراض المشهور عنها مضافاً الى مخالفتها للقواعد مع امكان حملها على بعض المحامل يمنع عن العمل بها فقول المشهور لا يخلو عن قوة و مع ذلك الاحوط مراعاة الاحتياط و كيف كان لا يتعدى عن موردها.

مرحوم سيد مي فرمايند از موردی که زوج و ولی زوجه در معین اختلاف داشته و حکم آن تحالف بود يك مورد استثنا شده و آن در جایی است که پدری که دارای چند دختر است یکی از آنها را بدون اینکه توصیف کند یا نام ببرد تنها در نیت خود تعیین کرده و او را به ازدواج آن مرد درآورد، آنگاه با زوج اختلاف کنند که مقصود مثلاً فاطمه بوده و او بگوید قصد من خدیجه بوده است، در این مورد نیز مشهور بنا به قاعده باب دعاوی که در فرع قبل ذکر کردیم قائل به تحالف شده اند لکن جماعتی به استناد صحیحه ابي عبيدة حذاء بین موردی که زوج آن دختران را رؤیت کرده و موردی که بدون رؤیت آنها اقدام نموده، تفصیل قائل شده، در صورت اول قول پدر را مقدم و در صورت دوم عقد را باطل می دانند.

البته در موردی که قول پدر مقدم است، پدر وظیفه دارد همان دختری را که واقعاً تعیین و قصد کرده بوده است در اختیار زوج قرار دهد و هر چند از نظر حکم ظاهری، قول او مقدم است و هر چه ادعا کند پذیرفته می شود، ولی از نظر واقعی و بینه و بین الله، میزان ادعایش نیست و وظیفه اش آن است که بر طبق نیتی که داشته است عمل کند. سپس می فرمایند: قول اول (تح)

الف) به دلیل اعراض مشهور از این صحیحه همچنین مخالفت آن با قواعد مسلم و امکان حمل آن به معانی دیگر، خالی از قوت نیست.

ولی در عین حال مراعات احتیاط احوط است و در هر حال از مورد روایت به موارد دیگر نمی توان تعدی نمود.

(توضیحی درباره عبارت سيد رحمه الله:

جمله «مع امکان حملها على بعض المحامل» را به دو صورت می توان معنا کرد: اول اینکه این جمله متمم جمله قبل باشد بدین معنا که هرگاه ظاهر مفاد صحیحه ای بر خلاف قواعد بود و امکان حمل آن به معنای غیر ظاهریش وجود داشت در این فرض چنین روایتی مانند روایات مجمله نمی توان به آن عمل کرد. به نظر ما اگر این وجه مراد سید باشد مبنای آن قابل دفاع است زیرا اگر روایتی را بتوان برای آن توجیهی کرد که عرف آن را پسندیده و از آن ابایی نداشته باشد لازم است بر قواعد تحفظ نموده و روایت مخالف را توجیه کرد چون وجهی ندارد که از قواعد مسلم به دلیل روایتی که ذو وجوه است صرف نظر کنیم. دوم اینکه، هر کدام از مخالفت با قواعد و امکان حمل به معانی دیگر در کلام مرحوم سید جداگانه وجهی برای و هن در عمل به روایت باشد.

ولی این وجه با مبنای کسانی که حجیت خبر واحد را تمام می دانند سازگار نیست زیرا هر چند برخی در تخصیص آیات قرآن با خبر واحد مناقشه و ان قلت دارند لکن تمام قائلین به حجیت خبر واحد، تخصیص قواعد را با آن بی اشکال می دانند و در این صورت نمی تواند مخالفت روایت با قواعد به تنهایی موجب و هن در عمل به آن گردد مگر

اینکه بگوییم مراد سید این است که هر چند قواعد فقهی مانند قاعده ریاضی نیست که تخصیص آن محال باشد لکن بعضی از قواعد به گونه ای است که انسان به حسب ارتکازات عرف و منتشره و عدم وجود هیچ گونه مشابهی در تخصیص آن، به عمومیت آن اطمینان نوعی پیدا می کند به طوری که باعث و هن در حجیت خبر واحد مخالف با آن شده و نمی توان قاعده را با آن تخصیص زد.

لذا به گمانم برخی همچون صاحب درر در دوران امر بین تخصیص عام و تحفظ بر هیئت آن و بین رفع ید از هیئت عام و تحفظ بر عمومیت آن، به تقدیم تحفظ بر عمومیت عام متمایل گشته اند مثلاً اگر بگویند اکرم العلما و لا یجب اکرام زید العالم در اینجا اگر از ظهور عام در وجوب، رفع ید کنیم و آن را حمل بر استجاب کرده و بر عمومیت آن تحفظ کنیم بهتر از تحفظ بر هیئت وجوبی و تخصیص آن است.

شیخ انصاری هم می فرماید اگر حکومتی در کار نباشد باید اقوانیت را در نظر گرفت و در هر حال این آقایان حکم به تخصیص عام یا قاعده نمی کنند. در عین حال اگر جمله «مع امکان حملها.» را متمم جمله قبلی بدانیم بهتر است.

2- متن روایت: محمد بن یعقوب الكلینی باسناده عن ابی عبیده قال: سألت ابا جعفر علیه السلام عن رجل کن له ثلاث بنات ابکار فزوج احدیهن رجلاً و لم یسمّ التی زوج للزوج و لا للشهود و قد کان الزوج فرض لها صداقها فلما بلغ ادخالها علی الزوج بلغ الزوج انها الکبری من الثلاثة فقال الزوج لابیها: انما تزوجت منك الصغیرة من بناتک قال: فقال ابو جعفر علیه السلام: ان کان الزوج رآهن کلّهن و لم یسمّ له واحدة منهن فالقول فی ذلك قول الاب و علی الاب فیما بینه و بین الله ان یدفع الی الزوج الجاریة التی کان نوى ان یزوجها اياه عند عقدة النکاح و ان کان الزوج لم یرهن کلّهن و لم یسمّ له واحدة منهن عند عقدة النکاح فالنکاح باطل.

(1) مورد روایت جایی است که مهریه تعیین شده باشد لذا اگر روایت را بر خلاف قواعد و در عین حال عمل به آن را لازم بدانیم نمی توان از این مورد تعدی نمود.

همچنین ظاهر روایت این است که پس از تسلیم آن دختری که پدر نیت کرده بود آن زن و لو اینکه زوج مدعی است دیگری را نیت کرده است، بر او حلال و دارای صحت و اقیهه می شود. 3- اقوال فقها در مسأله مرحوم سید می فرمایند مشهور در این مسأله قائل به تحالف شده اند ولی مرحوم آقای خوئی ایراد گرفته و مطلب صحیحی را فرموده می گویند: موردی که مشهور قائل به تحالف شده اند همان فرع قبل است که اختلاف در این است که آیا آن کسی که در عقد تعیین شد فاطمه بود یا خدیجه و اما در این فرع که کسی را در عقد تعیین

نکرده اند و تنها در نیت هر يك از زوج و ولی زوجه شخصی غیر از آن کسی که در نیت دیگری است آمده، احدی قائل به تحالف نشده و وجهی نیز برای تحالف ندارد زیرا در جایی حکم به تحالف می شود که طرفین هم مدعی و هم منکر باشند اما در این فرع که هر کدام از آنها فقط مدعی شخص خاصی در نیت خود است و منکر شخص مورد ادعای طرف مقابل نیست، از نظر قواعد جای تحالف نیست و احدی نیز در این فرع قائل به آن نشده است همه یا به روایت عمل کرده قائل به تفصیل شده اند و یا از روایت اعراض کرده و آن عقد را بدون تحالف باطل دانسته اند.

4) اعراض مشهور از روایت:

مرحوم سید می فرمایند مشهور از این روایت اعراض کرده اند در حالی که هیچ کس پیش از محقق کرکی غیر از ابن ادریس که اساساً خبر واحد را حجت نمی داند و ابن متوج بحرانی معاصر شهید اول بنا به نقل صاحب حدائق از شاگرد او ابن فهد احسابی، کس دیگری از این روایت اعراض ننموده است. مرحوم کلینی آن را در يك باب نادر آورده و آوردن روایتی در يك باب نادر که تحت ضوابط کلیه قرار نمی گیرد دلیل بر اعتماد او به آن است شیخ صدوق نیز آن را نقل کرده است، شیخ طوسی در نهاییه، ابن براج در مهذب، و قطب الدین کیدری در اصباح به آن فتوی داده اند، محقق در شرایع و نافع به آن اخذ کرده و فرموده که مفاد آن مطابق با قواعد است شاگرد او فاضل آبی نیز عمل کرده و با ابن ادریس با تندی برخورد کرده است. علامه در قواعد و تحریر و تذکره و تبصره و ارشاد و تلخیص و مختلف به آن اخذ نموده است همچنین شهید اول در لمعه، فاضل مقداد در تنقیح به آن عمل کرده اند. تنها محقق کرکی آن را رد کرده و شهید ثانی و عده ای دیگر از متاخرین نیز از او تبعیت کرده اند. بنابراین با وجود عمل نمودن بزرگانی از فقهاء که نام آنها را بردیم اعراض اصحاب خصوصاً قدمای آنان از آن ثابت نیست.

ادامه بررسی مسأله در جلسات آینده.

انشاء الله « والسلام »

بدیهی است درختی که ریشه های آن در اعماق قلوب است و شاخه هایش از تمام اعضای انسان سربرآورده و در آسمان زندگی او پرکشیده درختی است پر بار که هرگز خزانی ندارد، و طوفانها نمی تواند آن را از ریشه برکند. (۳)

در سوره والعصر همین معنی با تعبیر دیگری آمده است، آنجا که همه انسانها را در زیان و خسران می بیند، و تنها کسانی را استثنا می کند که در درجه اول، ایمان دارند و سپس عمل صالح، و از حق دفاع می کنند و به صبر و استقامت توصیه می نمایند. (والعصر ان الانسان لفي خسر - الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر).

همین معنی با تعبیر جالب دیگری در آیه ۲۱ سوره نور آمده، می فرماید: ولولا فضل الله عليكم ورحمته ما زكي منكم من احد ابدا ولكن الله يزكي من يشاء؛ اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود هیچیک از شما هرگز تزکیه نمی شد، ولی خداوند هر که را بخواهد (و شایسته بداند) تزکیه می کند.

بنابراین، پاکی اخلاق و عمل و تزکیه کامل انسان جز در سایه ایمان به خدا و رحمت او ممکن نیست. همین معنی با تعبیر دیگری در سوره اعلی دیده می شود، می فرماید: قد افلح من تزكى - وذكر اسم ربه فصلی؛ به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد. و (آن که) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند! (سوره اعلی، آیه ۱۴ و ۱۵)

مطابق این آیات، تزکیه اخلاقی و عملی رابطه نزدیکی با نام پروردگار و نماز و نیایش او دارد؛ اگر از آن مایه بگیرد، ریشه دار و پر دوام خواهد بود، و اگر به اصول دیگری متکی شود سست و کم محتوا خواهد بود. در آیه ۹۳ سوره مائده رابطه قوی تقوا و اعمال اخلاقی با ایمان به طرز جالبی منعکس شده است، می فرماید: ليس على الذين آمنوا و عملوا الصالحات جناح في ما طعموا اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا ثم اتقوا و احسنوا و الله يحب المحسنين؛ بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند گناهی در آنچه خورده اند نیست؛ اگر تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و اعمال صالح انجام دهند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

در این آیه شریفه، گاه تقوا قدم بر ایمان و عمل صالح ذکر شده، و گاه مؤخر از آن، و گاه مقدم بر احسان، این به خاطر آن است که تقوای اخلاقی و عملی در یک مرحله، قبل از ایمان است، و آن آمادگی برای پذیرش حق و احساس مسؤولیت برای جستجوی آن است.

سپس هنگامی که حق را شناخت و به آن ایمان آورد، مرحله عالیتری از تقوا بر وجود او سایه می افکند و سرچشمه انواع نیکوکاریها می شود. و به این ترتیب، رابطه تنگاتنگی که میان ایمان و تقوا است روشن می شود.

کوتاه سخن این که، قویترین و عالیترین پشتوانه اخلاق، ایمان به خدا و احساس مسؤولیت در پیشگاه اوست. ایمانی که فراتر از مسائل مادی است و با چیزی نمی توان آن را مبادله کرد، همه جا با انسان است و لحظه ای از او جدا نمی شود، و همه چیز در برابر آن کوچک و کمرنگ است.

به همین دلیل، قویترین چهره های اخلاق که ایثار و فداکاری را در حد اعلی داشته است، در زندگانی اولیاء الله مشاهده می کنیم. و نیز به همین دلیل، در جوامع مادی که همه چیز با معیار منافع شخصی سنجیده می شود، مسائل اخلاقی بسیار کمرنگ است، و غالباً در مواردی رسمیت دارد که در طریق همان منافع شخصی است؛ حسن خلق، ادب، امانت، درستکاری، وفا و سخاوت، همه تا آنجا ارزش دارد که بتواند سود مادی بیشتری را جلب کند و آنجا که سود مادی به خطر افتاد، همه اینها رنگ خود را می بازند!

پدر و مادر که در سنین بالا قدرت سوددهی ندارند بکلی فراموش می شوند، و آنها را به مراکز نگهداری سالمندان می فرستند تا در انتظار مرگ روز شماری کنند! فرزندان به محض این که توانایی بر کاری پیدا کنند، از خانه بیرون فرستاده می شوند، نه برای این که استقلال اقتصادی پیدا کنند، بلکه برای این که همیشه فراموش شوند.

همسران نیز تا آنجا شریک زندگی و مورد علاقه اند که سود و لذت مادی بیافرینند؛ در غیر این صورت، فراموش می شوند؛ و به همین دلیل، طلاق در این کشورها بیاد می کند! در مکتبهای مادی که برای اخلاق پشتوانه الهی وجود ندارد، استقبال از شهادت در مسیر آرمانهای والا، نوعی حرکت انتحاری و بی معنی است! و سخاوتهایی که سبب بخشش اکثر اموال انسان می گردد، نوعی جنون محسوب می شود! عفت و پارسایی، ضعف نفس، و زهد و بی اعتنایی به زرق و برق عالم ماده، دلیل بر ناآگاهی و ساده لوحی است. قدرتهای برخاسته از این جوامع و سران این کشورها، بهترین نمونه هایی هستند که معیار اخلاق را در این جوامع نشان می دهند. بر خورد دو گانه و چند گانه با مسائل مربوط به حقوق بشر از سوی این قدرتها، بسیار وحشت انگیز است، آنجا که حقوق انسانها گوشه ای از منافع آنها را به خطر می اندازد، بکلی فراموش می گردد و این ارزش والا در پای منافع آنان قربانی می شود.

خطرناکترین جنایتکاران و متجاوزان بر حقوق انسانها در اینجا افرادی دوست داشتنی می شوند؛ و بعکس، انسانهای پاک و از هر نظر منزه که به دفاع از حقوق بشر بپاخیزند، اما بخشی از منافع مادی آنها را به خطر

بیدارند، در نظر آنها به صورت شیطانهایی در می آیند که به هر وسیله ممکن باید سرکوب شوند .
به همین دلیل، در زمان واحد، در يك گوشه ای از دنیا، مدافع سرسخت دموکراسی و حاکمیت ملتها هستند، و
درست در همان زمان، در گوشه ای دیگر مدافع سرسخت بدترین دیکتاتوریهها! همه اینها به خاطر آن است که
اصل اساسی برای آنان چیزی جز منافع مادی و سود شخصی نیست، و اخلاق نزد آنها تکیه گاه روشنی ندارد .

نکته دیگری که در اینجا شایان دقت است، این است که سودجویان مادی تنها به زمان و مکان خود می نگرند،
گذشتگان چه کردند و آیندگان چه خواهند کرد، برای آنها مفهومی ندارد، مگر این که رابطه ای با زندگی فعلی
آنها پیدا کند؛ منطبق آنها این است: هنگامی که ما نباشیم دنیا را آب بگیرد یا بماند چه تفاوتی می کند؟
ولی خداپرستان با اعتقاد به زندگی پس از مرگ، و دادگاه عدل الهی در قیامت، بر این باورند که اگر آثار
نیکی از خود به یادگار بگذارند و انسانهای نیازمند از آن بهره مند گردند، هر چند بعد از هزاران هزار سال
باشد، برکات معنوی آن، به آنها در جهان دیگر می رسد؛ بنابراین، آنها نه تنها وجودی مفید برای امروزند، که
برای فردا و هزاران سال دیگر نیز فکر می کنند .

حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می فرماید :
اذا مات المؤمن انقطع عمله الا من ثلاث: صدقة جاریه، او علم ینتفع به او ولد صالح یدعو له ؛
هنگامی که مؤمن از دنیا می رود، عملش قطع می شود مگر از سه چیز: صدقات جاریه (اموالی که به
صورت موقوفه و مانند آن در آمده و مردم دائما از آن استفاده می کنند) و علوم و دانشهایی که انسانها از آن
سود می برند و فرزند صالحی که برای او دعا می کند. (۴)
به این ترتیب، ایمان به جهان دیگر سبب کارهای اخلاقی مهمی مانند باقی گذاشتن صدقات جاریه و آثار علمی
مفید، و فرزندان صالح می شود، در حالی که این امور در مکتب سودپرستان مادی هیچ کدام مفهوم درستی
ندارد .

مرحوم شهید مطهری در کتاب فلسفه اخلاق خود، بعد از آن که خودپرستی را به سه شاخه تقسیم می کند
(خودی خود، خودی خانواده و خودی ملی) و همه اینها را نوعی خودپرستی که تضاد با اخلاق دارد می
شمرد، سخنی از گوستاولوبون در کتاب معروفش تمدن اسلام و عرب ، با تلخیص نقل می کند که برای تکمیل
این بحث مفید است .

او درباره این که چرا ملل مشرق زمین از تمدن غرب آن طور که باید استقبال نمی کنند، عللی ذکر می کند :
نخست این که آنها آمادگی برای این کار ندارند؛ دوم این که زندگی ما با وضع زندگی آنها متفاوت است،
زندگی آنها ساده است و ما نیازهای مصنوعی برای خود درست کرده ایم، سپس می افزاید که به نظر می رسد
ما این را کتمان می کنیم که طرز رفتار ظالمانه ای که ملل غرب نسبت به آنها روا داشته اند (عامل مهم
دیگری است).

پس از آن، اشاره به مظلومی که غربیها در آمریکا، اقیانوسیه و چین و هند کرده اند می کند، مخصوصا روی
داستان جنگ معروف به جنگ تریاک تکیه می کند که انگلیسیها برای این که به مردم چین مسلط شوند تصمیم
گرفتند تریاک را بر آنها مسلط کنند، تا قدرت مقاومت آنها در هم بشکند، چینی ها متوجه شدند که دشمن چه
بلایی می خواهد بر سر آنها بیاورد، قیام کردند و خود را آماده دفاع نمودند، ولی سرانجام انگلیسی ها با شلیک
گلوله های توپ بر آنها غالب شدند و تریاک را در میان آنها رواج دادند، و طبق آمار هر سال ششصد هزار نفر
(در آن زمان) به خاطر تریاک رهسپار دیار عدم می شدند! (۵)
آری! هنگامی که اخلاق از پشتوانه ایمان و ارزشهای معنوی برخوردار نباشد هر جا در برابر منافع شخصی
قرار گرفت، عقب نشینی می کند !

نکته

آنچه در بالا درباره پشتوانه اخلاق از نظر ایمان به مبدا و معاد گفته شد به این معنی نیست که نقش عقل
فطری را در عمق بخشیدن به مسائل اخلاقی انکار کنیم، چرا که بی شك وجدان انسان که در واقع نماینده خدا
در درون جان بشر است، نیز تاثیر بسزایی در تحکیم مبانی اخلاق دارد مشروط بر این که با نیروی ایمان
تلطیف گردد، و از حجاب سودپرستی و هوای نفس رهایی یابد. در قرآن مجید نیز بارها روی این مساله تکیه
شده است؛ در آیه ۱۰۰ سوره یونس می خوانیم ویجعل الرجس علی الذین لا یعقلون؛ خداوند پلیدی (گناه) را بر
کسانی قرار می دهد که تعقل نمی کنند و نمی اندیشند! و در آیه ۲۲ انفال می فرماید: ان شر الدواب عند الله
الصم البکم الذین لا یعقلون؛ بدترین جنیندگان نزد خدا افراد کر و لالی هستند که تعقل نمی کنند (نه صدای حق
را می شنوند، نه به حق سخن می گویند)! و درباره کسانی که نماز را به سخریه می گرفتند، در آیه ۵۸ سوره
مانده می فرماید: اتخذها هزوا ولعبا ذلك بانهم قوم لا یعقلون؛ آنها نماز را به سخریه گرفتند، به خاطر این که

تعقل نمی کنند! با توضیحاتی که در بالا داده شد، دیدگاه قرآن مجید در مسائل اخلاقی بطور خلاصه روشن گردید .

پی نوشتها

- 1- به کتاب رهبران بزرگ، ص ۶۳ تا ۱۰۶ مراجعه شود .
- 2- در یکی از اشعار شگفت آوری که از آن عصر باقی مانده چنین آمده است الموت اخفی ستره للبنات ودفنها یردی من المکرمات الم تر ان الله عز اسمه قد وضع النعش بجنب البنات مرگ بهترین حجاب برای پوشانیدن دختران است - و دفن کردن آنها نشانه بزرگواری محسوب می شود - آیا نمی بینی که خداوند متعال نعش را در کنار بنات قرار داده است (اشاره به صورت فلکی بنات النعش است که از هفت ستاره تشکیل شده، چهار ستاره آن را نعشی پنداشته است و سه ستاره آن را که در دنبال آن است دخترانی که دنبال نعش هستند). همان گونه که ملاحظه می کنید این شاعر جاهلی عرب، بزرگترین جنایت را که همان کشتن دختران بی گناه و فرزندان نوزاد است به عنوان یکی از مهمترین افتخارات ذکر می کند .
- 3- مفسران در تفسیر این آیه، و این که منظور از این شجره طیبه چیست؟ و آیا چنین تشبیهی وجود خارجی دارد یا نه؟ گفتگوی بسیار کرده اند، گاه گفته اند شجره طیبه همان کلمه لا اله الا الله است، و گاه آن را به اوامر الهی، و گاه به ایمان تفسیر کرده اند، که همه اینها در واقع به يك حقیقت باز می گردد. و نیز در این که چنین درختی که ریشه های آن در اعماق زمین، و شاخه های آن در آسمانها، و همیشه دارای میوه باشد، وجود خارجی دارد یا نه، سخن بسیار گفته اند. ولی نباید فراموش کنیم که لازم نیست هر تشبیهی در تمام جهاتش وجود خارجی داشته باشد، مثلاً می گوئیم قرآن همچون آفتابی است که هرگز غروب ندارد، به یقین در خارج آفتاب بی غروب وجود ندارد، بنابراین، منظور فقط تشبیه قرآن به وجود آفتاب است؛ ولی ویژگیهای این آفتاب ممکن است با آنچه در خارج دیده می شود متفاوت باشد .
- 4- بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲ .
- 5- فلسفه اخلاق، ص ۲۸۳ (با کمی تلخیص).

فصل پنجم : اخلاق و آزادی

در این که آیا اخلاق، آزادی انسان را محدود می کند و این محدودیت به سود یا زیان اوست؟ بحثهای زیادی شده است، که به اعتقاد ما بسیاری از این بحثها ناشی از تفسیرهای نادرستی است که برای معنی آزادی شده و می شود، از جمله :

- 1- گاه گفته می شود: اخلاق از آن نظر که انسان را محدود می کند مانع پرورش استعدادها است !
- 2- و گاه گفته می شود: اخلاق غرائز را سرکوب می نماید تا سعادت واقعی فرد محقق گردد، در حالی که اگر این غرائز لازم نبود، خدا آن را خلق نمی کرد !
- 3- و گاه می گویند: برنامه های اخلاقی با فلسفه اصالة اللذة مخالف است و می دانیم هدف آفرینش همان لذت است که انسان باید به آن برسد !
- 4- و گاه در نقطه عکس آن گفته می شود: اساساً بشر آزاد نیست و همیشه تحت عوامل جبری گوناگونی قرار دارد؛ بنابراین، نوبتی به توصیه های اخلاقی نمی رسد !
- 5- و بالاخره گاه می گویند: بنای اخلاق دینی روی اطاعت فرمان خدا به خاطر ترس یا طمع است، و اینها جنبه ضد اخلاقی دارد !

این سخنان ضد و نقیض، از يك سو نشان می دهد که ارزیابی صحیحی درباره اصل مفهوم آزادی نشده و از سوی دیگر، اخلاق دینی بویژه اخلاق اسلامی و پشتوانه های آن بخوبی مورد دقت قرار نگرفته است. به همین دلیل، باید نخست به سراغ مساله آزادی برویم .

چرا انسان آزادی را با تمام وجودش می طلبد؟ و چرا انسان باید آزاد باشد؟ اساساً آزادی چه نقشی در پرورش روح و جسم دارد؟ و در يك کلمه فلسفه آزادی چیست پاسخ همه این سوالات بطور خلاصه این است که: در درون وجود انسان، استعدادها و شایستگیها و نیروهای بالقوه ای نهفته شده که بدون آزادی هرگز شکوفا نمی شود، به همان دلیل که انسان خواهان شکوفایی استعدادها و تکامل است خواهان آزادی که وسیله نیل به آن است می باشد .

ولی آیا این آزادی که باعث شکوفایی استعدادهای خلاق است آزادی بی قید و شرط است یا آزادی هدایت شده و توأم با برنامه ریزی؟ این مطلب را با ذکر یکی دو مثال می توان توضیح داد :

باغبانی را فرض کنید که برای پرورش انواع گلها و میوه ها دامن همت به کمر زده است، بذر افشانده، نهال

غرس کرده و درختان را به موقع آبیاری می کند، بدیهی است اگر این درخت در فضای آزاد نباشد و از هوا و نور آفتاب و دانه های باران استفاده نکند و یا ریشه های آن در اعماق خاک آزادانه پیشرفت ننماید و با سنگ و موانع دیگر رو به رو شود هرگز نه گلی نصیب باغبان می شود و نه میوه ای؛ بنابراین، آزادی ریشه ها و ساقه ها و شاخ و برگها برای شکوفا شدن استعدادهایشان ضروری است .

اما گاه ممکن است این درخت شاخه های اضافی نامناسبی پیدا کند، و یا از مسیر رشد واقعی منحرف و کج و معوج شود، باغبان قیچی باغبانی را به دست می گیرد و بدون هیچ ملاحظه و ترحمی شاخه های اضافی را که تنها فایده اش گرفتن نیروی درخت و تضعیف آن است قطع می کند. هیچ کس نمی تواند به این باغبان اعتراض کند که چرا درخت را آزاد نگذاردی که هرگونه می خواهد شاخ و برگ بیاورد .

و نیز درخت کج و معوج را با چوب صاف و مستقیم محکم می بندد تا صاف شود و هیچ آدم عاقلی نمی تواند به او ایراد بگیرد چرا درخت را در بند کردی و جلو او را گرفتی؛ زیرا او در جواب می گوید: درخت را باید آزاد گذاشت تا میوه های شیرین گلهای زیبا دهد، نه آزادی در طریق انحراف و به هدر دادن نیروها !

در مورد انسان نیز همینطور است، او دارای استعدادهای فوق العاده مهمی است که اگر درست رهبری شود، به بالاترین درجات تکامل مادی و معنوی می رسد، او آزاد است از استعدادهای خلاقش در این راه استفاده کند، ولی آزاد نیست که آنها را به هدر دهد، و در مسیرهای کج و معوج نابود کند .

آنها که آزادی را به معنی عامی که شامل هرگونه بی بندوباری می شود تفسیر کرده اند، در حقیقت معنی آزادی را نفهمیده اند، آزادی یعنی آزاد بودن در به کارگیری نیروها در مسیرهایی که انسان را به هدفهای والاتری (خواه مادی یا معنوی) می رساند .

در مثالی دیگر، آزاد بودن عبور از جاده های کوچک و بزرگ برای رسیدن به مقصدهای معلوم، هرگز مفهومش هرج و مرج در رانندگی و بی اعتنائی به تمام مقررات آن نیست .

هیچ آدم عاقلی نمی گوید مقید بودن رانندگان به رعایت این مقررات مانند توقف پشت چراغ قرمز، رعایت جاده های يك طرفه، عبور از دست راست و مانند اینها، مخالف آزادی رانندگی است، و موجب محدودیت رانندگان است، همه به چنین سخنی می خندند و می گویند آزادی باید در چارچوب مقرراتی باشد که انسان را به مقصد برساند نه این که باعث اتلاف اموال و قتل و جرح نفوس و مانند آن شود و انسان هرگز به مقصد نرسد. اساسا بسیاری از این آزادیهای کاذب، نوعی اسارت قطعی است .

جوانی که از آزادی خود سوء استفاده کرده و گرفتار مواد مخدر و اعتیادهای کشنده دیگر شده است، در واقع اسیر است و با اعمالش حکم اسارت خود را امضا می کند. آزادیهای توأم با رعایت موازین اخلاقی به انسان آزادی واقعی می دهد و از اسارت او در چنگال هوی و هوسهای کشنده رهایی می بخشد و چه جالب است در اینجا کلام مولی علی علیه السلام که می فرماید: ان تقوی الله مفتاح سداد، و ذخیره معاد، و عتق من کل ملکه، و نجات من کل هلكة؛ تقوای الهی کلید گشایش هر دری است و ذخیره رستخیز و سبب آزادی از هرگونه بردگی (شیطان) و نجات از هرگونه هلاکت! (۱)

از تحلیل فوق و مثالهای بالا آزادی واقعی از آزادیهای کاذب یا به تعبیر صحیحتر اسارت‌هایی تحت نام آزادی، شناخته می شود؛ و جلو سوء استفاده از این مفهوم مقدس را می توان گرفت؛ و هیچ گاه کسی نمی تواند به بهانه این که اخلاق، انسان را محدود می کند، ارزشهای اخلاقی را زیر سؤال ببرد .

همچنین پاسخ کسانی که می گویند اخلاق غرائز را سرکوب می کند، در حالی که اگر این غرائز لازم نبود خدا آن را خلق نمی کرد، روشن می شود. غرائز آدمی همچون دانه های حیاتبخش باران است که از آسمان نازل می شود، بی شك اگر لازم و مفید نبود خدا آن را از آسمان نازل نمی کرد، ولی این به آن مفهوم نیست که ما اجازه دهیم قطره های باران دست به دست هم دهند و سیلابی ویرانگر به وجود آورند.

بلکه عقل و درایت می گوید باید سدی در مقابل آن کشید و دریچه ها و کانالها و نهرهایی به وجود آورد و این موهبت الهی را طبق برنامه و حساب به مزارع و باغها هدایت کرد غرائز آدمی نیز مانند این دانه های حیاتبخش باران است که اگر تحت برنامه و کنترل در مسیرهای سازنده درنیاید مبدل به سیلابی ویرانگر می شود که همه چیز انسان را بر باد خواهد داد .

از آنچه در بالا آمد می توان این نتیجه را به روشنی گرفت که اخلاق نه انسان را محدود می کند و نه مانع پرورش انسانها است و نه غرائز خداداد را سرکوب می نماید، بلکه کار اخلاق بهره گیری از آزادی انسان در مسیر سعادت و رهبری غرائز برای رسیدن به کمال مطلوب است .

با توجه به این تفسیر که به نظر ما تفسیر صحیح آزادی است پاسخ بسیاری از سخنان مخالفان اخلاق روشن می شود و نیازی به توضیح نیست .

اعتقاد به جبر و مسائل ضد اخلاقی

بی شك رابطه بسیار نزدیکی میان اعتقاد به آزادی اراده انسان و مسائل اخلاقی وجود دارد؛ زیرا همان گونه که در گذشته نیز اشاره کرده ایم اگر اعتقاد به آزادی انسان نفی شود تمام مفاهیم اخلاقی فرو می ریزد و از کار می افتد. به همین دلیل، ادیان الهی که عهده دار تربیت نفوس و تهذیب اخلاقند سرسخت ترین مدافع آزادی بشرند! (دقت کنید) و نیز به همین دلیل، قرآن مجید مملو از آیاتی است که آزادی اراده انسان را تثبیت نموده و جبر را نفی می کند. این آیات بالغ بر صدها آیه می شود، که در مباحث جبر و اختیار به آن اشاره شده است. (۲)

اصولا امر و نهی و هرگونه تکلیف دیگر و دعوت به اطاعت و نهی از معصیت و ثواب و عقاب و حساب و جزا، و دادگاه و اجرای حدود و مجازاتها و امور دیگری مانند آن، همه تاکیدهایی مکرری بر مساله آزادی اراده انسان است. و اگر آیاتی در قرآن می بینیم که دستاویز طرفداران مکتب جبر شده دقیقا ناشی از عدم توجه به تفسیر صحیح این آیات است. چرا که این آیات ناظر به نفی تفویض است نه اثبات جبر، و شاهد آن در خود قرآن بوضوح دیده می شود که شرح آن در منابعی که قبلا به آن اشاره شد آمده است و اینجا جای آن بحث نیست.

اعتقاد به جبر و سلب آزادی انسان می تواند عامل مؤثری برای هرگونه بی بندوباری اخلاقی بوده باشد، چرا که هر گنجهکاری به بهانه این که سرنوشت او از روز ازل بطور جبری رقم زده شده و او نمی تواند آن سرنوشت را دگرگون سازد، در منجلا بفساد و گناه غوطه ور می گردد، اتفاقا شواهد تاریخی نیز بر این معنی داریم که گناهکارانی به استناد همین مکتب، خود را در ارتکاب گناه و اعمال ضد اخلاقی معذور می دانستند، و می گفتند: ما اگر خوب یا بدیم از ناحیه خود ما نیست، باغبان ازل از روز نخست ما را چنین پرورش داده و در سرنوشت ما نوشته است!

نه نیکوکاران باید افتخار به نیکی خود کنند، و نه بدکاران باید مورد سرزنش و ملامت قرار گیرند! به همین دلیل، پیامبران الهی، و بیش از همه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای تحکیم مبانی اخلاق و تهذیب نفوس، قبل از هر چیز آزادی اراده انسان را تثبیت می کردند. به هر حال، بحث جبر و اختیار و مسائل دیگری مانند قضا و قدر، هدایت و ضلالت، سعادت و شقاوت، از دیدگاه قرآن، بحث مستقل و مبسوطی است که به خواست خدا در مباحث آینده تفسیر موضوعی به سراغ آن خواهیم رفت. هدف در اینجا تنها اشاره ای به این مساله و تاثیر آن در مسائل اخلاقی است نه ورود در اصل این مساله. اما کسانی که اصل و اساس را لذت می شمردند و ارزش نهایی برای آن قائلند و اخلاق را از آن نظر که مخالف این معنی است نامناسب می دانند و همچون آریس تیپ که قبل از میلاد می زیسته می گویند: خیر عبارت است از لذت، و شر چیزی جز الم نیست و هدف نهایی انسان در زندگی کام گرفتن از لذات جهان است، و نباید به نتایج نیک و بد آن فکر کرد! (۳)

آنها از این نکته غافلند که به فرض ما لذت را منحصر در لذات مادی بدانیم و از لذات معنوی که به مراتب از لذات مادی روحپرورتر است صرف نظر کنیم، رسیدن به لذت مادی نیز بدون رعایت اخلاق ممکن نیست، چرا که کامجویی و لذت بی قید و شرط، رنج و الم بسیار دردناکی در پی دارد که به خاطر آن هم که باشد، باید از آن لذت نقد که رنجی عظیمتر در پی دارد، صرف نظر کرد. این سخن گرچه از دهان کسی خارج شده که ظاهرا در ردیف فلاسفه پیشین است ولی به سخنان مبتلایان به مواد مخدر می ماند که وقتی به آنها گفته شود، لذت امروز شما مایه بدبختی عظیم و درد و رنج طاقتفرسای فردا است، در جواب می گویند: دم غنیمت است، و امروز را دریاب و فکر فردا مباحث اولی فردا که غول وحشتناک بیماریهای جانکاه عصبی، قلبی و مغزی، که ناشی از اعتیاد است به او حمله ور می شود، بر منطق گذشته خویش می خندد و تاسف می خورد، ولی بدبختانه غالبا راهی برای بازگشت وجود ندارد.

توصیه های اخلاقی در مورد رعایت عفت، امانت، راستی، و صداقت و جوانمردی و فتوت، همه از این قبیل است. جامعه ای که نادرستی و خیانت در آن رایج می شود، چه لذتی از زندگی نصیب مردم آن جامعه خواهد شد! مردمی که بخل سراسر وجودشان را گرفته، و همه چیز را برای لذت شخصی خود می طلبند در برابر هجوم مشکلات، سخت آسیب پذیرند، چرا که هر فردی در آن جامعه تنها است و ایستادن افراد تنها در مقابل مشکلات، بسیار مشکل است در حالی که اگر روح همبستگی و سخاوت و فتوت در میان آنها حاکم باشد، هر فردی به زمین می افتد، دیگران به یاری او می شتابند و در چنین جامعه ای هیچ کس خود را تنها نمی بیند، و در برابر هجوم مشکلات زانو نمی زند. این همان چیزی است که سابقا بطور مشروح و با اتکا به آیات قرآن

مجید به آن اشاره کردیم که رعایت اصول اخلاقی همیشه دارای دو بعد است يك بعد معنوی و يك بعد مادی، و اگر از بعد معنوی آن فرضا صرف نظر کنیم بعد مادی آن چنان گسترده است که سزاوار است به همه اصول اخلاقی پایبند باشیم تا در این دنیا نیز بهشتی بسازیم که همه در آن غرق لذت باشند و از جهنم سوزانی که زاییده مفاسد اخلاقی است برکنار بمانیم. سرانجام به سراغ سخن کسانی می رویم که می گویند اخلاق دینی روی اطاعت فرمان خدا، به خاطر ترس یا طمع است، و اینها جنبه ضد اخلاقی دارند (4)!

این سخن نیز از دو جهت، قابل نقد است: نخست این که: تعبیر به طمع و ترس، تعبیر نادرستی است، صحیح این است گفته شود که گروهی از پیروان ادیان به خاطر سعادت‌مند شدن در جهان دیگر و رهایی از مجازات‌هایی که ناشی از عدل الهی است به سراغ ارزشهای والای اخلاقی می روند، این هرگز ضد اخلاق نیست، چرا که کامجویی های زندگی فانی را فدای زندگی باقی کرده و منابع کوچکتری را فدای مواهب بزرگتری نموده است. آیا اگر کسی به خاطر پرهیز از رسواییهای ناشی از خیانت و دروغ از این دو کار پرهیز کند، عملی ضد اخلاقی انجام داده، و یا اگر کسی به خاطر حفظ سلامت خویش، لب به مشروبات الکلی تر نکند و سراغ مواد مخدر نرود، عملش ضد اخلاق است، همچنین اگر کسی در برخورد با مردم نهایت ادب و تواضع و محبت را داشته باشد، تا مردم از او فرار نکنند و در زندگی تنها نماند، آیا عملی ضد اخلاقی انجام داده؟ کوتاه سخن این که، هر کار اخلاقی ممکن است آثار و منافع مادی نیز داشته باشد، توجه به آن آثار نباید طمع نامیده شود، و پرهیز از اثرات زیانبار اعمال ضد اخلاقی نباید به عنوان ترس و جبن که يك امر غیر اخلاقی است تلقی شود.

پی نوشتها

- 1- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰.
- 2- به تفسیر نمونه (فهرست موضوعی، صفحه ۹۹) و انوارالاصول، جلد اول، بحث جبر و اختیار مراجعه شود.
- 3- علم اخلاق یا حکمت عملی، صفحه ۲۴۳.
- 4- به کتاب تجدید حیات معنوی جامعه، صفحه ۱۶۹ مراجعه شود.

فصل ششم : اصول مسائل اخلاقی در قرآن

قبل از ورود در این بحث لازم است يك نگاه اجمالی به اصول مسائل اخلاقی در مکتبهای دیگر بیندازیم .
1- گروهی از فلاسفه قدیم که از بنیانگذاران علم اخلاق محسوب می شوند، برای اخلاق اصول چهارگانه قائل بودند؛ و به تعبیر دیگر، فضائل اخلاقی را در چهار اصل خلاصه کرده اند :

- 1- حکمت
- 2- عفت
- 3- شجاعت
- 4- عدالت

و گاه خداپرستی را هم به آن ضمیمه کرده و آن را به پنج اصل رسانده اند. بنیانگذار این مکتب را سقراط می توان شمرد؛ او معتقد بود :

نیکوکاری (و اخلاق) بسته به تشخیص نیک و بد (یعنی دانائی) است، و فضیلت بطور مطلق جز دانش و حکمت چیزی نیست؛ اما دانش چون در مورد ترس و بی باکی، یعنی آگاهی بر این که از چه چیز باید ترسید، و از چه چیز باید نترسید ملاحظه شود، شجاعت است، و هرگاه درباره تمناهای نفسانی به کار رود عفت خوانده می شود، و هرگاه علم به قواعدی که حاکم بر روابط مردم نسبت به یکدیگر است منظور گردد عدالت است، و اگر وظائف انسان سبت به خالق در نظر گرفته شود دینداری و خداپرستی است. این فضائل پنجگانه، یعنی حکمت، شجاعت، عفت، عدالت و خداپرستی، اصول نخستین اخلاق سقراطی است. (۱)

بسیاری از دانشمندان اسلام که درباره علم اخلاق کتاب نوشته یا بحثهایی داشته اند، این اصول چهارگانه پنجگانه را پذیرفته و دقتهای بیشتری روی آن به عمل آورده، و پایه های محکمتری برای آن چیده اند، و آن را مبنای نگرشهای اخلاقی خود در همه زمینه ها قرار داده اند .

آنها در نگرش تازه خود به این اصول می گویند :

نفس و روح انسان دارای سه قوه است :

1- قوه ادراک و تشخیص حقایق

2-جاذبه یا نیروی جلب منافع و به تعبیر دیگر شهوت (البته نه شهوت جنسی فقط، بلکه هرگونه خواسته ای به معنی وسیع کلمه).

3-نیروی دافعه و به تعبیر دیگر غضب .
سپس اعتدال هر يك از سه قوه را یکی از فضائل اخلاقی دانسته اند که به ترتیب حکمت و عفت و شجاعت نامیده اند. سپس افزوده اند: هرگاه نیروی شهوت و غضب در اختیار قوه ادراك و تمیز نيك و بد قرار گیرد، عدالت حاصل می شود که اصل چهارم است.

به تعبیر دیگر، تعادل هر يك از قوای سه گانه مزبور به تنهایی فضیلتی است که حکمت و عفت و شجاعت نام دارد، و ترکیب آنها با یکدیگر، یعنی تبعیت شهوت و غضب از نیروی ادراك، فضیلت دیگری محسوب می شود که عدالت نام دارد؛ چرا که بسیار می شود، انسان، شجاعت که حد اعتدال نیروی غضب است دارد ولی آن را بجا مصرف نمی کند (مثل این که آن را در جنگهای بیهوده و بی هدف به کار می گیرد، در اینجا شجاعت وجود دارد ولی عدالت نیست، اما اگر این صفت فضیلت (شجاعت) در راه يك هدف عالی و عقلانی به کار گرفته شود، یعنی با حکمت آمیخته گردد، عدالت به وجود می آید.

به این ترتیب، این گروه از دانشمندان اسلام، تمام فضائل و صفات برجسته انسانی را زیر پوشش یکی از این چهار اصل قرار داده اند، و عقیده دارند فضیلتی نیست جز این که تحت یکی از این چهار عنوان جای می گیرد؛ و بعکس، رذائل همواره در طرف افراط و تفریط یکی از این چهار فضیلت است .
برای توضیح بیشتر درباره این مکتب اخلاقی به کتاب احیاء العلوم و محجة البیضاء و سایر کتب معروف اخلاقی مراجعه شود. (۲)

نقد و بررسی

تقسیم فضائل به چهار شاخه اصلی که در تحلیل بالا آمده بر خلاف آنچه در ابتدا به نظر می رسد، ریشه اسلامی مسلمی ندارد؛ بلکه نتیجه تحلیلهایی است که دانشمندان اسلام از کلمات حکمای یونان گرفته و آن را تکمیل کرده اند، هر چند در بعضی از روایات مرسله اشاره ای به آن دیده می شود. در روایتی که به علی علیه السلام نسبت داده شده است چنین می خوانیم: الفضائل اربعة اجناس: احدها الحکمة وقوامها فی الفکره، والثانی العفة وقوامها فی الشهوة، والثالث القوة وقوامها فی الغضب، والرابع العدل وقوامها فی اعتدال قوی النفس؛ فضائل چهار نوع است: یکی از آنها حکمت است که ریشه آن در تفکر می باشد، دومی عفت است که اساس آن شهوت است، سومی قوت است و اساس آن در غضب است، و چهارمی عدالت است و ریشه آن در اعتدال قوای نفسانیه می باشد. (۳)

این حدیث گرچه هماهنگی کامل با تقسیمات چهارگانه علمای اخلاق ندارد، ولی نزدیک به آن می باشد؛ و همان گونه که در بالا آمد حدیث، مرسل است و از نظر سند خالی از اشکال نیست. به هر حال، آنچه به علمای اخلاق یا حکمای یونان در این تقسیم چهارگانه ایراد می شود، جهات زیر است :

1-پاره ای از ملکات اخلاقی را - که به یقین جزء فضائل است - به زحمت می توان در این چهار اصل جای دارد؛ مثلاً، حسن ظن یا خوشبینی یکی از فضائل است و نقطه مقابل آن بدبینی و بدگمانی و سوءظن است، اگر بنا باشد در شاخه های بالا جا بگیرد، باید در شاخه حکمت واقع شود در حالی که حسن ظن را نمی توان جزء حکمت شمرد؛ زیرا خوشبینی و حسن ظن با تشخیص صحیح نسبت به واقعیات دوتا است بلکه گاه به روشنی از آن جدا می شود، به این معنی که قرآن ظن-ی بر صدور گناه و خطا از کسی آشکار باشد ولی به حسن ظن و خوشبینی آنها را نادیده می گیرد. همچنین صبر در برابر مصائب و شکر در مقابل نعمتها، بی شک از فضائل است؛ در حالی که نه می توان آنها را در قوه تشخیص و ادراك جای داد، و نه در مساله جذب منافع یا دفع مضار، بخصوص اگر شخص صابر و شاکر برای ارزش ذاتی این صفات پایبند به آن باشد، نه برای منافعی که در آینده از آنها عاید می شود. و نیز شاید کم نباشد صفات دیگری که جزء فضائل است و به زحمت می توان آنها را در آن شاخه های چهارگانه قرار داد .

2-حکمت را جزء اصول فضائل اخلاقی و افراط و تفریط در آن را جزء رذائل اخلاقی شمرده اند، در حالی که حکمت، بازگشت به تشخیص واقعیتها می کند و اخلاق مربوط به عواطف و غرائز و ملکات نفس است نه ادراکات عقل، و لذا هرگز در مورد افراد خوش فکر تعبیر به حسن اخلاق نمی شود. اخلاق می تواند ابزاری برای عقل بوده باشد ولی عقل و درك خوب جزء اخلاق نیست؛ یا به تعبیر دیگر، عقل و قوه ادراك راهنمای عواطف و غرائز انسان است، و به آنها شکل می دهد و اخلاق کیفیتهایی است که بر این غرائز و امیال عارض می گردد - 3. اصرار بر این که همیشه فضائل اخلاقی، حد وسط در میان افراط و تفریط است نیز

صحیح به نظر نمی رسد، هر چند غالباً چنین است، زیرا مواردی پیدا می کنیم که افراطی برای آن وجود ندارد؛ مثلاً، قوه عقلیه هر چه بیشتر باشد بهتر است، و افراطی برای آن تصور نمی شود؛ و این که جرئزه را افراط در قوه عقلیه گرفته اند صحیح نیست، زیرا جرئزه از کثرت فهم و هوش ناشی نمی شود، بلکه نوعی کجروی و انحراف و اشتباه در مسائل به خاطر عجله در قضاوت یا مانند آن است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از نظر قدرت عقل و فکر به قدری بالا بود که از ایشان تعبیر به عقل کل می شود، آیا این بر خلاف فضیلت است!

درست است که عقل و هوش فراوان گاه سبب درد و رنجهایی می شود که افراد بی خیر و غافل و ناآگاه از آن آسوده اند ولی به هر حال جزء فضائل محسوب می شود. همچنین عدالت را جزء فضائل اخلاقی شمرند و افراط و تفریط آن را ظلم و انظلام (پذیرش ظلم) می دانند در حالی که قبول ظلم و تن در دادن به آن هرگز افراط در عدالت نیست، و از مقوله دیگری محسوب می شود. بنابراین، مسأله حد وسط بودن صفات فضیلت در برابر افراط و تفریطهای صفات رذیلت گرچه در غالب موارد قابل قبول است، اما هرگز نمی توان آن را يك حکم عام شمرد، و آن را به عنوان يك اصل اساسی در بحثهای اخلاقی پذیرفت. نتیجه: اصول چهارگانه ای که قدماء برای اخلاق شمرده اند و در واقع تکمیلی است بر آنچه فلاسفه یونان قدیم داشته اند، نمی تواند به عنوان يك الگوی جامع برای تقسیم صفات اخلاقی شمرده شود، هر چند نسبت به بسیاری از مسائل اخلاقی صادق است. بازگشت به اصول اخلاقی در قرآن اکنون به بررسی اصول اخلاقی در قرآن باز می گردیم. می دانیم قرآن مجید به صورت يك کتاب کلاسیک تنظیم نشده که فصول و ابواب و مباحثی به شکل این گونه کتابها داشته باشد، بلکه مجموعه ای از وحی آسمانی است که به تدریج و بر حسب نیازها و ضرورتها نازل شده است، ولی می توان آن را با استفاده از روش تفسیر موضوعی در چنین قالبهایی ریخت. از تقسیم هایی که از مجموع آیات قرآن استفاده می شود این است که اصول اخلاق را می توان در چهار بخش خلاصه کرد:

1- مسائل اخلاقی در ارتباط با خالق

2- مسائل اخلاقی در ارتباط با خلق

3- مسائل اخلاقی در ارتباط با خویشتن

4- مسائل اخلاقی در ارتباط با جهان آفرینش و طبیعت

مسأله شکرگزاری (شکر منعم) و خضوع در مقابل خداوند و رضا و تسلیم در برابر فرمان او و مانند اینها، جزء گروه اول است. تواضع و فروتنی، ایثار و فداکاری، محبت و حسن خلق، همدردی و همدلی و مانند آن، از گروه دوم می باشد. پاکسازی قلب از هرگونه ناپاکی و آلودگی، و مدارا با خویشتن در برابر تحمیل و فشار بر خود و امثال آن، از گروه سوم است. عدم اسراف و تبذیر و تخریب مواهب الهی و مانند آن، از گروه چهارم است. همه این اصول چهارگانه، شاخه هایی در قرآن مجید دارد که در بحثهای موضوعی آینده در تک تک مباحث اخلاقی به آن اشاره خواهد شد. البته این شعب چهارگانه با شعب چهارگانه ای که در کتاب اسفار فیلسوف معروف ملاصدرا شیرازی و پیروان مکتب او آمده است، متفاوت است. آنها مطابق روش معروف خود که انسان را در مسیر سعادت به مسافری تشبیه می کنند و مسائل خودسازی را به سیر و سلوک تعبیر می نمایند، برای انسان چهار سفر قائل شده اند:

او می گوید سالکان از عرفا و اولیاء الله چهار سفر دارند:

1- سفر از خلق به سوی حق (السفر من الخلق الی الحق)

2- سفر به حق در حق (السفر بالحق فی الحق)

3- سفر از حق به سوی خلق به وسیله حق (السفر من الحق الی الخلق بالحق)

4- سفر به حق در خلق (السفر بالحق فی الخلق)

ناگفته پیداست که این سفرهای اربعه یا مراحل چهارگانه خودسازی و سیر و سلوک الی الله، راه دیگری را می پیماید، هر چند شباهتهایی در پاره ای از قسمتها میان آن و شاخه های چهارگانه اخلاق که در سابق به آن اشاره کردیم وجود دارد.

در قرآن مجید مجموعه آیاتی وجود دارد که به نظر می رسد اصول کلی اخلاق در آن ترسیم شده است. از جمله، مجموعه آیات سوره لقمان است، که از این آیه شروع می شود: ولقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله؛ ما به لقمان حکمت بخشیدیم (و به او الهام کردیم) شکر خدا را به جای آور! (سوره لقمان، آیه 12)

در زمینه معارف و عقائد، نخست سخن از شکر منعم می گوید، و می دانیم مسأله شکر

منعم، نخستین گام در طریق شناخت خداست؛ و به تعبیر دیگر - همان گونه که علمای علم عقائد و کلام تصریح کرده اند - انگیزه حرکت به سوی شناخت خداوند همان مسأله شکر نعمت است؛ چرا که انسان، هنگامی که چشم باز می کند خود را غرق نعمتهای فراوانی می بیند، و بلافاصله وجدان او وی را به شناخت بخشنده نعمت دعوت می کند، و این آغاز راه برای معرفه الله است .

سپس به سراغ مسأله توحید می رود، و با صراحت می گوید: لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم؛ چیزی را همتای خدا قرار نده که شرك ظلم عظیمی است! و در مرحله دیگر، سخن از معاد می گوید که دومین پایه مهم معارف دینی است؛ می گوید: یابنی انما ان تك مقال حبة من خردل فتكن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله؛ پسر! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا گوشه ای از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) حاضر می سازد! (سوره لقمان، آیه ۱۶)

سپس به اصول اساسی اخلاق و حکمت عملی پرداخته و به امور زیر اشاره می کند :

1- مسأله احترام نسبت به پدر و مادر، و شکرگزاری از آنها به دنبال شکر پروردگار (ووصینا الانسان بوالديه... ان اشكرلی ولوالدیک) (سوره لقمان، آیه ۱۴)

2- اهمیت دادن به نماز و رابطه با پروردگار و نیایش و خضوع در برابر او (اقم الصلوة) (سوره لقمان، آیه ۱۷)

3- امر به معروف و نهی از منکر (وامر بالمعروف وانه عن المنکر) (سوره لقمان، آیه ۱۷)

4- صبر و شکیبایی در مقابل حوادث تلخ زندگی (واصبر علی ما اصابك) (سوره لقمان، آیه ۱۷)

5- حسن خلق در برابر مردم (ولاتصعر خدك للناس) (سوره لقمان، آیه ۱۸)

6- تواضع و فروتنی و ترك تكبر در برابر خدا و خلق (ولاتمش فی الارض مرحا ان الله لا یحب كل مختال فخور) (سوره لقمان، آیه ۱۸)

7- میانه روی و اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن (و همه چیز) (واقصد فی مشیک و اغضض من صوتك) (سوره لقمان، آیه ۱۹)

به این ترتیب، مشاهده می کنیم که قسمت عمده ای از فضائل اخلاقی، به عنوان حکمت لقمان در آیات منعکس است که شامل شکر و صبر و حسن خلق و تواضع و میانه روی و دعوت به نیکیها و مبارزه با بدیها می شود، که ضمن هفت آیه توضیح داده شده است. (آیه ۱۳ تا ۱۹)

در آیات سه گانه سوره انعام که از آیه ۱۵۱ شروع و به ۱۵۳ ختم می شود، ده فرمان مهم بیان شده است، که قسمت مهمی از اصول اخلاقی را در برگرفته از جمله: ترك ظلم و ستم، سبت به فرزندان، ایتم، عموم مردم؛ و رعایت عدالت در برابر هر کس، و ترك جانبداری تعصب آلور از نزدیکان و بستگان و دوستان در برابر نقض اصول عدالت، و نیز پرهیز از زشتکاریهای ظاهر و باطن و همچنین حق شناسی در برابر پدر و مادر، و پرهیز از آنچه موجب تفرقه می ش اصول اخلاقی اسلامی در روایات

در روایات اسلامی نیز احادیثی که بیانگر اصول اخلاقی حسنه و سینه است دیده می شود که روش مخصوص به خود را تعقیب می کند، نه روشی را که حکمای یونان داشته اند، از جمله :

- [در حدیث معروفی که در کتاب اصول کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده است چنین می خوانیم که: یکی از یاران آن حضرت به نام سماعة بن مهران می گوید: با گروهی از اصحاب آن حضرت در خدمتش بودیم که سخن از عقل و جهل به میان آمد، فرمود: لشکریان عقل و جهل را بشناسید تا هدایت شوید، من گفتم فدایت شوم، تا شما شرح ندهید ما آگاه نخواهیم شد، امام فرمود: خداوند در آغاز، عقل را آفرید... سپس جهل

را (عقل از در اطاعت در آمد و جهل طریق معصیت را پویید) خداوند هفتاد و پنج لشکر به عقل داد و هفتاد و پنج لشکر که ضد آن بود به جهل .

سپس امام، هفتاد و پنج لشکر (۵) عقل و جهل را به شرح زیر بیان فرمود :

«الخیر و هو وزیر العقل؛ نیکی وزیر عقل است
«وجعل ضده الشر وهو وزیر الجهل؛ و ضد آن بدی است که وزیر جهل است
«والایمان وضده الکفر؛ و ایمان و ضدش کفر
«والتصدیق وضده الجمود؛ و تصدیق (ایمان به آیات الهی و انبیاء) و ضدش انکار
«والرجاء وضده القنوط؛ امید و ضدش نومیدی
«والعدل وضده الجور؛ و عدالت و ضدش ستم
«والرضاء وضده السخط؛ رضا و خشنودی و ضدش خشم و نارضایی
«والشکر وضده الکفران؛ شکرگزاری و ضدش کفران
«والطمع وضده الیاس؛ طمع (به آنچه در دست مردم است) و ضدش نومیدی (از آنها)
«والتوکل وضده الحرص؛ توکل و ضدش حرص
«والرأفة وضده القسوة؛ رافت و ضدش سنگدلی
«والرحمة وضدها الغضب؛ رحمت و ضدش غضب
«والعلم وضده الجهل؛ علم و ضدش جهل
«والفهم وضده الحمق؛ فهم و ضدش حماقت
«والعفة وضده التهتك؛ عفت و ضدش پرده دری
«والزهد وضده الرغبة؛ زهد و ضدش دنیاپرستی
«والرفق وضده الخرق؛ مدارا و ضدش خشونت
«والرہبة وضده الجراة؛ خدا ترسی و ضدش بی باکی و جسارت
«والتواضع وضده الکبر؛ تواضع و ضدش تکبر
«والتؤدة وضدها التسرع؛ متانت و آرامش و ضدش شتابزدگی
«والحلم وضده السفه؛ بردباری و ضدش سفاهت و نابردباری
«والصمت وضده الهذر؛ خاموشی و ضدش بیهوده گویی
«والاستسلام وضده الاستکبار؛ تسلیم (در برابر حق) و ضدش استکبار
«والتسليم وضده الشك؛ تسلیم (در برابر عقائد الهی) و ضدش شك
«والصبر وضده الجزع؛ صبر و ضدش بی تابی
«والصفح وضده الانتقام؛ گذشت و ضدش انتقام
«والغنى وضده الفقر؛ بی نیازی و ضدش فقر
«والتذکر وضده السهو؛ توجه و ضدش غفلت
«والحفظ وضده النسیان؛ حفظ و ضدش فراموشکاری
«والتعطف وضده القطیعة؛ محبت و پیوند و ضدش قطع رابطه
«والقنوع وضده الحرص؛ قناعت و ضدش حرص
«والمؤاساة وضدها المنع؛ مواسات و ضدش منع
«والمودة وضدها العداوة؛ دوستی و ضدش عداوت
«والوفاء وضده الغدر؛ وفا و ضدش پیمان شکنی
«والطاعة وضدها المعصية؛ اطاعت و ضدش معصیت
«والخضوع وضده التناول؛ خضوع و ضدش برتری جویی
«والسلامة وضدها البلاء؛ سلامت و ضدش بلا
«والحب وضده البغض؛ محبت و ضدش کینه توزی
«والصدق وضده الکذب؛ راستی و ضدش دروغگویی
«والحق وضده الباطل؛ حق و ضدش باطل
«والامانة وضدها الخيانة؛ امانت و ضدش خیانت
«والاخلاص وضده الشوب؛ خلوص و ضدش آلودگی نیت
«والشهامة وضدها البلادة؛ شهامت و ضدش خمودی
«والفهم وضده الغباوة؛ فهم و ضدش کودنی
«والمعرفة وضدها الانکار؛ معرفت و ضدش عدم عرفان
«والمداواة وضدها المکاشفة؛ مدارا و ضدش پرده دری

«وسلامة الغيب وضدها المماكرة؛ حفظ الغيب و ضدش توطئه گری
 «و الكتمان وضده الافشاء؛ كتمان (اسرار مردم) و ضدش افشاگری
 «و الصلاة و ضدها الاضاعة؛ نماز و ضدش بی نمازی
 «و الصوم و ضده الافطار؛ روزه و ضدش افطار
 «و الجهاد وضده النكول؛ جهاد و ضدش خودداری از جهاد
 «و الحج وضده نبذ الميثاق؛ حج و ضدش پیمان شکنی خدا
 «و صون الحديث وضده النمیمة؛ نگهداری سخنان و ضدش سخن چینی
 «و بر الوالدین وضده العقوق؛ نیکی به پدر و مادر و ضدش مخالفت و آزار
 «و الحقیقة وضدها الریاء؛ حق جویی و ضدش ریاکاری
 «و المعروف وضده المنکر؛ معروف و ضدش منکر
 «و السترو وضده التبرج؛ پوشیدگی و ضدش نمایش زینت
 «و التقیة وضدها الاذاعة؛ تقیه و ضدش افشای اسرار
 «و الانصاف وضده الحمیة؛ انصاف و ضدش تعصب
 «و التهیئة وضدها البغی؛ مصالحه و ضدش کار شکنی
 «و النظافة وضدها القذر؛ نظافت و ضدش کثافت
 «و الحیاء وضدها الجلع؛ حیا و ضدش بی حیایی
 «و القصد وضده العدوان؛ میانه روی و اعتدال و ضدش تجاوز
 «و الراحة وضدها التعب؛ راحت و ضدش رنج
 «و السهولة وضدها الصعوبة؛ سهولت و ضدش سختگیری
 «و البرکة وضدها المحق؛ برکت و ضدش نقصان
 «و العافیة وضدها البلاء؛ تندرستی و ضدش بیماری
 «و القوام وضدها المكاثرة؛ اعتدال و ضدش فزون طلبی
 «و الحکمة وضدها الهواء؛ حکمت و ضدش هواپرستی
 «و الوقار وضده الخفة؛ وقار و ضدش جلفی و سبکی
 «و السعادة وضدها الشقاوة؛ سعادت و ضدش شقاوت
 «و التوبة وضدها الاصرار؛ توبه و ضدش اصرار بر گناه
 «و الاستغفار وضده الاغترار؛ پوزش طلبیدن و ضدش مغرور بودن
 «و المحافظة وضدها التهاون؛ جدیت و ضدش سستی
 «و الدعاء وضده الاستکاف؛ دعا و ضدش خودداری از دعا
 «و النشاط وضده الكسل؛ نشاط و ضدش کسالت
 «و الفرح وضده الحزن؛ شادی و ضدش غم
 «و الالفة وضدها الفرقة؛ الفت و جوشش با مردم ضدش جدایی طلبی
 «و السخاء وضده البخل؛ سخاوت و ضدش بخل

ود، و نیز اجتناب از هرگونه شرك. (۴)

فالتجتمع هذه الخصال كلها من اجناد العقل الا في نبي او وصي نبي او مؤمن قد امتحن الله قلبه للايمان واما سائر ذلك من موالينا فان ادهم لا يخلو من ان يكون فيه بعض هذه الجنود حتى يستكمل وينقى من جنود الجهل فعند ذلك يكون في الدرجة العليا مع الانبياء و الاوصياء و انما يدرك ذلك بمعرفة العقل و جنوده و بمجانبة الجهل و جنوده و فقنا الله و اياكم لطاعته و مرضاته انشاء الله. سپس امام فرمود: این لشکریان عقل بطور کامل جمع نمی شود مگر در پیامبر یا وصی پیامبر یا مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده و شایستگی پیدا کرده است، ولی سایر دوستان ما بعضی دارای بخشی از این لشکریانند و در راه تکمیل آن و طرد لشکر جهل از خود می باشند و در آن هنگام در درجه بالا با انبیاء و اوصیاء قرار می گیرند، و این در صورتی ممکن است که آگاهی کافی نسبت به عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش حاصل شود؛ خداوند ما و شما را برای اطاعتش و کسب رضای او موفق دارد! (۶) حدیث بالا، حدیث جامعی درباره اصول و فروع اخلاق اسلامی است که بعضی از صاحب نظران آن را بطور مستقل موضوع بحث قرار داده، و کتاب جداگانه ای پیرامون آن نوشته اند.

2- در حدیثی که در نهج البلاغه در کلمات قصار آمده است می خوانیم که از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره ایمان پرسیدند (ذیل حدیث نشان می دهد که منظور از ایمان، ایمان علمی و عملی است که اصول

اخلاق را نیز شامل می شود) امام در جواب فرمود: الایمان علی اربع دعائم، علی الصبر والیقین والعدل والجهاد؛ ایمان بر چهار پایه قرار دارد: بر صبر و یقین و عدالت و جهاد .

سپس افزود و الصبر منها علی اربع شعب، علی الشوق والشفق والزهد والترقب؛ صبر نیز بر چهار پایه استوار است؛ بر شوق و ترس و زهد و انتظار) شوق به بهشت و پادشاهی الهی، و ترس از کیفرها و دوزخ، که مایه حرکت به سوی خوبیها و پرهیز از بدیها است) و زهد و بی اعتنایی نسبت به زرق و برق دنیا که سبب می شود انسان مصائب را ناچیز شمرد، و انتظار مرگ و پایان زندگی که انسان را به انجام اعمال نیک تشویق می کند. بعد افزود: والیقین منها علی اربع شعب، علی تبصرة الفطنة وتاول الحكمة، وموعظة العبرة، وسنة الاولین؛ یقین نیز بر چهار بخش تقسیم می شود: بینش در هوشیاری و زیرکی، رسیدن به دقایق حکمت، پند گرفتن از حوادث و توجه به روش پیشینیان .

سپس می افزاید: و العدل منها علی اربع شعب، علی غائص الفهم، وغور العلم، وزهرة الحكم، ورساخة الحلم؛ عدالت نیز بر چهار شاخه است: دقت برای فهم مطالب، غور در علم و دانش، (سپس) قضاوت صحیح و (سرانجام) حلم و بردباری پایدار. و در پایان می فرماید: والجهاد منها علی اربع شعب علی الامر بالمعروف والنهي عن المنكر و الصدق فی المواطن، وشنآن الفاسقین؛ جهاد نیز چهار شاخه دارد: امر به معروف، و نهی از منکر، صدق و راستی در معرکه نبرد، و دشمنی با فاسقان. سپس به ستونهای چهارگانه کفر که نقطه مقابل آن است، می پردازد و يك به يك را شرح می دهد. (۷) همان گونه که ملاحظه می شود، امام با دقت بی نظیری اصول اساسی ایمان و کفر و آثار آن را در درون و برون که شامل اخلاق عملی می شود ترسیم فرموده و برای هر شاخه، شاخه های دیگری ذکر کرده است، که بررسی جزئیات این حدیث مقال دیگری را می طلبد .

3- در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: اربع من اعطیهن فقد اوتی خیر دنیا والاخرة، صدق حدیث واداء امانة، وعفة بطن وحسن خلق؛ چهار چیز است به هر کس داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده است: راستی در سخن گفتن و اداء امانت، و عفت شکم) پرهیز از حرام) و حسن خلق. (۸)

4- همین معنی بطور فشرده تر و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است، کسی خدمتش رسید و تقاضا کرد چیزی به او بیاموزد که خیر دنیا و آخرت در آن باشد، و مشتمل بر سخن طولانی نباشد، امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: لاتکذب؛ دروغ مگو! (۹) در واقع چنین است که ریشه تمام فضائل اخلاقی بر راستی و صدق قرار گرفته که انسان نه تنها به مردم دروغ نگوید، به خویشتن هم دروغ نگوید و حتی به خدای خود دروغ نگوید؛ هنگامی که در نماز ایك نعبد وایك نستعین می خواند و می گوید خداوندا تنها تو را می پرستم و تنها از تو یاری می جویم، کمترین دروغی در این سخن نباشد، از هرگونه معبود شیطانی و هوای نفس برکنار باشد و تنها خضوع و تسلیمش در برابر حق باشد؛ پس، از تکیه کردن بر مال و جاه و قدرت و مقام و ما سوی الله بر کنار باشد، تنها تکیه بر لطف خدا کند و از او مدد جوید. اگر کسی چنین باشد تمام اصول و فروع اخلاق در او زنده می شود .

5- در روایات اسلامی تعبیراتی تحت عنوان افضل الاخلاق) برترین صفات اخلاقی) یا اکرام الاخلاق و احسن الاخلاق و اجمل الخصال دیده می شود که در آنها نیز اشاره به بخشهای مهمی از اصول اخلاقی شده است؛ از جمله، در حدیثی می خوانیم: سئل الباقر علیه السلام عن افضل الاخلاق فقال الصبر والسماحة؛ از امام باقر علیه السلام درباره بهترین اخلاق سؤال شد، فرمود: صبر (شکیبایی و استقامت) و جود و بخشش است. (۱۰) در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده، فرمود: اکرم الاخلاق السخاء واعمها نفعاً العدل؛ با ارزشترین اخلاق اسلامی سخاوت و پرسودترین آنها عدالت است. (۱۱) در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: اشرف الخلائق التواضع والحلم ولین الجانب؛ برترین صفات اخلاقی، تواضع و حلم و نرمش و انعطاف پذیری و مدار است. (۱۲) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از آن حضرت پرسیدند: ای الخصال بالمرء اجمل فقال وقار بلامهابة، وسماح بلا طلب مکافاة، وتشاغل بغير متاع الدنيا؛ کدامیک از صفات انسانی زیباتر است؟ فرمود: وقاری که توام با ایجاد ترس نباشد، و بخششی که انتظار مقابله با مثل در آن نباشد، و مشغول شدن به غیر متاع دنیا است. (۱۳)

6- باز در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در آن اصول اخلاق زشت، تحت عنوان اصول الکفر بیان شده است، فرمود: اصول الکفر ثلاثة: الحرص والاستکبار والحسد؛ اصول کفر سه چیز است:

حرص و تکبر و حسد. سپس در توضیح این سه اصل چنین بیان فرمود: فاما الحرص فان آدم حين نهى عن الشجرة حمله الحرص ان اكل منها، واما الاستكبار فابليس حين امر بالسجود لآدم استكبر، واما الحسد فابنا آدم حيث قتل احدهما صاحبه؛ اما حرص (در آنجا ظاهر شد که) آدم هنگامی که نهی از آن درخت مخصوص شد، حرص او را وادار کرد که از آن بخورد (و از بهشت بیرون برده شد) و اما تکبر (آنگاه ظاهر شد که) ابلیس هنگامی که مامور به سجود برای آدم شد تکبر ورزید (و از سجده خودداری کرد و برای همیشه ملعون و مطرود درگاه الهی شد) و اما حسد (آنگاه ظاهر شد که) دو پسر آدم یکی بر دیگری حسد برد و او را به قتل رسانید. (۱۴) به این ترتیب، سرچشمه بدبختیهای بزرگی که در جهان انسانیت یا در آغاز آن رخ داد، این سه صفت نکو دیده بود. حرص، آدم را از بهشت الهی بیرون کرد؛ و استکبار، ابلیس را برای همیشه از درگاه خدا راند؛ و حسد پایه قتل و خونریزی و جنایت در جهان شد.

7- این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، امام صادق علیه السلام می گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ان اول ماعصى الله عزوجل به ست: حب الدنيا وحب الرياسة، وحب الطعام وحب النوم وحب الراحة وحب النساء؛ نخستین چیزی که نافرمانی و عصیان الهی به وسیله آن انجام شد شش چیز بود: محبت (افراطی به مال) دنیا و ریاست و طعام و خواب و راحت طلبی و زنان! (۱۵) از مجموع آنچه در بالا ذکر شد اصول فضایل اخلاقی و رذایل اخلاقی اجمالا روشن شد؛ ولی همان گونه که از مجموع روایات نیز استفاده می شود عدد خاص و معینی نمی توان برای این معنی در نظر گرفت؛ چرا که اخلاق نیک و بد انگیزه های بسیار متنوع و عوامل و عوارض مختلف و گوناگون دارد؛ و به تعبیر دیگر، همان گونه که صفات جسمانی انسان، تعداد و شماره خاصی ندارد، صفات روحانی خوب و بد نیز از شماره بیرون است.

پی نوشتها

- 1- سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۱۸ (با کمی تلخیص).
- 2- المهجة البيضاء، جلد ۵، ص ۹۶ و ۹۷.
- 3- بحار الانوار، جلد ۷۵، ص ۸۱، حدیث ۶۸.
- 4- برای توضیح بیشتر این فرمانهای دهگانه که در آیات سه گانه فوق آمده است، در تفسیر نمونه، ذیل همین سه آیه، جلد ششم، صفحه ۲۸ به بعد مراجعه فرمایید.
- 5- توجه داشته باشید که تعداد اموری که در این روایت آمده 78 موضوع است ولی با توجه به این که خیر و شر موضوع مستقلی در برابر امور دیگر نیست، بلکه جامع در میان آنها است؛ به علاوه ایمان و کفر و تصدیق و تکذیب مربوط به اصول عقائد است، این سه مورد از مجموعه جدا می شود و باقیمانده همان هفتاد و پنج موضوع خواهد بود.
- 6- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰ تا ۲۳، حدیث ۱۴.
- 7- کلمات قصار نهج البلاغه، کلمه ۳۱ (با تلخیص)؛ شبیه این حدیث درباره شعب چهارگانه کفر، در اصول کافی، جلد ۲، ص ۳۹۱ (باب دعائم الکفر و شعبه) آمده است.
- 8- غرر الحکم.
- 9- تحف العقول، ص ۲۶۴.
- 10- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۸.
- 11- و ۱۲- غرر الحکم.
- 13- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۰.
- 14- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۹.
- 15- بحار، ج ۶۹، ص ۱۰۵، ج ۳.

فصل هفتم : پیوند مسائل اخلاقی با یکدیگر

فضایل اخلاقی غالباً با یکدیگر مربوطند همان گونه که رابطه نزدیکی در میان رذایل اخلاقی دیده می شود. به همین دلیل، جدائی کامل آنها از یکدیگر غالباً امکان پذیر نیست. این پیوند و ارتباط گاهی به خاطر ریشه های مشترک آنها است و گاه به خاطر پیوند ثمرات و نتایج آنها با یکدیگر.

در قسمت اول یعنی پیوند ریشه ها، مثالهای روشنی داریم؛ غیبت کردن در بسیاری از موارد زائیده صفت رذیله حسد است، شخص حسود می کوشد با غیبت کردن کسی که مورد حسد اوست، آبروی او را ببرد و

شخصیتش را در هم بشکند؛ تهمت و افتراء، تکبر و خودبرتربینی، تحقیر و کوچک شمردن دیگران نیز بسیار می شود که از همان رذیله حسد سرچشمه می گیرد. بعکس، علو طبع همان گونه که جلو طمع را می گیرد، با حسد و کبر و غرور و تملق و چاپلوسی نیز مبارزه می کند .

در مورد نتایج و ثمرات نیز این پیوند بخوبی دیده می شود، يك دروغ ممکن است سرچشمه دروغهای دیگر شود، و گاه برای توجیه آن دست به گناهان و خطاهای دیگری بیاید؛ و یا با انجام يك جرم، جرائم دیگری انجام دهد تا آثار جرم اول را بپوشاند؛ و بعکس، انجام يك عمل اخلاقی مانند رعایت امانت، منتهی به محبت و دوستی و پیوند در میان افراد یا تعاون اجتماعی و مانند آن می شود .

در روایات اسلامی نیز اشارات لطیفی به این امر مهم آمده است؛ در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: اذا كان في الرجل خلة رائعة فانظر اخواتها؛ هنگامی که در کسی صفت جالب و زیبایی ببینی، در انتظار بقیه صفات نيك او، باش! (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: ان خصال المكارم بعضها مقيد ببعض؛ صفات شایسته با یکدیگر مربوط و مقیدند. و در ذیل همین حدیث اشاره شده است به صدق الحدیث و صدق اللباس و اعطاء السائل و المكافاة بالصنایع و اداء الامانة و صلة الرحم و التودد الى الجار و الصاحب و قری الضیف و راسهن الحياء؛ راستگویی، مقاومت در میدان جنگ، بخشش به درخواست کننده، پاداش نیکی به نیکی، ادای امانت، صله رحم، محبت نسبت به همسایه و دوست، و پذیرایی شایسته از مهمان، و در راس همه آنها حياء قرار گرفته است. (۲)

در واقع حیا که روح آن تنفر از گناه و زشتیها است می تواند سرچشمه تمام افعال اخلاقی بالا بشود، همان گونه که صداقت پیوند نزدیکی با امانت و مقاومت در میدان مبارزه و پیوند و محبت و دوستی با بستگان و دوستان و همسایگان دارد .

در حدیث سومی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: ان الله عزوجل جعل للشر اقبالا وجعل مفاتيح تلك الاقبال الشراب، والكذب شر من الشراب؛ خداوند برای بدیها قفلهایی قرار داده و کلید آن قفلها را شراب قرار داده است و دروغ از شراب بدتر است. (۳) اشاره به این که دروغ می تواند سرچشمه انواع گناهان شود . شبیه همین معنی به صورت فشرده تری در حدیث امام حسن عسکری علیه السلام آمده است آنجا که فرمود: جعلت الخبائث كلها في بيت وجعل مفتاحها الكذب؛ تمام زشتیها و بدیها در اطاقی قرار داده شده (که در آن بسته است) و کلید آن دروغ است (4) .

این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم :

در روایتی آمده است، مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله! من در پنهانی مرتکب چهار گناه می شوم، زنا و شرب خمر و سرقت و دروغ، فایتهن شئت ترکتها لك؛ هر يك از آنها را که بفرمایی به خاطر تو آن را ترك می کنم! (گویا آماده ترك همه آنها نبود، می خواست یکی را به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله ترك کند) .

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: دع الكذب؛ دروغ را رها کن! آن مرد از خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت؛ هنگامی که تصمیم گرفت به سراغ عمل منافی عفت برود، به خودش گفت اگر این کار را انجام دهم ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله از من سؤال کند، اگر راست گویم حد بر من جاری می کند، و اگر دروغ بگویم پیمان خود را با او شکسته ام (ناچار این عمل را ترك کرد) .

سپس تصمیم به سرقت و شرب خمر گرفت، باز همین فکر برای او پیش آمد، به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و گفت: قد اخذت علی السبيل كله فقد ترکتهن اجمع؛ شما تمام راهها را بر من بستنی، به همین جهت من تمام این گناهان را ترك خواهم نمود! (۵)

از مجموع آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که در بسیاری از موارد برای تربیت نفوس و تهذیب اخلاق و مخصوصا اصلاح بعضی از خلق و خواها باید از اموری که پیوسته و وابسته به آن است شروع کرد، و از مقارنات و خلق و خواهی دیگر که با آن مرتبط است کمک گرفت .

پی نوشتها

1- بحار، جلد ۶۶ صفحه ۴۱۱، حدیث ۱۲۹ .

2- بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۷۵ .

3- بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۳۶، حدیث ۳ .

4- بحار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۳ .

فصل هشتم : از کجا شروع کنیم؟

تاکنون کلیاتی را درباره علم اخلاق و نتایج و آثار و انگیزه ها و شاخ و برگهای دیگر آن شناخته ایم؛ اکنون موقع آن است که با در دست داشتن این اطلاعات و آگاهیهای کلی، راه تهذیب نفس را شروع کنیم؛ و یا به تعبیر دیگر، از مسائل ذهنی به مسائل عینی بپردازیم، و از کلیات وارد جزئیات شویم . ولی در اینجا نیز لازم است توقف کنیم و آمادگیهای لازم را برای این سفر روحانی فراهم سازیم، تا در مسیر راه، گرفتار سرگردانی و حیرانی و بی برنامگی و بی نقشه بودن نشویم، و نیز لازم است به امور زیر توجه شود :

- 1- سه دیدگاه در چگونگی برخورد با مسائل اخلاقی
- 2- آیا در هر مرحله استاد و راهنمایی لازم است؟
- 3- نقش واعظ درون و واعظ برون
- 4- اموری که می تواند به انسان برای رسیدن به این هدف بسیار بزرگ کمک کند؛ مانند: یاد خدا، عبادات و دعاها، و زیارات، اندرزهای مداوم، و تلقین .
- 5- پاك بودن محیط

سه دیدگاه در برخورد با مسائل اخلاقی

دیدگاه اول، تهذیب نفس نوعی جهاد

دیدگاهی است که می گوید: تهذیب نفس نوعی جهاد و مبارزه با دشمنان درونی است، که در کمین انسانها هستند. این دیدگاه از حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته شده است آنجا که می خوانیم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گروهی از مجاهدان اسلام را به سوی میدان جهاد فرستاد، هنگامی که از جهاد بازگشتند فرمود: مرحبا بقرم قضاوا الجهاد الاصغر وبقی علیهم الجهاد الاکبر فقیل یارسول الله مالجهاد الاکبر، قال صلی الله علیه و آله: جهاد النفس؛ آفرین بر جمعیتی که جهاد اصغر را انجام دادند و جهاد اکبر بردوش آنها مانده است؛ کسی عرض کرد: ای رسول خدا! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس. (۱)

در بحار الانوار در ذیل همین حدیث چنین آمده است: ثم قال صلی الله علیه و آله: افضل الجهاد من جاهد نفسه التي بین جنبیه؛ سپس فرمود برترین جهاد، جهاد با نفسی است که در میان دو پهلو قرار گرفته است. (۲) بعضی از آیات قرآنی که در زمینه جهاد وارد شده نیز به جهاد اکبر تفسیر شده است، یا از این نظر که ناظر به خصوص جهاد با نفس است، و یا از این نظر که مفهوم عامی دارد که هر دو بخش از جهاد را شامل می شود. در تفسیر قمی در ذیل آیه ۶ سوره عنکبوت: ومن جاهد فانما یجاهد لنفسه ان الله لغنی عن العالمین؛ کسی که جهاد کند برای خود جهاد می کند، چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است. می خوانیم: ومن جاهد... قال نفسه عن الشهوات واللذات والمعاصی؛ یعنی، منظور مبارزه با نفس در برابر شهوات و لذات نامشروع و گناهان است. (۳) این تفسیر از آنجا سرچشمه می گیرد که در این آیه فایده جهاد را متوجه خود انسان می کند، و این بیشتر در جهاد با نفس است، بویژه این که در آیه قبل از آن سخن از لقاءالله است (من کان یرجو لقاء الله... می دانیم لقاءالله و شهود الهی و رسیدن به قرب او هدف اصلی جهاد با نفس می باشد .

در آخرین آیه سوره عنکبوت نیز آمده است: والذین جاهدوا فینا لنهذینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین؛ آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند به یقین هدایتشان خواهیم کرد و خدا با نیکوکاران است. این آیه نیز به قرینه فینا (در طریق ما) و جمله لنهذینهم سبلنا (آنها را به راههای خود هدایت می کنیم) بیشتر ناظر به جهاد اکبر است؛ و یا مفهوم عامی دارد که هر دو جهاد را شامل می شود. در آیه ۷۸ سوره حج نیز آمده است: وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم وما جعل علیکم فی الدین من حرج؛ در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمائید، او شما را برگزیده و در دین (و آیین خود) (کار سنگین و شاقی بر شما نگذاشته است. غالب مفسران اسلامی جهاد را در این آیه به مفهوم عام که شامل جهاد اکبر و اصغر هر دو می شود، یا به معنی خصوص جهاد اکبر تفسیر کرده اند، چنان که مرحوم علامه طبرسی در مجمع البیان از اکثر مفسران نقل می کند که منظور از حق جهاد، اخلاص نیت و انجام اعمال طاعات برای خداست. (۴)

مرحوم علامه مجلسی نیز این آیه را در زمره آیاتی که ناظر به جهاد اکبر است در بحارالانوار آورده است. (۵) در حدیث معروف ابوذر نیز آمده است که می گوید: قلت یارسول الله ای الجهاد افضل؛ عرض کردم کدام جهاد برتر است؟ فرمود: ان یجاهد الرجل نفسه و هواه؛ برترین جهاد آن است که انسان با نفس و هوای خویش جهاد کند. (۶) در حدیثی که در بحث گذشته درباره جنود عقل و جهل آوردیم نیز این دیدگاه بخوبی نمایان است که صحنه وجود انسان را به میدان جنگی تشبیه می کند که در یک طرف عقل و لشکریانش قرار دارد، و در طرف دیگر جهل و هوای نفس با لشکریانش، این دو لشکر دائما در حال پیکارند و پیشرفت انسان در کمالات نفسانی از این طریق حاصل می شود که جنود عقل بر جنود جهل پیروز شود، پیروزی موضعی آن نیز سبب پیشرفت نسبی در کمالات انسانی است.

دیدگاه دوم، دیدگاه طب روحانی

در این دیدگاه، روح انسان همچون جسم انسان گرفتار انواع بیماریها می شود و برای بهبود و سلامت آن باید دست به دامن طبیبان روحانی و مسیحانفسان معنوی شود، و از داروهای ویژه ای که برای هر یک از بیماریهای اخلاقی وجود دارد بهره بگیرد تا روحی سالم، پر نشاط و پر تلاش و فعال پیدا کند. شایان توجه این که در دوازده آیه قرآن مجید (۷) از بیماریهای روحی و اخلاقی، تعبیر به مرض شده است؛ از جمله در آیه ۱۰ سوره بقره، صفت زشت نفاق را به عنوان بیماری قلمداد کرده، درباره منافقان می فرماید: فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا؛ در دلهای آنها نوعی بیماری است، و خداوند) به خاطر اصرارشان بر گناه و نفاق) بر بیماری آنها می افزاید.

در آیه 32 سوره احزاب، شهوت پرستان را بیمار دلانی معرفی می کند که در کمین زنان باعفتند؛ خطاب به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض؛ به گونه ای هوس انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع کنند. و در آیات دیگر نیز به همین معانی یا معنی وسیعتر که تمام انحرافات اخلاقی و عقیدتی را فرا می گیرد اشاره شده است. در یک تعبیر پر معنای دیگر، دلهایی را که کانون نور معرفت و اخلاق و تقوا است به عنوان قلب سلیم معرفی کرده از زبان ابراهیم می فرماید:

ولات-خزنی یوم یبعثون - یوم لاینف-ع مال ولاینون - الا من اتی الله بقلب سلیم؛ در آن روز که مردم برای حساب مبعوث می شوند، مرا شرمنده و رسوا نکن! - آن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشند! - مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید. (سوره شعراء، آیات ۸۷ تا ۸۹) سلیم از ماده سلامت در برابر فساد و انحراف و بیماری است؛ و قلب سلیم، بطوری که از روایات معصومین(ع) که در تفسیر این آیه وارد شده بر می آید، قلبی است که خالی از غیر خدا باشد (از هرگونه بیماری اخلاقی و روحانی بر کنار باشد).

قرآن مجید در جای دیگر می گوید: ابراهیم (که در آیات بالا تلویحا از خداوند تقاضای قلب سلیم کرد (به مقصود خود رسید، و به لطف و عنایات حق صاحب قلب سلیم شد؛ در آیه ۸۳ و 84 صافات می خوانیم: وان من شیئته لایبراهیم - اذ جاء ربه بقلب سلیم؛ از پیروان او (نوح) ابراهیم علیه السلام بود - آن هنگام که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد. آری! ابراهیم علیه السلام آرزو داشت که صاحب قلب سلیم گردد و با تلاش و کوششهایی که در مسیر بندگی خدا و ایثار و مبارزه با شرک و هوای نفس نمود، سرانجام به این مقام رسید.

در احادیث اسلامی نیز اشارات زیادی به این دیدگاه شده است، که احادیث زیر نمونه ای از آن است:

1- امیرمؤمنان علی علیه السلام در توصیف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نهج البلاغه می فرماید: طیب دوار بطبه قد احکم مراهمه و احمی مواسمه یضع ذلك حیث الحاجة الیه من قلوب عمی و آذان صم و السنة بکم، متتبع بدوائه مواضع الغفلة و مواطن الحیرة؛ او طیبی است سیار که با طب خویش همواره به گردش می پردازد،

مرهمایش را بخوبی آماده ساخته و (برای مواقع اضطراب و سوزاندن محل زخمها) ابزارش را داغ کرده تا هر جا نیاز باشد از آن برای دلهای کور و نابینا، و گوشهای کر و ناشنوا، و زبانهای گنگ بهره گیرد؛ با داروهای خویش در جستجوی بیماران فراموش شده و سرگردان است! (۸)

2- در تفسیر قلب سلیم که در دو مورد از آیات قرآن مجید آمده (و در بالا به آن اشاره شد) روایات زیادی وارد شده است: در یک مورد می خوانیم که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند: مالقلب السلیم؛ قلب سلیم چیست؟ فرمود: دین بلاشک و هوی، و عمل بلا سمعة و ریاء؛ منظور دینی است که شک و هواپرستی در آن نباشد، و عملی است که سمعه و ریا در آن راه نیابد. (۹) در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: لا علم کطلب السلامة و لا سلامة کسلامة القلب؛ هیچ علمی مانند جستجوی سلامت نیست، و هیچ سلامتی

همانند سلامت قلب نمی باشد! (۱۰) در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده است که فرمود: اذا احب الله عبدا خيرا رزقه قلبا سليما و خلقا قويما؛ هنگامی که خداوند بنده ای را دوست بدارد، به او قلب سلیم و اخلاق معتدل و شایسته می دهد. (۱۱)

3- در روایات متعددی از اخلاق رذیله تعبیر به بیماریهای قلب شده است. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: اياكم والمرء والخصومة فانهما يمرضان القلوب على الاخوان، وينبت عليهما النفاق؛ بپرهیزید از جر و بحثها و خصومتها که این دو دلهای برادران دینی را بیمار می سازد، نفاق و تفرقه بر آنها می روید. (۱۲) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: ما من شيء افسد للقلب من خطيئته؛ چیزی بیش از گناه، قلب را فاسد نمی کند. (۱۳)

4- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: الا ومن البلاء الفاقة، واشد من الفاقة مرض البدن، واشد من مرض البدن مرض القلب؛ آگاه باشید فقر یکی از بلاها است، و از آن بدتر، بیماری تن است. و از آن سخت تر بیماری قلب است. (۱۴)

5- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که در آن حسد به عنوان يك بیماری مستمر در طول تاریخ بشریت، معرفی شده است؛ فرمود: الا انه قد دب اليكم داء الامم من قبلکم وهو الحسد، ليس بحالق الشعر، لكنه حالق الدين، وينجي فيه ان يكف الانسان يده ويحزن لسانه ولا يكون ذاغمز على اخيه المؤمن؛ مرضی که امتهای پیشین به آن گرفتار شده اند به سوی شمار روی آورده است و آن بیماری حسد است که موی بدن را نمی ریزد (اشاره به بیماریهایی است که باعث ریزش موهای بدن می شود (ولی دین را می ریزد و از بین می برد، و راه نجات از آن و درمان آن این است که انسان (هنگام پیدایش نشانه های حسد) دست و زبانش را نگاه دارد و حتی نسبت به برادر مؤمن خود با اشاره چشم و ابرو اهانت نکند! (۱۵)

6- در بسیاری از روایات اسلامی از رذایل اخلاقی تعبیر به داء که به مفهوم بیماری ست شده؛ مثلا، در خطبه ۱۲۶ نهج البلاغه، درباره قرآن می فرماید: فاستشفوه من ادوائكم ... فان فيه شفاء من اكبر الداء وهو الكفر والنفاق والغي والضلال؛ از قرآن برای شفای بیماریهای خود کمک بطلبید، زیرا در قرآن، شفای بزرگترین بیماریها، یعنی کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است. این تعبیر در روایات فراوان دیگری نیز دیده می شود. خلاصه این که، مطابق این دیدگاه که فضائل و رذائل اخلاقی را به عنوان نشانه های سلامت روح انسان یا بیماری آن معرفی می کند، پیامبران الهی و پیشوایان معصوم و همچنین معلمان اخلاق، طبیبان روحانی هستند و دستورات آنها داروهای شفابخش.

و بر این اساس، همان گونه که در طب جسمانی علاوه بر دارو، پرهیزهایی هم برای رسیدن به بهبودی کامل لازم است، در طب روحانی و اخلاقی نیز پرهیز از دوستان فاسد، محیط آلوده و تمام اموری که به پیشرفت مفاسد اخلاقی در وجود انسان کمک می کند، ضرورت دارد.

در طب جسمانی گاه نیاز به جراحی می افتد و طبیب جراح با چاقوی جراحی به درمان بیمار می پردازد، در طب روحانی نیز چنین مواردی پیش بینی شده است؛ حدود و تعزیرات و مجازاتهای گوناگون در برابر پاره ای از اعمال منافی اخلاق نیز به منزله جراحی است.

در طب جسمانی دو مرحله مشخص ترسیم شده، طب پیشگیری و طب درمانی که معمولا از اولی به عنوان بهداشت، و از دومی به عنوان درمان تعبیر می کنند، در طب روحانی و اخلاقی نیز همین دو مرحله وجود دارد، و معلمان اخلاق از يك سو برای درمان آلودگان برنامه ریزی می کنند؛ و از سوی دیگر، برای پیشگیری از آلودگی سالمندان.

تعبیرهایی که در خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه درباره شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارد شده بود که هم سخن از مرهمها به میان آمده بود، و هم ابزار داغ کردن و سوزاندن زخمها، بیانگر تنوع درمانها در طب اخلاقی همانند طب جسمانی است.

در طب جسمانی، يك رشته دستورهای کلی برای درمان بیماریها است و يك رشته دستورهایی که ویژه هر يك از بیماریها می باشد؛ در طب روحانی نیز همین گونه است؛ توبه، ذکر خدا، نماز و روزه و عبادات دیگر، و محاسبه و مراقبه، اصول کلی درمانند؛ و در هر يك از بیماریهای اخلاقی نیز دستورهای ویژه ای در روایات اسلامی و کتب اخلاقی وارد شده است

دیدگاه سوم، دیدگاه سیر و سلوک

در این دیدگاه، انسانها به مسافرانی تشبیه شده اند که از نقطه عدم به راه افتاده و به سوی لقاءالله و قرب ذات پاک حق که از هر نظر بی نهایت است پیش می روند. در این سفر روحانی مانند سفرهای جسمانی دلیل راه و مرکب و زاد و توشه و نفی موانع و طریق مقابله با رهنمان راه و دزدان و دشمنان جان و مال لازم است. این سفر روحانی و معنوی دارای منزلگاههایی است و گردنه های صعب العبور، و پرتگاههای خطرناک که باید با

كمك راهنمایان آگاه سلامت از آنها گذشت، و یکی را بعد از دیگری شت سر گذاشت تا به سر منزل مقصود نائل شد .

گر چه بعضی اصرار دارند که مساله سیر و سلوک الی الله و آگاهی بر راه و رسم و منزلگاهها و مرکب و زاد و توشه و راهنما، علم جداگانه ای است غیر از علم اخلاق، ممکن است از يك نظر چنین باشد ولی با يك دید وسیع کلی سیر و سلوک روحانی در همان مسیری قرار دارد که تربیتهای اخلاقی و پرورش صفات فضیلت در آن قرار دارد؛ یا حداقل، اخلاق الهی، بخشی از سیر و سلوک روحانی است. به هر حال، در آیات و روایات اسلامی نیز اشاراتی به این دیدگاه دیده می شود. از جمله در آیه شریفه ۱۵۶ سوره بقره می خوانیم: الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انالله وانا الیه راجعون؛ صابران کسانی هستند که هنگامی که مصیبتی به آنها برسد می گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازگشت می کنیم. در این آیه از يك سو انسان خود را ملك خدا می داند و از سوی دیگر خود مسافری می شود که به سوی او در حرکت است .

در سوره علق می خوانیم: ان الی ربك الرجعی: به یقین بازگشت همه به سوی پروردگار توست. (سوره علق، آیه ۸) در سوره انشقاق آمده است: یاایها الانسان انك كادح الی ربك كدحا فملاقيه؛ ای انسان تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت پیش می روی و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد. (سوره انشقاق، آیه ۶) در سوره رعد آمده است: رفع السموات بغير عمد ترونها... یفصل الآیات لعلکم بقاء ربکم توقنون؛ خداوند همان کسی است که آسمان را بدون ستونی که قابل رؤیت باشد آفرید... او آیات (خود) را (برای شما) شرح می دهد تا به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید. (۱۶)

متجاوز از بیست آیه از آیات قرآن سخن از لقاءالله است که در واقع سر منزل مقصود سالکان الی الله و عارفان الهی می باشد، یعنی لقاء معنوی و دیدار روحانی با آن محبوب بی نظیر و مقصود بی مانند. درست است که این آیات و آیات رجوع الی الله از يك نظر جنبه عمومی دارد و همگان را شامل می شود ولی مانعی ندارد که سیر و سلوک مؤمن و کافر از نظر فطرت و خلقت، به سوی او جهت گیری شده باشد، ولی گروهی به خاطر انحراف از مسیر فطرت در وسط راه بمانند یا در پرتگاه سقوط کنند ولی اولیاء الله با تفاوت مراتب به سر منزل مقصود واصل شوند. درست همانند نطفه هایی که همه از نظر آفرینش در عالم جنین به سوی تکامل انسانی پیش می روند و بعد از تولد نیز آن را آنچنان ادامه می دهند ولی بعضی از این نطفه ها در همان مراحل اولیه جنین بر اثر آفاتی از حرکت باز می ایستد و ساقط می شود یا بعد از تولد در نیمه راه زندگی به خاطر همین آفات از کار می افتد و سقوط می کند .

از این تعبیرها روشنتر، تعبیری است که در قرآن مجید از تقوا به عنوان بهترین زاد و توشه شده (و می دانیم زاد و توشه، معمولاً به غذا و طعام مسافر گفته می شود؛ هر چند از بعضی از منابع لغت استفاده می شود که در اصل، مفهوم اعمی دارد و شامل هرگونه ذخیره سازی می شود.) بنابراین، تعبیر بالا که می گوید: تقوا بهترین زاد و توشه است، اشاره به سیر انسان الی الله دارد که به هر حال در این سفر روحانی نیاز به زاد و توشه ای خواهد داشت، و زاد این سفر روحانی نیز روحانی است. در روایات اسلامی نیز این تعبیرات به صورت گسترده تری دیده می شود. در نهج البلاغه، در خطبه های متعددی، سخن از برگرفتن زاد و توشه از این دنیا برای سفر الهی آخرت شده است: در خطبه ۱۵۷ می خوانیم :

فتزودوا فی ایام الفناء لایام البقاء؛ در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه بگیرید! در خطبه ۱۳۲ در تعبیر روشنتری می فرماید: ان الدنيا لم تخلق لكم دار مقام، بل خلقت لكم مجازاً لتزودوا منها الاعمال الی دارالقرار؛ دنیا برای سکونت همیشگی شما خلق نگردیده، بلکه آن را در گذرگاه شما ساخته اند تا اعمال صالح را به عنوان زاد و توشه در مسیر سرای دیگر، از آن فراهم سازید. در خطبه ۱۳۳ در يك تعبیر لطیف و دقیق چنین آمده است، می فرماید: والبصیر منها متزود والاعمی لها متزود؛ بینایان از آن زاد و توشه (برای سفر آخرت) می گیرند، و نابینایان برای خود آن (دنیا) زاد توشه می اندوزند. تعبیراتی همچون صراط العزیز الحمید (سوره ابراهیم، آیه 1) و الصراط المستقیم (سوره حمد) و سبیل الله در آیات زیادی از قرآن و لیصدوا عن سبیل الله (سوره انفال، آیه ۳۶) و مانند اینها، می تواند اشاره ای به این دیدگاه باشد .

پی نوشتها

- 1- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲ (باب اول، جهاد النفس).
- 2- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۵ .

- 3- تفسیر قمی، جلد ۲، صفحه ۱۴۸، و بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۵ .
- 4- مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۹۷ .
- 5- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۳ .
- 6- میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۴۱ .
- 7- بقره - ۱۰؛ مائده - ۵۲؛ انفال - ۴۹؛ توبه - ۱۲۵؛ حج - ۵۳؛ نور - ۵۰؛ احزاب - ۱۲ و ۳۲ و ۶۰؛ محمد - ۲۰ و ۲۹؛ مدثر - ۳۱ .
- 8- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸ .
- 9- مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۰۳ (چاپ جدید) .
- 10- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۶۴ .
- 11- غرر الحکم، جلد سوم، صفحه ۱۶۷ (چاپ دانشگاه تهران) .
- 12- بحار، جلد ۷۰، صفحه ۳۹۹ .
- 13- بحار، جلد ۷۰، صفحه ۳۱۲ .
- 14- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۸۸ .
- 15- میزان الحکمه، جلد اول، صفحه ۶۳۰ .
- 16- سوره رعد، آیه ۲ .

فصل نهم : روشهای مختلف ارباب سیر و سلوک

گفتنی است که ارباب سیر و سلوک و علما و دانشمندی که در این راه گام برداشته و تعلیمات قرآن و سنت را راهنمای خویش قرار داده (نه صوفیانی که تحت تاثیر مکتبهای التقاطی و غیر اسلامی بوده اند) هر يك برای خود روشی را پیشنهاد کرده اند؛ یا به تعبیر دقیقتر، مراحل و منزلگاههایی در نظر گرفته اند که در ذیل به بخشی از آنها به صورت فشرده اشاره می شود، تا این بحث کاملتر و پربارتر گردد :

1- سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم

در این کتاب که به فقیه باهر و علامه ماهر بحر العلوم نسبت داده شده است هر چند انتساب بعضی از بخشهای آن به این بزرگوار بعید به نظر می رسد ولی قسمتهایی از آن دارای اهمیت فوق العاده ای است؛ برای سیر و سلوک الی الله و پیمودن راه قرب به پروردگار عوالم چهارگانه و به تعبیر دیگر، چهار منزلگاه مهم ذکر شده است :

- 1- اسلام
- 2- ایمان
- 3- هجرت
- 4- جهاد

و برای هر يك از این عوالم چهارگانه سه مرحله ذکر شده است که مجموعا دوازده مرحله می شود که پس از طی آنها، سالک الی الله وارد عالم خلوص می گردد، و این مراحل دوازده گانه به شرح زیر است :

منزل اول، اسلام اصغر است، و منظور از آن اظهار شهادتین و تصدیق به آن در ظاهر و انجام وظائف دینی است .

منزل دوم، ایمان اصغر و آن عبارت از تصدیق قلبی و اعتقاد باطنی به تمام معارف اسلامی است .

منزل سوم، اسلام اکبر است و آن عبارت است از تسلیم در برابر تمام حقایق اسلام و اوامر و نواهی الهی .

منزل چهارم، ایمان اکبر است و آن عبارت از روح و معنی اسلام اکبر می باشد که از مرتبه و اطاعت به مرتبه شوق و رضا و رغبت منتقل شود .

منزل پنجم، هجرت صغری است، و آن انتقال از دارالکفر به دارالاسلام است مانند هجرت مسلمانان از مکه که در آن زمان کانون کفر بود به مدینه .

منزل ششم، هجرت کبری است، و آن هجرت و دوری از اهل عصیان و گناه و از همنشینی با بدان و ظالمان و آلودگان است .

منزل هفتم، جهاد اکبر است، و آن عبارت از محاربه و ستیز با لشکر شیطان است با استمداد از لشکر رحمان که لشکر عقل است .

منزل هشتم، منزل فتح و ظفر بر جنود و لشکریان شیطان، و رهایی از سلطه آنان و خروج از عالم جهل و طبیعت است .

منزل نهم، اسلام اعظم، و آن عبارت از غلبه بر لشکر شهوت و آمال و آرزوهای دور و دراز است که بعد از فتح و ظفر، عوامل بیدار کننده برون بر عوامل انحرافی درون پیروز می شود و اینجاست که قلب، مرکز انوار الهی و افاضات ربانی می گردد .

منزل دهم، ایمان اعظم است، و آن عبارت از مشاهده نیستی و فناى خود در برابر خداوند است، و مرحله دخول در عالم فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی است که در این هنگام حقیقت عبودیت و بندگی خدا ظاهر می شود .

منزل یازدهم، هجرت عظمی است، و آن مهاجرت از وجود خود و به فراموشی سپردن آن، و سفر به عالم وجود مطلق، و توجه کامل به ذات پاک خداست که در جمله و ادخلی جنتی خطاب به آن شده است .

منزل دوازدهم، جهاد اعظم است که بعد از هجرت از خویشتن، متوسل به ذات پاک خداوند می شود تا تمام آثار خودبینی در او محو و نابود گردد و قدم در بساط توحید مطلق نهد. بعد از پیمودن این عوالم دوازده گانه وارد عالم خلوص می شود، و مصداق بل احیاء عند ربهم یرزقون می گردد. (۱)

چگونگی سیر و سلوک در این روش

در رساله سیر و سلوک منسوب به علامه بحر العلوم بعد از ذکر عوالم و منازل بالا به چگونگی طی نمودن این راه پرمشقت و پرافتخار پرداخته و بیست و پنج دستور برای وصول به این مقاصد بالا و والا می دهد که آنها را بطور فشرده در ذیل می آوریم :

سالک الی الله و رهرو راه قرب به پروردگار برای وصول به این عوالم، بعد از آن که اصول دین را از طرق معتبر شناخت و به فروع احکام دینی و اسلامی کاملاً آشنا شد، بار سفر می بندد و به راه می افتد و با انجام دستورهای بیست و پنجگانه زیر به سوی مقصد همچنان پیش می رود :

اول، ترک آداب و عادات و رسوم است که انسان را از پیمودن راه باز می دارد و غرق در آلودگیها می کند .

دوم، عزم قاطع بر پیمودن راه، که از هیچ چیز نترسد و با استمداد از لطف تریدیدى به خود راه ندهد . سوم، رفق و مدارا، و آن این که در آن واحد امور زیادی را بر خود تحمیل نکند مبدا دلسرد و منتفر شود، و از پیمودن راه بازماند .

چهارم، وفاء و آن عبارت از این است که نسبت به آنچه توبه کرده وفادار بماند و به آن باز نگردد، و نسبت به آنچه استاد راه می گوید وفادار بماند .

پنجم، ثبات و دوام است، به این معنی که برنامه هایی را که انتخاب می کند به صورت عادت مستمر در آید تا بازگشتی در آن صورت نگیرد .

ششم، مراقبت است، و آن عبارت از توجه به خویش در تمام احوال است که تخلفی صورت نگیرد .

هفتم، محاسبه است، که در حدیث لیس منا من لم یحاسب نفسه کل یوم: کسی که همه روز به حساب خویش نرسد از ما نیست! (۲) به آن اشاره شده است .

هشتم، مؤاخذه است، منظور از مؤاخذه این است که هر گاه مرتکب خطایی شدبه خویشتن تنگ بگیرد و از این راه خود را مجازات کند .

نهم، مسارعت است، یعنی به مقتضای امر و سارعوا الی مغفرة من ربکم (۳) که در قرآن مجید آمده در مسیر حق شتاب کند، پیش از آن که شیطان مجال و سوسه یابد .

دهم، ارادت است، و آن عبارت از این است که باطن خود را چنان خالص کند که هیچ غشی در آن نباشد، و نسبت به صاحب شریعت و اوصیای معصوم او کاملاً عشق ورزد .

یازدهم، ادب است، یعنی نسبت به ساحت قدس خداوند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم او شرط ادب نگاه دارد، و کمترین سخنی که نشانه اعتراض باشد بر زبان نراند، و در تعظیم این بزرگان بکوشد و حتی در بیان حاجت از الفاظی که نشانه امر و نهی است پرهیزد .
دوازدهم، نیت است، و آن عبارت است از خالص ساختن قصد در این سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای خداوند متعال .

سیزدهم، صمت است، به معنی خاموشی و حفظ زبان از سخنان زائد و اکتفا به مقدار لازم .
چهاردهم، جوع و کم خوردن، که از شروط مهمه پیمودن این راه است ولی نه تا آن حد که باعث ضعف و ناتوانی گردد .

پانزدهم، خلوت است، و آن عبارت است از کناره گیری از اهل عصیان و طالبین دنیا و صاحبان عقول ناقصه؛ و به هنگام عبادات و توجه به انکار، دور از ازدحام و غوغا بودن .
شانزدهم، سهر و شب بیداری (مخصوصاً بیداری در آخر شب)، که در آیات و روایات اسلامی کرارا به آن اشاره شده است .

هفدهم، دوام طهارت، یعنی همیشه با وضو بودن است که نورانیت خاصی به باطن انسان می دهد .
هیجدهم، تضرع به درگاه خداوند رب العزة است، که هر چه بیشتر بتواند اظهار خضوع در پیشگاه پروردگار کند .

نوزدهم، پرهیز از خواسته های نفس (هر چند مباح باشد) تا آنجا که در توان دارد .
بیستم، رازداری و کتمان سر، که از مهمترین شرایط است، که اساتید این رشته به آن اصرار می ورزیدند، و آن این که اعمال و برنامه های خویش را در این راه مکتوم دارد (تا کوچکترین تظاهر و ریا در آن حاصل نشود) و اگر مکاشفاتی از عوالم غیب برای او دست داد آن را نیز پنهان دارد و به این و آن بازگو نکند) تا گرفتار عجب و خودبینی نگردد .

بیست و یکم، داشتن مربی و استاد است، اعم از استاد عام که در کارهای مربوط به سیر و سلوک با ارشاد او پیش می رود و استاد خاص که آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم می باشد .
البته باید سالك توجه داشته باشد که این، مرحله بسیار دقیق و باریکی است؛ تا کسی را نیازماید و از صلاحیت علمی و دینی او آگاه نشود، در ارشادات به او تکیه نکند که گاه شیاطین در لباس استاد درآیند و گرگان ملیس به لباس چوپان شوند و سالك را از راه منحرف سازند .

مرحوم علامه طباطبایی در این زمینه می گوید: که حتی به ظاهر شدن خارق عادت و اطلاع بر علوم پنهانی و اسرار نهان انسان، و عبور بر آب و آتش، و اطلاع بر مسائل مربوط به آینده و مانند آن نمی توان اطمینان کرد که صاحب چنین اعمالی مقام پیشرفته ای در سلوک راه حق دارد؛ زیرا، اینها همه در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می شود، و از آنجا تا سرحد وصول و کمال، راه بسیار است .

بیست و دوم، ورد است، و آن عبارت است از ذکرهای زبانی که راه را به روی سالك می گشاید و او را برای گذشتن از گردنه های صعب العبور مسیر الی الله یاری می دهد .

بیست و سوم، نفی خواصرات است، و آن عبارت است از تسخیر قلب خویشتن و حکومت بر آن، و تمرکز فکر به گونه ای که هیچ تصور و خاطره ای بر او وارد نشود مگر به اختیار و اذن آن؛ و به تعبیر دیگر، افکار پراکنده بی اختیار فکر او را به خود مشغول ندارد، و این یکی از کارهای مشکل است .

بیست و چهارم، فکر است، و منظور از آن، آن است که سالك با اندیشه عمیق و فکر صحیح در آگاهی و معرفت بکوشد، و تمام تفکر او مربوط به صفات و اسماء الهی و تجلیات و افعال او بوده باشد .

بیست و پنجم، ذکر است، و منظور از آن، توجه قلبی است به ذات پاک پروردگار؛ نه ذکر با زبان که به آن ورد گفته می شود؛ و به تعبیر دیگر، منظور این است که تمام نظر خویش را به جمال پروردگار متوجه سازد و از غیر او چشم بپوشد .

این بود خلاصه آنچه از سیر و سلوک منسوب به علامه بحر العلوم استفاده می شود که علامه طباطبائی نیز همین روش را با مختصر تفاوتی - مطابق آنچه در رساله لب اللباب - آمده دنبال کرده است .

2- روش مرحوم ملکی تبریزی :

ایشان (مرحوم حاج میرزا جواد آقا تبریزی) که یکی از اساتید معروف سیر و سلوک محسوب می شود، در رساله لقاءالله راهی را پیموده است که در جهاتی با آنچه در رساله منسوب به بحر العلوم آوردهیم متفاوت است. نامبرده، نخست لقاءالله را عنوان مقصد اعلا سیر و سلوک معرفی می کند و از آیات مختلف قرآن بهره می گیرد و شواهد زیادی از روایات برای آن می آورد و صریحاً به این اشاره می کند که منظور از لقاءالله مشاهده با چشم نیست چرا که خداوند منزله از کیفیتی است که موجب رؤیت است؛ همچنین منظور از لقاءالله ملاقات ثواب و نعمت او در قیامت نیست، بلکه منظور نوعی شهود و ملاقات قلبی و روحی و مشاهده با چشم دل

است. سپس برای پیمودن این راه طولانی و پرفراز و نشیب، برنامه ای را پیشنهاد می کند که در جهات زیر خلاصه می شود:

-1[تصمیم و نیت برای پیمودن این راه است

-2توبه صحیح از گذشته، توبه ای که در اعمال و اعماق انسان نفوذ کند و او را دگرگون سازد و آثار گناه را از جسم و جان و روح او بشوید.

-3برگرفتن توشه راه است؛ و برای آن چند برنامه ذکر کرده است:

الف - در صبح، مشارطه (با خود شرط کند که جز راه حق نپوید): در روز، مراقبه (توجه به این که از راه منحرف نگردد); در شامگاهان، محاسبه (توجه به این که در روز گذشته چه انجام داده است).
ب - توجه به اوراد و اذکار و توجه به وظائف بیداری و هنگام خواب.
ج - توجه به نماز شب و خلوت با خداوند و شب زنده داری و ریاضت در مساله خواب و خوراک که از حد لازم تجاوز نکند.

-4بهره گیری از تازیانه سلوک، و آن عبارت است از مؤاخذه کردن خویشان به خاطر توجه به دنیا و قصور و کوتاهی در برابر حق، و پوزش خواستن از پروردگار و سرزنش خویشان به خاطر بی وفاییها و اطاعت از شیطان در حضور پروردگار، و سعی و تلاش در طریق اخلاص.

-5در آستانه تحول، و در این مرحله باید قبل از هر چیز، به پایان زندگی و مرگ بیندیشد که فکر مرگ برای سوزاندن حب دنیا و اصلاح بیشتر صفات زشت داروی مؤثری است. (سپس به عظمت پروردگار و اسماء و صفات او بیندیشد و به یاد اولیاء حق باشد و بکوشد خود را به صفات آنان نزدیک سازد.)

-6در آستانه سر منزل مقصود، در این بخش اشاره به این معنی می کند که انسان دارای سه عالم است:

1-عالم حس و طبیعت

2-عالم خیال و مثال

3-عالم عقل و حقیقت.

عالم حس و طبیعت بکپارچه ظلمت است و تا از آن نگذرد به عالم مثال که عبارت از عالمی است که حقایق آن دارای صورتند و عاری از ماده نمی رسد. و تا از عالم مثال نگذرد به عالم عقل نمی رسد؛ و منظور از عالم عقل، عالمی است که حقیقت و نفس انسان در آن عالم، نه ماده دارد و نه صورت؛ و هنگامی که به عالم عقل رسید و نفس خویش را خالی از ماده و صورت شناخت، به معرفت پروردگار دست می یابد؛ و مصداق من عرف نفسه فقد عرف ربه (۴) می شود. (۵)

-3روش دیگر

در رساله لقاءالله عالم و محقق بزرگوار، آقای مصطفوی، برنامه دیگری برای این سیر و سلوک الهی ذکر شده است.

در این رساله که رساله جامع و پربار و متکی به آیات و اخبار است، نخست اشاره به آیات مربوط به لقاءالله می کند و بعد از آن که این لقاء و ملاقات را به معنی ملاقات معنوی و روحانی تفسیر می نماید، در شرح آن می افزاید که برای رسیدن به سر منزل مقصود باید انسان حدود برانگیخته شده از جهان ماده و حد زمان و مکان و حتی حدود ذاتی که در همه ممکنات موجود است در هم بشکند و غرق و فنای عالم لاهوت گردد و به لقای پروردگار نائل آید و مخاطب یا ابته النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی؛ تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، سپس در سلك بندگانم در آی و در بهشتم وارد شو! (۶)

سپس برای رسیدن به این سرمنزل بزرگ و بی مانند طی پنج مرحله را پیشنهاد می کند:

مرحله اول: تکمیل و تقویت اعتقادات و توجه خاص به اصول دین.

مرحله دوم: توبه و بازگشت به اعمال صالح و پرهیز از گناهان و انجام واجبات است.

مرحله سوم: مهیا و آماده شدن برای پاکسازی نفس از رذائل و آراستن آن با فضائل اخلاق است .
 مرحله چهارم: محور انانیت و حصول فنا در برابر عظمت حق است .
 در این مرحله که تعلق زندگی مادی برطرف شده و تعلقات به اموال و اولاد و لذات، مشتتهای مادی و خیالی تغییر کرده و به تعلق روحانی و معنوی مبدل شده، تنها چیزی که باقی مانده تعلق به نفس خویش است و این تعلق به اندازه ای ریشه دار و محکم است که گوئی از شدت ظهور خفا پیدا کرده است؛ ولی یک نکته باقی است و آن این که سالک در تمام این مراحل مقصودش رسیدن به لقای او، به پروردگار، بوده؛ یعنی، در واقع و در باطن هر کاری کرده برای خود کرده است .
 به تعبیر دیگر، او می خواسته به مقامات والا نائل گردد و از مقربین درگاه خدا باشد و به کمالات روحانی و معنوی برسد؛ پس در همه جا سخن از خود او بوده نه از هدف، به دلیل این که هرگاه به چنین مقامی واصل می شد نهایت سرور و خوشحالی پیدا می کرد ولی اگر دیگری برای او این مقامات پیدا می شد حداقل تا این حد خوشحال نبود. اینجا است که باید من و توجه به خود بر طرف گردد و محبوب و مورد علاقه سالک جلوه و ظهور خدا باشد نه مقید به خود او؛ به تعبیر آشکارتر، من باید حذف شود و این حجاب که بزرگترین مانع و سد راه حق و آخرین حجاب سالک برای وصول به لقاءالله است، بر طرف گردد .
 برای از میان بردن این حجاب چندین راه است :

1- راه توجه قلبی به خداوند و توحید ذاتی و صفاتی و افعالی و از این طریق می فهمد که غیر او در برابر او هیچ و پوچ است .

2- تفکر و استدلال برای مبارزه با انانیت و حجاب نفس، به این معنی که خدا را وجودی نامحدود و ازلی و ابدی وحی مطلق می بیند و خود را وجودی از هر نظر محدود و در منتهای عجز و ضعف و فقر و سراپا نیاز که یک لحظه بی وجود او نمی تواند باقی بماند .

3- معالجه با اضداد و آن این که در هر مورد بجای من توجه به خدا و بندگان صالح خداوند باشد و خود را در حضور دائم در پیشگاه حق ببیند .

مرحله پنجم: در این مرحله سالک به صورت یک انسان ملکوتی در آمده و داخل در جبروت می شود !
 منظور از ورود در مرحله جبروت آن است که انسان به خاطر کمال صفا و خلوص و محور در نور الهی، نفوذ و سلطه پیدا می کند و برای فعالیت و انجام وظائف الهی و ارشاد خلق و امر به معروف و نهی از منکر از روی معرفت کامل قدم برمی دارد .

به تعبیر دیگر، تا حد زیادی از فکر خود فارغ گشته و به تمام مسائل و وظائف و احکام و آداب شرع و سیر و سلوک اطلاع پیدا کرده و در مقام تشخیص درد و درمان، همچون طبیبی حاذق و ماهر گشته است. (۷)
 نکته قابل توجه این که ایشان در همه جا از آیات و روایات اسلامی به عنوان گواه و شاهد مطالب خویش استفاده کرده اند .

خلاصه و جمع بندی مکتبهای سیر و سلوک

از آنچه علمای سیر و سلوک و رهروان این راه (البته آنهایی که در طریق شریعت و مسیر اسلام و اهل بیت گام برمی داشتند نه التقاطیهای صوفی مآب) بر می آید و نمونه هائی از آنها در بالا آمد، اصول مشترک زیر استفاده می شود :

1- هدف اصلی لقاءالله و شهود ذات پاک پروردگار با چشم دل و حضور روحانی و معنوی در محضر اوست .

2- برای رسیدن به این مقصد، نخستین گام توبه از همه گناهان و شستن رذائل اخلاقی و آراسته شدن به فضائل اخلاقی است .

3- در این راه باید آداب چهارگانه مشارطه و مراقبه و محاسبه و معاقبه را فراموش نکند؛ یعنی، صبحگاهان با خود شرط کند که گرد گناه و خلاف رضای حق نگردد و در تمام مدت روز مراقب نفس سرکش باشد و شامگاهان و هنگام خواب به محاسبه بنشیند و اگر خلاقی از او سرزده بود خود را به وسیله ترك انواع لذائذ مجازات و عقوبت کند .

4- مبارزه با هوای نفس که بزرگترین سد این راه است از واجب ترین واجبات می باشد .

5- توجه به اذکار و اورادی که در شرع مقدس وارد شده همچون ذکر لاجول و لاقوة الا بالله و ذکر لاله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین و ذکر الله و یاحی و یا قیوم و امثال این اذکار، سبب قوت بر پیمودن این راه است .

6- توجه قلبی به حقیقت توحید ذات و صفات و افعال خداوند و غرق شدن در صفات کمال و جمال او، توشه دیگری برای این راه پرفراز و نشیب است .

7- شکستن بزرگترین بت و آن بت انانیت و توجه به خویشتن، از مهمترین شرائط وصول به مقصد است .

8- استفاده از وجود استاد و مربی که زیر نظر او کار کند و همچون طبیب به درمان او بپردازد، گروهی شرط دانسته اند؛ و بعضی نیز روی آن تکیه خاصی ندارند هر چند متأسفانه توجه به استاد در مورد بسیاری از اشخاص سبب شده که در دام شیاطین خطرناکی که خود را به صورت فرشته نشان می داده اند بیفتند و دین و دنیا و ایمان و اخلاق آنها بر باد رود! بعضی وظیفه ارشاد خلق و پیمودن راه انبیا و اولیا در هدایت مردم، و امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان آخرین مرحله آورده اند در حالی که بسیاری مطلقاً سخنی از این مرحله بر زبان نرانده و سالک را به خودش واگذارده اند. غرض از آوردن این بحث در ضمن مباحث اخلاقی این کتاب این بود که :

اولا - عصاره ای از این تفکرات که به هر حال با مباحث اخلاقی سرو کار دارد ارائه گردد و خوانندگان این کتاب با بصیرت بیشتری در وادی تهذیب اخلاق گام بردارند .

و ثانيا - به تمام پویندگان این راه هشدار دهیم که مرز میان حق و باطل بسیار باریک است و چه بسا جوانان پاکدل که به امید راه یافتن به سرچشمه آب بقا در این وادی به راه افتاده اند ولی از طریق عقل و شرع منحرف شده و در وادی کفر و ضلالت سرگردان گشته و در چنگال گرگانی که به لباس شبان در آمده اند گرفتار شده و همه چیز خود را از دست داده اند .

پی نوشتها

1- برای توضیح بیشتر به رساله سیر و سلوک متناسب به مرحوم علامه بحر العلوم مراجعه شود - همانطور که گفتیم در شمردن این عوالم دوازده گاهه تفاوت مختصری بین این رساله و گفتار علامه طباطبایی در رساله لب اللباب می باشد که ما در واقع آنها را با هم تلفیق کردیم .

2- ارشاد القلوب دیلمی، باب ۳۹ .

3- آل عمران - ۱۳۳ .

4- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳۲ .

5- توضیح بیشتر را در رساله لقاء الله مرحوم ملکی تبریزی مطالعه فرمائید .

6- سوره فجر، آیه ۲۷ تا ۳۰ .

7- برای توضیح بیشتر به کتاب لقاء الله تالیف علامه بزرگوار آقای مصطفوی مراجعه فرمائید

فصل دهم : آیا در هر مرحله استاد و راهنما لازم است؟

بسیاری از علمای سیر و سلوک عقیده دارند که رهروان راه کمال و فضیلت و تقوا و اخلاق و قرب الی الله باید زیر نظر استادی کار کنند؛ همان گونه که در بحث گذشته از رساله سیر و سلوک منسوب به محقق بحر العلوم و رساله لب اللباب تقریرات مرحوم علامه طباطبایی نقل کردیم که فصل بیست و یکم وظائف سالک الی الله را کار کردن زیر نظر مربی و استاد شمرده اند، اعم از استادان خاص الهی که پیشوایان معصومند و استادان عام که بزرگان پوینده این راهند .

ولی آگاهان ذی فن هشدار می دهند که رهروان راه تقوا و تهذیب نفس نباید به آسانی خود را به این و آن بسپارند، و تا کسی را به قدر کافی آزمایش نکنند و از صلاحیت علمی و دینی آنها آگاه نگردند، خود را در اختیار آنان قرار ندهند، و حتی به ظاهر شدن کارهای خارق العاده و خیر از اسرار پنهانی یا مربوط به آینده و

حتی عبور از روی آب و آتش قناعت نکنند، چرا که صدور این گونه اعمال از مرتاضان غیر مهذب نیز امکان پذیر است .

بعضی از آنان لزوم رجوع به استاد را فقط در ابتدای کار لازم دانسته اند، اما پس از پیمودن مراحل قابل ملاحظه ای دیگر همراهی آنها را لازم نمی دانند؛ ولی بهره گیری از استاد خاص یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام در تمام مراحل لازم است .

به هر حال، گاه برای لزوم انتخاب استاد و ارشاد کننده طریق، از آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون؛ از آگاهان بپرسید اگر نمی دانید! (سوره انبیاء، آیه ۷) استدلال کرده اند که سخن از تعلیم می گوید نه از تربیت؛ ولی از آنجا که تربیت در بسیاری از موارد متکی بر تعلیم است، بی شک باید در این گونه موارد از آگاهان کمک گرفت، و این معنی با انتخاب يك فرد خاص برای نظارت بر اعمال و اخلاق او، تفاوت روشنی دارد . و گاه در اینجا از داستان موسی و خضر که در قرآن بطور مشروح آمده کمک گرفته می شود، چرا که موسی با آن که پیامبر اولوالعزم بود، بی نیاز از خضر نبود، و بخشی از راه را به کمک او پیمود؛ آنها می گویند : طی این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

ولی با دقت در داستان خضر و موسی: می توان دریافت که شاگردی موسی علیه السلام نزد خضر، به فرمان الهی صورت گرفت و برای فراگیری علوم خاصی از اسرار حکمت خداوند در مورد حوادث مختلف این جهان بود، و در واقع علم موسی علیه السلام علم ظاهر بود (و مربوط به دایره تکالیف) و علم خضر، علم باطن بود (و مربوط به دایره فوق تکلیف) (۱) و این مساله با انتخاب يك استاد خصوصی در تمام مراحل تهذیب نفس و پیمودن راه تقوا، تفاوت دارد، هر چند اجمالاً به اهمیت کسب فضیلت از محضر استاد اشاره دارد .

و گاه در اینجا به مساله لقمان و فرزندش اشاره می شود که این استاد الهی، اخلاق فرزندش را زیر نظر گرفت و در پیمودن راه کمال به او کمک کرد. (۲) علامه مجلسی در بحار الانوار در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل می کند که فرمود: هلك من لیس له حکیم پر شده؛ کسی که دانشمند و حکیمی او را ارشاد نکند، هلاک می شود (3) !

ولی از مجموع آنچه گفته شد این امر استفاده نمی شود که در مباحث اخلاقی همیشه استاد خصوصی لازم است بطوری که اگر نباشد برنامه تربیت و پرورش اخلاق و تقوا و ادامه سیر و سلوک مختل گردد، چه بسیارند کسانی که با استفاده از آیات قرآن و روایات اسلامی و کلمات بزرگان در کتب اخلاقی و التزام عملی به آنها، این راه را پیموده و به مقامات والایی رسیده اند، هر چند نمی توان انکار کرد که وجود استاد خصوصی و مدد گرفتن از انفس قدسیه نیکان و پاکان وسیله خوبی برای نیل کمال و طی طریق در کوتاهترین مدت و حل مشکلات اخلاقی می باشد .

در نهج البلاغه نیز آمده است: ایها الناس استصبحوا من شعله مصباح واعظ متعظ؛ ای مردم چراغ دل را از شعله گفتار واعظی با عمل، روشن سازید! (۴) ولی متأسفانه در بسیاری از این موارد نتیجه معکوس حاصل شده است، و افرادی به عناوین مختلف، خود را به عنوان مربی اخلاق و استاد مقام ارشاد قلمداد کرده، در حالی که از رهنان این راه بوده اند و افراد پاکدل و حق طلب را به راه تصوف تا طرق انحرافی دیگر، و یا خدای نکرده به مفاصد اخلاقی ننگین کشانیده اند

به همین دلیل، ما به تمام پویندگان این راه هشدار می دهیم که اگر می خواهند استادی برای مسائل اخلاقی انتخاب کنند بسیار با احتیاط گام بردارند و در این انتخاب سختگیر و دقیق باشند و هرگز به ظواهر عمل نکنند و به سوابق اشخاص، خوب بنگرند و با مشورت با آگاهان دست به چنین انتخابی بزنند تا به مقصود خود نائل گردند .

نقش واعظ درون

درباره واعظ برون به اندازه کافی صحبت شد، اکنون سخن از واعظ درون است؛ از بعضی از روایات اسلامی استفاده می شود که وجدان بیدار که از آن به واعظ درون تعبیر می شود، نقش مهمی در پیمودن راه تکامل اخلاقی و تقوا دارد، بلکه بدون آن پیمودن این راه مشکل است. در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است که فرمود: این آدم انک لاتزال بخیر ماکان لك واعظ من نفسك، و ما کانت المحاسبه من همک؛ ای فرزند آدم! تو همواره در مسیر خیر و خوبی قرار داری مادام که واعظی از درون داشته باشی، و مادام که حسابرسی خویشتن از کارهای اصلی تو باشد. (۵)

شبیبه همین معنی با کمی تفاوت نیز از آن حضرت نقل شده است. (۶) در یکی از خطب نهج البلاغه نیز چنین آمده است: واعلموا انه من لم یعن علی نفسه حتی یکون له منها واعظ و زاجر، لم یکن له من غیرها لازجر و لا واعظ؛ آگاه باشید آن کس که به خویش کمک نکند تا واعظ و مانعی از درون جانش برای او فراهم گردد،

موعظه و اندرز دیگران در او اثر نخواهد داشت! (۷) بدهی است در این راه انسان بیش از هر چیز نیاز به واعظی دارد که در همه حال با او باشد و از اسرار درونش با خبر گردد، و همواره او را تحت مراقبت خود قرار دهد؛ و چه عاملی جز واعظ درون یعنی وجدان بیدار می تواند این نقش را عملی کند، و در لغزشها و خطاها در اولین فرصت به انسان هشدار دهد و او را از سقوط در پرتگاه انحرافات اخلاقی باز دارد. در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام چنین می خوانیم: اجعل من نفسك على نفسك رقیبا؛ از خودت مراقبی بر خویشتن قرار ده! (۸) در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام آمده است: بینگی ان یكون الرجل مهیما علی نفسه مراقبا قلبه، حافظا لسانه؛ شایسته است که انسان بر نفس خویش مسلط باشد، و قلب خود را مراقبت کند، و زبان خویش را حفظ نماید! (۹)

پی نوشتها

- 1- شرح بیشتر در این باره را در تفسیر نمونه، جلد ۱۲، ذیل آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف مطالعه فرمایید.
- 2- برای توضیح بیشتر به تفسیر سروه لقمان جلد ۱۷ تفسیر نمونه مراجعه شود.
- 3- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۵۹.
- 4- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.
- 5- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۳۷.
- 6- همان مدرک، صفحه ۱۴۷.
- 7- نهج البلاغه، خطبه ۹۰.
- 8- غرر الحکم
- 9- همان مدرک

فصل یازدهم : آمادگیهای لازم برای پرورش فضائل اخلاقی

اضافه بر آنچه تاکنون برای پیشرفت برنامه تهذیب اخلاق گفته ایم، امور دیگری وجود دارد که تاثیر بسزائی در مبارزه با رذائل اخلاقی و تقویت اصول فضائل در وجود آدمی دارد که از جمله امور زیر را می توان برشمرد:

1- پاک بودن محیط

بی شك وضع محیط اجتماعی زندگی انسان اثر فوق العاده ای در روحیات و اعمال او دارد چرا که انسان بسیاری از صفات خود را از محیط کسب می کند. محیطهای پاک غالبا افراد پاک پرورش می دهد و محیطهای آلوده غالبا افراد آلوده درست است که انسان می تواند در محیط ناپاک، پاک زندگی کند و بعکس در محیطهای پاک سیر ناپاکی را طی کند و به تعبیر دیگر، شرایط محیط علت تامه در خوبی و بدی افراد نیست ولی تاثیر آن را به عنوان يك عامل مهم زمینه ساز نمی توان انکار کرد. ممکن است کسانی قائل به جبر محیط باشند - همان گونه که هستند - ولی ما هر چند جبر را در تمام اشکالش نفی می کنیم اما تاثیر قوی عوامل زمینه ساز را هرگز انکار نخواهیم کرد. با این اشاره کوتاه به قرآن باز می گردیم و آیاتی را که درباره تاثیر محیط در شخصیت انسان به دلالت مطابقی یا به اصطلاح التزامی سخن می گوید، مورد بحث قرار می دهیم:

- 1- والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکذا کذلک نصر ف الایات لقوم یشکرون (سوره اعراب، آیه ۵۸)
- 2- وجاوزنا ببینی اسرائیل البحر فاتوا علی قوم یعقون علی اصنام لهم قالوا یا موسی اجعل لنا الهه کما لهم الهه قال انکم قوم تجهلون (سوره اعراف، آیه ۱۳۸)
- 3- وقال نوح رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا - انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولایلدوا الا فاجرا کفارا (سوره نوح، آیات ۲۶ و ۲۷)

4- عبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون (سوره عنکبوت، آیه ۵۶)

5- الذین توفیهم الملائکه ظالمی انفسهم قالوا فیهم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها فاولئک ماویهم جهنم وساءت مصیرا (سوره نساء، آیه ۵-۹۷)

ترجمه:

1- سرزمین پاکیزه (و شیرین) گیاهش به فرمان پروردگار می روید؛ اما سرزمین های بد طینت (و شوره زار) جز گیاه ناچیز و بی ارزش از آن نمی روید؛ این گونه آیات (خود) را برای آنها که شکر گزارند، بیان می کنیم .

2- و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بتهایشان با تواضع و خضوع گرد آمده بودند) در این هنگام بنی اسرائیل) به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند! گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!

3- نوح گفت: پروردگار! هیچ يك از کافران را بر روی زمین باقی مگذار! چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند!

4- ای بندگان من که ایمان آورده اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا بپرستید (و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید)!

5- کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آنها گفتند: شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با این که مسلمان بودید، در صف کفار جای داشتید؟! گفتند: ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم. آنها [فرشتگان] گفتند: مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟! آنها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی دارند .

تفسیر و جمع بندی در نخستین آیه تاثیر محیط در اعمال و افعال انسان به صورت لطیفی بیان شده است. توضیح این که: مفسران بزرگ در تفسیر این آیه بیانات گوناگونی دارند. بعضی گفته اند منظور این است که آب زلال و حی همچون قطرات باران بر سرزمین دلها فرو می ریزد؛ دلهای پاک آن را می پذیرد و گلهای زیبایی معرفت و میوه های لذتبخش تقوا و طاعت از آن می روید در حالی که دلهای ناپاک و آلوده واکنش مناسبی نشان نمی دهند؛ پس اگر می بینیم عکس العمل همه در برابر دعوت پیامبر و تعلیمات اسلام یکسان نیست، این به خاطر نقص در فاعلیت فاعل، نمی باشد بلکه اشکال در قابلیت قابل است (1) .

دیگر این که، هدف از بیان این مثال این است که همیشه نیکبها و خوببها را از محل مناسب طلب کنید چرا که تلاش و کوشش در محل های نامناسب چیزی جز هدر دادن نیروها محسوب نمی شود. (۲) احتمال سومی که در تفسیر این آیه وجود دارد و می تواند برای بحث ما مورد استفاده قرار گیرد این است که: در این مثال انسانها به گیاهان تشبیه شده اند و محیط زندگی آنها به زمینهای شور و شیرین؛ در يك محیط آلوده، پرورش انسانهای پاک مشکل است هر چند تعلیمات قوی و مؤثر باشد، همان گونه که قطرات حیاتبخش باران هرگز در شوره زار سنبل نمی رویاند .

به همین دلیل، برای تهذیب نفوس و تحکیم اخلاق صالح باید به اصلاح محیط اهمیت فراوان داد. البته تفسیرهای سه گانه بالا هیچ گونه منافات با هم ندارد؛ ممکن است تمثیل فوق ناظر به همه این تفسیرها باشد. آری! محیط اجتماعی آلوده، دشمن فضائل اخلاقی است؛ در حالی که محیطهای پاک بهترین و مناسبترین فرصت را برای تهذیب نفوس دارد. در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم می خوانیم که روزی یاران خود را مخاطب ساخته و فرمود: ایاکم وخضراء الدمن، قیل یارسول الله ومن خضراء الدمن قال صلی الله علیه و آله: المرأة الحسنة فی منبت السوء؛ از گیاهان (زیبایی که) بر مزبله ها می روید پرهیزید! عرض کردند ای رسول خدا! گیاهان زیبایی که بر مزبله ها می روید اشاره به چه کسی است؛ فرمود: زن زیبایی که در خانواده (و محیط) بد پرورش یافته! (۳) این تشبیه بسیار گویا می تواند اشاره به تاثیر محیط خوب و بد در شخصیت انسان باشد و یا اشاره به مساله وراثت به عنوان يك وسیله زمینه ساز و یا هر دو .

در آیه دوم سخن از قوم بنی اسرائیل است که سالها تحت تعلیمات روحانی و معنوی موسی علیه السلام در زمینه توحید و سایر اصول دین قرار داشتند و معجزات مهم الهی را همچون شکافته شدن دریا و نجات از چنگال فرعونیان، بطور خارق العاده با چشم خود دیدند؛ اما همین که در مسیر خود به سوی شام و سرزمینهای مقدس، با گروهی بت پرست برخورد کردند، چنان تحت تاثیر این محیط ناسالم قرار گرفتند که صدا زدند: یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة؛ ای موسی برای ما بتی قرار بده همان گونه که آنها دارای معبودان و بتها هستند! موسی از این سخن بسیار متعجب و خشمگین شد و گفت: به یقین شما جمعیتی جاهل و نادان هستید! (قال انکم قوم تجهلون) سپس بخشی از مفاصد بت پرستی را برای آنها شرح داد. و عجب آن که بنی اسرائیل بعد از توضیحات صریح موسی علیه السلام نیز اثر منفی آن محیط مسموم در آنها باقی بود، بطوری که سامری توانست از غیبت چند روزه موسی علیه السلام استفاده کند و بت طلایی خود را بسازد و اکثریت آن گروه نادان را به دنبال خود بکشاند و از توحید به شرک و بت پرستی ببرد.

این موضوع بخوبی نشان می دهد که محیطهای ناسالم تا چه حد می تواند در مسائل اخلاقی و حتی عقیدتی اثر بگذارد؛ شك نیست که بنی اسرائیل پیش از مشاهده این گروه بت پرست، زمینه فکری مساعدی در اثر زندگی مداوم در میان مصریان بت پرست، برای این موضوع داشتند ولی مشاهده آن صحنه تازه به منزله جرعه ای بود که زمینه های قبلی را فعال کرد؛ و به هر حال، همه اینها دلیل بر تاثیر محیط در افکار و عقائد انسان است. در سومین آیه که از زبان حضرت نوح به هنگام نفرین بر قوم بت پرست می باشد، شاهد و گواه دیگری بر تاثیر محیط در اخلاق و عقائد انسان است. نوح، نفرین خود را درباره نابودی آن قوم کافر با این جمله تکمیل کرد، و در واقع نفرین خود را مستدل کرد؛ عرض کرد: خداوند اگر آنها را زنده بگذارد، بندگان را گمراه و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آید! (انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجرا کفارا) هم نسل امروز آنها کافر و منحرف است و هم نسلهای آینده که در این محیط پرورش می یابد، آلوده می شوند.

در چهارمین و پنجمین آیه، سخن از لزوم هجرت از محیطهای آلوده است؛ در چهارمین آیه خداوند بندگان با ایمان خود را مخاطب ساخته و می گوید: زمین من گسترده است تنها مرا بپرستید (تسلیم) (فشار دشمن نشوید و در محیط آلوده نمانید) (یا عبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون) (و در پنجمین آیه، به کسانی که ایمان آورده اند و هجرت نکرده اند هشدار می دهد و می گوید عذر آنها در پیشگاه خداوند پذیرفته نیست؛ مضمون آیه چنین است: کسانی که فرشتگان قبض ارواح، روح آنها را گرفتند در حالی که به خود ستم کرده بودند؛ به آنها گفتند شما در چه حالی بودید (و چرا با این که مسلمان بودید در صف کفار جای داشتید) آنها در پاسخ گفتند ما در زمین خود تحت فشار بودیم فرشتگان گفتند مگر سرزمین خداوند پهناور نبود چرا هجرت نکردید آنها (عذری نداشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند) جایگاهشان جهنم و سرانجام بدی دارند (ان الذین توفیهم الملائکة ظالمی) (انفسهم قالوا فیهم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیهما فاولئک ماویهم جهنم وساءت مصیرا اصولا مساله هجرت که از اساسی ترین مسائل در اسلام است تا آنجا که تاریخ اسلام بر پایه آن بنیاد شده، فلسفه هائی دارد که یکی از مهمترین آنها فرار از محیط آلوده و نجات از تاثیرات سوء آن است.

هجرت، بر خلاف آنچه بعضی می پندارند، مخصوص آغاز اسلام نبوده بلکه در هر عصر و زمانی جاری است که اگر مسلمانان در محیطهای آلوده به شرک و کفر و فساد باشند و عقائد یا اخلاق آنها به خطر بیفتد، باید از آنجا مهاجرت کنند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: من فریدینه من ارض الی ارض وان کان شبرا من الارض استوجب الجنة وکان رفیق محمد صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام؛ کسی که برای حفظ آئین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر - اگر چه به اندازه یک وجب فاصله داشته باشد - مهاجرت کند، مستحق بهشت می گردد و (همنشین محمد صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام) (دو پیامبر بزرگ مهاجر) خواهد بود! (۴) تکیه بر مقدار شبر (مقدار یک وجب) دلیل بر اهمیت فوق العاده این مساله است که به هر مقدار و در هر عصر و زمان مهاجرت انجام گیرد، هماهنگی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام حاصل خواهد شد.

کوتاه سخن این که، در هر عصر و زمان، محیط در ساختن شخصیت و اخلاق انسانها مؤثر بوده است و پاکی و یا ناپاکی محیط، عامل تعیین کننده ای محسوب می شود؛ هر چند مساله، جنبه جبری ندارد. بنابراین، برای پاکسازی اخلاق و پرورش ملکات فاضله، یکی از مهمترین اموری که باید مورد توجه قرار گیرد، مساله پاکسازی محیط است. و اگر محیط به قدری آلوده باشد که نتوان آن را پاک کرد، باید از چنین محیطی مهاجرت نمود. آیا هنگامی که حیات مادی انسان در یک محیط به خاطر آلودگی به خطر بیفتد، از آن جا هجرت نمی کند؟ پس چرا هنگامی که حیات معنوی و اخلاقی او که از حیات مادی ارزشمندتر است به خطر افتد، به عذر

این که این جا زادگاه من است، تن به انواع آلودگیهای خود و خانواده و فرزندان بد دهد و مهاجرت نکند! بر تمام علمای اخلاق لازم است که برای پرورش فضائل اخلاقی برنامه های مؤثری برای پاکسازی محیط ببندیشند؛ چرا که بدون آن، کوششهای فردی و موضعی کم اثر خواهد بود.

2- نقش معاشران و دوستان

موضوع دیگری که تاثیر عمیق آن به تجربه ثابت شده و همه علمای اخلاق و تعلیم و تربیت اتفاق نظر دارند، مساله معاشرت و دوستی است. غالبا دوستان و معاشران ناباب و آلوده سبب آلودگی افراد پاک شده اند؛ عکس آن نیز صادق است، زیرا بسیاری از افراد پاک و قوی الاراده توانسته اند بعضی از معاشران ناباب را به پاکی و تقوا دعوت کنند. با این اشاره به قرآن باز می گردیم و اشاراتی را که قرآن به این مساله دارد با هم می شنویم:

1- [ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین - وانهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون انهم مهتدون - حتی اذا جاءنا قال یالیت بینی و بینک بعد المشرقین فیئس القرین. (۵)]

2- [قال قائل منهم انی کان لی قرین - یقول انک لمن المصدقین - اءدامتنا و کنا ترابا و عظاما اءنالمدینون - قال هل انتم مطلعون - فاطلع فراه فی سوء الجحیم - قال تالله ان کدت لتردین - ولولا نعمه ربی لکننت من المحضریں. (۶)]

3- [ویوم بع-ض الظالم علی یدیہ ی-قول یال-یتنی ات-خذت مع الرسول سبیلا - یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا - لقد اضلنی عن الذکر بعد ادجاءنی وکان الشیطان للانسان خذولا. (۷)]

ترجمه:

1- و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به سراغ او می فرستیم پس همواره قرین اوست - و آنها [شیاطین] این گروه را از یاد خدا باز می دارند در حالی که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند! - تا زمانی که (در قیامت) نزد ما حاضر شود می گوید: ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود؛ چه بد همنشینی بودی!

2- کسی از آنها می گوید: من همنشینی داشتم - که پیوسته می گفت آیا (به راستی) تو این سخن را باور کرده ای - که وقتی ما مردیم و به خاک و استخوان مبدل شدیم، (بار دیگر) زنده می شویم و جزا داده خواهیم شد؟! - (سپس) می گوید آیا شما می توانید از او خبری بگیرید؟! - اینجاست که نگاهی می کند، ناگهان او را در میان دوزخ می بیند - می گوید: به خدا سوگند نزدیک بود مرا (نیز) به هلاکت بکشانی! - و اگر نعمت پروردگار نبود، من نیز از احضار شدگان (در دوزخ) بودم!

3- (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم! - ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! - او مرا از یاد آوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود! و شیطان همیشه خوار کننده انسان بوده است!

تفسیر و جمع بندی

نخستین آیات که در بالا آمد گرچه درباره همنشینی شیطان با غافلان از یاد خداست، ولی تاثیر همنشین بد در اخلاقیات و در سرنوشت هر انسانی روشن می سازد. نخست می فرماید: هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را بر او مسلط می سازیم که همواره قرین و همنشین او باشد! (ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین) (۸)

سپس نقش این قرین سوء (همنشین بد) را چنین بیان می کند که آنها، یعنی شیاطین، راه هدایت و حرکت به سوی خداوند را به روی آنها می بندد و آنها را از رسیدن به این هدف مقدس باز می دارد و غم انگیزتر، این که در عین گمراهی گمان می کنند که هدایت یافته اند! (وانهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون انهم مهتدون) سپس به نتیجه آن پرداخته و می گوید: روز قیامت که همه در محضر الهی حاضر می شوند و پرده ها کنار می رود و حقایق فاش می شود، این انسان گمراه خطاب به دوست اغواگر شیطانش کرده، می گوید ای کاش فاصله میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود، چه همنشین بدی هستی! (حتی اذا جاءنا قال یال-یت ب-ینی و بین-ک بع-دالمشرقین فیئس القرین)

از این تعبیرات بخوبی استفاده می شود که همنشین بد می تواند انسان را بکلی از راه خدا منحرف سازد؛ پایه

های اخلاق را بر روی او ویران کند و واقعیتها را چنان دگرگون نشان دهد که انسان در عین گمراهی خود را در زمره هدایت یافتگان ببیند؛ و به یقین در چنین حالی امکان هدایت و بازگشت به صراط مستقیم غیر ممکن است؛ و زمانی بیدار می شود

و به هوش می آید که راه برگشت بکلی بسته شده؛ حتی از تعبیر آیه استفاده می شود که این همنشینان بد در آن زندگی ابدی نیز با او هستند و چه در داور است که انسان کسی را که مایه بدبختی او شده همیشه در برابر خود ببیند و به او گفته شود بیهوده آرزوی جدا شدن از او را مکن شما با هم سرنوشت مشترکی دارید! (ولن ینفعم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون). (۹)

شبهه آیات فوق، آیه ۲۵ سوره فصلت می باشد که می گوید: و قیضنا لهم قرناً فزینوا لهم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و حق علیهم القول فی امم قدخلت من قبلهم من الجن و الانس انهم كانوا خاسرین؛ ما برای آنها همنشینانی (زشت سیرت) قرار دادیم که زشتیها را از پیش رو و پشت سر آنها در نظرشان جلوه دادند؛ و فرمان الهی درباره آنان تحقق یافت و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند؛ آنها مسلمان زیانکار بودند!

در بخش دوم از این آیات، از کسانی سخن می گوید که همنشین بدی داشتند که پیوسته در گمراهی آنها می کوشیدند ولی آنها به لطف و رحمت الهی و با تلاش و کوشش توانسته اند خود را از چنگال و سوسه آنها رهائی بخشند در حالی که تالاب پرتگاه پیش رفته بودند؛ در اینجا نیز سخن از تاثیر فوق العاده همنشین بد در شکل گیری عقائد و اخلاق انسان است ولی در عین حال چنان نیست که انسان مجبور باشد و نتواند با تلاش و کوشش، خویشتن را نجات دهد؛ می فرماید:

در روز قیامت بعضی از بهشتیان به بعضی دیگر می گوید من در دنیا همنشینی داشتم که پیوسته به من می گفت آیا به راستی تو این سخن را باور کرده ای که وقتی ما مردیم و خاک شدیم و استخوان پوسیده شدیم، بار دیگر زنده می شویم و به جزای اعمال خود می رسیم (ولی من به فضل الهی تسلیم و سوسه های او نشدم و در ایمان خود ثابت قدم ماندم)

(فابقبل بعضهم علی بعض یتساءلون - قال قائل منهم انی کان لی قرین - یقول ءانک لمن المصدقین - ءاذامتنا و کنا ترابا و عظاما ءانالمدینون) (۱۰) در این هنگام او به فکر همنشین ناهل قدیمی خود می افتد و به جستجو برمی خیزد و از همان اوج بهشت نگاهی به سوی دوزخ می افکند و ناگهان او را در وسط جهنم می بیند (فاطلع فراه فی سوء الحجیم)

به او می گوید به خدا سوگند نزدیک بود مرا نیز به هلاکت بکشانی و همچون خودت بدبخت کنی و اگر لطف الهی و نعمت پروردگارم شامل حال من نبود من نیز امروز در آتش دوزخ احضار می شدم (قال تالله ان کدت لتردین ولولا نعمت ربی لکننت من المحضرن). مجموع این آیات بخوبی نشان می دهد که همنشین بد، انسان را تالاب پرتگاه دوزخ می برد و اگر ایمان قوی و تقوا و لطف پروردگار نباشد در آن پرتگاه سقوط می کند!

در سومین بخش از آیات مورد بحث، سخن از تاسف و تاثیر عمیق ستمگران در قیامت است که از انتخاب دوستان ناباب تاسف می خورند؛ چرا که عامل اصلی بدبختی خود را در رفاقت با آنان می بینند؛ می فرماید: (به خاطر آور) روزی را که ظالم دست خویش را از (شدت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: ای کاش (با رسول خدا) راهی برگزیده بودم! ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود! و شیطان همیشه خوار کننده انسان بوده است! (ویوم بعض (الظالم علی یدیهِ یقول یالیتنی اتخذت مع الرسول سییلا - یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا - لقد اضلنی عن الذکر بعد انجاءنی وکان الشیطان للانسان خذولا)

به این ترتیب، ستمگران در قیامت، نخست از ترک رابطه با پیامبر شدیداً اظهار تاسف می کنند، و سپس از ایجاد رابطه با افراد آلوده و فاسد؛ و بعد با صراحت، عامل اصلی گمراهی خود را همین دوستان منحرف و آلوده معرفی می کنند! او حتی تاثیر آنها را بالاتر از تاثیر پیامهای الهی (البته در بیمار دلان) می شمرد؛ و از تعبیر آخرین آیه، استفاده می شود که دوستان بد جزء لشکر شیطانند؛ و یا به تعبیر دیگر، از شیاطین انس محسوب می شوند.

قابل توجه این که، در این آیات تاسف این گروه را با جمله بعض الظالم علی یدیهِ؛ ظالم هر دو دست خود را به دندان در آن روز می گزد بیان فرموده؛ و این آخرین مرحله تاسف است؛ و این در موارد ضعیفتر، انسان انگشت خود را به دندان می گیرد و در مرحله بالاتر، پشت دست را به دندان می گزد و در مراحل شدید هر دو دست خود را یکی بعد از دیگری به دندان می گزد؛ و در حقیقت این یک نوع انتقام گیری از خویشتن است که چرا کوتاهی کردم و با دست خود وسائل بدبختی خویش را فراهم کردم!

آنچه از آیات فوق و بعضی از آیات دیگر قرآن بخوبی استفاده می شود این است که دوستان و معاشران و همنشینان در سعادت و شقاوت انسان تاثیر فوق العاده ای دارند؛ نه تنها اخلاق و رفتار افراد را تحت تاثیر قرار می دهند، که در شکل گیری عقائد آنها مؤثرند؛

اینجاست که یک استاد اخلاق باید همواره با دقت تمام افراد تحت تربیت خود را از این نظر مورد توجه قرار

دهد؛ مخصوصاً در عصر و زمان ما که نشر وسائل فساد از طریق دوستان ناباب به صورت وحشتناکی در آمده و یکی از سرچشمه های انواع انحرافات را تشکیل می دهد .

نقش معاشران در روایات اسلامی

در این زمینه احادیث بسیار گویایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام به ما رسیده است. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا آنجا به این مساله اهمیت داده شده که می فرماید: انسان بر همان دینی است که دوست و رفیقش از آن پیروی می کند؛ المرء علی دین خلیله وقرینه (۱۱) همین معنی را امام صادق علیه السلام با استفاده از کلام پیامبر به گونه دیگری بیان کرده است؛ می فرماید: لاتصحبوا اهل البدع ولاتجالسوهم فتصیروا عند الناس کواحد منهم قال رسول الله صلی الله علیه و آله: المرء علی دین خلیله وقرینه؛ با بدعتگذاران رفاقت نکنید و با آنها همنشین نشوید که نزد مردم همچون یکی از آنها خواهید بود!

رسول خدا فرمود: انسان پیرو دین دوست و رفیقش می باشد! (۱۲) همین معنی در حدیث دیگری از امام علی بن ابی طالب علیهما السلام به صورت تأثیر متقابل بیان شده است؛ می فرماید: مجالسة الاخیار تلحق الاشرار بالاخیار ومجالسة الابرار للفجار تلحق الابرار بالفجار؛ همنشینی با خوبان، بدان را به خوبان ملحق می کند؛ و همنشینی نیکان با بدان، نیکان را به بدان ملحق می سازد! و در ذیل این حدیث جمله پرمعنی دیگری آمده، می فرماید: فمن اشتبه علیکم امره ولم تعرفوا دینه فانظروا الی خطائه؛ کسی که وضع او بر شما مبهم باشد، و از دین او آگاه نباشید، نگاه به دوستان و همنشینانش کنید) اگر همنشین با دوستان خداست او را از مؤمنان بدانید؛ و (اگر با دشمنان حق است، او را از بدان بدانید!) (۱۳) در بعضی از روایات این معنی با تشبیه روشنی بیان شده می فرماید: صحبة الاشرار تکسب الشر کالریح اذا مرت بالنتن حملت نتنا؛ همنشینی با بدان موجب بدی می گردد؛ همچون بادی که از جایگاه متعفن و آلوده می گذرد؛ بوی بد را با خود می برد. (۱۴)

از تعبیرات بالابخوبی استفاده می شود همان گونه که معاشرت با بدان زمینه های بدی را فراهم می سازد، معاشرت با نیکان نور هدایت و فضائل اخلاقی را در دل انسان می افزورد. در حدیثی از امیرمؤمنان می خوانیم: عمارة القلوب فی معاشره ذوی العقول؛ آبادی دلها در معاشرت با صاحبان عقل و خرد است! (۱۵) و در تعبیر دیگری از همان حضرت آمده است: معاشره ذوی الفضائل حیاة القلوب؛ همنشینی با ارباب فضیلت، مایه حیات دلها است! (۱۶) (تأثیر مجالست و همنشینی و روحیات دوستان در انسان به اندازه ای است که در حدیثی از حضرت سلیمان علیه السلام می خوانیم: لاتحکموا علی رجل بشیء حتی تنظروا الی من یصاحب فانما یرعرف الرجل باشکاله وقرانه؛ وینسب الی اصحابه و اخدانه؛ درباره کسی قضاوت نکنید تا نگاه کنید با چه کسی همنشین است؛ چرا که انسان را به وسیله دوستان و همنشین هایش می توان شناخت؛ و او نسبتی با اصحاب و یارانش دارد. (۱۷)

در حدیث جالبی از لقمان حکیم در باب نصایحی که به فرزندش می کرد، می خوانیم: یابنی صاحب العلماء، واقرب منهم، وجالسهم وزرهم فی بیوتهم، فلعلک تشبههم فتکون معهم؛ فرزندم با دانشمندان دوستی کن! و به آنها نزدیک باش! و همنشینی کن! و به زیارت آنها در خانه هایشان برو! باشد که شبیه آنها شوی، و با آنها (در دنیا و آخرت) باشی! (۱۸) کوتاه سخن این که، در احادیث اسلامی، تعبیرات فراوان پرمعنایی در زمینه تأثیر و تأثر دوستان از یکدیگر و شباهت اخلاقی آنها با هم، می خوانیم که اگر تمام آنها گرد آوری شود، بحث مشروعی را تشکیل می دهد. برای حسن ختام، این سخن را با حدیث کوتاه و پرمعنایی از علی علیه السلام پایان می دهیم؛ امام در وصایایش به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: قارن اهل الخیر، تکن منهم، وباین اهل الشر تبین عنهم؛ با نیکان قرین و همنشین باش تا از آنها شوی! و از بدان جدایی اختیار کن تا (از بدیها) جدا شوی! (۱۹)

تأثیر معاشرت در تحلیلهای منطقی

می گویند: بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است؛ در موضوع مورد بحث، مشاهده نمونه های عینی که معاشرت با بدان سرچشمه انواع انحرافات اخلاقی می شود، و معاشرت با نیکان در پاکسازی روح و جان انسان اثر می گذارد، بهترین دلیل برای بحث مورد نظر است . این تشبیه قدیمی، که اخلاق زشت و بد همانند بیماریهای واگیردار است، که بسرعت به نزدیکان و همنشینان سرایت می کند، تشبیه صحیح گویایی است، مخصوصاً در مواردی که بر اثر کمی سن و سال یا کمی

معلومات و یا سستی ایمان و اعتقاد مذهبی، زمینه های روحی برای پذیرش اخلاق دیگران آماده است، معاشرت این گونه افراد با افراد آلوده سم مهلك و كشنده ای است .

بسیار دیده شده است که سرنوشت افراد خوب و بد، بر اثر معاشرتهای بکلی دگرگون شده، و مسیر زندگانی آنها تغییر یافته است؛ و این امر دلائل مختلفی از نظر روانی دارد :

1- از جمله مسائلی که روانکاوان در مطالعات خود به آن رسیده اند وجود روح محاکات در انسانها است؛ یعنی، افراد، آگاهانه یا ناآگاه، آنچه را در دوستان و نزدیکان خود می بینند، حکایت می کنند؛ افراد شاد بطور ناآگاه شادی در اطرافیان خود می پاشند و افسرده دل افسرده کند انجمنی را. افراد مایوس، دوستان خود را مایوس، و افراد بدبین، همنشینان خود را بدبین بار می آورند، و همین امر سبب می شود که دوستان با سرعت در یکدیگر تاثیر بگذارند .

2- مشاهده بدی و زشتی و تکرار آن، از قبح آن می کاهد و کم کم به صورت يك امر عادی در می آید؛ و می دانیم یکی از عوامل مؤثر در ترك گناه و زشتیها، احساس قبح آن است .

3- تاثیر تلقین در انسانها غیر قابل انکار است؛ و دوستان بد همنشینان خود را معمولاً زیر بمباران تلقینات می گیرند و همین امر سبب می شود که گاه بدترین اعمال در نظر آنان، تزیین یابد و حس تشخیص را بکلی دگرگون سازد .

4- معاشرت با بدان، حس بدبینی را در انسان، تشدید می کند و سبب می شود که نسبت به همه کس بدبین باشد، و این بدبینی یکی از عوامل سقوط در پرتگاه گناه و فساد اخلاق است. در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: *مجالسة الاشرار تورث سوء الظن بالاخيار*؛ همنشینی با بدان موجب بدبینی به نیکان می شود. (۲۰)

حتی در حدیثی، معاشرت با بدان سبب مرگ دلها شمرده شده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث می فرماید: *اربع یمتن القلب... ومجالسة الموتی؛ فقيل له یارسول الله وما الموتی؟ قال صلی الله علیه و آله: کل غنی مسرف؛ چهار چیز است که قلب انسان را می میراند... از جمله همنشینی مردگان است، عرض شد: منظور از مردگان کیست ای رسول خدا! فرمود: هر ثروتمند اسرافکاری است. (۲۱)*

روشنی این موضوع، یعنی سرایت حسن و قبح اخلاقی از دوستان به یکدیگر سبب شده که شعرا و ادبا، نیز در اشعار خود هر کدام به نوعی درباره این مطلب داد سخن بدهند .

در يك جا می خوانیم :

کم نشین با بدان که صحبت بد گر چه پاکي، تو را پلید کند آفتاب ار چه روشن است آن را پاره ای ابر ناپدید کند در جای دیگر آمده است :

با بدان کم نشین که بدمانی خو پذیر است نفس انسانی و نیز گفته اند :

صحبت نيك را ز دست مده که و مه به شود ز صحبت به اشعار در این زمینه بسیار فراوان است و این بحث را با شعر معروفی از سعدی که با تکرار هرگز کهنه نشده است پایان می دهیم :

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم بدو گفتم که مشکي یا عبیری که از بوی دل آویز تو مستم بگفتا من گلی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم کمال همنشین در من اثر کرد وگر نه من همان خاکم که هستم

3-تأثیر تربیت خانوادگی و وراثت در اخلاق

همه می دانیم که اولین مدرسه برای تعلیم و تربیت کودک محیط خانواده است، و بسیاری از زمینه های اخلاقی در آنجا رشد و نمو می کند؛ محیط سالم یا ناسالم خانواده تاثیر بسیار عمیقی در پرورش فضائل اخلاقی، یا رشد ردائل دارد؛ و در واقع باید سنگ زیربنای اخلاق انسان در آنجا نهاده شود. اهمیت این موضوع، زمانی آشکار می شود که توجه داشته باشیم که اولاً کودک، بسیار اثر پذیر است، و ثانیاً اثری که در آن سن و سال در روح او نفوذ می کند، ماندنی و پا برجا است! این حدیث را غالباً شنیده ایم که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: *العلم (فی) الص-غر كالنقش فی الحجر*؛ تعلیم در کودکی همانند نقشی است که روی سنگ کنده می شود! (که سالیان دراز باقی و برقرار می ماند). (۲۲)

کودک بسیاری از سجایای اخلاقی را از پدر و مادر و برادران بزرگ و خواهران خویش می گیرد؛ شجاعت، سخاوت، صداقت و امانت، و مانند آنها، اموری هستند که به راحتی کودکان از بزرگترهای خانواده کسب می کنند؛ و ردائلی مانند دروغ و خیانت و بی عفتی و ناپاکی و مانند آن را نیز از آنها کسب می نمایند. افزون بر این، صفات اخلاقی پدر و مادر از طریق دیگری نیز کم و بیش به فرزندان منتقل می شود، و آن از طریق عامل وراثت و ژنها است؛ ژنها تنها حامل صفات جسمانی نیستند، بلکه صفات اخلاقی و روحانی نیز از این طریق به فرزندان، منتقل می شود، هر چند بعداً قابل تغییر و دگرگونی است، و جنبه جبری ندارد تا مسؤلیت

را از فرزندان بطور کلی سلب کند. به تعبیر دیگر، پدر و مادر از دو راه در وضع اخلاقی فرزند اثر می گذارند، از طریق تکوین و تشریح، منظور از تکوین در اینجا صفاتی است که در درون نطفه ثبت است و از طریق ناآگاه منتقل به فرزند می شود، و منظور از تشریح، تعلیم و تربیتی است که آگاهانه انجام می گیرد، و منشا پرورش صفات خوب و بد می شود.

درست است که هیچ کدام از این دو جبری نیست ولی بدون شك زمینه ساز صفات و روحيات انسانها است، و بسیار با چشم خود دیده ایم که فرزندان افراد پاك و صالح و شجاع و مهربان، افرادی مانند خودشان بوده اند و بعکس، آلوده زادگان را در موارد زیادی آلوده دیده ایم. بی شك این مساله در هر دو طرف استثنائاتی دارد که نشان می دهد تاثیر این دو عامل (وراثت و تربیت) تاثیر جبری غیر قابل تغییر نیست. با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و مواردی را که قرآن به آن اشاره کرده است، مورد بررسی قرار می دهیم.

1- انك ان تذرهم يضلوا عبادك و لا يلدوا الا فاجرا كفارا (سوره نوح، آیه ۲۷)

2- فتقبلها ربها بقبول حسن و انبتها نباتا حسنا و كفلها زكريا (سوره آل عمران، آیه ۳۷)

3- ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين - ذرية بعضها من بعض و الله سميع عليم (سوره آل عمران، آیه ۳۳ و 34)

4- ايها الذين آمنوا قوا انفسكم و اهليكم نارا و قوده- الناس و الحجارة (سوره تحریم، آیه ۶)

5- يا اخت هارون ما كان ابوك امرء سوء و ما كانت امك بغيا (سوره مريم، آیه ۲۸)

ترجمه :

1- چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می کنی و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند!

2- خداوند، او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و بطور شایسته ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد)؛ و کفالت او را به زکریا سپرد.

3- خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند شنوا و دانا است (و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می باشد).

4- ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان و سنگها است نگه دارید!

5- ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بد کاره ای!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث، باز سخن از قوم نوح است، که وقتی تقاضای نابودی آنها را به عذاب الهی می کند، تقاضای خود را با این دلیل مقرون می سازد، که اگر آنها باقی بمانند سایر بندگان تو را گمراه می کنند، و جز نسلی فاجر و کافر از آنها متولد نمی شود (انك ان تذرهم يضلوا عبادك و لا يلدوا الا فاجرا كفارا) این سخن ضمن این که نشان می دهد افراد فاسد و مفسد که دارای نسل تبهار هستند، از نظر سازمان خلقت، حق حیات ندارند و باید به عذاب الهی گرفتار شوند و از میان بروند، اشاره به این حقیقت است که محیط جامعه، تربیت خانوادگی، و حتی عامل وراثت می تواند در اخلاق و عقیده مؤثر باشد.

قابل توجه این که نوح علیه السلام بطور قاطع می گوید: تمام فرزندان آنها فاسد و کافر خواهند بود، چرا که موج فساد در جامعه آنها به قدری قوی بود که نجات از آن، کار آسانی نبود؛ نه این که این عوامل صد در صد جنبه جبری داشته باشد و انسان را بی اختیار به سوی خود بکشاند. بعضی گفته اند آگاهی نوح بر این نکته به

خاطر وحی الهی بوده، که به نوح فرمود: انه لن یؤمن من قومك الا من قد آمن؛ جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد! (سوره هود، آیه ۳۶) ولی روشن است این آیه، شامل نسل آینده آنها نمی شود، بنابراین بعید نیست که نسبت به نسل آینده بر اساس امور سه گانه ای که گفته شد (محیط، تربیت خانوادگی و عامل وراثت) قضاوت کرده باشد.

در بعضی از روایات، آمده که فاسدان قوم نوح هنگامی که فرزندان آنها به حد تمیز می رسید، او را نزد نوح علیه السلام می بردند، و به کودک می گفتند این پیرمرد را می بینی، این مرد دروغگویی است، از او بپرهیز، پدرم مرا این چنین سفارش کرده (و تو نیز باید فرزندت را به همین امر سفارش کنی) و به این ترتیب نسلهای فاسد، یکی پس از دیگری می آمدند و می رفتند (2). در قرآن مجید در داستان حضرت مریم علیها السلام زنی که از مهمترین و با شخصیت ترین زنان جهان است، تعبیراتی آمده که نشان می دهد مساله وراثت و تربیت خانوادگی و محیط پرورشی انسان در روحيات او بسیار اثر دارد، و برای پرورش فرزندان برومند پاکدامن باید به تاثیر این امور توجه داشت. از جمله روحيات مادر اوست که از زمان بارداری، پیوسته او را از وسوسه های شیطان به خدا می سپرد، و آرزو می کرد از خدمتگزاران خانه خدا باشد و حتی برای این کار نذر کرده بود. آیه فوق می گوید: خداوند او را به حسن قبول پذیرفت و به طرز شایسته ای گیاه وجودش را پرورش داد (فتقبلها ربها بقبول حسن و انبتها نباتا حسنا) تشبیه وجود انسان پاک به گیاه برومند، اشاره به این حقیقت است که همان طور که برای برخورداری از يك بوته گل زیبا یا يك درخت پرثمر باید نخست از بذرهای اصلاح شده استفاده کرد و سپس وسائل پرورش آن گیاه را از هر نظر فراهم ساخت، و باغبان نیز باید بطور مرتب در تربیت آن بکوشد، انسانها نیز چنین اند، هم عامل وراثت در روح و جان آنها مؤثر است، و هم تربیت خانوادگی و هم محیط.

و قابل توجه این که در ذیل این جمله می افزاید و کفلهای زکریا؛ و خداوند زکریا را برای سرپرستی و کفالت او (مریم) برگزید (۲۴) پیدا است حال کسی که در آغوش حمایت پیامبر عظیم الشانی است که خداوند او را برای کفالت او برگزیده است. و جای تعجب نیست که با چنین تربیت عالی، مریم به مقاماتی از نظر ایمان و اخلاق و تقوا برسد که در ذیل همین آیه به آن اشاره شده: کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغير حساب؛ هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی در آنجا می دید؛ از او پرسید ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ گفت: این از سوی خداست؛ خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد.

آری آن تربیت بهشتی نتیجه اش این اخلاق و غذای بهشتی است! در سومین آیه مورد بحث که در واقع مقدمه ای برای آیه مربوط به مریم و کفالت زکریا محسوب می شود، باز سخن از تاثیر عامل وراثت و تربیت در پاکی و تقوا و فضیلت است؛ می فرماید: خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید و برتری داد؛ آنها دودمانی بودند که (از نظر پاکی و فضیلت، بعضی از آنها از بعضی دیگر بودند، و خداوند شنوا و دانا است) (ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین - ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم). گرفته شدن بعضی از آنها از بعضی دیگر، یا اشاره به عامل وراثت است، و یا تربیت خانوادگی و یا هر دو، و در هر حال شاهد گویایی برای مساله مورد بحث، یعنی تاثیر وراثت و تربیت در شخصیت و تقوا و فضیلت است. در روایاتی که ذیل این آیه نقل شده است، به این معنی اشاره شده (۲۵) (و به هر حال دلالت آیات فوق، بر این که محیط تربیتی يك انسان و مساله وراثت، تاثیر عمیقی در شایستگیها و لیاقتهای او برای پذیرش مقام رهبری معنوی خلق دارد، قابل انکار نیست، و هرگز نمی توان، این گونه افراد را که از چنین وراثتها و تربیتهائی برخوردارند، با افراد دیگری که از يك وراثت آلوده و تربیت نادرست برخوردار بوده اند، مقایسه کرد).

در چهارمین آیه، خداوند مؤمنان را مخاطب ساخته و می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده خویش را از آتشی که آتش افروزه و هیزمش انسانها و سنگهاست، برکنار دارید! (یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس والحجارة) این آیه، به دنبال آیاتی است که در آغاز سوره تحریم آمده و به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار می دهد که دقیقا مراقب اعمال خویش باشند؛ سپس مطلب را به صورت يك حکم عام مطرح نموده و همه مؤمنان را مخاطب ساخته است. بدیهی است، منظور از آتش در اینجا همان آتش دوزخ است، و دور داشتن از آن، جز از طریق تعلیم و تربیت خانواده که موجب ترك معاصی و اقبال بر طاعات و تقوا و پرهیزگاری گردد، نخواهد بود؛ و به این ترتیب این آیه هم وظیفه سرپرست خانواده را نسبت به خانواده حت سرپرستی خود روشن می سازد، و هم تاثیر تعلیم و تربیت را در تقوا و فضائل اخلاقی. این

برنامه ای است که باید از نخستین سنگ زیر بنای خانواده یعنی از مقدمات ازدواج، سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود .

در حدیثی می خوانیم هنگامی که آیه فوق نازل شد، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنیم؟ فرمود: تا مرهم بما امر الله و تنهاهم عما نهاهم الله ان اطاعوك كنت قد وقیتهم، و ان عصوك كنت ق-د ق-ض-یت ما عليك؛ آنها را امر به معروف و نهی از منکر کن، اگر از تو پذیرا شوند، آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده ای و اگر نپذیرند، وظیفه خود را انجام داده ای! (۲۶) این نکته نیز روشن است که امر به معروف یکی از ابزار کار برای دور داشتن خانواده از آتش دوزخ است؛ و برای تکمیل این هدف باید از هر وسیله استفاده کرد و از تمام جنبه های عملی، روانی و قولی کمک گرفت؛ حتی بعید نیست آیه، شامل مسائل مربوط به وراثت نیز بشود؛ مثلاً، به هنگام انعقاد نطفه غذای حلال خورده باشد، و به یاد خدا باشد تا جنین در حال انعقاد نطفه از وراثت مثبتی برخوردار گردد، چرا که دور نگه داشتن از آتش، همه آنها را شامل می شود .

پنجمین و آخرین آیه مورد بحث، اشاره به داستان مریم و تولد حضرت مسیح علیه السلام بدون پدر می کند و می گوید هنگامی که مریم نوزاد خود حضرت مسیح را با خود به نزد بستگان و اقوام خویش آورد، آنها از روی تعجب گفتند تو کار عجیب و بدی انجام دادی ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود، مادرت نیز هرگز آلودگی به اعمال خلاف نداشت (پس تو چرا بدون همسر صاحب) فرزند شدی! (یا اخت هارون ما كان ابوك امرا سوء و ما كانت امك بغيا) این تعبیر (مخصوصاً با توجه به این که قرآن آن را نقل کرده است و عملاً به آن صحنه نهاده) نشان می دهد که تاثیر عامل وراثت از سوی پدر و مادر و همچنین تربیت خانوادگی در اخلاق انسانها از مسائلی بوده که همه مردم آن را به تجربه دریافته بودند و اگر چیزی بر خلاف آن می دیدند تعجب می کردند. از مجموع آنچه در شرح آیات بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که عامل وراثت و تربیت از عوامل مؤثر و مهم در مسائل اخلاقی چه در جنبه های مثبت و چه در جنبه های منفی می باشد .

رابطه اخلاق و تربیت خانوادگی در احادیث اسلامی

بی شك نخستین مدرسه هر انسانی دامن مادر و آغوش پدر اوست، و در همین جا است که نخستین درسهای فضیلت یا ردیلت را می آموزد. و اگر مفهوم تربیت را اعم از تکوینی و تشریعی در نظر بگیریم نخستین مدرسه رحم مادر و صلب پدر است که آثار خود را بطور غیر مستقیم در وجود فرزند می گذارد، و زمینه ها را برای فضیلت و ردیلت آماده می سازد. در احادیث اسلامی تعبیرات بسیار لطیف و دقیقی در این قسمت وارد شده که به بخشی از آن ذیلاً اشاره می شود :

1- علی علیه السلام فرمود: حسن الاخلاق برهان کرم الاعراق؛ اخلاق پاک و نیک، دلیل وراثتهای پسندیده انسان (از پدر و مادر) است . (۲۷) به همین دلیل در خانواده های پاک و با فضیلت غالباً فرزندان با فضیلت پرورش می یابند و بعکس افراد شرور غالباً در خانواده های شرور و آلوده اند .

2- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: علیکم فی طلب الحوائج بشراف النفوس و ذوی الاصول الطیبة فانها عندهم افضی و هی لدیهم ازکی؛ در طلب حوائج به سراغ مردم شریف النفس که در خانواده های پاک و اصیل پرورش یافته اند بروید، چرا که نیازمندیها نزد آنها بهتر انجام می شود و پاکیزه تر صورت می گیرد! (۲۸)

3- در عهد نامه مالك اشتر در توصیه ای که علی علیه السلام به مالك درباره انتخاب افسران لایق برای ارتش اسلام می کند، چنین می خوانیم: ثم الصق بذوی المروءات والاحساب و اهل البیوتات الصالحة والسوابق الحسنة ثم اهل النجدة و الشجاعة والسخاء و السماحة فانهم جماع من الكرم و شعب من العرف؛ سپس پیوند خود را با شخصیتهای اصیل و خانواده های صالح و خوش سابقه برقرار ساز و پس از آن با مردمان شجاع و سخاوتمند و بزرگوار، چرا که آنها کانون فضیلت و مرکز نیکی هستند. (۲۹)

4- تاثیر پدر و یا مادر آلوده در شخصیت اخلاقی فرزندان تا آن اندازه است که در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: ایما امرأة اطاعت زوجها و هو شارب الخمر، كان لها من الخطايا بعدد نجوم السماء، و كل مولود یلد منه فهو نجس؛ هر زنی اطاعت از همسرش کند در حالی که او شراب نوشیده (و با او همبستر شود) به عدد ستارگان آسمان مرتکب گناه شده است و فرزندی که از او متولد می شود آلوده خواهد بود! (۳۰)

در روایات متعدد دیگری نیز از قبول خواستگاری مرد شراب خوار و بد اخلاق و آلوده نهی شده است. (۳۱)

5- تاثیر تربیت پدر و مادر در فرزندان تا آن پایه است که در حدیث مشهور نبوی آمده است :

كل مولود يولد على الفطرة حتى يكون ابواه هما اللذان يهودانه و ينصرانه؛ هر نوزادی بر فطرت پاك توحيد (و اسلام) متولد می شود مگر این که پدر و مادر او را به آئین یهود و نصرانیت وارد کنند (۳۲) جائی که تربیت خانوادگی، ایمان و عقیده را دگرگون سازد چگونه ممکن است در اخلاق اثر نگذارد؟

6- همین امر سبب شده است که مساله تربیت فرزندان به عنوان یکی از اساسی ترین حقوق آنها بر پدر و مادر شمرده شود؛ در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله می خوانیم: حق الولد علی الوالد ان يحسن اسمه و يحسن ادبه؛ حق فرزند بر پدر این است که نام نیکی بر او بگذارد و او را بخوبی تربیت کند (۳۳)

روشن است نامها آثار تلقینی بسیار مؤثری در روحیه فرزندان دارد؛ نام شخصیت‌های بزرگ و پیشگامان تقوا و فضیلت، انسان را به آنها نزدیک می کند، و نام سردمداران فجور و رذیلت، انسان را به سوی آنها می کشاند؛ در اسلام حتی از این مساله ظریف روانی غفلت نشده و فصل مبسوطی درباره نامهای خوب و نامهای بد در کتب حدیث آمده است. (۳۴)

7- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: ما نحل والد ولده افضل من ادب حسن؛ بهترین بخششی یا میراثی که پدر برای فرزندش می گذارد، همان ادب و تربیت نیک است. (۳۵)

8- امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام در همین زمینه تعبیر رسائی فرموده است می فرماید: وانك مسؤول عما وليته به من حسن الادب و الدلالة علی ربه عزوجل و المعونة له علی طاعته؛ تو در برابر آنچه ولایتش بر عهده تو گذارده شده است) از خانواده و فرزندان) مسؤول هستی نسبت به تربیت نیکوی آنها و هدایت به سوی پروردگار و اعانت او بر اطاعتش. (۳۶)

9- امیرمؤمنان علی علیه السلام در یکی از کلمات خود تعبیری دارد که نشان می دهد که خلق و خوی پدران میراثی است که به فرزندان می رسد؛ می فرماید: خیر ما ورث الآباء الابناء الادب؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان خود به ارث می دهند ادب و تربیت صحیح و فضائل اخلاقی است. (۳۷)

10- این بحث را با سخن دیگری از علی علیه السلام در نهج البلاغه پایان می دهیم: امام علیه السلام به هنگام شرح شخصیت و بیان موقعیت خود برای ناآگاهانی که او را با دیگران مقایسه می کردند می فرماید: و قد علمتم موضعی من رسول الله بالقراية القریبة و المنزلة الخصیصة وضعنی فی حجره و انا ولید یضمنی الی صدره ... یرفع لی کل یوم علما من اخلاقه و یامرنی بالافتداء؛ شما قرابت و نزدیکی مرا با پیامبر صلی الله علیه و آله و نزلت خاصم را نزد آن حضرت بخوبی می دانید؛

کودک خردسالی بودم پیامبر مرا در دامن خود می نشاند و به سینه اش می چسباند... او هر روز برای من پرچمی از فضائل اخلاقی خود می افراشت و مرا امر می کرد که به او (اقتدا کنم) و این خلق و خوی من زائیده آن تربیت است.

جالب این که امام در لابه لای همین سخن هنگامی که از خلق و خوی پیغمبر اکرم بحث می کند، چنین می فرماید: و لقد قرن الله به صلی الله علیه و آله من لدن ان كان فطیما اعظم ملك من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم لیله و نهاره؛ از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مامور ساخت تا شب و روز وی را به راههای مکارم اخلاق و صفات نیک جهان سوق دهد. (۳۸) بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله خود نیز از تربیت یافتگان فرشتگان بود.

درست است که اخلاق و صفات روحی انسان اعم از خوب و بد، از درون او بر می خیزد و با اراده او شکل می گیرد ولی انکار نمی توان کرد که زمینه های متعددی برای شکل گیری اخلاق خوب و بد وجود دارد که یکی از آنها وراثت از پدر و مادر و همچنین تربیت خانوادگی است؛ و این مساله قطع نظر از تحلیلهای علمی و منطقی، شواهد عینی و تجربی فراوان دارد که قابل انکار نیست.

به همین دلیل برای ساختن فرد یا جامعه آراسته به زیورهای اخلاقی باید به مساله وراثت خانوادگی و تربیت هائی که از نونهالان در دامن مادر و آغوش مادر می بینند توجه داشت و اهمیت این دوران در ساختار شخصیت انسانها را هرگز فراموش نکرد.

-4- تاثیر علم و آگاهی در تربیت

دیگر از زمینه های پرورش اخلاق بالا بردن سطح علم و معرفت افراد است، چرا که هم با دلیل منطقی و هم با تجربه های فراوان به ثبوت رسیده است که هر قدر سطح معرفت و دانش الهی نسان بالاتر برود فضائل اخلاقی در او شکوفاتر می شود؛ و بعکس، جهل و فقدان معارف الهی ضربه شدید بر پایه ملکات فضیله وارد می سازد و سطح اخلاق را تنزل می دهد. در آغاز این کتاب در بحث رابطه علم و اخلاق بحث فشرده ای درباره پیوند این دو داشتیم، و گفتیم بعضی از دانشمندان و فلاسفه آنقدر در این باره مبالغه کرده اند که گفته اند علم مساوی است با اخلاق.

و به تعبیر دیگر، علم و حکمت سرچشمه اخلاق است (آن گونه که از سقراط نقل شده) و رذائل اخلاقی معلول جهل و نادانی است. مثلاً، انسانهای متکبر و حسود به این دلیل گرفتار دو رذیله شده اند که از آثار شوم و زیانهای حسد و تکبر بی خبرند؛ آنها می گویند هیچ کس آگاهانه به دنبال بدیها و زشتیها نمی رود. بنابراین اگر سطح معرفت جامعه بالا رود کمک به ساختار سالم اخلاقی آنها می کند. هر چند این سخن مبالغه آمیز است، و تنها از يك زاویه به مسائل اخلاقی در آن نگاه شده است، ولی این واقعیت را نمی توان انکار کرد که علم، یکی از عوامل زمینه ساز اخلاق است و به همین دلیل افرادی که گرفتار جهل و جاهلیت هستند آلودگی بیشتر دارند و عالمان آگاه که دارای معارف الهی هستند آلودگی کمتری دارند هر چند هر يك از این دو نیز استثناهائی دارند! به همین دلیل، در قرآن مجید در مورد دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که او مبعوث شد تا آیات خداوند را بر مردم بخواند و از آلودگیهای اخلاقی و گناهان پاکسازی کند. (هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم يتلوا عليهم آياته و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمة و ان كانوا من قبل لفی ضلال مبین) (سوره جمعه، آیه ۲) و به این ترتیب، نجات از ضلال مبین و گمراهی آشکار و همچنین پاکسازی از رذائل اخلاقی و گناهان به دنبال تلاوت آیات قرآن مجید و تعلیم کتاب و حکمت فراهم است که بی شک نشانه روشنی بر وجود ارتباط در میان این دو است.

در جلد اول از دوره اول پیام قرآن، به هنگام بحث پیرامون مسائل مربوط به معرفت و شناخت، شواهد زنده فراوانی از آیات قرآن مجید بر ارتباط علم و معرفت با فضائل اخلاقی و رابطه جهل و عدم شناخت با رذائل اخلاقی بیان گردیده که در اینجا به ده نمونه از آن به صورت فشرده اشاره می کنیم:

1- جهل سرچشمه فساد و انحراف است! در آیه ۵۵ سوره نمل می خوانیم که لوط پیامبر برگ خدا به قوم منحرفش فرمود: انکم لتاتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم تجهلون؛ آیا شما به جای زنان از روی شهوت به سراغ مردان می روید؟! شما قومی نادانید! در اینجا، جهل و نادانی قرین با انحراف جنسی و فساد اخلاقی شمرده شده.

2- جهل سبب بی بندوباری جنسی است! در آیه ۳۳ سوره یوسف می خوانیم که آن حضرت در کلام خودش بی بندوباری جنسی را همراه با جهل می شمارد: قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه و الا تصرف عنی کیدهن اصعب الیهن و اکن من الجاهلین؛ او (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه این زنان مرا به سوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، به آنها متمایل می شوم و از جاهلان خواهم بود!

3- جهل یکی از عوامل حسادت است! در آیه ۸۹ سوره یوسف می خوانیم: در آن زمان که او عزیز مصر شد و بر تخت قدرت نشست و بطور ناشناس در برابر برادرانش که برای تحویل گرفتن گندم از کنعان به مصر آمده بودند، ظاهر شد (چنین گفت: قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه اذ انتم جاهلون؛ آیا دانستید با یوسف و برادرش (بنیامین) چه کردید، آن گاه که جاهل بودید! یعنی جهل شما سبب آن حسادت شدید و آن حسادت سبب شد که توطئه قتل یوسف را بچینید و او را شکنجه دهید و در چاه بیفکنید!

4- جهل سرچشمه تعصب و لجاجت است! در آیه ۲۶ سوره فتح تعبیری به چشم می خورد که نشان می دهد تعصب کور مشرکان عرب در عصر پیامبر از جهل و نادانی آنها سرچشمه می گرفت: اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمية حمية الجاهلیة؛ (به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دلهای خود خشم و تعصب جاهلیت را قرار دادند.

5- رابطه جهل و بهانه جوئی: تاریخ انبیاء پر است از بهانه جوئیهای که امتهای نادان در برابر آنها داشتند؛ در قرآن مجید مکرر به آن اشاره می کند و گاه روی رابطه آن با جهل انگشت می گذارد؛ از جمله در آیه 118 سوره بقره می خوانیم: و قال الذین لا یعلمون لولا یکلما الله او تاتینا آیه كذلك قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم؛ افرادی جاهل و ناآگاه گفتند چرا خدا با ما سخن نمی گوید و چرا آیه و نشانه ای بر خود ما نازل نمی کند! پیشینیان آنها نیز همین گونه سخن می گفتند؛ دلها و افکارشان شبیه یکدیگر است. در اینجا تکیه بر جهل به عنوان زمینه بهانه جوئی شده است، و نشان می دهد که این انحراف اخلاقی، رابطه نزدیکی با جهل دارد، همان گونه که تجربیات فراوان نیز آن را نشان می دهد.

6- رابطه سوء ظن و بدبینی با جهل: در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران که در مورد جنگجویان احد می خوانیم: ثم انزل علیکم من بعد الغم امانة نعاسا یغشی طائفة منکم و طائفة قد اهتمهم انفسهم یظنون بالله غیر الحق ظن

الجاهلية؛ سپس به دنبال این غم و اندوه (که از شکست احد حاصل شد) خداوند آرامش را به صورت خواب سبکی بر شما فرستاد که جمعی را فرا گرفت؛ اما جمع دیگری در فکر جان خود بودند (و خواب به چشمانشان نرفت) آنها گمانهای نادرستی درباره خداوند مانند گمانهای دورانهای جاهلیت داشتند! بی شک سوء ظن یکی از رذائل اخلاقی است که سرچشمه مفسد بسیاری برای فرد و جامعه است؛ در اینجا رابطه میان جهل و سوء ظن به روشنی بیان شده است.

7- بی ادبی از جهل سرچشمه می گیرد! قرآن مجید در آیه ۴ سوره حجرات، غالب کسانی را که نسبت به مقام والای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله احترام لازم را نمی کردند، افراد کم فکر و نادان می شمرد؛ می فرماید: ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون؛ کسانی که از پشت حجره ها (ی خانه ات) بلند صدا می زنند، اکثرشان نمی فهمند. این آیه اشاره به کسانی است که وقت و بی وقت، پشت در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند و بلند صدا می زدند: یا محمد! یا محمد! یا محمد! یا محمد! ای محمد! ای محمد! بیرون بیا (با تو کار داریم) پیامبر صلی الله علیه و آله از بی ادبی و مزاحمتهای پی در پی آنان، سخت آزرده خاطر بود ولی بر اثر حجب و حیا سکوت می کرد، تا این که آیه ۴ سوره حجرات نازل شد و آداب سخن گفتن و خطاب با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را شرح داد. تعبیر به اکثرهم لایعقلون (غالب آنها نمی فهمند) اشاره لطیفی است به این که این خلق و خوی زشت (جسارت و بی ادبی) غالباً از پایین بودن سطح آگاهی سرچشمه می گیرد.

8- دوزخیان جاهلانند! بی شک کسانی راهی جهنم می شوند که دارای اعمال زشت و اخلاق رذیله اند؛ و به تعبیر دیگر، صفات اخلاقی و نیز اعمال اخلاقی آنها آلوده است؛ و با توجه به این که قرآن، دوزخیان را افرادی ناآگاه و جاهل و نادان معرفی می کند بخوبی روشن می شود که رابطه نزدیکی در میان اعمال زشت و جهل و نادانی است. در آیه ۱۷۹ سوره اعراف می خوانیم: و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لایفقهون بها و لهم اعین لایبصرون بها، ولهم اذان لایسمعون بها، اولئك کالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون؛ به یقین گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دلها (عقلها) بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند) و نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوشهایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهترند! اینان همان غافلانند! در این آیه و بسیاری دیگر از آیات قرآن، رابطه ای میان جهل و اعمال و اخلاق سوء، تبیین شده است.

9- صبر و شکیبایی از آگاهی سرچشمه می گیرد! در آیه ۶۵ سوره انفال این نکته به مسلمانان گوشزد شده است که در عین نابرابری سپاه خود با سپاه دشمن می توانند به وسیله سپاه ایمان و صبر که زائیده علم و آگاهی است جبران کنند؛ می فرماید: یا ایها النبی حررض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائین و ان یکن منکم مائة یغلبوا الفاً من الذین کفروا بانهم قوم لایفقهون؛ ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند؛ و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند! آری، ناآگاهی کافران سبب سستی و عدم شکیبایی آنها می شود؛ و آگاهی مؤمنان، سبب استقامت و پایداری می گردد؛ تا آنجا که يك نفر از آنها با ده نفر از سپاه دشمن، می تواند مقابله کند.

10- نفاق و پراکندگی از جهل سرچشمه می گیرد! قرآن مجید در آیه ۱۴ سوره حشر، اشاره به گروهی از یهود می کند (یهود بنی نضیر) که به سبب اختلاف و پراکندگی (علی رغم ظاهر فریبنده آنها) از مقابله با مسلمانان عاجز و ناتوان ماندند؛ می فرماید: لایقاتلونکم جمیعا الا فی قری محصنة او من وراء جدر باسهم بینهم شدید تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی ذالک بانهم قوم لایعقلون؛ آنها هرگز به صورت گروهی با شما نمی جنگند جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها! پیکارشان در میان خودشان شدید است، (اما در برابر شما ضعیف!) آنها را متحد می پنداری در حالی که دلهایشان پراکنده است؛ این به خاطر آن است که آنها قومی نادان هستند! به این ترتیب، نفاق و پراکندگی آنها را که از رذائل اخلاقی است ناشی از جهل و نادانی آنها می شمرد

نتیجه

آنچه در بالا تحت عناوین دهگانه آمد، بخشی از آیاتی است که در قرآن مجید پیرامون رابطه علم و فضیلت از يك سو و جهل و رذیلت از سوی دیگر آمده است و به عنوان مشتم نمونه خروار می تواند ما را به واقعیت این رابطه محکم آشنا سازد.

به تجربه روزمره خود نیز این مساله را بسیار دیده ایم که افراد جاهل و ناآگاه، مرتکب اعمال زشتی می شوند

و دارای صفات رذیله ای هستند، و هنگامی که آگاهی کافی درباره قبح آن اعمال و مفاسد و زیانهای آن صفات پیدا می کنند یا سطح و معارف آنها درباره مبدا و معاد بالاتر می رود، بکلی آن اعمال و صفات را رها کرده، یا لااقل به مقدار زیادی از آن می کاهند.

دلیل منطقی این مساله نیز روشن است؛ زیرا حرکت به سوی صفات والا و اعمال صالحه احتیاج به انگیزه ای دارد؛ بدون شك یکی از بهترین انگیزه ها، آگاهی از مصالح اعمال و صفات نیک و مفاسد اعمال و صفات رذیله است، و نیز آگاهی بر مبدا و معاد، و آشنائی با برنامه های مکتب انبیاء و اولیاء، انسان را به سوی آنها سوق می دهد و بازتاب وسیعی در اصلاح مفاسد اخلاقی دارد.

ناگفته پیداست که منظور از علم و آگاهی در اینجا، آگاهی بر فنون صنایع و مسائل مادی نیست؛ چرا که بسیاری از این مسائل آگاهند و از همه آلودگان آلوده ترند؛ بلکه منظور علم و آگاهی به ارزشهای والای انسانی و تعلیمات الهی و مصالح و مفاسد معنوی و معارف الهیه است.

رابطه علم و اخلاق در احادیث اسلامی

احادیث اسلامی نیز مملو است از تعبیراتی است که نشان می دهد رابطه تنگاتنگی در میان علم و معرفت و آگاهی، با فضائل اخلاقی؛ و جهل و بی خبری و ناآگاهی، با رذائل اخلاقی وجود دارد که نمونه هائی از آن را در ذیل می خوانید:

1- در رابطه معرفت با زهد که از مهمترین فضائل اخلاقی است از علی علیه السلام چنین روایت شده است: ثمره المعرفة العزوف عن الدنيا؛ میوه درخت معرفت، زهد در دنیا است. (۳۹)

2- در حدیث دیگری در همین زمینه از همان حضرت می خوانیم: یسیر المعرفة یوجب الزهد فی الدنيا؛ مختصر معرفت و آگاهی، موجب زهد در دنیا است. (۴۰) در اینجا معرفت می تواند اشاره به معرفت الله باشد که در برابر ذات پاک بی نهایتش همه چیز کوچک و بی ارزش است، و از قطره در برابر دریا نیز ناچیزتر می باشد، و این خود از اسباب زهد و بی اعتنائی و زرق و برق دنیا است. یا این که اشاره به آگاهی از ناپایداری دنیا و تاریخ اقوام پیشین باشد که آن نیز روح زهد را در انسان زنده می کند و یا آگاهی به سرای جاویدان و عظمت نعمتهای آنجا است و یا همه اینها.

3- در حدیث دیگری در ارتباط غنای ذاتی و ترك حرص و آز، با علم و معرفت، از همان امام علیه السلام می خوانیم: من سكن قلبه العلم بالله سبحانه، سکنه الغنى عن الخلق؛ هر کس معرفت خداوند در دل او، جایگزین شود، غنی و بی نیازی از خلق در قلبش جایگزین خواهد شد. (۴۱) روشن است کسی که آگاه به صفات جلال و جمال خداست و جهان هستی را پرتو کوچکی از آن ذات بی نیاز می داند، تنها بر او توکل می کند و از غیر او خود را مستغنی و بی نیاز می بیند.

4- در ارتباط معرفت الله با حفظ زبان از سخنان ناشایست و شکم از حرام؛ در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: من عرف الله و عظمه منع فاه من الكلام، و بطنه من الطعام؛ کسی که خدا را بشناسد و بزرگ بشمرد، دهانش را از سخن (ناشایست) باز می دارد، و شکمش را از غذا (حرام)!

5- در رابطه معرفت و خوف از خدا که سرچشمه انواع فضایل اخلاقی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: من عرف الله خاف الله و من خاف الله سخت نفسه عن الدنيا؛ کسی که خدا را بشناسد، (از مجازات) او می ترسد، و کسی که از خدا بترسد نسبت به زرق و برق دنیا، بی اعتنا می شود! (۴۳)

6- در ارتباط روح گذشت و ترك انتقامجویی با معرفت الله، در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: اعرف الناس بالله اعذرهم للناس وان لم یجد لهم عذرا؛ آگاهترین مردم به خدا کسی است که بیش از همه مردم را در برابر خطاهایی که مرتکب شده اند، معذور دارد، هر چند عذر (موجهی) برای آنها نیابد. (۴۴) (بدیهی است این حدیث ناظر به مسائل شخصی است نه مسائل اجتماعی)

7- در ارتباط معرفت الله با ترك تکبر، در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم و انه لاینبغی لمن عرف عظمة الله ان يتعظم؛ شایسته نیست برای کسی که از عظمت خدا آگاه است، بزرگی (بفروشد!) (۴۵)

8- در ارتباط پاکی عمل بطور کلی با علم و دانش، علی علیه السلام در حدیث دیگری می فرماید: لن یزکی العمل حتی یقرنه العلم؛ هرگز اعمال آدمی پاک نمی شود، مگر این که قرین با علم و معرفت گردد! (۴۶) پیدا است که پاکی عمل و پاکی اخلاق معمولاً از یکدیگر جدا نیست.

9- در همین رابطه، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: بالعلم یتطاع الله و یعبد و بالعلم یعرف الله و یوحد و به توصل الی الارحام و یعرف الحلال و الحرام، و العلم امام العقل؛ به وسیله علم و معرفت خداوند اطاعت و عبادت می شود؛ و به وسیله علم خدا شناخته و یکتا شمرده می شود؛ و نیز به وسیله آن صلح رحم، برقرار می گردد؛ و حلال و حرام شناخته می شود؛ و علم پیشوای عمل است! (۴۷) در این حدیث نیز بسیاری از اعمال اخلاقی ثمره شجره علم و معرفت شمرده شده است.

10- همین معنی با صراحت بیشتری در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: ثمرة العقل مداراة الناس؛ میوه درخت عقل، مدارا و نرمخویی با مردم است! (۴۸)

در برابر احادیث که عمدتاً رابطه علم و معرفت را با فضائل اخلاقی یا اعمال اخلاقی، نشان می دهد، روایاتی نیز در منابع اسلامی آمده است که رابطه میان جهل و رذائل را تبیین می کند که آن هم تأکیدی است بر موضوع مورد نظر، از جمله:

1- در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم: الجهل اصل کل شر؛ جهل و نادانی ریشه هر شر و بدی است! (۴۹)

2- در حدیثی دیگری از همان حضرت می فرماید: الحرص و الشره و البخل نتیجة الجهل؛ حرص و طمع و بخل، نتیجة جهل و نادانی است! (۵۰) چرا که شخص حریص و طماع، غالباً به سراغ چیزهایی می رود که بیش از نیاز زندگی اوست؛ و در واقع، علاقه او به مال و ثروت و مواهب مادی يك علاقه غیر منطقی و غیر عقلانی است؛ و همچنین بخیل بابخش، چیزهایی را برای خود نگهداری می کند که هرگز در زندگی شخصی او قابل جذب نیست، بلکه آن را برای دیگران و می گذارد و می رود!

3- در تعبیر زیبایی دیگر از همان حضرت، رابطه جهل با رذایل اخلاقی به گونه جامعتری بیان شده است؛ می فرماید: الجاهل صخرة لا ینفجر مائها! و شجرة لا یخضر عودها! و ارض لا یظهر عشبها!؛ جاهل سنگی است که هرگز آب از آن جاری نمی شود؛ و درختی است که شاخه هایش سبز نمی گردد؛ و زمینی است که گیاهی از آن نمی روید! (۵۱)

4- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام به این نکته اشاره شده است که جاهل همیشه یا در طرف افراط است، یا در طرف تفریط؛ فرمود: لا تری الجاهل الا مفرطاً او مفرطاً (۵۲) با توجه به این که طبق نظر معروف علمای اخلاق فضائل اخلاقی همواره حد وسط در میان افراط و تفریطی است که به رذائل منتهی می شود، از حدیث فوق بخوبی می توان این حقیقت را دریافت که در میان جهل و رذائل اخلاقی رابطه بسیار نزدیکی است.

5- بسیاری از علمای اخلاق گام نخستین را برای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس و خودسازی، اصلاح زبان می دانند؛ و در احادیث اسلامی به رابطه میان جهل و نادانی با آلودگی زبان، اشاره شده است؛ در حدیثی از امام دهم حضرت هادی علیه السلام می خوانیم: الجاهل اسیر لسانه؛ جاهل اسیر زبان خویش است! (۵) کوتاه سخن این که در مورد رابطه میان علم و اخلاق حسنه، و جهل و اخلاق سیئه، آیات و روایات فراوانی وجود دارد، و نشان می دهد که یکی از طرق مؤثر تهذیب نفوس، بالا بردن سطح دانش و معرفت آنها و افزایش آگاهی، و شناخت مبدا و معاد، و اطلاع بر آثار و پیامدهای فضایل و رذایل اخلاقی است. این افزایش معرفت، در واقع دو شاخه دارد: يك شاخه معرفت نسبت به زیانهای رذائل اخلاقی در مورد فرد و جامعه است؛ درست مثل این که اگر انسان بداند استعمال مواد مخدر یا مشروبات الکلی چه زیانهای غیر قابل جبرانی دارد، زمینه ترك آن در وجودش فراهم می گردد؛ بنابراین، همان گونه که برای مبارزه با مواد مخدر و مشروبات الکلی، باید مردم را به زیانهای این امور آگاه ساخت؛ همچنین برای مبارزه با رذائل اخلاقی و پرورش صفات فضائل، باید عیب و حسن آنها را برشمرد؛ و افراد را از آن آگاه نمود؛ هرچند هیچ کدام از این دو، علت تامه نیست ولی بی شك زمینه ها را برای فضائل اخلاقی آماده و راه را همواره می سازد.

شاخه دوم، بالا بردن سطح معرفت بطور کلی است؛ یعنی، هنگامی که معارف الهیه نسبت به مبدا و معاد و احوال اولیاء و انبیاء، و امور دیگری از این قبیل، بالا برود؛ انسان نسبت به فضائل اخلاقی، علاقه مند و از رذائل، متنفر می گردد. و به تعبیر دیگر، پایین بودن سطح معارف و جهل در امور اعتقادی، محیط مناسبی را در فکر و جان انسان برای رویش خارهای رذائل فراهم می سازد، در حالی که افزایش آگاهی، سرزمین روح و جان را برای دمیدن گلهای فضیلت، مهیا می کند.

5- تاثیر فرهنگ جامعه در پرورش فضائل و رذائل

فرهنگ، مجموعه اموری است که به روح و فکر انسان، شکل می دهد و انگیزه اصلی او را به سوی مسائل مختلف، فراهم می سازد. مجموعه عقائد، تاریخ، آداب و رسم جامعه، ادبیات و هنر، همان فرهنگ جامعه است. درباره تاثیر بعضی از این امور، مانند: تاثیر محیط و آگاهی و معرفت در زمینه سازی فضائل و رذائل، در گذشته صحبت شد؛ در اینجا به سراغ تاثیر سایر بخشهای فرهنگ جامعه در تحکیم پایه های فضائل یا تعمیق صفات رذیله در جامعه، سخن می گوئیم.

یکی از آنها همان آداب و عادات و رسوم و سنن و تاریخ يك جامعه است که اگر بر محور فضائل دور زند، زمینه بسیار مناسبی برای پرورش صفات عالی انسانی و تهذیب نفوس فراهم می سازد، و اگر از رذائل اخلاقی مایه بگیرد، محیط را کاملاً آماده پذیرش رذائل می سازد.

در آیات قرآن، اشارات بسیار روشنی در این زمینه دیده می شود و نشان می دهد چگونه بسیاری از اقوام منحرف پیشین، به خاطر آداب و رسوم غلط و سنن جاهلی و فرهنگ منحط، به دره هولناک رذائل اخلاقی سقوط کردند؛ به عنوان نمونه:

1- و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباننا والله امرنا بها قل ان الله لایامر بالفحشاء، اتقولون علی الله مالا تعلمون؛ و هنگامی که زشتی انجام می دهند می گویند: پدران خود را بر این عمل یافتیم؛ و خداوند ما را به آن دستور داده است! - بگو خدا (هرگز) به کار زشت فرمان نمی دهد، آیا چیزی به خدا نسبت می دهید که نمی دانید! (سوره اعراف، آیه ۲)

2- و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیها آباننا اولو کان آبانهم لایعقلون شیئا و لایهتدون؛ و هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید! می گویند: نه! ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می نماییم. آیا اگر پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد؟) (سوره بقره، آیه ۱۷)

3- اذ قال لابیبه و قومه ما هذه الت-ماتیل الی انتم لها عاك-فون - قالوا وجدنا آباننا لها عابدين؛ آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسمه های بی روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید؟ - گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند. (سوره انبیاء، آیه ۵۲ و ۵)

4- و کذالك ما ارسلنا من قبلك فی قرية من نذیر الا قال مترفوها انا وجدنا آباننا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون؛ و این گونه در هیچ شهر و دیاری، پیش از تو، پیامبر انذار کننده ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می کنیم! (سوره زخرف، آیه ۲)

5- و ما کان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوه من قریتم انهم اناس یتطهرون؛ ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند: اینها را از شهر و دیار خود بیرون کنید، که اینها مردمی هستند که (پاکدامنی را می طلبند) و با، همصدا نیستند! (سوره اعراف، آیه ۸)

6- و اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا و هو کظیم یتواری من القوم من سوء ما بشر به ايمسکه علی هون ام یدسه فی التراب الاساء ما یحکمون؛ در حالی که هرگاه به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود و بشدت خشمگین می گردد - به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود متواری می گردد؛ (و نمی داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟! چه بد حکم می کنند! (سوره نحل، آیه ۵۸ و ۵)

7- محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یتبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من انحر السجود؛ محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است. (سوره فتح، آیه ۲۹)

تفسیر و جمع بندی

سخن در این است که فرهنگ هر قوم و ملتی هر چه باشد در پرورش صفات اخلاقی اثر تعیین کننده ای دارد؛ فرهنگهای عالی و شایسته، افرادی با صفات عالی پرورش می دهد، و فرهنگهای منحط و آلوده، عامل پرورش رذایل اخلاقی است؛ و آیات فوق اشارات پرمعنایی به هر دو قسمت دارد. در نخستین آیه سخن از عذر گروهی از منحرفان شیطان صفت به میان می آورد که وقتی عمل زشت و قبیحی را انجام می دهند، اگر از دلیل آن سؤال شود می گویند: این راه و رسمی است که نیاکان خود را بر آن یافتیم (و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا) بلکه پا را از این هم فراتر می نهند و می گویند که خداوند نیز به ما دستور داده است که آن را انجام دهیم (والله امرنا به)

به این ترتیب، سنت پیشینیان را دلیلی بر حسن عمل، و حتی دلیلی بر حکم الهی می گرفتند؛ و نه تنها از قباح و زشتی عمل، یا صفات اخلاقی مربوط به آن شرم نداشتند، بلکه به آن نیز افتخار می کردند.

در دومین آیه، همین معنی به صورت دیگری مطرح شده، هنگامی که به آنها پیشنهاد می شد بیایید و از آنچه خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرده پیروی کنید، آنها با غرور و تکبر می گفتند: نه! ما این کار را انجام نمی دهیم، بلکه از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می کنیم - و به این ترتیب، سنتهای جاهلی و رذائل اخلاقی، به خاطر این که جزء فرهنگ آنها شده بود، در نظر آنان ارزشمندتر از آیات الهی و بینات قرآنی بود - (و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا)

قرآن اضافه می کند: آیا پدران آنها نادان و گمراه نبودند (چرا با این حال، سنت آن گمراهان نادان را بر آیات حیاتبخش و روشنی آفرین قرآن مقدم می دارید) - اولو کان آباءهم لایعقلون شیئا و لایهتدون)

در سومین آیه باز به تاثیر سنت و فرهنگ غلط در اعمال ضد اخلاقی برخورد می کنیم؛ در بیانی شبیه آیات گذشته، در داستان ابراهیم علیه السلام و بت پرستان بابل می خوانیم: هنگامی که ابراهیم علیه السلام آنها را ملامت کرد که چرا پیوسته این مجسمه های بی روح را پرستش می کنید (و از این کار ابلهانه دست بر نمی دارید!) (آنها گفتند: این به دلیل آن است که ما همواره پدران خود را می دیدیم که آنها را عبادت می کنند (اذ قال لابیبه و قومه ما هذه التماثل التي انتم لها عاکفون - قالوا وجدنا آباءنا لها عابدين)

در اینجا ابراهیم شدیدترین حمله خود را بر این تقلید کورکورانه کرد و گفت: بطور مسلم شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید (قال لقد کنتم انتم و آباتکم فی ضلال مبین) ولی متأسفانه این ضلال مبین از نسلی به نسلی منتقل می شد و به صورت فرهنگی در می آمد، و نه تنها قبح آن از بین می رفت، بلکه تبدیل به یک افتخار می شد.

در چهارمین آیه باز با همین معنی در شکل دیگری روبرو می شویم:

در پاسخ این سؤال که چرا شما انسانهای با شعور، بتهای بی شعور را پرستش می کنید، می گویند: ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و مادر پرتو آثار آنها هدایت یافته ایم! (بل قالوا انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون)

آنها این کار ابلهانه را نه تنها ضلالت و گمراهی نمی شمردند بلکه هدایتی می دانستند که از نیاکانشان به آنها رسیده، و در آیه متعاقب آن، این منطق را، منطق همه مترفین (ثروتمندان مست و مغرور)، در تمام طول تاریخ می شمرد و کذالك ما ارسلنا من قبلك فی قرية من نذیر الا قال مترفوها انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون). بدیهی است این تقلید کورکورانه که در سایه آن زشتیها، زیبا، خودنمایی می کرد، عوامل زیادی داشت؛ ولی بی شک، یکی از عوامل آن تبدیل زشتیها به یک سنت و فرهنگ دیر پا بوده است.

و نیز همین معنی در آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره مائده آمده که عربهای جاهلی یک سلسله بدعتهای ابلهانه در زمینه حلال و حرام برای خود گذارده بودند؛ غذاهای مباح و حلالی را بر خود تحریم می کردند، و حرامهایی را بر خود حلال می شمردند، و چنان به این سنت غلط چسبیده بودند که آیات الهی را درباره آن بی رنگ می پنداشتند و در مقابل آن می گفتند: حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا؛ آنچه را از پدران خود یافته ایم ما را بس است! و از مجموع این بخش از آیات به روشنی ثابت می شود که تا چه حد سنتهای غلط می تواند زمینه ساز اعمال ضد اخلاقی گردد، و رذائل را فضائل نشان دهد، و عقاید انحرافی را درست و صواب معرفی کند.

در پنجمین آیه به مطلب تازه ای در زمینه تاثیر سنتها بر دگرگونی ارزشهای اخلاقی، برخورد می کنیم، و آن این که قوم لوط که انحرافات اخلاقی آنها صفحات تاریخ را سیاه کرده، (و با نهایت تأسف در جاهلیت عصر ما در مراکز تمدن غربی، به صورتی بدتر از گذشته و در شکل قانونی بروز و ظهور نموده است) هنگامی که دعوت حضرت لوط و یاران اندکش را به پاکی و تقوا بطور مکرر شنیدند ناراحت شدند، و فریاد زدند: اینها را از شهر و دیار خود بیرون کنید، اینها آدمهایی هستند که می خواهند به پاکی و تقوا روی آورند (یا تظاهر به پاکی و تقوا کنند) (وماکان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوه من قریتمک انهم اناس یتطهرون).

محیط آلوده، سنتهای غلط و فرهنگ منحط، آنچنان اثر سوء، در میان آنها گذارده بود که پاکی و تقوا، جرم محسوب می شد، و ناپاکی و آلودگی افتخار! بدیهی است در چنین محیطی رذائل اخلاقی بسرعت پرورش می

یابد و رذائل کمرنگ و بی رنگ می شود .
در ششمین آیه، سخن از داستان وحشتناک زنده به گور کردن دختران در عصر جاهلیت، به خاطر خو گرفتن به يك سنت غلط می باشد .
عرب جاهلی تولد دختر را ننگی برای خود می پنداشت، و هرگاه به او خبر می دادند دختری نصیب تو شده است، چنان خشمگین می شد که صورتش از شدت ناراحتی کبود و سیاه می شد! (۵۴)
و گاه روزها یا هفته ها خود را پنهان می کرد و پیوسته در فکر بود، آیا این ننگ را بر خود بپذیرد، و دختر را ننگه دارد یا در زیر خاک پنهانش سازد؛ و خود را از این غم و اندوه ننگ رهایی بخشد (و اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا و هو كظیم یتواری من القوم من سوء ما بشر به ايمسكه علی هون ام یدسه فی التراب الاساء ما يحكمون)
بی شك آدم كشی آن هم در جایی که پای فرزند نوزاد در میان باشد از قبیحترین اعمال و زشت ترین کارها است ولی سنتهای غلط چنان قبیح و زشتی آن را از بین می برد که به صورت يك فضیلت و افتخار در می آید .
از مسائل وحشتناکی که در مورد مساله زنده به گور کردن دختران در بعضی از تفاسیر آمده، این است که نوشته اند دفن کردن در زیر خاک یکی از طرق نابودکردن آنها بود، گاه دختران را در آب می انداختند و غرق می کردند و گاه از بالای کوه پرتاب می نمودندوگاهی آنها را سر می بریدند! (۵۵) در این که از چه زمانی این سنت ننگ آلود در میان عرب جاهلی رایج شد و انگیزه اصلی آن چه بود، بحثهای مفصلی است که این جا، جای آن نیست. (۵۶)
سخن در این است که چگونه این گونه سنتها راه را برای رذائل اخلاقی در بدترین اشکال هموار می سازد؛ و بدترین رذائل را در ردیف بهترین فضائل قرار می دهد؛ و این گواه دیگری است بر این که فرهنگ قوم و ملت، یکی از انگیزه های مهم گرایش به فضائل یا رذائل است و آنان که می خواهند با رذائل اخلاقی مبارزه کنند، باید در اصلاح فرهنگهای فاسد بکوشند .
شبیبه همین معنی را در عصر و زمان خود مشاهده می کنیم که فرهنگهای شبیه فرهنگ عرب جاهلی، سرچشمه انواع رذائل اخلاقی شده است به عنوان نمونه: در يك کنفرانس بزرگ جهانی که در سالهای اخیر در پکن پایتخت چین درباره حقوق زن برگزار شد، گروه عظیمی از کشورهای شرکت کننده در آن کنفرانس اصرار داشتند که این سه اصل در برنامه کنفرانس جای گیرد: آزادی روابط جنسی زنان؛ مشروع بودن همجنس گرایی آنان؛ و آزادی سقط جنین؛ که با جنجال عظیمی از سوی بعضی از کشورهای اسلامی از جمله کشور ما رو به رو شد .
بدیهی است هنگامی که نمایندگان به اصطلاح تحصیل کرده اقوام و ملتها از این گونه کارهای زشت و ننگین به عنوان حقوق زن دفاع کنند و فرهنگی بر اساس آن پدید آید، چه رذائل اخلاقی در میان اقوام و ملل شایع می گردد! رذائلی که آثار زیانبار آن نه تنها در مساله تهذیب اخلاق، بلکه در زندگی اجتماعی و اقتصادی آنها نیز نمایان می شود .
در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث که بیانگر رابطه فضائل با فرهنگ محیط است، سخن از یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به میان آمده و نشان می دهد که آنها در سایه فرهنگی که آن حضرت در آن جامعه تاریک و ظلمانی به وجود آورد، با چه سرعتی مراحل فضائل اخلاقی را پیمودند و از نردبان علم و فضیلت بالا رفتند؛ می فرماید : محمد فرستاده خداست و آنها که با او هستند (دارای این صفات برجسته اند) در برابر کفار سر سخت و در میان خود مهربانند؛ همواره آنها را در حال رکوع و سجود (و نیایش و عبادت) می بینی، که فضل و رضای پروردگار را می طلبند، (نشانه آنان در صورتشان از آثار سجده نمایان است) محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یتبعون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود بدیهی است منظور از و الذین معه (کسانی که با او هستند) همراهی در زمان و مکان نیست؛ بلکه همراهی در آموزشها و عقائد و پذیرش سنتها و فرهنگ خاص الهی اوست .

رابطه آداب و سنن با اخلاق در روایات اسلامی

در اسلام اهمیت فوق العاده ای به مساله ایجاد سنتهای صالحه و مبارزه با سنتهای سیئه داده شده است؛ و این مساله بازتاب گسترده ای در احادیث اسلامی دارد؛ و از مجموع این احادیث بخوبی روشن می شود که هدف این بوده که با فراهم آمدن سنتهای نیک، زمینه های اعمال اخلاقی فراهم گردد؛ و بعکس، زمینه های رذائل برچیده شود؛ از جمله روایات زیر است که هر کدام نکته ای خاص خود دارد .

- [در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که می فرمود: خمس لا ادعهن حتی الممات الاکل علی الحضيض مع العبيد ...، و حلب العنز ببیدی و لبس الصوف و التسليم علی الصبيان، لتكون سنة من بعدی؛ پنج چیز است که تا آخر عمر آن را رها نمی کنم: غذا خوردن با بردگان در حال نشسته روی زمین و ... و

دوشیدن شیر بز ماده با دست خودم، و پوشیدن لباسهای پشمینه (ی خشن که لباس قشرهای کم درآمد و محروم بود) و سلام کردن به کودکان، تا به صورت سنتی برای بعد از من درآید. (۵) هدف از این گونه کارها این بوده است که روح تواضع و فروتنی را در مردم ایجاد کند، و تواضع از گردن فرازان به صورت سنتی درآید و مردم به آن اقتدا کنند.

2- در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: من سن سنة حسنة عمل بها من بعده كان له اجره و مثل اجورهم من غير ان ينقص من اجورهم شيئاً، ومن سن سنة سيئة فعمل بها بعده كان عليه وزره و مثل اوزارهم من غير ان ينقص من اوزارهم شيئاً؛ کسی که سنت نیکی را در میان مردم بگذارد که بعد از وی به آن عمل کنند، هم اجر کار خود را دارد و هم مساوی پاداش تمام کسانی که به آن عمل می کنند؛ بی آن که چیزی از پاداش آنها را بکاهد؛ و کسی که سنت بدی بگذارد، و بعد از وی به آن عمل کند، کیفر آن، همانند کیفر کسانی که به آن عمل می کنند بر او خواهد بود بی آن که چیزی از کیفر آنها کاسته شود. (۵۸) شبیه همین مضمون را مرحوم علامه مجلسی در بحار آورده است. این حدیث که به تعبیرهای مختلف از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده نشان می دهد که فراهم آوردن زمینه ها برای اعمال اخلاقی، تا آن حد اهمیت دارد که پدید آورنده اش در تمام آثار آن شریک است؛ همچنین فراهم آوردن زمینه های رذائل با ایجاد سنتهای ضلالت و گمراهی و فساد.

3- روی همین جهت، امیرمؤمنان علی علیه السلام از سفارشهای مؤکدی که به مالک اشتر می کند، همان حفظ سنتهای صالحه و جلوگیری از شکسته شدن احترام آنهاست؛ می فرماید: لا تنقص سنة سالحة عمل بها صدور هذه الامة و اجتمعت بها الالفة و صلحت عليها الرعية، و لاتحدثن سنة تضر بشىء من ماضى تلك السنن فيكون الاجر لمن سنها و الوزر عليك بما نقصت منها؛ هرگز سنت پسندیده ای را که پیشوایان این امت به آن عمل کرده اند و امت اسلامی به آن انس و الفت گرفته، و امور رعیت، به وسیله آن اصلاح شده، نقض مکن! و سنت و روشی را که به آن سنتهای صالحه (پیشین زیان وارد سازد، ایجاد نمنا! که اجر آن برای کسی خواهد بود که آن سنتها را برقرار کرده و گناهش بر توست که آن سنتها را شکسته ای!) (۵۹) در واقع سنتهای نیک از آنجا که کمک به انجام کارهای خیر و پرورش فضائل اخلاقی می کند، داخل در تحت عنوان اعانت بر خیر است و ایجاد یا احیای سنتهای شر، مصداق معاونت بر اثم محسوب می شود؛ و می دانیم معاونان، در اعمال خوب و بد فاعلان خیر و شر، سهیم و شریکند بی آن که چیزی از پاداش و کیفر آنها کاسته شود.

اهمیت سنت حسنه تا آن حد است که در روایت معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: عبدالمطلب جد گرامی پیامبر اسلامی صلی الله علیه و آله پنج سنت قبل از اسلام در میان عرب قرار داد، و خداوند همه آنها را امضا فرمود و جزء احکام اسلام قرار داد: همسر پدر را بر فرزند تحریم کرد؛ و در دینه قتل، صد شتر قرار داد؛ و در دور خانه خدا هفت شوط طواف می کرد؛ و گنجی پیدا کرد خمس آن را ادا نمی نمود؛ و زمزم را در آن روز که از نو حفر کرد، سقایة الحاج نامید (کانت لعبد المطلب خمسا من السنن اجریها الله عزوجل فی الاسلام حرم نساء الالباء علی (الابناء، و سن الدیة فی القتل مائة من الابل و کان يطوف البیت سبعة اشواط، و وجد کنزاً فاخرج منه الخمس، و سمی زمزم حین حفرها سقایة الحاج از مجموع آنچه در بالا آمد و روایات فراوان دیگری که در این زمینه وارد شده است بخوبی استفاده می شود که آداب و سنن و فرهنگ يك قوم و ملت اثر تعیین کننده ای در اخلاق و اعمال آنها دارد؛ و به همین دلیل، اسلام اهمیت فوق العاده ای به این مساله می دهد و حفظ سنتهای حسنه را لازم می شمرد و ایجاد یا حفظ سنتهای سیئه را يك گناه بسیار بزرگ معرفی می کند.

6- رابطه عمل و اخلاق درست است که اعمال انسان از اخلاق او سرچشمه می گیرد و خلق و خویهای درونی در لایه لای اخلاق نمایان می شود، بطوری که می توان گفت، اعمال و رفتارهای انسان ثمره خلق و خوی درونی اوست؛ ولی از سوی دیگر، اعمال انسان نیز به نوبه خود به اخلاق او شکل می دهد؛ یعنی، تکرار يك عمل خوب یا بد، تدریجاً تبدیل به يك حالت درونی می شود و ادامه آن سبب پیدایش يك ملکه اخلاقی می گردد، خواه فضیلت باشد یا رذیلت؛ به همین دلیل، یکی از راههای مؤثر برای تهذیب نفوس، تهذیب اعمال است، و مبادا تکرار يك عمل بد در درون روح و جان انسان ریشه بدواند، و روح را به رنگ خود در آورد و سبب پیدایش رذائل اخلاقی گردد! به همین دلیل، در روایات اسلامی دستور داده شده است که مردم بعد از لغزشها و گناهان فوراً توبه کنند؛ یعنی، با آب توبه آثار آن را از دل و جان بشویند مبادا گناه تکرار شود و تبدیل به يك اخلاق رذیله گردد! بعکس، دستور داده شده است که کارهای نیک، آنقدر تکرار گردد که تبدیل به يك عادت شود. با این اشاره به قرآن باز می گردیم، و بخشی از آیاتی را که اشاره به این معنی دارد، مورد بررسی قرار می دهیم:

- 1- کلا بل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسیون (سوره مطفین، آیه) ۱۴
- 2- كذلك زین للمسرفین ما كانوا یعملون (سوره یونس، آیه ۱۲)
- 3- افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا (سوره فاطر، آیه ۸)
- 4- ووجدتها وقومها یسجدون للشمس من دون الله و زی-ن له-م الش-یطان اعمال-هم... (سوره نمل، آیه ۲۴)
- 5- قل هل ننبئکم بالا خسرين اعمالا الذین ضل سعیمهم فی الحیاة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا (سوره کهف، آیه ۱۰۳)
- 6- انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم و کان الله علیما حکیما (سوره نساء، آیه ۱۷)
- 7- خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها (سوره توبه، آیه ۱۰۳)

ترجمه :

- 1- چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است .
- 2- این گونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است (که زشتی این عمل را درک نمی کنند)
- 3- آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می بیند همانند کسی است که واقع را آنچنان که هست می یابد .
- 4- او و قومش را دیدم که برای غیر خدا- خورشید- سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده ...
- 5- بگو آیا به شما خیر دهیم که زیانکارترین مردم در کارها چه کسانی هستند؛ آنها که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده با این حال می پندارند کار نیک انجام می دهند .
- 6- توبه تنها برای کسانی است که کار بدی از روی جهالت انجام می دهند، سپس بزودی توبه می کنند؛ خداوند توبه چنین اشخاصی را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است .
- 7- از اموال آنها صدقه ای (زکات) بگیر، تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی !

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، اشاره به آثاری شده است که اعمال گناه آلوده بر قلب و روح انسان می گذارد؛ صفا و نورانیت را از آن می گیرد، و تاریکی و ظلمت به جای آن می نشاند؛ می فرماید: چنین نیست که آنها (کم فروشان) می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته؛ کلا بل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسیون. جمله ما كانوا یکسیون که از فعل مضارع در آن استفاده شده و دلالت بر استمرار دارد، دلیل روشنی بر این معنی است که اعمال بد تغییرات مهمی در دل و جان ایجاد می کند، و همچون زنگاری که آئینه را از نورانیت و صفا می اندازد، روح را کدر و تاریک می کند؛ و به این ترتیب، صفت رذیله قساوت و بی حیایی و بی تفاوتی در برابر گناه، و به تعبیر دیگر، ظلمت شقاوت و بی تقوایی را بر قلب انسان چیره می کند. زین (بر وزن عین) زنگاری است که روی اشیاء قیمتی می نشیند؛ و به تعبیر دیگر، قشر قرمز رنگی است که بر اثر رطوبت هوا، روی آهن و مانند آن ظاهر می شود، و معمولا نشانه پوسیدن و ضایع شدن فلزات است .

انتخاب این تعبیر برای آثار ویرانگر گناهان در قلب و روح انسان تعبیر بسیار مناسبی است، که در روایات اسلامی نیز کراراً روی آن تکیه شده و در بحث آینده که پیرامون روایات اسلامی است خواهد آمد. در دومین آیه به مرحله ای فراتر از مرحله رین (زنگار) اشاره شده و آن مرحله تزیین است؛ به این ترتیب که تکرار عمل سوء باعث تزیین آن در نظر انسان می شود؛ یعنی، روح انسان چنان با آن هماهنگ می گردد که آن را برای خود موهبت و افتخار می پندارد؛ می فرماید: این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است؛ كذلك زين للمسرفين ما كانوا يعملون . جمله ما كانوا يعملون و همچنین تعبیر به مسرفین دلیل روشنی بر تکرار گناه از سوی آنهاست؛ یعنی با تکرار زشتیها و بدیها نه تنها قبح و زشتی آنها از بین می رود بلکه تدریجاً به صورت يك فضیلت در نظر گنهکاران خود نمایی می کند؛ و این در واقع یکی از رذائل اخلاقی است که نتیجه شوم تکرار اعمال گناه آلود است .

در این که چه کسی اعمال زشت این گونه افراد را در نظرشان جلوه می دهد سخن بسیار است. در بعضی از آیات، این کار به خداوند نسبت داده شده است؛ و در واقع مجازاتی است که خداوند برای این گونه افراد که بر گناه اصرار می ورزند قرار داده است؛ چرا که وقتی اعمال زشتشان در نظرشان تزیین شود، بیشتر به سراغ آن می روند، و خود را در دنیا و آخرت رسواتر و بدبخت تر می کنند؛ می فرماید: ان الذين لايؤمنون بالآخرة زيننا لهم اعمالهم؛ کسانی که ایمان به آخرت ندارند، اعمالشان را در نظرشان زینت می دهیم. (۶۰) (در جای دیگر، این کار به شیطان نسبت داده شده، چنان که در آیه ۴۳ سوره انعام درباره گروهی از کفار لجوج و اندرز ناپذیر، می فرماید: ولكن قست قلوبهم و زين لهم الشيطان ما كانوا يعملون؛ ولی دلهای آنها سخت و با قساوت شد و شیطان، کارهایی را که انجام می دادند در نظرشان زینت داد .

و گاه این معنی به بتها نسبت داده شده، می فرماید: وكذلك زين لكثير من المشركين قتل اولادهم شر كاؤهم ...؛ این گونه شرکای آنها (بتها) قتل فرزندانشان را در نظرشان جلوه دادند ... (زیرا کودکان خود را برای بتها قربانی می کردند و افتخار می نمودند). (۶۱) و گاه- چنان که در آیه مورد بحث آمده- این مطلب به صورت فعل مجهول ذکر شده، می فرماید: این چنین برای اسرافکاران اعمالی را که انجام می دادند زینت داده شده. با کمی دقت روشن می شود که این تعبیرات هیچ گونه منافاتی با هم ندارند، بلکه مکمل یکدیگرند؛ گاه عامل زینت، تکرار عمل است، زیرا تکرار يك عمل زشت، کم کم از قبح آن می کاهد و به مرحله ای می رسد که نسبت به آن بی تفاوت می گردد، و اگر باز ادامه یابد به صورت يك کار خوب در نظر صاحبش جلوه می کند، و همچون زنجیری بر دست و پای او می افتد و اجازه خروج از این دام را به او نمی دهد؛ و این مطلبی است که هر کس می تواند با مطالعه حال تبهکاران در زندگی خود، آن را تجربه کند .

در موارد دیگری، وسوسه های نفس از درون، و وسوسه های شیطان از برون عمل زشتی را در نظر انسان تزیین می کند، بی آن که آن را تکرار کرده باشد. و کار به جای می رسد که يك گناه بزرگ را به گمان این که وظیفه دینی یا انسانی اوست مرتکب می شود، و می گوید شخص فلان مثلاً واجب الغیبه است -در حالی که شخص مزبور گناهی نداشته، بلکه عامل حسد، چنین کاری را در نظر غیبیت کننده جلوه داده است؛ و تاریخ پر است از کار کسانی که مرتکب جنایات هولناکی می شدند و چون مطابق هوای نفس و وسوسه های شیطانی بود نه تنها آن را قبیح نمی شمردند بلکه به آن افتخار می کردند. گاه خداوند می خواهد افرادی را به خاطر لجاجت و اندرز ناپذیری مجازات کند، یکی از طرق مجازات آنان این است که زشتیها را خوبی در نظرشان جلوه می دهد تا رسوایی بیشتر به بار آورند و مجازات سنگینتر .

این نکته نیز قابل توجه است که مطابق توحید افعالی، هر کار و هر اثری را در این عالم می توان به خدا نسبت داد؛ چرا که علت العلل، ذات پاك اوست، هر چند این امر مانع مصونیت افراد در برابر اعمالشان نخواهد بود؛ حمد و ثنا برای خداست که قوت و قدرت بخشیده، و لعن و نفرین برای کسانی است که این قدرت و قوت را در راه گناه مصرف می کنند. گاه طبیعت آفرینش چیزی نیز اقتضا می کند که فریبنده و دارای زرق و برق باشد؛ چنان که در آیه ۱۴ سوره آل عمران می خوانیم: زين للناس حب الشهوات من النساء و البنين و القطار المقطر من الذهب و الفضة ...؛ محبت به امور مادی: زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره در نظر مردم جلوه داده شده است (تا بدین وسیله آزمایش شوند .)

یکی از عوامل تزیین کارهای زشت و ناپسند، تکرار آن است که در روح و جان انسان اثر می گذارد و اخلاق و خوی او را دگرگون می سازد همان گونه که تکرار اعمال نيك تدریجاً به صورت ملکه ای در درون جان انسان در می آید و مبدل به اخلاق فاضله می شود؛ بنابراین، برای تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، باید پویندگان این راه، از تکرار اعمال نيك كمك بگیرند، و از تکرار اعمال سوء بر حذر باشند که اولی معین و مدد

کار است و دومی دشمن غدار. در سومین آیه باز سخن از تزیین اعمال بد در نظر انسانها است؛ می فرماید: آیا کسی که عمل بدش برای او تزیین شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است که واقعیتها را همان گونه که هست می بیند)؛ افسوس زین له سوء عمله فرآه حسنا. همان گونه که در تفسیر آیه قبل گفته شد: یکی از عوامل تزیین اعمال سوء، تکرار و خو گرفتن با آنها است، که تدریجا در برابر این گونه اعمال بی تفاوت و سپس به آن علاقه مند می شود، و کار خوبی می پندارد و به آن افتخار می کند.

جالب این که هنگامی که قرآن این سؤال را مطرح می کند: آیا کسی که زشتی عملش، در نظرش تزیین شده و آن را زیبا می بیند ... نقطه مقابل آن را آشکارا ذکر نمی کند، گویا می خواهد به شنونده مجال وسیعی بدهد که امور مختلفی را که می تواند نقطه مقابل آن باشد در نظر خویش مجسم کند و بیشتر بفهمد؛ می خواهد بگوید آیا چنین کسی همانند افراد واقع بین است که حق را حق و باطل را باطل می بینند؟ آیا چنین کسی همانند پاکدلانی است که همیشه به محاسبه نفس خویش مشغولند و از خو گرفتن به زشتیها دور می مانند و ...؟ این نکته نیز قابل ملاحظه است که در ذیل این آیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: بر حال اینها تاسف مخور و جان خود را به خطر نیفکن! خدا هر کس را بخواهد گمراه می سازد، و (هرکس را بخواهد هدایت می کند) فان الله یضل من یشاء و یهدی من یشاء فلا تذهب نفسك علیهم حسرات ان الله علیم بما یصنعون!

در واقع این يك مجازات الهی است که دامن کسانی را که در انجام اعمال زشت، جسور هستند، می گیرد و باید به چنین سرنوشتی گرفتار شوند. در تفسیر فی ظلال آمده است: کسی که خداوند هدایت و خیر او را (به خاطر نیت و اعمالش) می خواهد، در قلبش حساسیت و توجه و حساب خاصی در برابر اعمال سوء قرار می دهد؛ چنین کسی از آزمایش و مجازات الهی، هرگز خود را در امان نمی بیند؛ و همچنین از دگرگونی قلب و از خطا و لغزش و نقصان و عجز؛ به همین دلیل، دائما حسابگری می کند؛ دائما از شیطان برحذر است و همیشه در انتظار امدادهای الهی است؛ و اینجا محل جدایی راههای هدایت و ضلالت و رستگاری و هلاکت است. (۶۲) یکی از یاران امام کاظم علیه السلام (یا امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام) می گوید: از آن حضرت پرسیدم آن عجب و خودپسندی که عمل انسان را باطل می کند، چیست؟ فرمود: العجب درجات منها ان یزین للعبد سوء عمله فیراه حسنا فیعجبه و یحسب انه یحسن صنعا؛ عجب و خودپسندی درجاتی دارد؛ یکی از آنها این است که اعمال سوء انسان در نظرش تزیین شود آن را خوب ببیند و از آن خوشحال شود و در شگفتی فرو رود و گمان کند عمل نیکی انجام داده است. (۶۳)

در چهارمین آیه، سخن از سرگذشت ملکه سیا و اخباری است که هدهد از سرزمین آنها برای سلیمان آورد؛ گفت: من ملکه و ملت او را دیدم که در برابر آفتاب سجد می کنند، و غیر خدا را پرستش می نمایند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان تزیین کرده بود (و جدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله و زین لهم الشیطان اعمالهم). درست است که خورشید و نور آفتاب بسیار با عظمت و پر برکت و حیاتیبخش است، ولی طلوع و غروب و دگرگونی و تحول و پوشیده شدن با قطعات ابر، نشان می دهد که این موجود با عظمت نیز اسیر قوانین آفرینش است و از خود کمترین اراده ای ندارد؛ و به همین دلیل، هرگز شایسته پرستش نیست؛ ولی تعلیم و تربیتهای غلط و سنت نیاکان و نیز تکرار عمل سبب می شود که قبح و زشتی آن، از نظرها برود و به صورت يك عمل زیبا جلوه کند. در بعضی از کشورهای دنیا گاوهای به اصطلاح مقدسی هستند که گروهی آنها را پرستش می کنند، اعمالی در برابر گاو ماده انجام می دهند و امتیازاتی برای آن قائلند که هر بیننده خالی الذهن را به خنده و می دارد در حالی که پرستش کنندگان گاو با قیافه های جدی آن اعمال را مرتکب می شوند و به آن افتخار می کنند؛ چرا دیگران می خندند و آنها افتخار می کنند؟ یکی از دلایل آن، این است که تکرار عمل، قبح و زشتی آن را از میان برده و عادت کردن به آن، حجابی در برابر زشتیها می شود.

درست است که در این آیه تزیین عمل به شیطان نسبت داده شده ولی واضح است که شیطان ابزار و اسبابی دارد که یکی از آنها همان تکرار زشتیها و خو گرفتن به آنها است. در پنجمین آیه مورد بحث، همان محتوای آیات گذشته با تعبیرات تازه ای به چشم می خورد؛ روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می فرماید: بگو آیا شما را خبر دهم که زیانکارترین مردم چه اشخاصی هستند؟ آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا کم و نابود شده در حالی که گمان می کنند کار نیک انجام می دهند (قل هل ننبئکم بالاکسرین اعمالا الذین ضل سعیمهم فی الحیاة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا). در اینجا سخن از زیانکارترین مردم است که سرمایه های مهم زندگی خود را از قبیل عمر و جوانی و نیروی فکری و جسمانی را در راههای غلط از دست می دهند، در حالی که می پندارند کار نیکی انجام می دهند و خوشحالند و افتخار می کنند. چرا این گونه افراد به چنین روز سیاهی می افتند؟ دلایلش خو گرفتن به زشتیها و بدیها و هوا پرستی و خود خواهی و خود بینی

است که همچون پرده های سیاه ظلمانی بر چشم عقل آنها فرو می افتد و از دیدن حقایق باز می ماند، و واقعیتها را غیر از آنچه هست تصور می کنند .

نتیجه این گرفتاری و بدبختی، همان است که در آیه بعد از آن آمده است؛ می گوید: آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، و به همین دلیل اعمالشان حبط و نابود گشته است! (اولئك الذين كفروا بآيات ربهم و لقائه و حبطت اعماله .) در روایات اسلامی در تفسیر آیه فوق تعبیراتی دیده می شود که هر يك بیان مصداق روشنی از مصداقهای این آیه است، و همه در آن جمعند؛ در بعضی از روایات، به منکران ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام تفسیر شده، و در بعضی به رهبانهای مسیحی، یعنی مردان و زنان تارك دنیا که چشم از همه لذات دنیا پوشیده اند، در حالی که در راه انحرافی گام بر می دارند. و در بعضی از روایات به بدعتگذاران از مسلمین، و بعضی به خوارج نهروان و در بعضی به بدعتگذاران یهود و نصاری تفسیر شده است؛ همه اینها کسانی هستند که اعمالشان در واقع زشت و آمیخته به گناه و جنایت بوده در حالی که خود را بر طریق حق و صواب می پنداشتند .

قابل توجه این که جمله حبطت اعمالهم که در ذیل آیه بعد آمده بود از ماده حبط (بروزن سبد) می باشد که یکی از معانی معروف آن این است که شتر یا حیوان دیگری، علف زیاد و احیاناً علفهای مضر و مسموم بخورد و شکم او باد کند و به مرگ او منتهی گردد؛ بدیهی ست باد کردن شکم این حیوان دلیل بر فریبی و قوت او نیست؛ بلکه نشانه بیماری و چه بسا مقدمه مرگ اوست، هر چند ممکن است ناآگاهان آن را فریبی و قدرت و قوت پندارند. گروهی از انسانها نیز به همین سرنوشت گرفتار می شوند، تمام تلاش و کوشش خود را در طریق بدبختی خویش به کار می گیرند در حالی که گمان می کنند در مسیر خوشبختی گام بر می دارند. در ششمین آیه مورد بحث سخن از مساله توبه کامل به میان آمده و آن را برای کسانی معرفی می کند که اولاً از روی جهل و نادانی، عدم آگاهی به اثرات شوم و عواقب دردناک گناه کار بدی را انجام داده اند؛ و ثانیاً بزودی از کار خود پشیمان شده و به سوی خدا باز می گردند؛ اینها هستند که مشمول رحمت الهی می گردند و خدا توبه آنان را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است (انما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب فاولئك يتوب الله عليهم و كان الله عليماً حكيم .) روشن است که منظور از جهالت در این آیه، جهالت مطلق که موجب عذر است نیست؛ زیرا در زمینه جهل مطلق گناهی وجود ندارد؛ بلکه منظور جهل نسبی است یعنی آگاهی کامل به گناه و عواقب و آثار آن نداشته باشد .

و اما جمله يتوبون من قريب به عقیده جمعی از مفسران به معنی قبل از مرگ است، در حالی که اطلاق کلمه قريب به این معنی که گاه پنجاه سال یا بیشتر طول می کشد مناسب به نظر نمی رسد، روایاتی را هم که طرفداران این نظریه به آن استدلال کرده اند اشاره ای به تفسیر این آیه ندارد، بلکه بیان مستقل و جداگانه ای است. (دقت کنید) ولی بعضی دیگر آن را به معنی زمان نزدیک به گناه گرفته اند- یعنی بزودی از کار خود پشیمان شود و به سوی خدا باز گردد؛ زیرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات گناه را بطور کلی از روح و جان انسان بشوید و کمترین اثری از آن در دل باقی نماند و این در صورتی ممکن است که در فاصله نزدیکی (قبل از آن که گناه در وجود انسان ریشه بدواند و به شکل طبیعت ثانوی در آید) از آن پشیمان شود؛ در غیر این صورت، غالباً اثرات گناه در قلب و جان انسان باقی خواهد ماند. پس توبه کامل توبه ای است که بزودی انجام پذیرد و کلمه قريب از نظر لغت و فهم عرف نیز با این معنی تناسب بیشتری دارد. در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث، در مورد مساله زکات و آثار آن دستور می دهد از مؤمنان زکات بگیر! (خذ من اموالهم صدقة) (سپس در ادامه این بیان به آثار اخلاقی و معنوی زکات اشاره کرده می فرماید: تو با این عمل، آنها را پاک می کنی، و نمو و رشد می دهی! (تطهر هم و تزكیهم بها) آری! پرداختن زکات آنها را از دنیا پرستی و بخل و امساک، پاک می کند و نهال نعدوستی و سخاوت و توجه به حقوق دیگران را در نهاد آنان پرورش می دهد .

اضافه بر این، مفاسد و آلودگیهایی که در جامعه به خاطر فقر و محرومیت به وجود می آید، با انجام این فریضه الهی بر چیده می شود و صحنه اجتماع از آن پاک می گردد؛ بنابراین زکات، هم رذائل اخلاقی را از میان می برد و هم زکات دهنده را به فضائل اخلاقی آراسته می کند، و این همان چیزی است که ما در این بحث به دنبال آن هستیم؛ یعنی، تاثیر عمل نيك و بد در پرورش فضائل و رذائل اخلاقی. همین تعبیر به صورت دیگری در آیه حجاب به چشم می خورد؛ می فرماید: و اذا سلئتموهن متاعاً فاسئلهن من وراء حجاب ذلكم اطهر لقلوبكم و قلوبهن؛ هنگامی که از آنها (همسران پیامبر صلی الله علیه و آله) چیزی از وسائل زندگی را (به عنوان عاریت) می خواهید، از پشت پرده بخواهید! این کار برای پاکی دلهاى شما و آنها بهتر است! (۶۴) این تعبیر نیز نشان می دهد که رعایت عفت در عمل، باعث پاکی قلب است و بعکس، ترك عفت، قلب و روح انسان را آلوده می کند و مایه پرورش رذائل اخلاقی است. نتیجه: هدف از شرح آیات بالا این بود که

تأثیر اعمال را در اخلاق، و شکل گیری روح و جان انسان را در پرتو آن روشن سازیم؛ و از مجموع آنها چنین می توان نتیجه گرفت که برای خود سازی و تهذیب نفس باید مراقب اعمال خود بود؛ زیرا تکرار گناه و زشتیها از يك سو قبح اعمال را از بین می برد و از سوی دیگر روح انسان به آن عادت می کند، و تدریجا به صورت ملکات ردیله رسوخ پیدا می کند به گونه ای که انسان نه تنها از آن ناراحت نخواهد بود، بلکه گاه به آن افتخار می کند!

چگونگی تأثیر عمل در اخلاق در روایات اسلامی

آنچه در بالا در آیات فوق در مورد رابطه عمل و اخلاق منعکس بود، در روایات اسلامی نیز بوضوح دیده می شود، از جمله:

1- در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: ما من عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلك السواد، و ان تمادی فی الذنوب زاد ذلك السواد حتی یغطى البیاض، فاذا غطى البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابداء، و هو قول الله عزوجل: کلا بل ان علی قلوبهم ما کانوا یکسبون؛ هیچ بنده ای نیست مگر این که در قلب او نقطه روشنی است (که حقایق را با آن درک می کند و او را به سوی سعادت و فضیلت فرا می خواند) هنگامی که گناهی مرتکب می شود، در آن نقطه روشن، نقطه سیاهی پیدا می شود؛ اگر توبه کند، آن نقطه سیاه برطرف می گردد؛ و اگر به گناهان خویش ادامه دهد، پیوسته آن سیاهی رو به فرونی می رود تا تمام نقطه روشن را بپوشاند؛ هنگامی که نقطه روشن پوشیده شد، آن شخص هرگز به سوی خیر و (نیکی بر نمی گردد؛ و این همان است که خداوند عزوجل فرموده: چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان همچون زنگاری بر دلهايشان نشسته است! (۶۵)

این روایت بخوبی نشان می دهد که تراکم گناهان، سبب پیدایش رذائل و دور ماندن از فضائل است، تا آنجا که روح بکلی تاریک می شود و پلهای پشت سر ویران می گردد، و راه بازگشت وجود نخواهد داشت!

2- در وصیتنامه معروف امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزند رشیدش امام حسن علیه السلام می خوانیم: ان الخیر عادة؛ نیکی عادت است! (۶۶) همین مضمون در کنز العمال از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: الخیر عادة و الشر لجاجة؛ نیکی عادت است و شر لجاجت است! (۶۷) باز همین معنی به شکل دیگری در سخنان امام سجاد علی بن الحسین علیهما السلام دیده می شود، فرمود: احب لمن عود منکم نفسه عادة من الخیر ان یدوم علیها؛ دوست دارم کسی که از شما عادت نیکی را پذیرفته است آن را پیوسته ادامه دهد! (۶۸)

از این روایات می توان استفاده کرد که تکرار عمل اعم از نیک و بد سبب می شود که حالتی در نفس به عنوان عادت به نیکی یا بدی پیدا شود؛ یا به تعبیر دیگر، خلق و خوی خاصی از آن شکل گیرد و همان خلق و خوی در آینده مبدا اعمال مشابه می شود؛ در نتیجه، هم اعمال نیک و بد، در ایجاد اخلاق نیک و بد اثر می گذارد و هم اخلاق نیک و بد در ایجاد اعمال نیک و بد مؤثر است (تأثیر متقابل)

3- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام در همان وصیتنامه معروف امام حسن علیه السلام می خوانیم: و عود نفسك التصبر علی المکره، و نعم الخلق التصبر فی الحق؛ خود را به شکیبایی در برابر ناملایمات عادت ده! و چه نیک است شکیبایی در طریق حق! (۶۹) در اینجا نیز به روشنی رابطه عادت که زاینده تکرار عمل است با خلق و خوی شکیبایی و صبر دیده می شود.

4- در بسیاری از روایات توبه آمده است که باید در توبه از گناه، تعجیل کرد و از تسویف یعنی به عقب انداختن آن پرهیز نمود (مبادا آثار گناه در دل بماند و با گذشت زمان تبدیل به يك خلق و خو شود؛ در حدیثی از امام جواد علیه السلام می خوانیم: تاخیر التوبة اغترار، و طول التسویف حیرة... و الاصرار علی الذنب امن لمکر الله؛ تاخیر توبه موجب غرور و غفلت، و امروز و فردا کردن سبب حیرت، و اصرار بر گناه موجب بی اعتنایی به مجازات الهی است. (۷۰)

تعبیر جالب دیگری در حدیث نبوی که در زمینه توبه وارد شده است، دیده می شود، می فرماید: من تاب، تاب الله علیه و امرت جوارحه ان تستر علیه، و بقاع الارض ان تکتب علیه و انسیت الحفظة ما کانت تکتب علیه؛ کسی که توبه کند و به سوی خدا باز گردد، خداوند به سوی او باز می گردد؛ و به اعضاء و جوارح او دستور داده می شود که گناه را مکتوم دارند و به نقاط مختلف زمین (که بر آن گناه کرده) نیز همین دستور داده می شود، و فرشتگان نویسنده اعمال، آنچه را نوشته بودند به فراموشی می سپرند. (۷۱)

این تعبیر نشان می دهد که توبه، آثار گناه را می شوید و صفا و قداست اخلاقی نخستین را با می گرداند. همین معنی بطور آشکارتر در حدیث علوی آمده است، می فرماید: التوبة تطهر القلوب و تغسل الذنوب؛ توبه قلبها را پاک می کند و گناهان را می شوید! (۷۲) این تعبیر نیز بخوبی نشان می دهد که گناه آثاری بر قلب می گذارد که تدریجا به صورت خلق و خوی باطنی در می آید و توبه این آثار را می شوید و اجازه نمی دهد تشکیل خلق

و خوی دهد. تعبیر به ظهور بودن توبه در روایات متعدد دیگر نیز آمده است که همه حاکی از رابطه گناه و تشکیل حالات زشت درونی است. (۷۳)

در مناجات‌های پانزده گانه معروف و بسیار پرمعناى امام علی بن الحسین علیه السلام، در مناجات اول که مناجات توبه کنندگان است، چنین آمده است: و امان قلبی عظیم جنایتی فاحیه بتوبه منك یا املی و بغیتی؛ خداوندا! جنایت بزرگ من موجب مرگ قلم شده و از تو می خواهم که با توبه آن را زنده کنی ای امید و آرزوی من! (۷۴) آری! گناه روح و جان انسان را آلوده تر می کند و بر اثر تکرار چنان می شود که گویی مرده است؛ و توبه موجب حیات دل و نشاط جان می شود!

بنابراین، پویندگان راه فضیلت و سیر و سلوک الی الله، برای تحکیم پایه های فضائل اخلاقی باید دقیقاً مراقب آثار مثبت و منفی اعمال نیک و بد در روح و جان خود باشند و بدانند هیچ عملی نیست مگر این که در دل و جان اثر می گذارد؛ اگر اعمال پاک و نیک است، روح را به رنگ خود در می آورد و اگر زشت و آلوده و ناپاک است، آلودگی را به درون روح و جان و اخلاق می کشاند

7- رابطه اخلاق و تغذیه

شاید در ابتدای امر، عنوان بالا برای بعضی مایه شگفتی شود، که چگونه می تواند تغذیه در اخلاق و روحيات و ملکات نفسی اثر بگذارد؟ چرا که آن مربوط به جسم است و این مربوط به روح، ولی با توجه به رابطه بسیار نزدیک و تنگاتنگی که در میان جسم و روح آدمی است، جایی برای این تعجب باقی نمی ماند. بسیار می شود که يك حالت بحرانی روحی و غم و اندوه شدید جسم را در مدت کوتاهی، ضعیف و پژمرده و ناتوان می سازد، موهای انسان را سفید، چشم را کم نور، قوت و توان را از دست و پا می گیرد؛ عکس این مساله نیز صادق است که حالات خوب جسمانی در روح انسان اثر می گذارد، روح را شاداب و فکر را قوت می بخشد. از قدیم الایام تاثیر غذاها بر روحيات اخلاق انسانی مورد توجه دانشمندان بوده است و حتی این مطلب جزء فرهنگ توده های مردم شده است؛ مثلاً، خونخواری را مایه قساوت و سنگدلی می شمردند، و معتقد بودند که عقل سالم در بدن سالم است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی نیز نشانه های روشنی برای این معنی دیده می شود. از جمله در آیه ۴۱ سوره مائده درباره گروهی از یهود که مرتکب کارهای خلافی از قبیل جاسوسی بر ضد اسلام و تحریف حقایق کتب آسمانی شده بودند، می فرماید: آنها کسانی هستند که خدا نخواسته است دلهایشان را پاک کند (اولئك الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم ..!) و بلافاصله در آیه بعد می فرماید: سماعون للكذب اکالون للسحت؛ آنها بسیار به سخنان تو گوش فرا می دهند تا آن را تکذیب کنند و بسیار مال حرام می خورند! این تعبیر نشان می دهد که آلودگی دلهای آنها بر اثر اعمالی همچون تکذیب آیات الهی، و خوردن مال حرام بطور مداوم بوده است؛ زیرا بسیار از فصاحت و بلاغت دور است که اوصافی را برای آنها بشمرد که هیچ ارتباطی با جمله لم یرد الله ان یطهر قلوبهم نداشته باشد. و از این جا روشن می شود که خوردن مال حرام سبب تیرگی آئینه دل و نفوذ اخلاق رذیله و فاصله گرفتن با فضائل اخلاقی است.

در آیه ۹۱ سوره مائده درباره شراب و قمار می فرماید: شیطان می خواهد در میان شما به وسیله شراب و قمار، عداوت ایجاد کند؛ انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر. بی شك عداوت و بغضاء دو حالت درونی و اخلاقی است که در آیه بالا رابطه میان آن و نوشیدن شراب ذکر شده، و این نشان می دهد که غذا و نوشیدنی حرامی همچون شراب می تواند در شکل گیری رذائل اخلاقی همانند پرخاشگری و ستیزه جویی و عداوت و دشمنی اثر بگذارد. در آیه ۵۱ سوره مؤمنون می خوانیم: ای پیامبر! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید؛ یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا. بعضی از مفسران معتقدند ذکر این دو (خوردن غذاهای پاک و انجام عمل صالح) پشت سر یکدیگر دلیل بر وجود يك نوع ارتباطی بین این دو است، و اشاره به این است غذاهای مختلف آثار اخلاقی متفاوتی دارد، غذای حلال و پاک، روح را پاک می کند و سرچشمه عمل صالح می شود، و غذاهای حرام و ناپاک روح و جان را تیره و سبب اعمال ناصالح می گردد. (۷۵) در تفسیر روح البیان بعد از اشاره به ارتباط عمل صالح با بهره گیری از غذای حلال به اشعار زیر استناد شده: علم و حکمت زاید از لقمه حلال عشق و رقت آید از لقمه حلال! لقمه تخم است و برش اندیشه ها لقمه بحر و گوهرش اندیشه ها و در شعر دیگری نقل می کند: قطره باران تو چون صاف نیست گوهر دریای تو شفاف نیست! (۷۶) در تفسیر اثنی عشری، در ذیل همین آیه نیز اشاره به رابطه صفا و نورانیت قلب و اعمال صالح با تغذیه حلال شده است. (۷۷)

رابطه تغذیه و اخلاق در روایات اسلامی

گرچه رابطه بالا در آیات قرآنی کمرنگ است، و تنها اشارتی به چشم می خورد؛ ولی این معنی (رابطه اخلاق و تغذیه) در روایات اسلامی دامنه گسترده ای دارد که نمونه هایی از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم:

1- در روایات متعددی می خوانیم: یکی از شرایط استجاب دعا پرهیز از غذای حرام؛ از جمله، در حدیثی آمده است که شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: احب ان يستجاب دعائي؛ دوست دارم دعای من مستجاب شود! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: طهر مأكلك ولا تدخل بطنك الحرام؛ غذای خود را پاک کن از غذای حرام پرهیز نما! (۷۸)

همین معنی از همان بزرگوار با تعبیر دیگری آمده است، می فرماید: من احب ان يستجاب دعائه فليطيب مطعمه و مكسبه؛ کسی که دوست دارد دعایش مستجاب شود، طعام و کسب خود را از حرام پاک کند! (۷۹)

با توجه به این که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: ان الله لا يستجيب دعاء بظهر قلب قاس؛ خداوند دعایی را که از قلب قساوتمند برخیزد مستجاب نمی کند! (۸۰) می توان نتیجه گرفت که غذای ناپاک و حرام، قلب را تاریک و قساوتمند می کند؛ و به همین دلیل، دعای حرامخواران مستجاب نمی شود. و از اینجا به رابطه نزدیکی که در میان ناپاکی درون و تغذیه حرام وجود دارد، می توان پی برد.

در حدیث معروف امام حسین علیه السلام در روز عاشورا آمده است که بعد از ایراد آن سخنان داغ و پر محتوا و گیرا در برابر لشکر لجوج و قساوتمند کوفه، هنگامی که ملاحظه کرد آنها حاضر به سکوت و گوش دادن به سخنانش نیستند، فرمود: (آری! شما حاضر به شنیدن سخن حق نیستید زیرا) ملئت بطونكم من الحرام فطبع الله علی قلوبكم؛ شکمهای شما از غذاهای حرام پر شده است، در نتیجه خداوند بر دلهای شما مهر زده است (و هرگز حقایق را درک نمی کنید!) (۸۱)

2- در روایات دیگری آمده است؛ که رابطه ای در میان خوردن غذای حرام و عدم قبول نماز و روزه و عبادات، وجود دارد؛ از جمله، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: من اكل لقمة حرام لن تقبل له صلوة اربعین ليلة، و لم تستجب له دعوة اربعین صباحا و كل لحم ینبته الحرام فالنار اولی به و ان اللقمة الواحدة تنبت اللحم؛ هرکسی لقمه ای از غذای حرام بخورد تا چهل شب نماز او قبول نمی شود و تا چهل روز دعای او مستجاب نمی گردد؛ و هر گوستی که از حرام بروید، آتش دوزخ برای آن سزاوارتر است؛ و حتی یک لقمه نیز باعث روییدن گوشت می شود! (۸۲) بیهی است برای قبولی نماز، شرایط زیادی لازم است، از جمله حضور قلب و پاکی دل، اما غذای حرام پاکی قلب و صفای دل را از انسان می گیرد.

3- در روایات متعدد دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام آمده است که: من ترك اللحم اربعین صباحا ساء خلقه؛ کسی که چهل روز گوشت را ترك کند، اخلاق او بد می شود! (۸۳)

از این احادیث بخوبی استفاده می شود که در گوشت ماده ای است که اگر برای مدت طولانی از بدن انسان قطع شود، در روحيات و اخلاق او اثر می گذارد، و کج خلقی و بد اخلاقی به بار می آورد. البته استفاده زیاد از گوشت حیوانات نیز در بعضی از روایات مضموم شمرده شده، ولی از ترك آن برای مدت طولانی نیز در بسیاری از روایات نهی شده است.

4- در روایات زیادی که در کتاب اطعمه و اشربه آمده است، رابطه ای میان بسیاری از غذاها و اخلاق خوب و بد، بیان گردیده به عنوان نمونه:

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: علیکم بالزیت فانه یکشف المرّة.... و یحسن الخلق؛ بر شما لازم است که از زیت (زیت به معنی روغن زیتون یا هرگونه روغن مایع است) استفاده کنید، زیرا صفر را از بین می برد... و اخلاق انسان را نیکو می کند! (۸۴)

5- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: که از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند من سره ان یقل غیظه فلیاکل لحم الدراج؛ کسی که دوست دارد خشم او کم شود گوشت دراج را بخورد! (۸۵)

(از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که رابطه ای میان تغذیه و خشم و بردباری وجود دارد.)

6- در روایت مشروعی از تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده درباره این که چرا خداوند خون را حرام کرده می فرماید: و اما الدم فانه یورث الکلب و قسوة القلب و قلة الرفاة و الرحمة لا یؤمن ان یقتل ولده و والديه.... این که خداوند خوردن خون را حرام کرده به خاطر آن است که سبب جنون و سنگدلی و کمبود رفت و مهربانی می شود... تا آنجا که ممکن است فرزند و یا پدر و مادرش را به قتل برساند!

در بخش دیگری از این روایت می فرماید: و اما الخمر فانه حرمها لفعلمها و فسادها وقال ان مدمن الخمر کعابد الوثن و یورث ارتعاشا و یذهب بنوره و یهدم مروته؛ و اما شراب، خداوند آن را به خاطر تاثیر و فسادش حرام کرده است و فرمود شخص دائم الخمر مانند بت پرست است بدنش لرزان می شود، و نور (معنویت) او را از بین می برد، و شخصیت او را ویران می سازد! (۸۶)

7- در روایات متعددی که در کافی درباره انگور آمده است رابطه میان خوردن انگور و برطرف شدن غم و

اندوه دیده می شود؛ از جمله، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: شکی نبی من الانبیاء الی الله عزوجل الغم فامرہ الله عزوجل باکل العنب؛ یکی از پیامبران الهی از غم و اندوه (و افسردگی) به پیشگاه خداوند متعال شکایت کرد؛ خداوند متعال به او دستور داد که انگور بخورد (۸۷) این حدیث تأکید بیشتری است بر مساله ارتباط تغذیه با مسائل اخلاقی .

8- در احادیث متعددی نیز رابطه خوردن انار و از میان رفتن وسوسه های شیطنی و به وجود آمدن نورانیت قلب دیده می شود؛ از جمله، در حدیث معتبری از امام صادق علیه السلام آمده است که می فرمود: من اکل رمانة علی الریق انارت قلبه اربعین یوما؛ کسی که يك انار را ناشتا بخورد، چهل روز قلبش را نورانی می کند. (۸۸)

9- روایت متعددی در باب خوردن تعبیراتی دیده می شود که همه نشانه ارتباط تغذیه با روحیات و مسائل اخلاقی است؛ از جمله، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که به جعفر (ابن ابی طالب) علیهما السلام فرمود: یا جعفر کل السفرجل فانه یقوی القلب و یشجع الجبان؛ ای جعفر! به بخور قلب را تقویت می کند و ترسو را شجاع می سازد (89) !

10- در بعضی از احادیث رابطه میان غذای اضافی و سنگدلی و قساوت و عدم پذیرش موعظه دیده می شود؛ از جمله، در کتاب اعلام الدین از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود: ایاکم و فضول المطعم فانه یسم القلب بالقسوة و بیطیء بالجوارح عن الطاعة و یصم الهمم عن سماع الموعظة؛ از غذای اضافی پرهیزید که قلب را پر قساوت می کند و از اطاعت حق تنبل می سازد و گوش را از شنیدن موعظه کر می نماید !
فضول الطعام (غذای اضافی) ممکن است اشاره به پر خوری باشد یا غذاهای باقی مانده و فاسد شده، و در هر حال از رابطه تغذیه و مسائل اخلاقی خیر می دهد. همین معنی در بحار الانوار از بعضی از روایات اهل سنت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. (۹۰)

از این حدیث بخوبی استفاده می شود که غذای اضافی سه پیامد سوء دارد: قساوت می آورد؛ انسان را در انجام عبادات و طاعات تنبل می کند؛ و گوش شنوا را در برابر مواعظ از انسان می گیرد !
این مطلب کاملا محسوس است که وقتی انسان غذای زیاد و سنگین می خورد عبادات را به زحمت به جا می آورد و نشاطی برای عبادت ندارد بعکس هنگامی که غذای ساده و کم می خورد قبل از اذان صبح بیدار است نشاط دارد و حالت مطالعه و عبادت دارد .

همچنین به تجربه رسیده است هنگامی که انسان روزه می گیرد رقت قلب پیدا می کند و آمادگی بیشتر برای شنیدن مواعظ در او حاصل می شود؛ بعکس هنگامی که شکم پر است فکر انسان درست کار نمی کند و خودش را از خدا دور می بیند .

11- در احادیث اسلامی در ارتباط نوشیدن عسل با صفای قلب، از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: العسل شفاء من کل داء و لا داء فیه یقل البلغم و یجلی القلب؛ عسل شفای تمام بیماریها است و در آن بیماری نیت بلغم را کم می کند و قلب را صفا می بخشد. (۹۱)

نتیجه:

از مجموع آنچه در بالا آوردیم و روایات فراوان دیگر که ذکر آنها به طول می انجامد بخوبی استفاده می شود که رابطه نزدیکی میان تغذیه و روحیات و اخلاقیات وجود دارد، هرگز نمی گوئیم غذاها علت تامه برای اخلاق خوب یا بد است، بلکه همین اندازه می دانیم که طبق روایات بالا یکی از عوامل زمینه ساز پاکي و اخلاق، تغذیه است هم از نظر نوع غذاها و هم از نظر حلال و حرام بودن آنها .

دانشمندان امروز نیز معتقدند بسیاری از پدیده های اخلاقی به خاطر هورمونهای است که غده های بدن تراوش می کند و تراوش غده ها رابطه نزدیکی با تغذیه انسان دارد؛ بر همین اساس، بعضی معتقدند که گوشت هر حیوانی حاوی صفات آن حیوان است، و از طریق غده ها و تراوش آنها در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می کنند اثر می گذارد. گوشت درندگان انسان را درنده خو می کند، و گشت خوک صفت بی بندوباری جنسی را که از ویژگیهای این حیوان است به خورنده آن منتقل می سازد .

این از نظر رابطه طبیعی و مادی، از نظر رابطه معنوی نیز آثار خوردن غذای حرام غیر قابل انکار است، غذای حرام قلب را تاریک و روح را ظلمانی می کند و فضائل اخلاقی را ضعیف می سازد .

این سخن با ذکر يك داستان تاریخی که مورخ معروف مسعودی در مروج الذهب آورده پایان می دهیم :
او از فضل بن ربیع نقل می کند که شریک ابن عبدالله روزی وارد بر مهدی خلیفه عباسی شد، مهدی به او گفت باید حتما یکی از سه کار را انجام دهی، شریک سؤال کرد کدام سه کار؟ گفت یا قضاوت را از سوی من بپذیری و یا تعلیم فرزندم را بر عهده بگیری، و یا غذائی (با ما) بخوری! شریک فکری کرد و گفت سومی از همه آسانتر است، مهدی او را نگهداشت و به آشپز گفت انواعی از خوراک مغز آمیخته با شکر و عسل برای او فراهم ساز .

هنگامی که شریک از آن غذای بسیار لذیذ و (طبعاً حرام) فارغ شد، آشپز رو به خلیفه کرد و گفت این پیرمرد بعد از خوردن این غذا هرگز بوی رستگاری را نخواهد دید! فضل ابن ربیع می گوید مطلب همین گونه شد، و شریک ابن عبدالله بعد از این ماجرا هم به تعلیم فرزندان آنها پرداخت و هم منصب قضاوت را از سوی آنها پذیرفت (92).

صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی

می دانیم اعمال انسان همیشه در درون و جان او ریشه دارد؛ یا به تعبیر دیگر، اعمال ظهور و بروز صفات درونی است، یکی به منزله ریشه و دیگری به منزله ساقه و شاخ و برگ و میوه است. به همین دلیل، اعمال اخلاقی از صفات اخلاقی جدا نیست؛ مثلاً، نفاق که از صفات رذیله است، ریشه ای در عمق جان انسان دارد و از شخصیت دو گانه و ضد توحیدی او، حکایت می کند. همین صفت درونی سبب انجام اعمال منافقانه یا ریاکارانه می شود. حسد نیز حالتی در درون جان است که نسبت به نعمتهای خداوند که به دیگران داده شده است رشک می برد، همین صفت خود را در لایه لای اعمال خرابکارانه، در برابر شخص محسود و سنگ انداختن در مسیر سعادت او نشان می دهد.

کبر و غرور خود برتر بینی، همگی از صفات درون است که ناشی از جهل انسان به قدر و مقام خویش می باشد، و یا کمی ظرفیت در برابر مواهب الهی، اما همین صفت درونی در لایه لای اعمال بخوبی خود را آشکار می سازد، و از طریق بی اعتنایی، پرخاشگری، هتاک و تحقیر دیگران، ظاهر می شود. و شاید به همین دلیل، علمای اخلاق در کتب اخلاقی، معمولاً این دو را از هم جدا نکرده اند، گاه به سراغ ریشه و صفات درون می روند، و گاه به سراغ شاخ و برگ و اعمال برون، از اولی به صفات اخلاقی می شود و از دومی به اعمال اخلاقی. البته اعمال اخلاقی، موضوع مباحث فقهی است، و فقهاء پیرامون آن از دیدگاه خود بحث می کنند، ولی با این حال علمای اخلاق نیز از آن سخن می گویند، البته دیدگاه عالم اخلاق با فقیه متفاوت است، فقیه از نظر احکام پنجگانه (جوب و حرمت و استحباب و کراهت و اباحه) و احیاناً ثواب و عقاب، به این افعال می نگرد، ولی عالم اخلاق، از این نظر که نشانه کمال روح یا انحطاط و نقص آن است به آن نگاه می کند. و با این بیان فرق صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی و همچنین دیدگاه فقیه و عالم اخلاق روشن می گردد.

پی نوشتها

- 1- این تفسیر را فخر رازی به عنوان اولین احتمال در معنی آیه، ذکر کرده است (تفسیر فخر رازی، جلد ۱۴، صفحه ۱۴۴)؛ جمعی دیگر نیز آن را از ابن عباس نقل کرده اند.
- 2- این تفسیر در مجمع البیان و تفسیر الحدید در ذیل آیه بالا مورد بحث قرار گرفته است.
- 3- وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۱۹، حدیث ۷ - بحار الانوار، جلد ۱۰۰، صفحه ۲۳۲، حدیث ۱۰.
- 4- نور الثقلین، جلد اول، صفحه ۵۴۱.
- 5- سوره زخرف، آیات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸.
- 6- سوره صافات، آیات ۵۱ تا ۵۷.
- 7- سوره فرقان، آیات ۲۷ و ۲۸ و ۲۹.
- 8- برای نقیض از ماده قیض معانی مختلفی نقل کرده اند؛ بعضی آن را به معنی تسبیب و بعضی به معنی تقدیر و برکندن و بعضی مانند راغب به معنی مسلط ساختن می دانند چرا که قیض به معنی پوست سفیدی است که روی تخم مرغ را گرفته (و آن را احاطه کرده است)
- 9- سوره زخرف، آیه ۳۹.
- 10- سوره صافات، آیات ۵۰ تا ۵۳.
- 11- اصول کافی، جلد ۲، ص ۳۷۵ باب مجالسة اهل المعاصی، حدیث ۳.
- 12- همان مدرک
- 13- کتاب صفات الشیعه صدوق (طبق نقل بحار، ج ۷۱، ص ۱۹۷)
- 14- و ۱۵- و ۱۶- غرر الحکم
- 17- بحار الانوار، ج ۷۱، صفحه ۱۸۸.
- 18- همان مدرک، ص ۱۸۹.
- 19- نهج البلاغه، وصیت علی(ع) به امام حسن(ع) (نامه ۳۱)
- 20- صفات الشیعه صدوق، طبق نقل بحار، ج ۷۱، صفحه ۱۹۷.
- 21- خصال (مطابق نقل بحار، ج ۷۱، ص ۱۹۵)

- 22- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۲۴ .
- 23- تفسیر فخر رازی و تفسیر مراغی، ذیل آیه مورد بحث .
- 24- باید توجه داشت کفل اگر بدون تشدید باشد به معنی به عهده گرفتن سرپرستی و کفالت است، و اگر به صورت ثلاثی مزید (کفل با تشدید) استعمال شود، به معنی انتخاب کفیل برای دیگری است، و طبق تعبیر بالا، خداوند زکریا را برای کفالت مریم برگزید (بنابراین کفل در اینجا دو مفعول گرفته، یکی ضمیر هاء که به مریم بر می گردد، و دوم زکریا)
- 25- به نور الثقلین جلد ۱، صفحه ۳۳۱ مراجعه شود .
- 26- نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۷۲ .
- 27- غررالحکم
- 28- غررالحکم
- 29- نهج البلاغه
- 30- لئالی الاخبار
- 31- وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۵۳ - ۵۴ .
- 32- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۳۰، سوره روم .
- 33- کنز العمال، حدیث ۴۵۱۹۲ .
- 34- به کتاب وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۱۲۲ تا ۱۳۲ مراجعه شود .
- 35- کنز العمال، حدیث ۴۵۴۱۱ .
- 36- بحار، جلد ۷۱، صفحه ۶ (جوامع الحقوق)
- 37- غرر الحکم .
- 38- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه)
- 39- غرر الحکم .
- 40- و ۴۱- غرر الحکم
- 42- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۳۷ .
- 43- همان مدرک، صفحه ۶۸، حدیث ۴ .
- 44- غرر الحکم .
- 45- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷ .
- 46- غرر الحکم .
- 47- تحف العقول، صفحه ۲۱ .
- 48- غرر الحکم .
- 49- و ۵۰- و ۵۱- غرر الحکم
- 52- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۷۰ .
- 53- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۶۸ .
- 54- بعضی از مفسران گفته اند: بر اثر رابطه نزدیکی که میان قلب و صورت انسان است، هنگامی که روح و قلب انسان مملو از شادمانی می شود (خون شفاف به طرف صورت حرکت می کند) و صورت نورانی و روشن و پر فروغ می گردد؛ و هنگامی که غم و اندوه بر روح انسان مسلط می گردد (جریان گردش خون شفاف در صورت کم می شود و) صورت زرد و تیره می گردد؛ و به (همین دلیل این دو پدیده به عنوان نشانه های سرور و شادمانی، و اندوه و غم شناخته می شود. (تفسیر روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث
- 55- تفسیر روح المعانی، جلد ۱۴، صفحه ۱۵۴، ذیل آیه مورد بحث .
- 56- علاقه مندان می توانند به تفسیر نمونه، جلد ۱۱، ذیل آیه ۵۸، سوره نحل مراجعه کنند .
- 57- بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۶۶ .
- 58- کنز العمال، حدیث ۴۳۰۷۹، جلد ۱۵، صفحه ۷۸۰ .
- 59- نهج البلاغه، نامه ۵۳ .
- 60- سوره نمل، آیه ۴ .
- 61- سوره انعام، آیه ۱۳۷ .
- 62- تفسیر فی ظلال، جلد ۶، صفحه ۶۷۵ .
- 63- نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۳۵۱، حدیث ۳۰ .
- 64- سوره احزاب، آیه ۵۳ .
- 65- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۷۳، حدیث ۲۰ .
- 66- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۳۲ .
- 67- کنز العمال، حدیث ۲۸۷۲۲ .

- 68- بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۹۹ .
- 69- نهج البلاغه، نامه ۳۱ .
- 70- بحار، جلد ۶، صفحه ۳۰ .
- 71- کنز العمال، حدیث ۱۰، صفحه ۷۹ .
- 72- غرر الحكم، شماره ۳۸۳۷ .
- 73- بحار، جلد ۶، صفحه ۱۲۱ و جلد ۹۱، صفحه ۱۳۳ .
- 74- بحار، جلد ۹۱، صفحه ۱۴۲ .
- 75- به تفسیر نمونه، جلد ۱۴، ذیل آیه ۵۱ مؤمنون مراجعه شود .
- 76- روح البیان، جلد ۶، صفحه ۸۸ .
- 77- تفسیر اثنی عشری، جلد ۹، صفحه ۱۴۵ .
- 78- بحار، جلد ۹۰، صفحه ۳۷۳ .
- 79- همان مدرک، صفحه ۳۷۲ .
- 80- بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۳۰۵ .
- 81- نقل از کتاب سخنان علی(ع) از مدینه تا کربلا، صفحه ۲۳۲ .
- 82- سفینه البحار، جلد ۱، ماده اکل .
- 83- وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۲۵، باب ۱۲ .
- 84- همان مدرک، صفحه ۱۲ .
- 85- فروغ کافی، جلد ۶، صفحه ۳۱۲ . (درج پرنده ای است شبیه به کبک که گوشت لذیذی دارد)
- 86- تفسیر برهان، جلد ۱، ذیل آیه ۳، سوره مائده، ص ۴۳۴ . و مستدرک، جلد ۱۶، صفحه ۱۶۳ .
- 87- کافی، جلد ۶، صفحه ۳۵۱، حدیث ۴ .
- 88- همان مدرک، صفحه ۳۵۴، حدیث ۱۱ .
- 89- همان مدرک، صفحه ۳۵۷، حدیث ۴ .
- 90- بحار، جلد ۷۴، صفحه ۱۸۲ .
- 91- بحار الانوار، جلد ۶۳، صفحه ۲۹۴ .
- 92- سفینه البحار، ماده شرك، و مروج الذهب، جلد ۳، صفحه ۳۱۰ .

فصل دوازدهم : گامهای عملی به سوی تهذیب اخلاقی

در این فصل به سراغ اموری می رویم که زمینه را برای پرورش فضائل اخلاقی فراهم می سازد و گام به گام انسان را به خدا نزدیکتر می سازد، و این بحث اهمیت فوق العاده ای در علم اخلاق دارد و از امور زیادی بحث می کند :

گام اول: توبه

بسیاری از علمای اخلاق نخستین گام برای تهذیب اخلاق و سیر الی الله را توبه شمرده اند، توبه ای که صفحه قلب را از آلودگیها پاک کند و تیرگیها را مبدل به روشنایی سازد و پشت انسان را از بار سنگین گناه سبک کند، تا براحتی بتواند طریق به سوی خدا را ببیماید. مرحوم فیض کاشانی در آغاز جلد هفتم المحجبه البیضاء که در واقع آغاز گر بحثهای اخلاقی است چنین می گوید: توبه از گناه و بازگشت به سوی ستار العیوب و علام الغیوب آغاز راه سالکین و سرمایه پیروزمندان و نخستین گام مریدان و کلید علاقه مندان و مطلع برگزیدگان و برگزیده مقربان است ! سپس اشاره به این حقیقت می کند که غالباً انسانها گرفتار لغزشهایی می شوند و با اشاره به لغزش آدم (که در واقع ترك اولی بود نه گناه) می گوید: چه اشکالی دارد که همه فرزندان آدم به هنگام ارتکاب خطاها به او اقتدا کنند، چرا که خیر محض، کار فرشتگان است، و آمادگی برای شر بدون جبران، خوی شیاطین است، و باز گشت به خیر بعد از شر، طبیعت آدمیان است؛ آن کس که به هنگام ارتکاب گناه و انجام شر به خیر باز گردد، حقیقتاً انسان است! در واقع توبه اساس دین را تشکیل می دهد، چرا که دین و مذهب انسان را به جدا شدن از بدیها و بازگشت به خیرات دعوت می کند؛ و با توجه به این حقیقت، لازم است توبه در صدر مباحث مربوط به اعمال و صفات نجابتبخش قرار گیرد. (۱)

به تعبیر دیگر، بسیار می شود که از انسان - مخصوصاً در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی الله لغزشهایی سر می زند، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود بکلی مایوس می گردد و برای همیشه از پیمودن این راه باز

می ماند؛ به همین دلیل، در مکتب تربیتی اسلام، توبه به عنوان يك اصل مهم مطرح است و از تمام آلودگان به گناه دعوت می کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این باب رحمت الهی وارد شوند. این حقیقت در سخنان امام علی بن الحسین علیهما السلام در مناجات تائبین با زیباترین صورتی بیان شده، الهی انت الذی فتحت لعبدک بابا الی عفوک سمیته التوبه فقلت توبوا الی الله توبه نصوحا، فما عذر من اغفل دخول الباب بعد فتحه؛ معبود من! تو کسی هستی که به روی بندگان دری به سوی عفو گشوده ای و نامش را توبه نهاده ای، و فرموده ای باز گردید به سوی خدا و توبه کنید، توبه خالص! حال که این در رحمت باز است، عذر کسانی که از آن غافل شوند چیست؟ (۲)

جالب این که خداوند علاقه فوق العاده ای به توبه بندگان دارد، چرا که آغاز تمام خوشبختیهای انسان است. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: ان الله تعالی اشد فرحا بتوبه عبده من رجل اضل راحلته و زاده فی لیلۃ ظلماء فوجدها؛ خداوند از توبه بنده اش بسیار شاد می شود، بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان (خطرناکی) در يك شب تاریک گم کرده و سپس آن را بیابد. (۳) این تعبیر که با کنایات و لطف خاصی آمیخته است، نشان می دهد که در واقع توبه، هم مرکب است و هم توشه راه، تا انسان وادی ظلمانی عصیان را پشت سر بگذارد و به سر منزل نور و رحمت و صفات والای انسانیت برسد. به هر حال، در بحث توبه مسائل زیادی مطرح است که اهم آنها، امور زیر است:

1- حقیقت توبه

2- وجوب توبه

3- عمومیت توبه

4- ارکان توبه

5- قبولی توبه عقلی است یا نقلی

6- تبعیض در توبه

7- دوام توبه

8- مراتب توبه

9- آثار و برکات توبه

1- حقیقت توبه

توبه در اصل به معنی بازگشت از گناه است (این در صورتی است که به شخص گنهکاری نسبت داده شود) ولی در قرآن و روایات اسلامی بارها به خدا نسبت داده شده است در این صورت به معنی بازگشت به رحمت است، همان رحمتی که به خاطر ارتکاب گناه از گنهکار سلب شده بود، پس از بازگشت او به خط عبادت و بندگی خدا، رحمت الهی به او باز می گردد و به همین دلیل یکی از نامهای خدا، تواب (یعنی بسیار بازگشت کننده به رحمت یا بسیار توبه پذیر) است.

در واقع واژه توبه مشتق لفظی یا معنوی است میان خدا و بندگان (ولی هنگامی که به بنده نسبت داده شود با کلمه الی متعدی می شود و هنگامی که خدا نسبت داده شود با کلمه علی (۴))

در المحجة البیضاء درباره حقیقت توبه چنین آمده است که توبه سه رکن دارد، نخست علم و دوم حال و سوم فعل که هر کدام علت دیگری محسوب می شود. منظور از علم شناخت اهمیت ضرر و زیانهای گناهان است، و این که حجاب میان بندگان و ذات پاک محبوب واقعی می شود. هنگامی که انسان این معنی را بخوبی درک کند، قلب او به خاطر از دست دادن محبوب ناراحت می شود و چون می داند عمل او سبب این امر شده، نادم و پشیمان می گردد؛ و این ندامت سبب ایجاد اراده و تصمیم نسبت به گذشته و حال و آینده می شود.

در زمان حال آن عمل را ترك می گوید، و نسبت به آینده تصمیم بر ترك گناهی که سبب از دست دادن محبوب می گردد می گیرد، و نسبت به گذشته درصدد جبران برمی آید. در واقع نور علم و یقین سبب آن حالت قلبی

می شود که سرچشمه ندامت است، و آن دامت سبب موضعگیریهایی سه گانه نسبت به گذشته و حال و آینده می گردد. (۵)

این همان چیزی است که بعضی از آن به عنوان انقلاب روحی تعبیر کرده اند، و می گویند توبه نوعی انقلاب در روح و جان آدمی است که او را وادار به تجدید نظر در برنامه های خود می کند .

2- وجوب توبه

تمام علمای اسلام در وجوب توبه اتفاق نظر دارند، و در متن آیات قرآن مجید کرارا به آن امر شده است؛ در آیه ۸ سوره تحریم می خوانیم: یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصحاً عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار؛ ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا باز گردید توبه کنید، توبه ای خالص و بی شائبه، امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است داخل کند. همه انبیای الهی هنگامی که برای هدایت امتهای منحرف ماموریت می یافتند، یکی از نخستین گامهایشان دعوت به توبه بود؛ چرا که بدون توبه و شستن لوح دل از نقش گناه، جایی برای نقش توحید و فضائل نیست .

پیغمبر بزرگ خداوند هود علیه السلام از نخستین سخنانش این بود: و یا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه؛ ای قوم من از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او باز گردید و توبه نمایید! (سوره هود، آیه ۵۲) پیامبر بزرگ دیگر صالح علیه السلام نیز همین سخن را پایه کار خود قرار می دهد و می گوید: فاستغفروه ثم توبوا الیه؛ از او طلب آمرزش کنید و به سوی او باز گردید و توبه کنید! (سوره هود، آیه ۶۱) حضرت شعیب علیه السلام نیز با همین منطوق به دعوت قومش پرداخت، و گفت: واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه ان ربی رحیم وود؛ از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او باز گردید و توبه کنید که پروردگارم مهربان و دوستدار (توبه کاران) است! (سوره هود، آیه ۹۰) (در روایات اسلامی نیز بر مساله وجوب فوری توبه تاکید شده است، از جمله :

1- در وصیت امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می خوانیم: وان قارفت سینه فعمل محوها بالتوبه؛ اگر مرتکب گناهی شدی، آن را به وسیله توبه هرچه زودتر محو کن! (۶) البته با توجه به این که امام مرتکب گناهی نمی شود، منظور در اینجا تشویق دیگران به توبه است .

2- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که به ابن مسعود فرمود: یابن مسعود لاتقدم الذنب و لا تؤخر التوبه، ولكن قدم التوبه و اخر الذنب؛ ای ابن مسعود! گناه را مقدم شمار، و توبه را تاخیر مینداز، بلکه توبه را مقدم کن و گناه را به عقب بینداز (و ترك کن (7))!

3- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: مسوف نفسه بالتوبه من هجوم الاجل علی اعظم الخطر؛ کسی که توبه را در برابر هجوم اجل به تاخیر بیندازد، در برابر بزرگترین خطر قرار می گیرد، (که عمرش پایان گیرد در حالی که توبه نکرده باشد)! (۸)

4- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام می خوانیم که از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: لیس شیء احب الی الله من مؤمن تائب او مؤمنه تائبة؛ چیزی در نزد خدا محبوبتر از مرد یا زن با ایمانی که توبه کند نیست! (۹) این تعبیر می تواند دلیلی به وجوب توبه باشد به خاطر این که توبه محبوبترین امور در نزد خدا شمرده شده است. علاوه بر این، دلیل عقلی روشنی بر وجوب توبه داریم و آن این که عقل حاکم بر این است که در برابر عذاب الهی- خواه یقین باشد یا احتمالی- باید وسیله نجاتی فراهم ساخت، و با توجه به این که توبه بهترین وسیله نجات است، عقل آن را واجب می شمرد؛ چگونه افراد گناهکار خود را از عذاب الهی در دنیا و آخرت می توانند محفوظ بشمرند در حالی که توبه نکرده باشند. آری! توبه واجب است، هم به دلیل صراحت آیات قرآن مجید و هم روایات اسلامی و هم دلیل عقل، و از این گذشته وجوب توبه در میان تمام علمای اسلام مسلم و قطعی است. بنابراین، ادله اربعه بر وجوب توبه دلالت می کند، و این وجوب فوری است زیرا مقتضای ادله چهارگانه ای که به آن اشاره شد، وجوب فوری می باشد، و در علم اصول این مساله بیان شده که تمام اوامر ظاهر در فوریت است، مگر این که دلیل بر خلاف آن قائم شود

-3-عمومیت توبه

توبه مخصوص به گناه یا گناهان خاصی نیست، و شخص و اشخاص معینی را شامل نمی شود، و زمان محدودی ندارد، و سن و سال و عصر و زمان خاصی در آن مطرح نیست. بنابراین، توبه از تمام گناهان است و نسبت به همه اشخاص و در هر زمان و هر مکان می باشد، همان گونه که اگر شرایط در آن جمع باشد بقبول درگاه الهی خواهد بود.

تنها استثنایی که در قبول توبه وجود دارد و در قرآن مجید به آن اشاره شده این است که اگر انسان زمانی به سراغ توبه رود که در آستانه برزخ قرار گرفته و مقدمات انتقال او از دنیا فراهم شده است و یا عذاب الهی فرا رسد (مانند توبه فرعون هنگامی که عذاب الهی فرا رسید و در میان امواج نیل در حال غرق شدن بود) پذیرفته نمی شود، و در آن زمان درهای توبه بسته خواهد شد، زیرا اگر کسی در آن حال توبه کند، توبه او اضطراری است نه اختیاری و توام با میل و رغبت؛ قرآن می گوید: و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن و لا الذین یموتون و هم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما؛ توبه کسانی که کارهای بدی انجام می دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد می گوید: الآن توبه کردم، پذیرفته نیست و نه توبه کسانی که در حال کفر از دنیا می روند (و در عالم برزخ توبه می کنند) اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم شده است! (۱۰)

در داستان فرعون می خوانیم: هنگامی که فرعون و لشکر یانش وارد مسیر خشکی داخل دریا شدند و ناگهان آنها فرو ریختند و فرعون در حال غرق شدن بود گفت: امنت انه لاله الا الذی امنت به بنواسرائیل و انا من المسلمین؛ من ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند نیست، و من از مسلمین هستم! (۱۱) ولی بلافاصله جواب شنید: آلئن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین؛ الان ایمان می آوری؟! در حالی که قبلا عصیان کردی و از مفسدان بودی (توبه ات در این حال پذیرفته نیست) (12)! درباره بعضی از قوام گذشته نیز می خوانیم: فلما راوا باسنا قالوا ائنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین؛ هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می شمردیم کافر شدیم! قرآن آن در پاسخ آنها می گوید: فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا سنة الله التی قد خلت فی عباده و خسر هنالك الکافرون؛ اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آنها سودی نداشت، این سنت خداوند است که همواره در میان بندگانش اجرا شده و آنجا کافران زیانکار شدند. (۱۳)

و به همین دلیل، در مورد حدود اسلامی هنگامی که شخص مجرم بعد از دستگیر شدن و گرفتاری در چنگال عدالت و کیفر و مجازات، توبه کند، توبه اش پذیرفته نیست؛ چرا که این گونه توبه ها معمولا جنبه اضطراری دارد، و هیچ گونه دلالتی بر تغییر موضوع مجرم ندارد. بنابراین توبه تنها در يك مورد پذیرفته نیست و آن جایی است که مساله از شکل اختیاری بودن بیرون رود و شکل اضطراری و اجباری بخود بگیرد. بعضی چنین پنداشته اند که توبه در سه مورد دیگر نیز پذیرفته نیست: اول در مورد شرك و بت پرستی زیرا قرآن مجید می فرماید: ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر مادون ذلك لمن یشاء؛ خداوند (هرگز) شرك را نمی بخشد و پایین تر از آن را برای هر کس بخواهد و شایسته بداند می بخشد! (۱۴)

ولی این سخن صحیح نیست؛ زیرا در این آیه گفتگو از توبه نیست، بلکه سخن از عفو بدون توبه است، به یقین تمام کسانی که در آغاز اسلام از شرك توبه کردند و مسلمان شدند توبه آنها پذیرفته شد، و همچنین تمام مشرکانی که امروز نیز توبه کنند و رو به اسلام آورند به اتفاق همه علمای اسلام توبه آنها پذیرفته می شود، ولی اگر مشرک توبه نکند و با حال شرك از دنیا برود مشمول غفران و عفو الهی نخواهد شد، در حالی که اگر با ایمان و توحید از دنیا بروند، ولی مرتکب گناهی شده باشند، ممکن است مشمول عفو الهی بشوند، و مفهوم آیه فوق همین است.

کوتاه سخن این که، عفو الهی شامل مشرکان نخواهد نشد ولی شامل مؤمنان می شود، اما توبه سبب آمرزش همه گناهان حتی شرك خواهد شد. دوم و سوم این که، توبه باید در فاصله کمی بعد از گناه باشد نه فاصله های دور، و نیز باید از گناهی باشد که از روی جهالت انجام گرفته است نه از روی عناد و لجابت، به دلیل این که هر دو مطلب در آیه ۱۷ سوره نساء آمده است: انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم و کان الله علیما حکیما؛ توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می دهند سپس بزودی توبه می کنند، خداوند توبه چنین اشخاص را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است. ولی این نکته قابل توجه است که بسیاری از مفسران این آیه را بر توبه کامل حمل کرده اند زیرا مسلم

است که اگر افرادی از روی عناد و لجاج مرتکب گناهی شوند سپس از مرکب لجاجت و غرور پایین آیند و رو به درگاه خدا آورند، توبه آنان پذیرفته می شود، و در تاریخ اسلام نمونه های فراوانی برای این گونه افراد است که نخست در صف دشمنان لجوج و عنود بودند و سپس باز گشتند و از دوستان مخلص شدند .

همچنین مسلم است که اگر انسان سالیان دراز گناه کند و بعد پشیمان شود و حقیقتاً توبه و جبران کند، توبه او پذیرفته خواهد شد. در حدیث معروفی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: هر کس یکسال قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد، سپس فرمود يك سال زیاد است، کسی که يك ماه قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد سپس افزود يك ماه نیز زیاد است، کسی که يك جمعه (يك هفته) قبل از مرگش توبه کند توبه او مورد قبول خداوند واقع می شود، باز افزود يك جمعه زیاد است کسی که يك روز قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه اش را پذیرا می شود، باز فرمود يك روز نیز زیاد است! کسی که يك ساعت قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه او را می پذیرد، سپس افزود يك ساعت هم زیاد است! کسی که قبل از آن که جانش به گلو رسد (در آخرین لحظه حیات و در حال اختیار) توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد! (۱۵) البته منظور این است که توبه با تمام شرایطش انجام گردد؛ مثلاً، اگر حقوق افرادی ضایع شده در همان لحظه به افراد مطمئن توصیه کند که حقوق آنها را بپردازند و سپس توبه کند. آیات فراوانی از قرآن نیز دلیل بر عمومیت توبه و شمول آن نسبت به جمیع گناهان است؛ از جمله :

1- در آیه ۵۳ سوره زمر می خوانیم: قل يا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتتقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم؛ بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است .

2- در آیه ۳۹ سوره مائده می خوانیم: فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فان الله یتوب علیه ان الله غفور رحیم؛ اما آن کسی که پس از ستم کردن توبه کند و جبران نماید خداوند توبه او را می پذیرد، خداوند آمرزنده و مهربان است. درست است که این آیه بعد از این بیان حد سارق آمده است ولی دارای مفهوم عام و گسترده ای که شامل همه گناهان می شود .

3- در آیه ۵۴ سوره انعام آمده: انه من عمل منکم سوء بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحیم؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح نماید، مشمول رحمت خدا می شود، چرا که خداوند غفور و رحیم است. در این آیه هرگونه عمل سوء که تمام گناهان را فرا می گیرد، قابل توبه و باز گشت ذکر شده است .

4- در آیه ۱۳۵ سوره آل عمران چنین آمده است: والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا الله و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون؛ و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند، و بر گناه اصرار نمی ورزند با این که می دانند. در این جا نیز با توجه به این که ظلم و ستم، هرگونه گناهی را شامل می شود، چرا که بعضی از گناهان ستم بر دیگران است و بعضی ظلم به خویشان، و در این آیه نسبت به همه آنها وعده پذیرش توبه داده شده است، عمومیت توبه نسبت به تمام گناهان اثبات می شود .

5- در آیه دیگری (آیه ۳۱ سوره نور) همه مؤمنان را مخاطب قرار داده می فرماید: وتوبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون لعلکم تفلحون؛ ای مؤمنان همگی به سوی خدا باز گردید تا رستگار شوید. واژه جمیعاً دلیل بر این است که هر گناهکاری دعوت به توبه شده است، و اگر توبه دارای مشمول و عموم نباشد، چنین دعوتی صحیح نیست. این نکته قابل دقت است که در آیات بالا در بعضی از موارد روی مساله اسراف تکیه شده و در مورد دیگر ظلم، و در مورد دیگر عمل سوء، و وعده آمرزش همه این عناوین بطور گسترده، در صورت توبه داده شده است؛ بنابراین، هر عمل سوء و هر ظلم و ستم و هر اسراف بر خویشان از انسان سر بزند و توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد. در این باره روایات زیادی در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده که درهای توبه تا آخرین لحظات عمر، مادام که انسان مرگ را با چشم خود نبیند باز است. این روایات را می توانید در کتابهای: بحار الانوار (۱۶) و اصول کافی (۱۷) و در المنثور (۱۸) و کنز العمال (۱۹) و تفسیر فخر رازی (۲۰) و تفسیر قرطبی (۲۱) و تفسیر روح البیان (۲۲) و تفسیر روح المعانی (۲۳) و کتب دیگر مطالعه فرمایید، و شاید بتوان گفت این حدیث از احادیث متواتر است .

-4- ارکان توبه

همان گونه که در بالا آمد حقیقت توبه، بازگشت از نافرمانی خدا به سوی اطاعت است، که ناشی از پشیمانی و ندامت نسبت به اعمال گذشته می باشد و لازمه این پشیمانی و علم به این که گناه حائل میان او و محبوب واقعی می گردد، تصمیم بر ترك آن در آینده و همچنین جبران مافات است؛ یعنی، تا آنجا که در توان دارد، آثار سوء گناهان گذشته را از درون و برون وجود خویش برچیند، و اگر حقوق از دست رفته ای است و قابل جبران است، جبران نماید. به همین دلیل، در قرآن مجید در آیات بسیاری این معنی تکرار شده است که توبه را با اصلاح و جبران همراه ساخته .

1- در آیه ۱۶۰ سوره بقره بعد از اشاره به گناه بزرگ کتمان آیات الهی و مجازات سخت آنها می فرماید: الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیهم و انا التواب الرحیم؛ مگر کسانی که توبه کنند و اصلاح نمایند و آنچه را کتمان کرده بودند آشکار سازند که من توبه آنها را می پذیریم، و من تواب رحیم هستم .

2- در آیه ۸۹ سوره آل عمران بعد از اشاره به مساله ارتداد (کافر شدن بعد از ایمان) و مجازات سخت آنها می افزاید: الا الذین تابوا من بعد ذلك و اصلحوا فان الله غفور رحیم؛ مگر کسانی که پس از آن توبه کنند و اصلاح نمایند (و در مقام جبران بر آیند) زیرا خداوند آمرزنده و بخشنده است .

3- در آیه ۱۴۶ سوره نساء، بعد از ذکر منافقان و سرنوشت شوم آنها می فرماید: الا الذین تابوا و اصلحوا و اعتصموا بالله و اخلصوا دینهم لله؛ مگر آنها که توبه کنند و جبران و اصلاح نمایند و به ذیل عنایت اهلی چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص نمایند .

4- در آیه ۵ سوره نور بعد از ذکر مجازات شدید قذف (وارد کردن اتهام زنا و مانند آن به دیگری) و مجازات شدید آنها در دنیا و آخرت، می افزاید: الا الذین تابوا من بعد ذلك و اصلحوا فان الله غفور رحیم؛ مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند (آنها را) می بخشد زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است .

5- سرانجام به صورت يك قانون کلی در همه گناهان، در آیه ۱۱۹ سوره نحل می خوانیم: ثم ان ربك للذین عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من بعد ذلك و اصلحوا ان ربك من بعدها لغفور رحیم؛ اما پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهالت بدی کرده اند و سپس توبه نموده و در مقام جبران بر آمده اند خداوند بعد از آن آمرزنده و مهربان است .

6- شبیه همین معنی در آیه ۸۲ سوره طه نیز آمده است آن جا که می فرماید: و انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدی؛ من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت شود می آمرزم و می بخشم. در این جا علاوه بر مساله بازگشت و عمل صالح (یعنی جبران گذشته) که دو رکن اساسی توبه است، به مساله ایمان و هدایت نیز اشاره شده است. در واقع گناه نور ایمان را کم می کند و انسان را از طریق هدایت منحرف می سازد؛ به همین دلیل، باید بعد از توبه تجدید ایمان کند و به راه هدایت باز گردد .

7- باز شبیه همین معنی در آیه ۵۴ سوره انعام نیز آمده که می فرماید: انه من عمل منکم سوء بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحیم؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید (مشمول رحمت خدا می شود چرا که) او آمرزنده مهربان است .

از مجموع آیات فوق، منطق قرآن در مساله توبه کاملا آشکار می شود، که توبه حقیقی تنها به گفتن استغفار و حتی ندامت از گذشته و تصمیم بر ترك در آینده نیست، بلکه افزون بر این باید کوتاهی هایی که در گذشته رخ داده و مفاسدی که در روح و جان انسان به وجود آمده و آثار سوئی که گناه در جامعه گذارده تا آن جا که امکان دارد جبران گردد و شستشوی کامل حاصل شود، این است توبه حقیقی از گناه نه تنها گفتن استغفرالله! نکته دیگری که در اینجا شایان توجه است این است که کلمه اصلاح بعد از ذکر توبه در آیات بالا مانند بسیاری از تعبیرات قرآن مفهوم جامع و گسترده ای دارد که هرگونه جبران مافات را شامل می شود، از جمله :

1- شخص توبه کار باید حقوقی را که از مردم پایمال کرده است به آنها باز گرداند؛ اگر در حیات هستند به خودشان، و اگر از دنیا رفته اند به وارثان آنها برساند .

2- اگر حیثیت کسی را به خاطر غیبت کردن یا اهانت لکه دار کرده باشد باید از او لیت بطلبد، و اگر از دنیا رفته است به تلافی حیثیت بر باد رفته، کار خیر برای او انجام دهد تا روح او راضی گردد .

3- اگر عباداتی از او فوت شد، قضا نماید. و اگر کفاره دارد (مانند ترك روزه عمدا و شکستن عهد و نذر) کفاره آن را بدهد .

4- توجه به این که گناه قلب را تاريك می سازد، باید آنقدر اطاعت و بندگی کند تا ظلمت دل را با نور اطاعت برطرف سازد .

جامعترین سخن درباره تفسیر معنی اصلاح همان چیزی است که در کلمات قصار امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه در شرح استغفار به معنی جامع و کامل آمده است. کسی در محضر آن حضرت گفت: استغفر الله گویی امام از طرز سخن او و یا سوابق و لواحق اعمالش می دانست که این استغفار جنبه صوری دارد و نه واقعی، به همین جهت از این استغفار بر آشفت و فرمود: *تكلتك امك اندری ما الاستغفار؟ الاستغفار درجة العلیین*؛ مادرت بر عزای تو بگریه، آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلند مرتبگان است! سپس افزود: *وهو اسم واقع علی سنة معان*؛ استغفار يك کلمه است اما شش معنی (و مرحله) دارد .

«اولها الندم علی ما مضی؛ نخست، پشیمانی از گذشته است .

«والثانی العزم علی ترك العود الیه ابدًا؛ دوم، تصمیم بر ترك آن برای همیشه است .

«و الثالث ان توءدی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله املس لیس عليك تبعة؛ سوم این که حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به آنها باز گردانی، به گونه ای که هنگام ملاقات پروردگار حق کسی بر تو نباشد .

«و الرابع ان تعمد الی كل فریضة عليك ضیعتها فتؤدی حقها؛ چهارم این که هر واجبی که از تو فوت شده حق آن را به جا آوری (و قضایا کفاره آن را انجام دهی) .

«و الخامس ان تعمد الی اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه بالاحزان حتی تلصق الجلد بالعظم وینشا بینهما لحم جدید؛ پنجم این که گوشتهایی که به واسطه حرام براندامت روئیده، با اندوه برگناه آب کنی، تا چیزی از آن باقی نماند، و گوشت تازه به جای آن بروید .

«و السادس ان تذیق الجسم الم الطاعة كما اقتنه حلاوة المعصية فعند ذلك تقول استغفر الله؛ ششم آن که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را چشیده ای درد و رنج طاعت را نیز بچشی،

«و پس از طی این مراحل بگو استغفر الله! (۲۴))

همین معنی در روایت دیگری از کمیل بن زیاد از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که عرضه می دارد: *یا امیر المؤمنین العبد یصیب الذنب فاستغفر الله منه فما حد الاستغفار؟*؛ ای امیرمؤمنان! انسان گناهی می کند و از آن استغفار می نماید، حد استغفار چیست؟ امام فرمود: *یا بن زیاد، التوبة؛* ای کمیل بن زیاد! حد آن توبه است. کمیل می گوید: *قلت بس؛* (۲۵) *گفتم: همین کافی است!* قال: *لا؛* فرمود: *نه قلت فکیف؟*؛ عرض کردم پس چگونه است؟ قال *ان العبد اذا اصاب دنبا يقول استغفر الله بالتحريك؛* فرمود: *هنگامی که انسان گناهی مرتکب می شود، استغفار را به عنوان سرآغاز حرکتی بر زبان جاری کند. قلت و ما التحريك؛* عرض کردم منظور از حرکت چیست؟ قال: *الشفتان و اللسان یزیدان ان یتبع ذلك بالحقیقة؛* فرمود: *لبها و زبان به گردش در می آید و مقصودش این است که آن را با حقیقت هماهنگ سازد. قلت وما الحقیقة؟*؛ عرض کردم حقیقت چیست؟ قال *تصدیق فی القلب، و اضمار ان لایعود الی الذنب الذی استغفر منه؛* فرمود: *منظور تصدیقی است که در دل (نسبت به قبح و زشتی گناه) حاصل شود و تصمیم بگیرد که هرگز به گناهی که از آن استغفار کرده است باز گشت نکند .*

کمیل می گوید عرض کردم: فاذا فعل ذلك فانه من المستغفرين؛ هنگامی این کار را انجام دهد در زمره توبه کنندگان است؟ قال: لا؛ امام فرمود: نه کمیل می گوید گفتیم: فكيف ذاك؛ پس توبه حقیقی چگونه است؟ امام فرمود: لانك لم تبلغ الى الاصل بعده؛ این به خاطر آن است که تو هنوز به اساس و ریشه توبه نرسیده ای! کمیل عرض می کند: فاصل الاستغفار ما هو؟؛ پس اصل استغفار، چیست؟ امام فرمود: الرجوع الى التوبة من الذنب الذي استغفرت منه و هي اول درجة العابدین؛ بازگشت به توبه از گناهی که استغفار از آن کردی، و این نخستین درجه عابدان است. سپس امام افزود: و ترك الذنب و الاستغفار اسم واقع لمعان ست؛ ترك گناه و استغفار اسمی است که شش معنی و مرحله دارد: سپس همان مراحل ششگانه ای را که در کلمات قصار نهج البلاغه آمده بود، با کمی تفاوت بیان فرمود. (۲۶) ممکن است گفته شود: اگر توبه این است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در این حدیث بیان فرموده، کمتر توبه کاری می توان پیدا کرد.

ولی باید توجه داشت که بعضی از شرایط شش گانه بالا شرط توبه کامل است، مانند شرط پنجم و ششم، اما چهار شرط دیگر، جزء شرایط واجب و لازم است. و به تعبیر بعضی از محققان، قسمت اول و دوم از ارکان توبه است، و قسمت سوم و چهارم از شرایط لازم، و قسمت پنجم و ششم از شرایط کمال است (۲۷). در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: اما علامة التائب فاربعة: النصيحة لله في عمله، و ترك الباطل، ولزوم الحق، و الحرص على الخير؛ علامت انسان توبه کار چهار چیز است: نخست خیر خواهی برای (آیین و بندگان) خدا، و ترك باطل و ملازمت حق و تلاش فراوان برای انجام کار خیر. (۲۸) این نکته نیز قابل توجه است که اگر گناه او عملی بوده که سبب گمراهی دیگران شده مانند تبلیغات سوء؛ بدعتگذاری در دین خدا، خواه از طریق بیان و سخن باشد یا از طریق کتابت و نوشته ها، اصلاح و جبران آن در صورتی حاصل می شود یا از طریق کتابت و نوشته ها اصلاح و جبران آن در صورتی حاصل می شود که تمام افرادی را که به خاطر عمل او به انحراف کشیده شده اند تا آنجا که در توان و قدرت دارد باز گرداند، در غیر این صورت توبه او پذیرفته نیست.

و از این جا روشن می شود که تحریف کنندگان آیات الهی و بدعتگذاران و تمام کسانی که مایه گمراهی مردم می شوند، تا چه حد توبه آنها سخت و سنگین است. این صحیح نیست که يك نفر در ملا عام یا از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی و نوشتن کتابها و مقالات مردم را به گمراهی بکشاند، و بعد در خانه خلوت بنشیند و از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید، به یقین چنین توبه ای هرگز مقبول نیست! همچنین کسانی که در حضور جمعیت و ملا عام، افرادی را به دروغگویی و بی عفتی و امثال این امور متهم می سازند، و بعد خصوصی نزد طرف می آیند و حلیت می طلبند، یا در غیاب آنها در خانه خلوت توبه می کنند، بی شك توبه آنها نیز قبول نیست، مگر این که طرف آنها را ببخشد، یا در ملا عام سخنان خود را باز پس بگیرند. به همین دلیل، در روایات متعددی می خوانیم افرادی که تهمت به مردم می زنند، و نسبتهای ناروا به اشخاص می دهند، بعد از اجرای حد شرعی، در صورتی توبه آنها قبول می شود که سخنان خود را باز پس گرفته، و خود را تکذیب کند. در حدیث معتبری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از حضرتش سؤال کردند: آیا کسی که حد الهی بر او جاری شد اگر توبه کند شهادتش مقبول است؟ فرمود: اذا تاب و توبته ان يرجع مما قال و يكذب نفسه عند الامام و عند المسلمين، فاذا فعل فان على الامام ان يقبل شهادته بعد ذلك؛ (آری) هنگامی که توبه کند و توبه اش به این است که از آنچه گفته باز گردد، و نزد امام و نزد مسلمین حاضر شود و سخنان خود را تکذیب کند، هنگامی که چنین کند بر امام لازم است که شهادت او را بپذیرد (و توبه اش قبول است) (۲۹)

در حدیث دیگری می خوانیم: اوحى الله عزوجل الى نبي من الانبياء قل لفلان و عزتي لو دعوتني حتى تنقطع اوصالك، ما استجيب لك، حتى ترد من مات الى مادعونه اليه فيرجع عنه؛ خداوند به یکی از پیامبران وحی فرستاد که به فلان شخص بگو به عزتم سوگند اگر آن قدر مرا بخوانی که بندهای تو از هم جدا شود، دعوت دعای تو را اجابت نمی کنم (و توبه ات را نمی پذیرم)، تا کسانی را که به خاطر دعوت تو منحرف شده اند و از دنیا رفته اند زنده کنی و از راه خطا باز گردند! (۳۰) این حدیث بخوبی نشان می دهد که مساله اصلاح و جبران تا چه حد گسترده است و بدون آن توبه بیشتر جنبه صوری یا مقطعی خواهد داشت. آخرین سخنی که در این جا لازم به ذکر است این است که کسانی که در برابر انبوه گناهان تنها به ذکر استغفار قناعت می کنند، بی آن که ارکان و شرایط آن را تحصیل نمایند گویی خود را به سخریه می کشند و یا توبه و استغفار را استهزا می نمایند. به همین دلیل، در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: التائب من الذنب كمن لا ذنب له، و المقيم على الذنب و هو مستغفر منه كالمستهزء؛ کسی که از گناه خویش توبه (کامل و جامع) الشرايط (کند، مانند کسی است که گناهی از او سر نزده، اما کسی که گناه را ادامه می دهد در حالی که از آن استغفار می کند، مانند کسی است که استهزاء می نماید (31).

5-قبولی توبه عقلی است یا نقلی؟

همه علمای اسلام اتفاق نظر دارند که توبه اگر جامع شرایط باشد در پیشگاه خداوند مقبول است. و آیات و روایات نیز بوضوح بر این مطلب دلالت می کند، ولی در این که آیا قبول توبه عقلی یا عقلایی یا نقلی است، بحثهایی وجود دارد.

جمعی معتقدند: سقوط عقاب و مجازات الهی بعد از توبه، جنبه تفضل دارد؛ اگر خداوند اراده کند بعد از توبه گناه بنده اش را نبخشد کاملاً ممکن است همان گونه که در میان مردم نیز معمول است که اگر کسی در حق دیگری ظلم کند، سپس عذر خواهی نماید، می تواند او را ببخشد یا نبخشد.

در حالی که جمعی دیگر سقوط عقاب را به وسیله توبه واجب و لازم دانسته اند، حتی عدم پذیرش او را بعد از عذر خواهی مجرم، زشت و ناپسند می دانند، و این کار مسلماً بر خداوند روا نیست.

ممکن است در این جا نظر سوم را بپذیرفت، و آن این که لزوم قبول توبه، امر عقلایی است، یعنی اگر چه عقل، پذیرش توبه و عذر خواهی را واجب و لازم نمی شمرد ولی بنای عقلای جهان بر این است که اگر کسی کار خلافی انجام داد، و بعد در مقام عذر خواهی برآمد، و تمام آثار سوء عمل خود را جبران نمود، به گونه ای که گویی هیچ چیز از میان نرفته است، اگر حیثیت کسی از دست رفته بود، اعاده حیثیت نمود، و اگر حقوقی پایمال شده بود، حق را بطور کامل جبران کرد، و اگر طرف قلباً ناراحت شده بود، ناراحتی او را از طرق مختلفی از میان برد؛ در چنین شرایطی، بنای تمام عقلای جهان بر این است که عذر و توبه را می پذیرند، و اگر کسی نپذیرد، او را کینه توز و خارج از موازین انسانیت و اخلاق می شمردند.

بی شک خداوند قادر متعال و بی نیاز از هر کس و هر چیز، سزاوارتر است که در این گونه موارد، توبه و عذر خواهی توبه کاران را بپذیرد و از مجازات آنها صرف نظر کند. بلکه ممکن است پا را از این فراتر گذاشت، و وجوب قبول توبه را عقلی شمرد و آن را منکی که قاعده قبح نقض غرض دانست.

توضیح این که: می دانیم خداوند از عبادات و اطاعت بندگان بی نیاز است و تکالیف الهی الطاف او برای تکامل و تربیت بندگان است؛ نماز و روزه و سایر عبادات، روح و جان ما را پرورش می دهد و روز به روز به خدا نزدیکتر می سازد؛ سایر واجبات و محرمات هر کدام به نحوی در تکامل ما تاثیر دارد.

در باره حج می خوانیم: ليشهدوا منافع لهم؛ مردم مأمور به زیارت خانه خدا هستند تا از منافع مادی و معنوی آن بهره مند شوند (۳۲) در آیات دیگر قرآن، نماز، سبب نهي از فحشاء و منکر (33) و روزه سبب تقوا (۳۴) و زکات مایه پاکي فرد و جامعه از رذائل اخلاقی و انحرافات شمرده شده است. (۳۵)

در روایات اسلامی نیز ایمان مایه پاکي از شرک، و نماز سبب پیراستن انسان از کبر ... و حج مایه وحدت مسلمین، و جهاد سبب عزت اسلام، و ... شمرده شده است. (۳۶) به این ترتیب، همه تکالیف الهی اسباب سعادت انسان و حلقه های تکامل او محسوب می شوند، همان سعادت و تکاملی که هدف اصلی آفرینش انسان و رسیدن به مقام عبودیت و قرب به خداست (و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون) (۳۷)

بی شک وجوب توبه و قبول آن یکی از این حلقه های تکامل است چرا که انسان به هر حال معصوم نیست و خطاهایی از اوسر می زند، اگر راه بازگشت را به روی او نگشایند، به یقین از تکامل بازمی ماند ولی اگر به او اعلام شود که اگر خطایی از تو سرزد به سوی خدا باز گرد، و تمام آنچه را درگذشت ضایع کردی جبران نما، خداوند توبه تو را می پذیرد؛ چنین کسی به سعادت و تکامل نزدیکتر، و از انحراف و خطا دورتر خواهد بود.

نتیجه این که: عدم پذیرش توبه، سبب نقض غرض می شود، چون هدف از تکالیف و طاعات، تربیت و تکامل انسان بوده، و عدم پذیرش توبه به این کار ضربه می زند، و خداوند حکیم هرگز نقض غرض نمی نماید. کوتاه سخن این که: توبه دارای فلسفه ای است که با تکامل انسان ارتباط نزدیک دارد؛ اگر درهای توبه بسته شود، انگیزه تکامل از بین می رود؛ بلکه انسان به عقب بر می گردد، چرا که تصور می کند راه نجاتی برای او نیست و در این صورت چه دلیلی دارد که گناهان دیگر را ترك کند؛ و درست به همین دلیل، تمام مربیان بشری خواه آنها که پایبند به ادیان الهی هستند و آنها که پایبند نیستند، راه توبه و بازگشت را به روی افراد مورد تربیت باز می گذارند تا شعله انگیزه اصلاح و جبران و حرکت به سوی کمال در آنها خاموش نگردد. و به این ترتیب، قبول توبه توام با شرایط نه تنها به حکم آیات و روایات، ثابت و مسلم است بلکه به حکم عقلا و عقل، نیز امری ثابت و غیر قابل انکار می باشد.

6-تبعض در توبه

آیا ممکن است انسان از بعضی از گناهان توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری می شود؛ مثلاً، شخصی است که هم مرتکب نوشیدن شراب و هم غیبت مردم می شود، تصمیم گرفته است، نوشیدن شراب را برای

همیشه ترك كند در حالی که در مورد غیبت چنین تصمیمی را نگرفته است. گاه گفته می شود که توبه باید جنبه عمومی و همگانی داشته باشد و از تمام گناهان توبه کند، زیرا همه آنها بازگشت به مخالفت با پروردگار می کند، و شکستن حریم مولای حقیقی؛ کسی که از این کار پشیمان باشد، باید هر گناهی را ترك کند نه این که از گناهی توبه کند و گناهی دیگر را مرتکب شود و بر آن اصرار ورزد. ولی حق آن است که تبعیض در توبه مانعی ندارد (بعضی از بزرگان علم اخلاق مانند مرحوم نراقی در معراج السعاده نیز به این معنی تصریح کرده است و از قول پدرش نیز آن را نقل نموده). زیرا ممکن است انسان از گناهی بیشتر بترسد و از عواقب شوم آن آگاهتر باشد، یا در پیشگاه خداوند قبیحتر و مجازاتش شدیدتر باشد؛ و به همین جهت، از آن گناه توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری که قبحش کمتر یا مجازاتش خفیفتر یا آگاهی او نسبت به مفاسد و زیانهایش کمتر است می شود. توبه اکثر توبه کنندگان نیز همین گونه است، غالباً از گناهان خاصی توبه می کنند، در حالی که ممکن است گناه دیگری را انجام دهند و هرگز شنیده نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامی از امامان: یا عالمی از علمای اسلام این گونه توبه ها را بی اعتبار بشمرد، و تاکید کند که باید توبه از همه گناهان باشد.

در آیات متعددی از قرآن مجید نیز اشارات روشنی به این معنی یعنی تبعیض در توبه دیده می شود. مثلاً، در مورد ربا خواران می خوانیم که می فرماید: و ان تبتم فلکم رؤس اموالکم؛ اگر توبه کنید (توبه شما پذیرفته می شود) و سرمایه های شما از آن شماسست. (سوره بقره، آیه ۲۷۹) و در مورد افرادی که بعد از ایمان مرتد شوند، می فرماید: اولئك جزائهم ان عليهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين ... الا الذين تابوا من بعد ذلك و اصلحوا فان الله غفور رحيم؛ کیفر آنها این است که لعن خداوند و فرشتگان و مردم، همگی بر آنها است... مگر کسانی که پس از آن توبه کنند، و اصلاح نمایند، خداوند آمرزنده و بخشنده است. (سوره آل عمران، آیات ۸۷ و ۸۹). و در مورد محاربین و کسانی که باعث تباهی جامعه می شوند بعد از ذکر مجازات شدید آنها می فرماید: الا الذين تابوا من قبل ان تقدروا عليهم فاعلموا ان الله غفور رحيم؛ مگر کسانی که پیش از دست یافتن شما به آنان توبه کنند، پس بدانید (خدا توبه آنها را می پذیرد) خداوند آمرزنده و مهربان است. (سوره مائده، آیه ۳۴).

و در مورد کسانی که مرتکب عمل شنیع منافی عفت می شوند، بعد از ذکر مجازات آنها، می فرماید: فان تابوا و اصلحوا فاعرضوا عنهما ان الله كان توابا رحیما؛ و اگر توبه کنند و اصلاح نمایند، از آنها در گذرید، زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است. (سوره نساء، آیه ۱۶). و در جای دیگر بعد از اشاره به گناهانی همچون شرک، قتل نفس و زنا، و بیان مجازات سنگین آنها، می فرماید: الا من تاب و امن و عمل عملا صالحا فاولئك یبدل الله سیناتهم حسنات؛ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را مبدل به حسنات می کند. (سوره فرقان، آیه ۷۰) گرچه قسمتی از این آیات درباره مجازاتهای دنیوی و بخشودگی آنها به وسیله توبه است، ولی پیداست که از این نظر تفاوتی وجود ندارد؛ اگر توبه در مجازاتهای دنیوی قبول شود، به یقین در مورد مجازاتهای اخروی نیز پذیرفته خواهد شد. کوتاه سخن این که: جدا سازی گناهان در توبه به خاطر جهات مختلف (تفاوت میزان آگاهیها، تفاوت انگیزه ها و تفاوت قبح و زشتی گناهان) مانعی ندارد، ولی بی شك توبه کامل توبه ای است که از همه گناهان صورت گیرد و تبعیضی در آن وجود نداشته باشد.

-7 دوام توبه

توبه باید پایرجا و دائم بوده باشد؛ از يك سو، هر زمان خطایی از انسان بر اثر وسوسه های نفس اماره سربرزند، باید بلافاصله به سراغ توبه رود، و در مرحله نفس لوامه در آید تا زمانی که به مرحله نفس مطمئنه رسد و ریشه های وسوسه ها از بیخ کنده شود.

واز سوی دیگر، از هر گناهی توبه می کند باید کمال مراقبت را به خرج دهد که آن توبه را نشکند و بر تعهد خود در پیشگاه خدا نسبت به ترك آینده باقی بماند. و به تعبیر دیگر، اگر بعد از توبه از گناه هنوز انگیزه های آن در اعماق دل و جان او باقی مانده باید با آن به مبارزه برخیزد و جهاد با نفس را جزء برنامه خویش قرار دهد و به این ترتیب هم در صف تائبان باشد و هم در صف مجاهدان.

بعضی از علمای اخلاق بحث بی نتیجه یا کم نتیجه ای را در اینجا دنبال کرده اند که آیا مقام توبه کار جهاد کننده در برابر ریشه های گناه افضل است یا توبه کاری که ریشه های گناه را از سرزمین قلب خویش بر انداخته است. (۳۸)

این مهم نیست که کدامیک از آن دو افضلند، مهم آن است که توبه کننده چه دستوراتی را باید به کار بندد که به گناه گذشته بازگشت نکند؛ برای این امر رعایت اموری لازم است:

- 1- جدا شدن از محیط گناه و عدم شرکت در مجالس معصیت، چرا که توبه کار در آغاز امر آسیب پذیر است و مانند بیماری است که تازه از بستر برخاسته، و اگر با پای خود به مناطق آلوده به میکروبهای بیماری زا رود، احتمال آلودگی مجدد او به بیماری فراوان است؛ همچون معتادی است که ترك اعتیاد به مواد مخدر نموده ولی هرگاه به مناطق آلوده برگردد، بسرعت آلوده می شود.
- 2- باید در دوستان و معاشران خود تجدید نظر کند؛ هرگاه در گذشته کسانی بوده اند که او را تشویق به گناه می کردند، از آنها شدیداً فاصله گیرد.
- 3- هر زمان وسوسه ها و انگیزه های آن گناه در او پیدا می شود، به ذکر خدا روی آورد، چرا که: ذکر خدا مایه آرامش دلها است؛ الا بذكر الله تطمئن القلوب (سوره رعد، آیه ۲۸).
- 4- همواره درباره آثار زیانبار گناهی که آن را ترك گفته بیندیشد و آن آثار را نصب العین خود قرار دهد، مبدا بر اثر غفلت از آن و فراموش کردن اثرات مرگبار آن گناه، بار دیگر انگیزه ها در او رشد کند، و وسوسه ها از هر سو به قلب او هجوم آورد.
- 5- داستانهای پیشینیان و کسانی که بر اثر گناهان مختلف گرفتار مصائب دردناکی شدند، بیندیشد، و سرگذشت آنها را از نظر بگذراند، حتی در حالات انبیاء و پیامبران معصومی که گاه گرفتار لغزش ترك اولی شدند، مطالعه کند؛ مثلاً، ببیند که چه امری سبب شد آدم با آن مقام و الایش از بهشت رانده شود، یا حضرت یونس مورد خشم قرار گیرد، و به زندان شکم ماهی فرستاده شود یا بر اثر چه عواملی یعقوب، پیامبر بزرگ خدا، به درد جا نرسای فراق فرزند سالها گرفتار آید. مطالعه این امور بی شك وسوسه های گناه را کم می کند، و به توبه دوام و ثبات می بخشد.
- 6- به عقوبتها و مجازاتهایی که بر یکایک از گناهان وعده داده شده بیندیشد، و این احتمال را از نظر دور ندارد که تکرار گناه بعد از توبه ممکن است مجازات شدیدتری داشته باشد.
- و نیز به الطاف و عنایات الهیه که در انتظار توبه کاران است و شامل حال او شده است توجه کند و دائماً به خود تلقین نماید بکوش، این عنایات و الطاف را حفظ کن، و این مقام و الایی که خداوند نصیب تو کرده است به آسانی از دست مده!
- 7- باید وقت شبانه روزی خود را با برنامه های صحیح پر کند، برنامه تلاش برای زندگی آبرومند، برنامه عبادت و بندگی خدا و برنامه سرگرمی های سالم؛ زیرا بی کاری و خالی ماندن اوقات از برنامه، بلای عظیمی است که زمینه را برای وسوسه های بازگشت به گناه فراهم می سازد.
- از دانشمندی پرسیدند که تفسیر حدیث التائب حبيب الله (توبه کننده دوست خداست) چیست؟ (۳۹) گفت: منظور کسی است که مصداق این آیه شریفه باشد: التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الامرون بالمعروف والنهي عن المنكر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنين؛ (مؤمنان) توبه کنندگان، عبادتکاران، حمد خدا گوین، سیاحت کنندگان (که پیوسته در میان کانونهای اطاعت خدا رفت و آمد دارند) رکوع کنندگان، ساجدان، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود الهی (هستند) و بشارت ده (این چنین) مؤمنان را! (۴۰)

8- مراتب توبه

علمای اخلاق برای توبه و توبه کاران درجات و مراتب مختلفی ذکر کرده اند. از يك نظر توبه کاران را می توان به چهار گروه تقسیم کرد:

گروه اول کسانی هستند که از گناهان خویش توبه می کنند ولی بعد از مدتی توبه را می شکنند و به گناه باز می گردند بی آن که تاسف و ندامتی از کار خویش داشته باشند، اینها در واقع در مرحله نفس اماره قرار دارند و عاقبت و سرانجام آنها کاملاً مبهم و پر مخاطره است، چرا که ممکن است یکی از مراحل توبه و بازگشت به سوی خدا مقارن با پایان عمر آنها باشد و به اصطلاح عاقبت آنها به خیر شود، ولی ای بسا پایان عمر آنها با یکی از زمانهای توبه شکی همراه گردد، و پایانی اسف انگیز و عاقبتی دردناک داشته باشند، و به اصطلاح عاقبت به شر از دنیا بروند.

گروه دوم کسان هستند که از گناهان خود توبه می کنند، و راه طاعت و بندگی حق را ادامه می دهند، ولی گاه شهوات در مورد بعضی از گناهان بر آنها غالب می شود و توبه را می شکنند چون هنوز توان کافی در برابر شهوات پیدا نکرده اند؛ ولی با این حال، از توبه شکی نادم و پشیمانند و پیوسته به خود می گویند ای کاش چنین گناهی را نکرده بودیم، و انشاءالله بزودی توبه خواهیم کرد. این گونه افراد هم در واقع در مرحله نفس اماره اند ولی امید نجاتشان زیادتر است.

گروه سوم توبه کارانی هستند که بعد از توبه از گناهان بزرگ پرهیز می کنند، و نسبت به اصول طاعات پایبندند، ولی گاه گرفتار بعضی از گناهان می شوند، بی آن که بطور عمدتاً توبه شکنی داشته باشند، اما بلافاصله پشیمان شده و به سرزنش نفس خویشتن می پردازند و عزم خویش را بر توبه جزم می کنند، و سعی دارند از اسباب گناه فاصله بگیرند. این گروه در مرحله عالی از نفس لوامه قرار دارند و به سوی نفس مطمئنه نزدیک می شوند و امید نجات برای آنها بسیار زیاد است.

گروه چهارم توبه کارانی هستند که بعد از توبه با اراده ای محکم و آهنین راه اطاعت و بندگی خدا را پیش می گیرند و پا برجا می مانند. درست است که معصوم نیستند و گاه فکر گناه و لغزشها ممکن است در آنها پیدا شود ولی از آلودگی به گناه در عمل پرهیز دارند، چرا که نیروی عقل و ایمان در آنها به قدری زیاد است که بر هوای نفس چیره شده و آن را مهار زده است. این گروه صاحبان نفس مطمئنه اند که در سوره فجر، آیه ۲۷ تا ۳۰، مخاطب به خطاب والا و پر افتخاری هستند که: یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیه مرضیه؛ تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است. سپس لباس افتخار: فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی؛ سپس در سلك بندگانه در آی و در بهشت داخل شو. در بر می کنند. از سوی دیگر، توبه نیز مراتب و مراحل دارد. مرحله اول: توبه از کفر به ایمان. مرحله دوم: توبه از ایمان تقلیدی یا ایمان سست به ایمان تحقیقی و محکم. مرحله سوم: توبه از گناهان کبیره و خطرناک. مرحله چهارم: توبه از گناهان صغیره. مرحله پنجم: توبه از فکر گناه هر چند آلوده به گناه نشود. هر گروهی از بندگان خدا توبه ای دارند، توبه انبیاء از اضطرابات درونی (و لحظه ای عدم توجه در درون به خدا) است. و توبه برگزیدگان از نفسی است که به غیر یاد او می کشند. (۴۱) و توبه اولیاء الله از امور نامناسبی است که به فکر آنها می گذرد. و توبه خواص از اشتغال به غیر خداست. و توبه عوام از گناهان است و هر کدام از آنها دارای نوعی معرفت و آگاهی در آغاز و انجام توبه است. (۴۲)

-آثار و برکات توبه-

توبه هرگاه حقیقی و واقعی باشد، و از اعماق جان برخیزد و جامع شرایط باشد، به یقین مقبول درگاه خدا می شود، و آثار و برکاتش نمایان می گردد. شخص توبه کار پیوسته در فکر جبران گذشته است، و از آنچه از نافرمانی ها و عصیان از او سر زده نادم و پشیمان است. توبه کاران واقعی، خود را از مجالس گناه دور می دارند و از عواملی که گناه را وسوسه و تداعی می کند، بر حذر می باشند. توبه کاران خود را در پیشگاه خدا شرمنده می بینند، و همواره درصدد کسب رضای او هستند. با این علائمی که گفته شد توبه کنندگان حقیقی را از تظاهرکنندگان به توبه بخوبی می توان شناخت. بعضی از مفسران در تفسیر آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا توبه کنید، توبه خالص (سوره تحریم، آیه ۸) در توضیح معنی نصوح چنین گفته اند: مراد از توبه نصوح، توبه ای است که مردم را نصیحت می کند که مانند آن را به جا بیاورند، چرا که آثار آن در توبه کار ظاهر شده، یا شخص توبه کار را نصیحت می کند که گناهان را ریشه کن کند، و هرگز به سوی آن باز نگردد. و بعضی آن را به توبه خالص تفسیر کرده، در حالی که بعضی دیگر نصوح را از ماده نصحاحت به معنی دو زندگی گرفته اند، چرا که رشته های دین و ایمان را که گناه پاره کرده بود، بار دیگر به هم می دوزد یا توبه کار را که از اولیاء الله جدا ساخته بود، به جمع آنها باز می گرداند. (۴۳)

برکات و منافع توبه بسیار فراوان است که در آیات و روایات بطور گسترده به آنها اشاره شده است. از جمله امور زیر است:

1- گناهان را محو و نابود می کند همان گونه که در ذیل آیه یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحا آمده است: عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم؛ امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببوشاند. (سوره تحریم، آیه ۸)

2- برکات زمین و آسمان را بر توبه کاران نازل می کند، چنان که در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ سوره نوح آمده است: فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا- یرسل السماء علیکم مدرارا- و یمدکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا؛ به آنها (قوم نوح) گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد، و اموال و فرزندانان را فرونی بخشد، و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیاران قرار دهد.

3- تنها گناه را می پوشاند و از بین می برد، بلکه آن را مبدل به حسنه می کند، همان گونه که در آیه ۷۰ سوره فرقان آمده است که می فرماید: الا من تاب و امن و عمل عملا صالحا فاولئک یمبدل الله سیئاتهم حسنات؛ مگر کسانی که توبه کنند، و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می کند.

4- هرگاه توبه کاملاً خالص باشد، خداوند آنچنان آثار گناه را می پوشاند که در حدیث آمده حتی فرشتگانی را که مامور ثبت اعمال او هستند به فراموشی وا می دارد و به اعضاء پیکر او که مامور گواهی بر اعمال وی در قیامتند دستور می دهد که گناهان او را، مستور دارند، و به زمین که گناه بر آن کرده و گواه بر عمل او در قیامت است نیز فرمان می دهد که آن را کتمان کند به گونه ای که روز قیامت هنگامی که در صحنه رستاخیز حضور می یابد، هیچ کس و هیچ چیز برضد او گواهی نخواهد داد. متن حدیث چنین است:

امام صادق علیه السلام فرمود:

اذا تاب العبد توبة نصوحا احبه الله و ستر عليه في الدنيا و الآخرة فقلت و كيف يستر عليه؟ قال ينسى ملكيه ما كتب عليه من الذنوب و يوحى الي جوارحه اکتمی عليه ذنوبه، و يوحى الي بقاع الارض اکتمی ما كان يعمل عليك من الذنوب فيلقى الله حين يلقاه و ليس شيء يشهد عليه بشيء من الذنوب. (٤٤)

5- توبه کار حقیقی چنان مورد عنایت و محبت پروردگار قرار می گیرد که حاملان عرش الهی نیز برای او استغفار می کنند، و تقاضای ورود او و خانواده اش را در بهشت برین و جنات عدن می نمایند.

در حدیثی می خوانیم که: ان الله عزوجل اعطى التائبين ثلاث خصال، لو اعطى خصلة منها جميع اهل السماوات و الارض لنجوا بها؛ خداوند به توبه کنندگان (واقعی) سه فضیلت داده است که هرگاه یکی از آنها را به جمیع اهل آسمانها و زمین بدهد، مایه نجات آنها است.

سپس به آیه شریفه ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين؛ خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست دارد!

(٤٥) اشاره کرده می فرماید: فمن احبه الله لم يعذبه؛ هرکس خداوند او را دوست دارد، او را عذاب نخواهد کرد.

بعد به آیه شریفه الذين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم و يؤمنون به و يستغفرون للذين آمنوا ربنا وسعت كل شيء رحمة و علما فاغفر للذين تابوا و اتبعوا سبيلك و قهم عذاب الجحيم- ربنا و ادخلهم جنات عدن التي وعدتهم و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذرياتهم انك انت العزيز الحكيم - و قهم السينات و من تق السينات يومئذ فقد رحمته و ذلك هو الفوز العظيم؛

فرشتگان که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن (طواف می کنند) تسبیح و حمد پروردگارش را می گویند، و به او ایمان دارند، و برای مؤمنان استغفار می کنند (و می گویند) پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می کنند ببامرز، و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار- پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده ای وارد کن، همچنین از پدران و همسران و فرزندانشان، هرکدام صالح بودند، که تو توانا و حکیمی!- و آنان را از بدیها نگاه دار، و هرکس را در آن روز از بدیها نگاه داری، مشمول رحمت ساخته ای و این است همان رستگاری عظیم!

(٤٦) (٤٧)

به این ترتیب می رسیم به پایان بحث درباره نخستین گام به سوی تهذیب اخلاق؛ یعنی گام توبه، هرچند مطالب فراوان دیگری در این زمینه وجود دارد که در خور بحث جداگانه و مستقلی درباره توبه است.

آری! تا آئینه قلب از زنگار گناه پاک نشود و روح و جان انسان با آب توبه شستشو نگردد و نور توبه ظلمت و تاریکی گناه را از درون قلب بیرون نکند، بپیمودن راه تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی الله و رسیدن به جوار قرب پروردگار و غرق شدن در نور هدایت و جذبه های وصف ناپذیر عرفانی، غیر ممکن است. این نخستین منزلگاه است، منزلگاهی که از همه سرنوشت سازتر و مهمتر است و جز با نیروی اراده و عزم راسخ و استمداد از الطاف الهی، گذشت از آن ممکن نیست.

گام دوم: مشارطه

در مورد گامهای سیر و سلوک، که بخشی از آن در میان علمای بزرگ و رهروان این راه مشترک است در گذشته فهرست وار سخن گفته ایم، اکنون نوبت آن رسیده که این مراحل را با تکیه بر آیات و روایات به گونه ای مبسوط گسترده تر بیان کنیم. نخستین گامی که علمای بزرگ اخلاق بعد از توبه ذکر کرده اند، همان مشارطه است، و منظور از آن شرط کردن با نفس خویش است با تذکرات و یادآوری هایی که همه روز تکرار شود، و بهترین وقت آن را بعد از فراغت از نماز صبح و نورانیت به انوار این عبادت بزرگ الهی دانسته اند.

به این طریق، که نفس خویش را مخاطب قرار دهد و به او یاد آور شود که من جز سرمایه گرانبهای عمر کالایی ندارم، و اگر از دست بروم تمام هستیم از دست رفته، و با یاد آوری سوره شریفه و العصر ان الانسان لفی خسر به نفس خویش بگوید: با از دست رفتن این سرمایه، من گرفتار خسران عظیم می شوم، مگر این که کالایی از آن گرانبهاتر به دست آورم، کالایی که در همان سوره در ادامه آیات آمده است: الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر؛ مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبائی و استقامت توصیه نموده اند!

باید به خود بگویند: فکر کن عمر تو پایان یافته، و از مشاهده حوادث بعد از مرگ و دیدن حقایق تلخ و ناگواری که با کنار رفتن حجابها آشکار می شود سخت پشیمان شده ای و فریاد بر آورده ای رب ارجعون لعلى عمل صالحا فیما ترکت؛ ای (فرشتگان) پروردگار، شما را به خدا مرا باز گردانید تا عمل صالح انجام دهم در برابر کوتاهیایی که کردم! (سوره مؤمنون، آیه 100) باز فرض کن پاسخ منفی کلا را از آنها شنیدی و به درخواست تو عمل کردند و امروز به جهان بازگشته ای، بگو چه کاری برای جبران کوتاهیها و تقصیرات گذشته می خواهی انجام دهی؟! سپس به نفس خویش در مورد اعضاء هفتگانه، یعنی چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و فرج (۴/۸) نیز سفارش کن و بگو اینها خدمتگزاران تو، و سر بر فرمان تو دارند، آیا می دانی جهنم هفت در دارد، و از هر دری گروه خاصی از مردم وارد می شوند؟ و آیا می دانی که این درهای هفتگانه احتمالا برای کسانی است که با این اعضاء هفتگانه عصیان کنند، بیا و با کنترل دقیق این اعضاء درهای دوزخ را به روی خود ببند، و درهای بهشت را به روی خود بگشا!

و نیز سفارش مراقبت از اعضاء خود را به نفس بنما، که این نعمتهای بزرگ الهی را در طریق معصیت او به کار نگیرد و این مواهب عظیم را تنها وسیله طاعت او قرار دهد. از بعضی از دعاهاى امام سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه بر می آید که آن بزرگوار نیز عنایت خاصی به مساله مشارطه داشته اند. در دعای سی و یکم، دعای معروف توبه، در پیشگاه خداوند عرض می کند: **ولك يا رب شرطی الا اعود فی مکروهک، و ضمانتی ان لا ارجع فی مضمومک و عهدی ان اهرج جمیع معاصیک؛ پروردگار! شرطی در پیشگاه تو کرده ام که به آنچه دوست نداری، باز نگردم، و تضمین می کنم به سراغ آنچه را تو مذمت کرده ای نروم و عهد می کنم که از جمیع گناهانت دوری گزینم.** از آیات قرآن نیز استفاده می شود که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مسائل مهم با خدا عهد و پیمان داشتند که آن نیز نوعی مشارطه است، در آیه ۲۳ سوره احزاب می خوانیم: **من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فممنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا؛** در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدهای که با خدا بسته اند صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تبدیل و تغییری در عهد و پیمان خود ندادند! (۴۹)

این در حالی بود که بعضی دیگر با خدا عهد می بستند و شرط می کردند و آن را می شکستند. در همان سوره احزاب، در آیه ۱۵، چنین می خوانیم: **ولقد کانوا عاهدوا الله من قبل لایولون الابدبار و کان عهد الله مسئولا؛** (گروهی که در جنگ احزاب مردم را به بازگشت از میدان تشویق می کردند) پیش از آن با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند، و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و همگی در برابر آن مسؤولند!) در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: **من لم یتعاهد النقص من نفسه غلب علیه الهوی، و من کان فی نقص فالموت خیر له؛** کسی که بررسی نقصان نفس خویش نکند، هوای نفس بر او چیره می شود؛ و کسی که پیوسته در حال سقوط و نقصان است، مرگ برای او بهتر است! (۵۰) کوتاه سخن این که: مشارطه از گامهای مهمی است که برای تهذیب اخلاق برداشته می شود؛ و بدون آن، ابرهای تیره و تار غفلت و غرور، سایه تاریک و شوم خود را بر دل و جان آدمی می افکند، و نجات او بسیار مشکل است.

گام سوم: مراقبه

مراقبه از ماده رقبه به معنی گردن، گرفته شده و از آنجا که انسان به هنگام نظارت و مواظبت از چیزی گردن می کشد، و اوضاع را زیر نظر می گیرد، این واژه بر معنی نظارت و مواظبت و تحقیق و زیر نظر گرفتن چیزی، اطلاق شده است. این واژه در تعبیرات علمای اخلاق در مورد مراقبت از خویشتن به کار می رود، و مرحله ای است بعد از مشارطه یعنی انسان بعد از عهد و پیمان با خویش برای طاعت فرمان الهی و پرهیز از گناه باید مراقب پاکی خویش باشد، چرا که اگر غفلت کند، ممکن است تمام شرط و پیمانها به هم بریزد. البته پیش از آن که انسان مراقب خویش باشد، فرشتگان الهی مراقب اعمال او هستند؛ قرآن مجید می فرماید: **و ان علیکم لحافظین؛** بی شک حافظان و مراقبانی بر شما گمارده شده است (که اعمال شما را به دقت زیر نظر دارند!) (سوره انفطار، آیه ۱۰)

در اینجا منظور از حافظین همان حافظان و مراقبان اعمال است به قرینه آیات بعد که می فرماید: **یعلمون ما تفعلون؛** آنها می دانند شما چه می کنید. (۵۱) و در آیه ۱۸ سوره ق می فرماید: **ما یلفظ من قول الا لیه رقیب عتید؛** انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی کند مگر این که نزد آن فرشته ای مراقب و آماده برای انجام ماموریت است.

و از آن بالاتر، خداوند عالم و قادر، همیشه و در همه جا مراقب اعمال ما است. در آیه ۱ سوره نساء می

خوانیم: ان الله كان عليكم رقيباً؛ به یقین خداوند مراقب شماست! همین معنی در آیه ۵۲ سوره احزاب نیز آمده است؛ می فرماید: و كان الله على كل شيء رقيباً؛ و خداوند ناظر و مراقب هر چیزی است!
و در آیه ۱۴ سوره علق می خوانیم: ألم يعلم بان الله يرى؛ آیا انسان نمی داند که خداوند (همه اعمالش را) می بیند؟! و در آیه ۲۱ سوره سبا آمده است: و ربك على كل شيء حفيظ؛ پروردگار تو نگهدارنده و مراقب هر چیزی است.

ولی سالکان راه خدا، و رهروان راه دوست که پیوسته در طریق تقوا و تهذیب نفوس گام بر می دارند، پیش از آن که فرشتگان خداوند مراقب اعمال آنها باشند خودشان مراقب اعمالشان هستند.
و به تعبیر دیگر، این مراقبت از درون می جوشد، نه از برون؛ و به همین دلیل، تأثیر آن، بسیار زیاد، و نقش آن فوق العاده مهم است. البته توجه به مراقبت از برون سبب می شود که پایه های مراقبت از درون محکم گردد.

در حقیقت انسان در این دنیا به کسی می ماند که دارای گوهرهای گرانبهایی است و از يك بازار آشفته می گذرد، و می خواهد با آن بهترین متاعها را بری خود تهیه کند در حالی که اطرافش را دزدان و شیادان گرفته اند، چنین کسی اگر لحظه ای از سرمایه نفیس خویش غافل گردد، آن را به غارت می برند، و او می ماند و يك عالم اندوه و افسوس.

دقیقاً همین گونه است، شیاطین جن و انس در این جهان انسان را احاطه کرده اند و هوا و هوسهای درون او را به سوی خود می خوانند، اگر خویش را به خدا نسپارد و مراقب اعمال خویش نباشد سرمایه ایمان و تقوی او به غارت می رود و دست خالی از این جهان به سرای دیگر منتقل خواهد شد.

در آیات قرآن و روایات اسلامی اشارات فراوانی نسبت به این مرحله آمده است؛ از جمله:

1- در آیه ۱۴ سوره علق می خوانیم: ألم يعلم بان الله يرى؛ آیا انسان نمی داند که خدا او و اعمالش را می بیند که هم اشاره به مراقبت پروردگار نسبت به اعمال انسان است، و هم این که او باید مراقب خویش باشد. و در جای دیگر خطاب به مؤمنان می فرماید: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبير بما تعملون؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت) خدا بپرهیزید و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است. (سوره حشر، آیه ۱۸) جمله و لتنظر نفس ما قدمت لغد در واقع همان مفهوم مراقبه را می رساند. همین معنی در جای دیگر قرآن، در شکل محدودتری بیان گردیده، می فرماید: فلینظر الانسان الى طعامه؛ انسان باید به طعام خویش بنگرد (و مراقب باشد که آیا از طریق حلال آنها را فراهم ساخته یا از طریق حرام!) (سوره عبس، آیه ۲۴) (۵۲).

2- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که در تفسیر احسان) در آیه شریفه ان الله يامر بالعدل و الاحسان) فرمود: الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك؛ نیکوکاری به این است که آن چنان خدا را پرستش کنی که گویی او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند. (۵۳) بدیهی است که توجه به این حقیقت که خداوند در همه جا و در هر حال و در هر زمان، ناظر و شاهد و مراقب اعمال ما است، روح مراقبت را در ما زنده می کند، تا پیوسته مراقب اعمال خویش باشیم.

3- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: ینبغی ان یکون الرجل مهیماً علی نفسه، مراقباً قلبه، حافظاً لسانه؛ سزاوار است انسان بر خویشتن مسلط و همیشه مراقب قلب خود و نگاهدار زبان خویش باشد! (۵۴)

4- در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: من رعی قلبه عن الغفلة و نفسه عن الشهوة و عقله عن الجهل، فقد دخل فی دیوان المتنبهین، ثم من رعی عمله عن الهوی، و دینه عن البدعة، و ماله عن الحرام فهو من جملة الصالحین؛ کسی که مراقب قلبش در برابر غفلت، و نفسش در برابر شهوت، و عقلش در مقابل جهل باشد، نام او در دفتر بیداران و آگاهان ثبت می شود، و آن کسی که مراقب عملش از نفوذ هوا پرستی و دینش از نفوذ بدعت، و مالش از آلودگی به حرام بوده باشد در زمره صالحان است. (۵۵)

5- در حدیث قدسی می خوانیم خداوند می فرماید: یا بؤسا للقانطین من رحمتی، و یا بؤسا لمن عصانی و لم یراقبنی؛ بدایه حال کسانی که از رحمت من مایوس شوند، و بدایه حال کسی که نافرمانی من کند، و مراقب (حضور) من نباشد. (۵۶)

6- در یکی از خطب امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: فرحم الله امرء راقب ربه و تنكب ذنبه، و کابر هواه، و کذب مناه؛ خدا رحمت کند کسی را که (در اعمال خویش) مراقب پروردگارش باشد، و از گناه بپرهیزد و با هوای نفس خویش مبارزه کند و آرزوهای واهی را تکذیب نماید. (۵۷)

7- در نهج البلاغه نیز آمده است: فاتقوا الله عباد الله تقية ذی لب شغل التفكير قلبه... و راقب فی یومه غده؛ پس تقوی الهی پیشه کنید ای بندگان خدا، تقوی اندیشمندی که تفکر قلب او را به خود مشغول داشته... و امروز مراقب فردا (ی قیامت) خویش است (58).

آری! مراقبت از خویشتن یا پروردگار یا قیامت که در این روایات آمده همه به يك معنی است؛ یعنی، مراقب

اعمال و اخلاق خویش بودن، و نظارت دقیق بر آن داشتن، و همه روز و در همه حال و در هر جا به کارهایی که از وی سر می زند، توجه کند .

کوتاه سخن این که: رهروان راه حق و سالکان طریق الی الله باید بعد از مشارطه، یعنی عهد و پیمان بستن با خود و خدای خویش جهت اطاعت و بندگی حق و تهذیب نفس، بطور مداوم مراقب خود باشند که این پیمان الهی شکسته نشود و درست همانند طلبکاری که از همپیمانانش مطالبه پرداخت دیون می کند، از نفس خویش مطالبه وفای به این عهد الهی را بنماید؛ بدیهی است هرگونه غفلت سبب عقب ماندگی و ضرر و زیان فاحش است، همان گونه که اگر انسان در مطالبات مادی اش کوتاهی کند، به آسانی سرمایه های خود را از دست می دهد، بخصوص این که در برابر افرادی فریبکار و فرصت طلب قرار گیرد .

گام چهارم: محاسبه

چهارمین گامی که علمای اخلاق برای رهروان این راه ذکر کرده اند، محاسبه است؛ و منظور این است که هر کس در پایان هر سال یا ماه و هفته و یا در پایان هر روز به محاسبه کارهای خویشتن بپردازد، و عملکرد خود را در زمینه خوبیها و بدیها، اطاعت و عصیان، خدا پرستی و هوا پرستی دقیقاً مورد محاسبه قرار دهد، و درست مانند تاجر موشکاف و دقیقی که همه روز یا هر هفته و هر ماه و هر سال به حسابرسی تجارتخانه خود می پردازد و سود و زیان خویش را از دفاتر تجاری بیرون می کشد و ترازنامه و بیلان تنظیم می کند، به يك محاسبه الهی و معنوی دست زند و همین کار را در مورد اعمال و اخلاق خویش انجام دهد. روشن است محاسبه چه در امر دین باشد یا دنیا یکی از دو فایده مهم را دارد :

اگر صورتحساب، سود کلانی را نشان دهد، دلیل بر صحت عمل و درستی راه و لزوم تعقیب آن است؛ و هر گاه زیان مهمی را نشان دهد دلیل بر وجود بحران و خطر و احتمالاً افراد مغرض و دزد و خائن و یا خطا کار و ناآگاه در تجارتخانه اوست که باید هر چه زودتر برای اصلاح آن وضع کوشید. در این زمینه نیز در منابع اسلامی اعم از آیات و روایات اشارات پر معنایی دیده می شود. آیات زیادی از قرآن خبر از وجود نظم و حساب در مجموعه جهان آفرینش می دهد، و انسانها را به دقت و اندیشه در این نظم و حساب دعوت می کند؛ از جمله، می فرماید: و السماء رفعها و وضع المیزان- ان لاتطغوا فی المیزان؛ آسمان را برافراشت و میزان و قانون در آن گذاشت، تا در میزان طغیان نکنید) و از مسیر عدالت و حساب منحرف نشوید!) (الرحمن، آیات ۷ و ۸). در جای دیگر می خوانیم: و کل شیء عنده بمقدار؛ و هر چیز نزد او (خدا) مقدار معینی حساب روشنی) دارد.. (سوره رعد، آیه ۸).

و نیز می فرماید: و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم؛ و خزائن همه چیز فقط نزد ما است و ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم. (سوره حجر، آیه ۲۱) از سوی دیگر قرآن مجید در آیات متعددی از حساب دقیق روز قیامت خبر داده است؛ از جمله، از زبان لقمان حکیم خطاب به فرزندش چنین نقل می کند: یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صحرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر؛ پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای) از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است! (سوره لقمان، آیه ۱۶). و نیز می فرماید: و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله؛ اگر آنچه را در دل دارید آشکار کنید یا پنهان نمایید، خداوند شما را بر طبق آن محاسبه می کند. (سوره بقره، آیه ۲۸۴). این مسأله بقدری مهم است که یکی از نامهای روز قیامت، یوم الحساب است: ان ال-ذین یضلون عن سبیل الله له-م عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب؛ کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، به خاطر فراموش کردن روز حساب عذاب شدیدی دارند! (سوره ص، آیه ۲۶)

مسأله حساب در قیامت بقدری روشن و آشکار است که انسان را در آنجا حسابرس خودش می سازند، و به او گفته می شود: اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً؛ (در آن روز به انسان گفته می شود) نامه اعمال را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی! (سوره اسراء، آیه ۱۴). با این حال و با توجه به این شرایط که همه چیز در دنیا و آخرت دارای حساب است، چگونه انسان می تواند از حساب خویش در این جهان غافل بماند؛ او که باید فردا به حساب خود برسد چه بهتر که در این دنیا ناظر بر حساب خویش باشد؛ او که می داند همه چیز در این جهان حساب و کتابی دارد چرا خود را از حساب و کتاب دور دارد؟! بنابراین، مجموعه آیات فوق و مانند آن این پیام مهم را برای همه انسانها دارد که هرگز محاسبه را فراموش نکنید، و اگر می خواهید بارشما فردا سبک باشد، در این جهان به حساب خویش برسید، پیش از آن که در آن جهان به حساب شما برسند. در روایات اسلامی، مسأله از این هم گسترده تر است؛ از جمله :

1- در حدیث معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: جاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و زنوها قبل ان توزنوا و تجهزوا للعرض الاکبر؛ خویشتن را محاسبه کنید پیش از آن که به حساب شما برسند و خویشتن را وزن کنید قبل از آن که شما را وزن کنند! (و ارزش خود را تعیین کنید پیش از آن که ارزش شما را تعیین نمایند) و آماده شوید برای عرضه بزرگ (روز قیامت)! (۵۹)

2- در حدیث دیگر از همان حضرت خطاب به ابوذر می خوانیم: یا اباذر حاسب نفسك قبل ان تحاسب فانه اهون لحسابك غذا وزن نفسك قبل ان توزن؛ ... ای ابوذر! به حساب خویشتن برس، پیش از آن که به حساب تو برسند، چرا که این کار برای حساب فردای قیامت تو آسانتر است، و خود را وزن کن پیش از آن که تو را وزن کنند! (۶۰)

3- در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: ما حق للانسان ان تكون له ساعة لايشغله شاعل يحاسب فيها نفسه، فينظر فيما اكتسب لها و عليها في ليلها و نهارها؛ چقدر شایسته است که انسان ساعتی برای خود داشته باشد، که هیچ چیز او را به خود مشغول نسازد و در این ساعت، محاسبه خویشتن کند و بنگرد چه کاری به سود خود انجام داده و چه کاری به زیان خود، در آن شب و در آن روز. (۶۱) در این حدیث بوضوح مسأله محاسبه در هر روز، آن هم در ساعتی که فراغت بطور کامل حاصل باشد، آمده است؛ و این امر از شایسته ترین امور برای انسان شمرده شده است.

4- همین معنی در حدیث امام صادق علیه السلام به شکل دیگری آمده است، می فرماید: حق علی کل مسلم يعرفنا، ان يعرض عمله في كل يوم و ليلة على نفسه، فيكون محاسب نفسه، فان رای حسنة استزاد منها و ان رای سيئة استغفر منها لئلا يخزي يوم القيامة؛ بر هر مسلمانی که معرفت ما را دارد لازم است که اعمال خود را در هر روز و شب، بر خویشتن عرضه بدارد، و حسابگر نفس خود باشد؛ اگر حسنه ای مشاهده کرد برای افزودن آن کوشش کند، و اگر سیئه ای ملاحظه نمود از آن استغفار نماید، مبادا روز قیامت رسوا گردد! (۶۲)

5- همین معنی از امام کاظم علیه السلام به گونه دیگری روایت شده است؛ فرمود: یا هشام لیس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم فان عمل حسنة استزاد منه و ان عمل سيئا استغفر الله منه و تاب؛ کسی که هر روز به حساب خویشتن نرسد از ما نیست، اگر کار خوبی انجام داده از خدا توفیق فزونی طلبد) و خدا را بر آن سپاس گوید) و اگر عمل بدی انجام داده استغفار کند و به سوی خدا برگردد و توبه کند! (۶۳) روایات در این زمینه فراوان است، علاقه مندان می توانند برای توضیح بیشتر به مستدرک الوسائل، کتاب الجهاد، ابواب الجهاد النفس، مراجعه نمایند. (۶۴) این روایات بخوبی نشان می دهد که مسأله محاسبه نفس در اسلام از اهمیت والایی برخوردار است، و کسانی که اهل محاسبه نفس نیستند، از پیروان راستین ائمه اهل بیت علیهم السلام محسوب نمی شوند! در این روایات به فلسفه و حکمت این کار نیز بروشنی اشاره شده است که این کار می تواند مایه فزونی حسنات، و جلوگیری از سیئات و جبران آنها گردد، و از سقوط انسان در گرداب هلاکت و غرق شدن در دریای غفلت و بی خبری جلوگیری کند.

راستی چرا ما با امور مادی و معنوی حداقل یکسان برخورد نکنیم؟! امور مادی ما حساب و کتاب و دفتر روزنامه و دفتر انبار و دفتر کل و دفاتر دیگر دارد، ولی برای امور معنوی حتی حاضر به يك حساب به اصطلاح سرانگشتی نیز نباشیم، در حالی که امور معنوی به درجات بالاتر و والاتر است و اصولاً قابل مقایسه با امور مادی نیست! به همین دلیل، در حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: لایکون العبد مؤمنا حتی يحاسب نفسه اشد من محاسبة الشريك شري-که، و السيد عبده؛ انسان هرگز اهل ایمان نخواهد شد مگر این که در حسابرسی خویشتن سختگیر باشد؛ حتی سختگیرتر از حساب شريك نسبت به شريكش و مولی نسبت به غلامش! (۶۵) این موضوع به اندازه ای مهم است که حتی جمعی از بزرگان کتابهایی در موضوع محاسبه النفس نوشته اند، از جمله محاسبه النفس مرحوم سید بن طاووس حلی (متوفای سنه ۶۶۴ هـ . ق) و محاسبه النفس مرحوم کفعی (از علمای قرن نهم هجری) و محاسبه النفس فی اصلاح عمل الیوم و الاعتذار من الامس مرحوم حاج میرزا علی حائری مرعشی (متوفای ۱۳۴۴ هـ . ق) و محاسبه النفس سید علی مرعشی (متوفای ۱۰۸۰ هـ . ق) است. (۶۶) در اینجا اشاره به چند نکته لازم به نظر می رسد

-1- در این که چگونه باید نفس را محاسبه کرد

و خویشتن را پای حساب حاضر نمود و مورد باز خواست قرار داد؛ بهترین طریق همان است که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که بعد از نقل حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: اکیس الکیسین من حاسب نفسه؛ عاقل ترین مردم کسی است که به محاسبه خویش پردازد مردی از آن حضرت پرسید یا امیرالمؤمنین و کیف یحاسب الرجل نفسه؛ ای امیرمؤمنان! انسان چگونه نفس خویش را محاسبه کند؟ امام ضمن بیان مشروحی چنین فرمود:

هنگامی که صبح را به شام می رساند، نفس خویش را مخاطب ساخته چنین گوید: ای نفس! امروز بر تو گذشت و تا ابد باز نمی گردد، و خداوند از تو درباره آن سؤال می کند که در چه راه آن را سپری کردی؟ چه عملی در آن انجام دادی؟ آیا به یاد خدا بودی، و حمد او را به جا آوردی؟ آیا حق برادر مؤمن را ادا کردی؟ آیا غم و اندوهی از دل او زدودی؟ و در غیاب او زن و فرزندش را حفظ کردی؟ آیا حق بازماندگانش را بعد از مرگ او ادا کردی؟ آیا با استفاده از آبروی خویش، جلو غیبت برادر مؤمن را گرفتی؟ آیا مسلمانی را یاری نمودی؟ راستی چه کار (مثبتی) امروز انجام دادی؟! سپس آنچه را که انجام داده به یاد می آورد، اگر به خاطرش آمد که عمل خیری از او سر زده، حمد خداوند متعال و تکبیر او را به خاطر توفیقی که به او عنایت کرده به جا می آورد، و اگر معصیت و تقصیری به خاطرش آمد، از خداوند متعال آمرزش می طلبد و تصمیم بر ترک آن در آینده می گیرد، و آثار آن را از نفس خویش با تجدید صلوات بر محمد و آل پاکش، و عرضه بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام بر خویشتن و قبول آن و اعاده لعن بر دشمنان و مانعان از حقوقش، محو می کند؛ هنگامی که این محاسبه (جامع و کامل) را انجام داد، خداوند می فرماید: من به خاطر دوستی تو با دوستانم و دشمنیت با دشمنانم (و محاسبه جامعی که با نفس خویش داشتی (در مورد گناهانت به تو سختگیری نمی کنم و تو را مشمول عفو خود خواهم ساخت) (67) آری این است بهترین طرز محاسبه نفس!

-2- آثار محاسبه نفس چیست؟

از آنچه در بحثهای گذشته آمد، پاسخ این سؤال روشن می شود، ولی بسیار بجاست، از تعبیراتی که در احادیث اسلامی آمده است در اینجا بهره گیری کنیم: در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: من حاسب نفسه وقف علی عیوبه و احاط بذنوبه، و استقال الذنوب و اصلح العیوب؛ کسی که محاسبه نفس خویشتن کند، بر عیوب خویش واقف می شود، و از گناهانش با خیر می گردد (و به دنبال آن) از گناه توبه می کند، و عیوب را اصلاح می نماید (68) (و نیز از همان امام علیه السلام می خوانیم: من حاسب نفسه سعد؛ کسی که به محاسبه خویشتن پردازد، سعادتمند می شود. (69) و باز در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: ثمره المحاسبة صلاح النفس؛ میوه درخت محاسبه اصلاح نفس است. (70)

بعضی از بزرگان علم اخلاق در توضیح حقیقت محاسبه، چنین گفته اند که مانند محاسبه با شریک است که درباره سرمایه و سود و زیان بیندیشد، اگر سودی حاصل شده، سهم خود را از شریک بگیرد و تشکر کند و اگر خسروانی حاصل گشته او را ضامن بشمرد و وادار به جبران در آینده کند. سرمایه مهم انسان یعنی عمر که در اختیار نفس اوست نیز همین گونه است؛ سود آن کارهای خیر، و خسران آن گناهان است؛ و موسم تجارت تمام طول روز، و شریک او در معامله، نفس اماره است. نخست درباره فرائض مطالبه کند، اگر انجام یافته خدا را شکر گوید، و خویشتن را به ادامه این راه ترغیب کند، و اگر فریضه ای از دست رفته، قضای آن را مطالبه کند، و اگر انجام یافته ولی بطوری ناقص بوده، وادار به جبران از طریق نوافل کند، و اگر معصیتی مرتکب شده، او را باز خواست کند و جبران آن را بطلبد؛ درست همان گونه که تاجر با شریکش محاسبه می کند، که حتی جزئی ترین امور، و کمترین مبلغ را در حساب فرو گذاری نمی کند، تا در معامله مغبون نگردد؛ بخصوص که انسان در برابر نفس اماره قرار گرفته که خدعه گر است و نیرنگباز، و مکار و افسونگر!...

در واقع کاری را که فرشتگان الهی در قیامت با او انجام می دهند او در دنیا با خویشتن انجام دهد؛ و حتی به هنگام محاسبه، افکاری که در مغز او خطور کرده، و قیام و قعود و خوردن آشامیدن و خواب و سکوت را مورد محاسبه قرار دهد، و مثلاً سؤال کند چرا فلانجا اکت شدی؟ و چرا در فلان مورد تکلم نمودی ... (و سزاوار است انسان محاسبه نفس خویشتن را روز به روز، و ساعت به ساعت انجام دهد وگرنه رشته کار از دست او بیرون می رود) (هرگاه انسان برای هر معصیتی که در طول عمر انجام می دهد، سنگی در حیاط خانه خود بیندازد، بزودی حیاط خانه او پر می شود؛ عیب کار اینجاست که انسان در حفظ و حساب معاصی سهل انگاری می کند ولی دو فرشته ای که مامور حفظ اعمال او هستند همه را ثبت و ضبط می کنند؛ و بالاتر

از همه، خداوند همه را احصاء می فرماید؛ همان گونه که قرآن می گوید: احصاه الله و نوسوه؛ خداوند حساب آنها را ننگه داشته و آنان فراموشش کرده اند! (سوره مجادله، آیه ۶) (۷۱) به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی درباره چگونگی حساب روز قیامت که از آن می توان روش محاسبه دنیا را فرا گرفت پایان می دهیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لا تزول قدما عبد يوم القيامة حتى يسئل عن اربع: عن عمره في ما افناه و عن شبابه في ما اب-لاه، و عن ماله من اين اكتسبه و في ما انفقه و عن حبنا اهل البيت؛ در روز قیامت هیچ انسانی قدم از قدم بر نمی دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را سپری نموده، و از جوانی اش که در چه راهی آن را کهنه کرده، و از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی مصرف نموده، و از محبت ما اهل بیت: (که آیا حق آن را ادا کرده یا نه.) (۷۲)

گام پنجم: معاتبه و معاقبه (سرزنش کردن و کیفر دادن)

پنجمین گام که بعد از محاسبه انجام می گیرد، مساله معاتبه و معاقبه یعنی سرزنش و مجازات نفس است در برابر خطاها و خلافهایی که از او سرزده است؛ زیرا اگر انسان حساب کند، و در مقابل کارهای خلاف، هیچ واکنشی نشان ندهد، نتیجه معکوس خواهد شد؛ و به تعبیر دیگر، باعث جرات و جسارت نفس است. همان گونه که وقتی انسان کارمندان و کارگران و شرکای خود را پای حساب حاضر می کند و از آنها تخلفها و نادرستیهایی در حساب می بیند، در برابر آن واکنش نشان می دهد و به نوعی آنها را کیفر می دهد - از مرحله خفیف و ملایم مانند سرزنش گرفته تا مرحله کیفرهای مختلف - کسانی که در مسیر قرب خدا گام برمی دارند و به سیر و سلوک مشغولند، نیز در برابر نفس سرکش باید چنین باشند؛ در غیر این صورت، محاسبه نتیجه معکوس می دهد؛ یعنی، موجب جرات و جسارت بیشتر می شود. قرآن مجید تا آن حد به این مساله اهمیت داده که به نفس لوامه سوگند یاد می کند و می فرماید: و لا اقسام بالنفس اللوامه (74) (73) و می دانیم نفس لوامه همان وجدان بیداری است که صاحبش را به هنگام ارتکاب کار خلاف ملامت و سرزنش می کند، که این خود نوعی معاقبه و مجازات خویشتن است. روشن است که معاقبه و مجازات خویشتن در برابر کارهای خلافی که از انسان سرزده سلسله مراتبی دارد که از ملامت شروع می شود، سپس به مراحل شدیدتر مانند محروم کردن خویشتن از بعضی لذائذ زندگی در یک مدت معین منتهی می شود.

در قرآن مجید به نمونه جالبی از این موضوع در مورد سه نفر از متخلفان جنگ تبوک اشاره شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از جنگ، به مسلمانان دستور داد که با آنها ترک رابطه کنند تا آنجا که زمین با آن همه وسعتش بر آنها تنگ شده آنها در مقام توبه بر آمدند و به مجازات خویش پرداختند، به این صورت که خودشان نیز یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای کامل به ادامه توبه مشغول شدند؛ پس از مدتی خداوند توبه آنها را پذیرفت، و این آیه را نازل فرمود: و علی الثلاثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم و ظنوا ان لاملجا من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو التواب الرحیم؛ (همچنین) آن سه نفر را که (در مدینه) باز ماندند (و از شرکت در تبوک خود داری کردند

و مسلمانان از آنان قطع رابطه نمودند (تا آن حد که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد، و (حتی) جایی در وجود خویش برای خود نمی یافتند، و دانستند که پناهگاهی از خدا، جز به سوی او نیست، در این هنگام خدا آنان را مشمول رحمت خود ساخت، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند (و خداوند توبه آنها را پذیرفت) که خداوند توبه پذیر و مهربان است. (سوره توبه، آیه ۱۱۸)

جمله و ضاقت علیهم انفسهم؛ نفس آنها بر آنها (نیز) تنگ شد ممکن است اشاره به همان مساله معاقبه نفس باشد که آنان برای مجازات خویشتن یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای مطلق فرو رفتند، و اینجا بود که خداوند توبه آنان را پذیرفت.

در شان نزول آیه ۱۰۲ سوره توبه: و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سینا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم؛ و گروه دیگری به گناهان خود اعتراف کردند، و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است. داستانی درباره ابولبابه انصاری نقل شده، که از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بود، ولی بر اثر سستی، از شرکت در جنگ تبوک خود داری کرد، بعدا سخت پشیمان و ناراحت گشت؛ به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و خود را به یکی از ستونها که امروز به ستون ابولبابه، یا ستون توبه معروف است بست، و سوگند یاد کرد که خود را باز نکند، مگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید و گره را بگشاید؛ یا به تعبیر دیگر، خداوند اعلام قبولی توبه او را بنماید. مدتی بر این حال ماند، سپس آیه فوق نازل شد و قبولی توبه او را اعلام کرد.

روشن است که اقدام ابولبابه، نوعی معاقبه و مجازات خویشتن در برابر کار خلاف بود، و نشان می دهد که این مرحله از سیر و سلوک در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و در میان یاران او نیز وجود داشته است.

جمله خلطوا عملا صالحا و آخر سيئا (اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند) نیز می تواند اشاره به این معنی باشد .

در احادیث اسلامی نیز اشاراتی به مساله معاقبه دیده می شود؛ از جمله :

1- امیر مؤمنان علی علیه السلام در اوصاف برجسته متقین و پرهیزکاران که در نهج البلاغه آمده است، در شرح یکی از اوصاف آنها می فرماید: ان استصعبت علیه نفسه فی ما تکره لم يعطها سؤلها فی ما تحب؛ هرگاه نفس او در انجام وظایفی که خوش ندارد، سرکشی کند (و به راه گناه برود) او هم از آنچه دوست دارد محروم می سازد (و از این طریق نفس سرکش را مجازات می کند). (۷۵) (منظور این است که در برابر سرکشی نفس، گاه آنچه مورد علاقه او از خواب و خوراک و استراحت است، از او دریغ می دارد، تا از این طریق مجازات شود و دیگر به راه عصیان و نافرمانی حق نرود .

2- در حدیث دیگری که در غررالحکم از آن حضرت آمده است، چنین می خوانیم: اذا صعبت عليك نفسك فاصعب لها تذل لك؛ هنگامی که نفس بر تو سخت گیرد (و در برابر طاعت فرمان حق به آسانی تسلیم نگردد) تو هم بر او سخت بگیر (و خواسته هایش را از او دریغ دار) تا در برابر تو تسلیم گردد !

3- و نیز از آن حضرت آمده است: من ذم نفسه اصلحها، من مدح نفسه ذبحها؛ آن کس که نفس خویشتن را مذمت (و سرزنش) کند سبب اصلاح آن را فراهم کرده، و آن کس که خویشتن را مدح و ثنا گوید، گویی خود را ذبح کرده است. (۷۶)

4- باز در حدیثی از همان امام همام، امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: دواء النفس الصوم عن الهوی، و الحمیة عن لذات الدنيا؛ داروی نفس (سرکش) روزه گرفتن از هوی و هوسها و پرهیز از لذات دنیا است. (۷۷)

در حالات صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و علمای بزرگ و مؤمنان پاکدل، نمونه های فراوانی از این مطلب دیده می شود که آنها به هنگام ارتکاب گناهی، خویشتن را در معرض معاقبه و مجازات قرار می دادند، و هر کدام به نوعی برای عدم تکرار گناه در آینده اقدام می نمودند؛ از جمله :

1- در حالات یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که یکی از اصحاب به نام به ثعلبه (78) که از طایفه انصار بود؛ با سعید بن عبدالرحمن (که از مهاجران بود (پیمان برادری داشت؛ در یکی از غزوات سعید به همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله به میدان جهاد شتافت، و ثعلبه در مدینه ماند و به دوست خود اطمینان داد که مشکلات خانواده او را حل می کند، و از همین رو هر روز برای آنها آب و هیزم می آورد و در حل مشکلاتشان می کوشید .

روزی زن سعید درباره مطلبی از پشت پرده با ثعلبه سخن می گفت، هوای نفس بر او چیره شد، پرده را کنار زد، همین که چشمش به همسر زیبای سعید افتاد دل از دست بداد و گام پیش نهاد و دست دراز کرد که زن را در آغوش گیرد، ولی همسر سعید فریاد زد، ثعلبه چه می کنی؟ آیا روا است برادر مجاهدت در راه خدا مشغول جهاد باشد و تو در خانه او نسبت به همسرش قصد خلاف داشته باشی؟!

این سخن، ثعلبه را تکان داد، گوئی از خوابی عمیق برخاسته بود، فریادی کشید و از خانه بیرون رفت و سر به کوه و صحرا گذاشت، و به گریه زاری مشغول شد و می گفت: الهی انت المعروف بالغفران و انا الموصوف بالعصیان؛ خدایا تو معروف به آمرزش و من موصوف به گناهم !

به این ترتیب او خود را در محرومیت و تنگنا برای مجازات خویشتن نسبت به خطایی که از او سرزده بود قرار داد؛ سرانجام طی داستان مفصل خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و به پیشگاه آن حضرت توبه خویش را عرضه نمود، و آیه ۱۳۵ سوره آل عمران در حق او نازل شد، و توبه اش مقبول درگاه الهی افتاد و الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من يغفر الذنوب الا الله و لم يصروا علی ما فعلوا و هم يعلمون؛ و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد و بر گناه اصرار نمی ورزند، با این که می دانند! (۷۹)

2- در حالات فقیه بزرگ عالم شیعه، مرحوم آیت الله بروجردی (قدس سره الشریف (نقل شده که هرگاه عصبانی می شد، و احيانا به بعضی طلاب درس خود پرخاش می کرد، با این که این پرخاش همانند پرخاش پدر نسبت به فرزندش بود، بلافاصله از همین پرخاش مختصر، پشیمان شده و در مقام عذرخواهی و جبران بر می آمد، و طبق نذری که داشت، فردای آن روز را برای جبران این کار روزه می گرفت؛ و به این ترتیب، خود را در برابر این کار کوچک معاقبه می فرمود .

3- یکی از علمای بزرگ اخلاق نقل می کرد که یکی از آقایان اهل منبر می گفت: من در آغاز منبرم سلام بر امام حسین علیه السلام می کنم و جواب می شنوم، اگر جواب نشنوم منبر نمی روم! این حالت روحانی از آنجا برای من پیدا شد که روزی وارد مجلس مهمی شدم و واعظ معروفی را بر منبر دیدم، این خیال در دل من پیدا شد که بعد از او سخنرانی جالبی کنم و او را بشکنم! به خاطر این خیال غلط تصمیم گرفتم چهل روز به منبر

نروم به دنبال این کار (معاقبه خویشتن در مقابل يك فكر خطا و خیال باطل) این نورانیت در قلب من پیدا شد که پاسخ سلام را به حضرت، می شنوم. (۸۰)

کوتاه سخن این که: مراقبه و سپس محاسبه در صورتی اثر قاطع دارد، که مساله معاقبه و کیفرهای مناسب، نسبت به نفس اماره و هوی و هوسهای سرکش را در پی داشته باشد وگرنه تاثیر آن بسیار ضعیف خواهد بود. ولی این به آن معنی نیست که اعمال مرتاضان و بعضی از صوفیان منحرف را امضا کنیم، و بر داستانهایی که نمونه آن در پاره ای از کلمات غزالی در احیاءالعلوم آمده است صحه بگذاریم که مثلا انسان برای ریاضت نفس یا جبران خطاهایی که از او سرزده، دست به اعمال خوشونتبار نسبت به خویشتن بزند و مجازاتهای خطرناک و ابلهانه ای نسبت به خود انجام دهد، بلکه منظور از معاقبه کارهایی شبیه آنچه در بالا آمد می باشد، مانند روزه گرفتن، تعطیل کردن برنامه هایی که در معرض هوی و هوس است، و محروم ساختن خویشتن از پاره ای لذات مادی و امثال آنها.

به گفته مرحوم نراقی در معراج السعاده: اگر کار خلافی از او سرزد در مقام تنبیه خود بر آید؛ مثلا، تن به عبادات سنگین و انفاق اموالی که مورد علاقه اوست بدهد، اگر لقمه حرام یا مشتبهی خورده خویشتن را مقداری گرسنگی دهد، و اگر زبان به غیبت مسلمانی گشوده، مدح او کند یا با سکوت، خود را تنبیه، یا با ذکر خدا آن را جبران نماید؛ اگر شخص فقیر و تنگدستی را کوچک شمرده و نسبت به او توهین کرده، مال فراوانی را به او ببخشد، و همچنین نسبت به سایر معاصی و تقصیرات در مقام جبران بر آید. (۸۱)

نیت و اخلاص نیت

بسیاری از علمای اخلاق در آغاز بحثهای اخلاقی سخن از نیت و اخلاص نیت به میان آورده اند و این دوا را از یکدیگر جدا ساخته اند؛ نیت را چیزی و اخلاص نیت را چیزی دیگر شمرده اند؛ ولی هنگام بحث از این دو، تفاوت روشنی بیان نکرده اند و مباحث خلوص نیت را در بحث نیت آورده اند، به گونه ای که تمیز میان مفهوم این دو مشکل است. برای تفکیک این دو، می توان چنین گفت: منظور از نیت همان عزم راسخ و اراده محکم برای انجام کار است، قطع نظر از این که انگیزه الهی در آن باشد یا انگیزه های مادی. بدیهی است کار هنگامی به ثمر می رسد که انسان با اراده قوی و خلل ناپذیر و عزمی راسخ وارد آن شود؛ تحصیل دانش، تجارت، زارعت، کارهای تولیدی، کارهای اجتماعی و سیاسی و خلاصه هر عمل مثبتی هنگامی به نتیجه می رسد که با تردید و دو دلی آغاز نشود؛ و این در صورتی ممکن است که انسان قبلا روی برنامه ای که می خواهد انجام دهد مطالعه کافی داشته باشد؛ از منافع کار و نتایج و شرایط و موانع احتمالی آن کاملا مطلع باشد، و با اراده قوی وارد عمل شود، و با گامهای استوار و محکم به سوی مقصد حرکت کند.

در طریق تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی الله نیز اراده و نیت قاطع لازم است. افراد سست اراده هرگز به جایی نمی رسند، و با برخورد به اندک مانعی از راه می مانند؛ اصولا اراده ضعیف نیروی انسان را نیز تضعیف می کند و بعکس اراده قوی تمام نیروها و استعدادهای درون را بسیج می نماید و انسان را به سوی مقصد به حرکت در می آورد. این همان چیزی است که در قرآن مجید از آن تعبیر به عزم شده است و پیامبران بزرگ الهی به خاطر اراده نیرومندشان اولوالعزم نامیده شده اند. (۸۲) قرآن خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می گوید: فاذا عزمتم فتوکل علی الله؛ (نخست با یارانت مشورت کن) و هنگامی که تصمیم گرفتی (محکم بایست و) توکل بر خدا کن! (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹) در مورد حضرت آدم علیه السلام می فرماید: و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما؛ ما از آدم پیمان گرفته بودیم (که نزدیک درخت ممنوع نشود و فریب شیطان را نخورد) ولی او فراموش کرد، و عزم و اراده محکمی (برای وفای به عهد) در او نیافتیم. (سوره طه، آیه ۱۱۵) در روایات اسلامی نیز اشارات قابل ملاحظه ای به این معنی شده است: از جمله، در یکی از دعاهای ماه رجب از امام کاظم علیه السلام می خوانیم: و قد علمت ان افضل زاد الراحل الیک عزم ارادة یختارک بها و قد ناجاک بعزم الارادة قلبی؛ من بخوبی می دانم که برترین زاد و توشه رهروان راه تو، اراده محکمی است که تو را به وسیله آن برگزیند، و دل من با اراده محکم به مناجات تو پرداخته است. (83)

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: انما قدر الله عون العباد علی قدر نیاتهم فمن صحت نیته تم عون الله له، و من قصرت نیته قصر عنه العون بقدر الذی قصره؛ خداوند به قدر نیتهای بندگان به آنها کمک می کند، کسی که نیت صحیح و اراده محکمی داشته باشد، یاری خداوند برای او کامل خواهد بود، و کسی که نیتش ناقص باشد به همان اندازه یاری الهی در حق او کم خواهد شد. (۸۴) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: ما ضعف بدن عما قویت علیه النية؛ هنگامی که نیت محکم و قوی باشد، بدن (از پذیرش کارهای سخت و سنگین در راه وصول به مقصود) ضعیف و ناتوان نخواهد شد (85). این حدیث بخوبی نشان

می دهد که تصمیم و عزم راسخ در کارها چگونه قدرت و توان جسمی را بالا می برد و به انسان نیرو و توان می بخشد. یکی از دیگر از معانی نیت تفاوت انگیزه ها در انجام اعمالی است که ظاهراً یکسان است؛ مثلاً، انسانی که به جهاد می رود، ممکن است انگیزه او کسب غنائم یا برتری جویی باشد، همان گونه که ممکن است نیت او یاری آئین حق و دفع ظلم ظالم و خاموش کردن آتش فتنه باشد. در هر دو صورت در ظاهر حرکت واحدی انجام می گیرد، حرکت به سوی میدان جنگ و نبرد با دشمن، ولی این دو نیت از زمین تا آسمان با یکدیگر فرق دارد. روی همین جهت، دستور داده شده است که در ابتدای راه، انسان باید نیت خود را روشن سازد و اصلاح کند.

سالکان راه خدا نیز باید دقیقاً به نیت خود توجه داشته باشند؛ آیا هدف اصلاح خویشتن و تکامل جنبه های اخلاق و رسیدن به مقام قرب الی الله است یا هدف رسیدن به کرامات و خارق عادات و برتری جویی بر مردم از این طریق می باشد. حدیث معروف انما الاعمال بالنیات اشاره به همین معنی است، چرا که دقت در ذیل حدیث، مفهوم و معنی آن را روشن می سازد؛ در بحار الانوار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است که فرمود: انما الاعمال بالنیات و انما لكل امرء ما نوى فمن كانت هجرته الى الله و رسوله فهجرته الى الله و رسوله و من كان هجرته الى دنيا يصيبها او امرأة يتزوجها فهجرته الى ما هاجر اليه؛ ارزش اعمال بستگی به نیتها دارد و بهره هرکس از عملش مطابق نیت اوست، کسی که به خاطر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کند، هجرت به سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله کرده است. و کسی که به خاطر رسیدن به مال دنیا یا به دست آوردن همسری، هجرت کند بهره اش همان چیزی است که به سوی آن هجرت کرده است. (۸۶)

حدیث علی قدر النية تكون من الله عطية؛ عطایای الهی به اندازه نیت انسان است. (۸۷) که از علی علیه السلام نقل شده می توان اشاره ای به این معنی یا معنی سابق باشد. از مجموع آنچه در این بحث آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که برای پیروزی در هر کار و رسیدن به مقصود - مخصوصاً در کارهای مهم - تصمیم و عزم راسخ و استحکام نیت و قوت اراده لازم است، و تا این معنی حاصل نشود، سعی و تلاش انسان بی حاصل یا کم حاصل است. آنها که می خواهند در طریق اصلاح نفس و تهذیب اخلاق گام بردارند نیز از این قاعده مستثنا نیستند. باید با اراده آهنین کار را شروع کنند؛ با توکل بر خداوند بزرگ پیش بروند. در اینجا این سؤال پیش می آید که قوت و قدرت اراده که در بالا به آن اشاره شد چگونه به دست می آید؟ پاسخ این سؤال روشن است، راه اصلی آن اندیشه و تفکر در نتایج کار و عظمت هدف و بزرگی مقصد است؛ هرگاه انسان تحلیل روشنی در این زمینه داشته باشد و مقصود را بخوبی بشناسد و از اهمیت آن آگاه و با خبر باشد، با اراده ای قوی و عزمی استوار در این راه گام می نهد. هرگاه انسان درست فکر کند که ارزش وجود او جز به فضائل اخلاقی نیست و هدف آفرینش انسان چیزی جز تکامل اخلاق و قرب الی الله نمی باشد، و هر لحظه از این هدف مهم غافل شود، عقب گردد و سقوط او آغاز خواهد شد، هر اندازه این حقیقت را بهتر بشکافد و باور کند گامهای او، در این راه استوارتر خواهد بود. در يك جمله باید گفت: اراده های قوی، از معرفت کامل و توجه به اهمیت هدف سرچشمه می گیرد.

اخلاص

منظور از اخلاص همان خلوص نیت است، و منظور از خلوص نیت این است که انگیزه تصمیم گیری تنها خدا باشد و بس. ممکن است کسانی دارای اراده های محکم برای انجام مقاصدی باشند، ولی انگیزه آنها رسیدن به اهداف مادی باشد؛ اما سالکان راه خدا کسانی هستند که اراده نیرومند آنان آمیخته با خلوص نیت، و برخاسته از انگیزه های الهی است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، به کمتر چیزی به اندازه اخلاص نیت اهمیت داده شده است. در جای جای قرآن مجید و کلمات معصومین (ع) سخن از اخلاص نیت به میان آمده، و عامل اصلی پیروزی در دنیا و آخرت شمرده شده است؛ و اصولاً از نظر اسلام هر عملی بدون اخلاص نیت بی ارزش است. این از يك سو. از سوی دیگر، مساله اخلاص از مشکلترین کارها شمرده شده به گونه ای که تنها اولیاء الله و بندگان خاص خدا به اخلاص کامل می رسند، هر چند اخلاص در هر مرحله ای محبوب و مطلوب است. بهتر است در اینجا نخست به سراغ قرآن مجید برویم و گوشه ای از آیات مربوط به اخلاص را که ویژگیهای خاصی دارد از نظر بگذرانیم:

در آیات متعددی از قرآن، سخن از مخلصین (خالصان) یا مخلصین (خالص شدگان!) به میان آمده، و آنها را با تعبیرات گوناگون و پرمعنی توصیف و تمجید می کند، از جمله:

- [در آیه ۵ سوره بینه می خوانیم: و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء و يقيموا الصلوة و يؤتوا

الزكوة و ذلك دين القيمة؛ به آنها دستوری داده نشده بود جز این که خدا را بپرستند در حالی که دین خود را خالص کنند و از شرك به توحید باز گردند نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار! با توجه به این که دین مفهوم گسترده ای دارد که عقاید و اعمال و درون و برون را همگی شامل می شود، و با توجه به این که ضمیر در ما امر و ما همه پیروان مذاهب آسمانی برمی گردد، و با توجه به این که: اخلاص و نماز و زکات در آیه به عنوان تنها دستورهای الهی به همه آنها است، اهمیت این موضوع کاملاً روشن می شود، این تعبیر نشان می دهد که همه دستورهای الهی از حقیقت توحید و اخلاص سرچشمه می گیرد.

2- در جای دیگر همه مسلمانها را مخاطب ساخته و می فرماید: فادعوا الله مخلصین له الدین و لو کره الکافرون؛ خداوند (یگانه) را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هر چند کافران ناخشنود باشند. (سوره غافر، آیه ۱۴)

3- در جای دیگر، شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و بطور قاطع به او دستور می دهد: قل انی امرت ان اعبد الله مخلصا له الدین؛ بگو من مأمورم خدا را پرستش کنم، در حالی که دینم را برای او خالص کرده باشم! (سوره زمر، آیه ۱۱)

از این آیات و آیات متعدد دیگر که همین معنی را می رساند بخوبی استفاده می شود که اخلاص اساس دین و شالوده محکم و رکن رکین آن است. درباره مخلصان (خالص شدگان) که تفاوت آن را مخلصین (خالصان) شرح خواهیم داد، تعبیراتی از این مهمتر دیده می شود:

1- در آیه ۳۹ و 40 سوره حجر می خوانیم که شیطان بعد از رانده شدن از درگاه خدا، از سر لجابت و خیره سری عرض می کند: و لا غوبنهم اجمعین - الا عبادك منهم المخلصین؛ من همه آنها را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان مخلص را! این تعبیر نشان می دهد که موقعیت بندگان مخلص آن چنان تثبیت شده است که حتی شیطان افسونگر و لجوج طمع خود را از آنها بریده است.

2- در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره صافات، وعده پاداش فوق العاده ای که جز خدا از آن آگاه نیست به آنان داده شده، می فرماید: و ما تجزون الا ما کنتم تعملون - الا عباد الله المخلصین؛ شما جز به آنچه انجام می دادید جزا داده نمی شوید، مگر بندگان مخلص خدا (که رابطه ای میان اعمال و جزای آنها نیست، و بر سرخوان نعت الهی بی حساب پاداش می گیرند).

3- در آیه ۱۲۷ و ۱۲۸ همین سوره (صافات) (مقام مخلصین را چنان والا شمرده که از حضور در دادگاه الهی در قیامت معافند (و یکسره به بهشت جاویدان پروردگار روانه می شوند)!

4- در آیه 159 و ۱۶۰ همین سوره تنها بیان و توصیف مخلصین را شایسته ذات پروردگار شمرده است، که نشان عمق واقعی معرفت آنان است؛ می فرماید: سبحان الله عما یصفون - الا عباد الله المخلصین؛ منزه است خداوند از آنچه آنها توصیف می کنند، مگر (توصیف) بندگان مخلص خدا!

5- در آیه ۲۴ سوره یوسف، هنگامی که سخن از حمایت الهی در برابر وسوسه های خطرناک همسر عزیز مصر به میان می آورد، می فرماید: كذلك لنصرف عنه السوء و الفحشاء انه من عبادنا المخلصین؛ اینچنین کردیم، تا بدی و زشتی را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود.

در این که میان مخلص و مخلص (خالصان و خالص شدگان) چه تفاوتی وجود دارد؟ سخنهایی گفته شده است؛ ولی شاید بهترین تفسیر در این زمینه این باشد که مخلصان کسانی هستند که خود در راه خالص سازی خویشتن از هرگونه آلودگی به شرك و انگیزه های غیر الهی، و رذائل اخلاقی گام می نهند، و تا آنجا که در توان دارند پیش می روند؛ اما مخلصان کسانی هستند که امدادهای الهی و عنایات ربانی، آخرین ناخالصیهای وجودشان از میان می برد، و به لطف پروردگار از هر نظر خالص می شوند.

توضیح این که: ناخالصیها در وجود انسان در واقع دو گونه است:

گونه ای از آن طوری است که انسان از آن آگاه می شود، و توان بر طرف ساختن آن را دارد، و در این راه می کوشد و تلاش می کند و موفق به اخلاص نیت و عقیده و عمل می شود. اما گونه ای دیگر از آن بقدری مخفی و مرموز است که انسان توانایی بر تشخیص، و در صورت تشخیص، توانایی بر پاکسازی آن ندارد؛ همان گونه که در روایت معروف نبوی وارد شده: ان الشرك اخفی من دبیب النمل علی صفاة سواد فی لیلة ظلماء؛ شرك (و نفوذ آن در اعمال) مخفی تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک! (۸۸)

در این گونه موارد هرگاه لطف الهی شامل حال سالکان راه نشود، از این گذرگاه صعب العبور گذر نخواهند کرد، و در ناخالصیها می مانند؛ اما گویی خداوند جایزه کسانی را که در اخلاص خویش تا آخرین مرحله توان و قدرت می کوشند، این قرار داده که باقی مانده راه را تنها با عنایت او بیابند، و این مخلصان را مخلص کند.

هنگامی که انسان به این مرحله برسد دیگر در برابر وساوس شیاطین و هوای نفس بیمه خواهد شد، و طمع شیطان از او بریده می شود، و شیطان در برابر این افراد رسماً اظهار عجز می کند. اینجاست که از خوان

نعمت الهی بی حساب بهره می گیرند، و توصیف آنها درباره صفات جلال و جمال پروردگار، رنگ توحید خالص به خود می گیرد، و طبیعی است که در قیامت نیز بدون حساب وارد بهشت می شوند چرا که حساب خود را در این جهان صاف کرده اند.

این همان است که امیرمؤمنان علی علیه السلام طبق بعضی از خطب نهج البلاغه بدان اشاره کرده، و در توصیف بندگان شایسته پروردگار می فرماید: قد اخلص الله فاستخلص؛ یکی از صفات برجسته آنان این است که خویش را برای خدا خالص کرده، و خداوند خلوص او را پذیرفته (و به مرحله نهایی رسانیده است). (۸۹) به همین دلیل درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی چنین آمده است: فعند ذلك استخلص الله عزوجل لنبوته و رسالته من الشجرة المشرفة الطيبة... محمدا صلی الله علیه و آله اختصه للنبوته و اصطفاه بالرسالة؛ در این هنگام خداوند بزرگ محمد صلی الله علیه و آله را برای نبوت و رسالتش از شجره پر ارزش پاك برگزید و خالص گردانید. (۹۰)

و در حدیث دیگری که از بعضی معصومان: روایت شده می خوانیم: وجدت ابن آدم بين الله و بين الشيطان فان احبه الله تقدست اسمائه، خلصه و استخلصه و الا خلی بينه و بين عدوه؛ فرزندم آدم را در میان خدا و شیطان می بینم، اگر خداوند متعال او را (به سبب تلاش و کوشش در راه اخلاص) دوست دارد، خالص و مخلصش می سازد، وگرنه او را در برابر شیطان، رها می سازد. (۹۱) کوتاه سخن این که: مساله خلوص و اخلاص در نیت و اعتقاد و اخلاق و عمل، از مهمترین گامها و اساسی ترین پایه های تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است.

اخلاص در روایات اسلامی

این معنی در روایات اسلامی نیز فوق العاده مورد بحث قرار گرفته است که گوشه هایی از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم:

1- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: ثلاث لا یغفل علیهن قلب رجل مسلم اخلاص العمل لله عزوجل و النصیحة لائمة المسلمين و اللزوم لجماعتهم؛ سه چیز است که قلب هیچ مسلمانی نباید درباره آن خیانت کند (و همه مسلمین باید آن را رعایت کنند): خالص کردن عمل برای خدا، و خیرخواهی برای پیشوایان اسلام و ملازمت جماعت مسلمین و جدا نشدن از آن. (۹۲)

2- در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم که اخلاص از اسرار الهی است: الاخلاص سر من اسراری استودعه قلب من احببته من عبادی؛ اخلاص یکی از اسرار من است و آن را در قلب هر کس از بندگانم را که دوست بدارم به ودیعه می گذارم. (۹۳)

3- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: الاخلاص اشرف نهایة؛ اخلاص باارزشتترین مقامی است که انسان به آن می رسد. (۹۴)

4- در تعبیر بلند دیگر می فرماید: الاخلاص اعلی الایمان؛ اخلاص برترین مقام ایمان است. (۹۵)

5- در تعبیر پرمعنای دیگری از همان امام می خوانیم: فی اخلاص الاعمال تنافس اولوا النهی و الالباب؛ رقابت عاقلان و اندیشمندان با یکدیگر در اخلاص عمل است. (۹۶)

6- این مساله تا آنجا اهمیت دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله تفاوت مقامات مؤمنان را در تفاوت درجات اخلاص می شمرد و می فرماید: بالاخلاص تتفاضل مراتب المؤمنین (۹۷)

7- امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز آخرین مرحله یقین را اخلاص معرفی می کند و می فرماید: غایة الیقین الاخلاص (۹۸)

8- اخلاص بقدری اهمیت دارد که مقدار مختصری از عمل که با آن باشد سبب نجات انسان می گردد، چنان که در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: اخلص قلبك ینفك القليل من العمل (۹۹)

9- اخلاص تا آن حد اهمیت دارد که علی علیه السلام آن را عبادت مقربان درگاه خدا می شمرد، و می گوید: الاخلاص عبادة المقربین. (۱۰۰)

10- این بحث دامنه دار را با حدیث جالب دیگری از علی علیه السلام به پایان می بریم که فرمود: طوبی لمن اخلص لله العبادۃ و الدعاء ولم يشغل قلبه بما تری عیناه، و لم ينس ذکر الله بما تسمع اذناه و لم یحزن صدره بما اعطی غیره؛ خوشا به حال کسی که عبادت و دعایش را برای خدا خالص کند، و قلب خود را به آنچه می بیند مشغول ندارد، و یاد خدا را با آنچه می شنود، به فراموشی نسپرد، درونش به خاطر نعمتهایی که به دیگران داده شده است، غمگین نشود. (۱۰۱)

حقیقت اخلاص

مرحوم فیض کاشانی در محجة البیضاء در این زمینه چنین می نویسد: حقیقت اخلاص آن است که نیت انسان از هرگونه شرك خفی و جلی پاک باشد، قرآن مجید می فرماید: و ان لکم فی الانعام لعیبة نسفیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین؛ در وجود چهارپایان برای شما درسهایی عبرتی است، چرا که از درون شکم آنها، از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم. (۱۰۲)

شیر خالص آن است که نه رگه های خون در آن باشد، و نه اثری از آلودگی درون شکم و نه غیر آن، صاف و پاک و بدون غل و غش باشد؛ نیت و عمل خالص نیز همان گونه است، باید هیچ انگیزه ای جز انگیزه الهی بر آن حاکم نگردد. (۱۰۳)

در روایات اسلامی نیز تعبیرات بسیار لطیفی درباره حقیقت اخلاص و نشانه های مخلصین بیان شده که به بخشی از آن اشاره می کنیم:

1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: ان لكل حق حقيقة و مابلغ عبد حقيقة الاخلاص حتى لا يحب ان یحمد علی شیء من عمل الله؛ هر حقیقتی نشانه ای دارد، هیچ بنده ای به حقیقت اخلاص نمی رسد مگر زمانی که دوست نداشته باشد که او را به خاطر اعمال الهی اش بستانید. (۱۰۴)

2- در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: اما علامة المخلص فاربعة: یسلم قلبه، و تسلّم جوارحه، و بذل خیره و کف شره؛ اما علائم مخلص چهار چیز است: قلبش تسلیم خداست، همچنین اعضایش تسلیم فرمان اوست، خیر خود را در اختیار مردم می گذارد و شر خود را باز می دارد. (۱۰۵)

3- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: لایکون العبد عابدا لله حق عبادته حتى یقطع عن الخلق کله الیه، فحینئذ یقول هذا خالص لی فی-تقبله بکرمة؛ هیچ عبادت کننده ای حق عبادت خدا را به جا نمی آورد، مگر این که از تمام مخلوقات چشم بردارد و متوجه او شود؛ در این هنگام، خداوند می فرماید: این برای من خالص شده است؛ پس به کرمش او را می پذیرد. (۱۰۶)

4- بالاخره امام صادق علیه السلام جان سخن را در يك جمله کوتاه خلاصه کرده، و درباره اخلاص می فرماید: ما انعم الله عزوجل علی عبد اجل من ان لایکون فی قلبه مع الله غیره؛ خداوند متعال نعمتی بزرگتر از این به بنده ای نداده است که در قلبش با خدا، دیگری نباشد. (۱۰۷)

اکنون با توجه به اهمیت فوق العاده اخلاص، و تاثیر عمیق آن در پیمودن راه حق، و وصول به مقامات عالیه قرب الی الله، این سؤال پیش می آید که اخلاص را چگونه می توان به دست آورد؟

بی شك اخلاص نیت همیشه برخاسته از ایمان و یقین و عمق معارف الهیه است؛ هر قدر یقین انسان به توحید افعالی خدا بیشتر باشد و هیچ مؤثری را در عالم هستی، جز ذات پاک او نشناسد، و همه چیز را از او و از ناحیه او و به فرمان او بدانند، و اگر اسباب و عواملی در عالم امکان وجود دارد، آن را نیز سر بر فرمان او ببیند چنین کسی اعمالش توأم با خلوص است؛ زیرا جز خدا مبدء تاثیر نمی بیند که برای او کار کند.

این حقیقت در روایات اسلامی در عبادات کوتاه و پر معنایی منعکس است: امام علی بن ابیطالب علیهما السلام در حدیثی می فرماید: الاخلاص ثمرة الیقین؛ اخلاص میوه درخت یقین است. (۱۰۸)

و از آنجا که عبادت به مقتضای واعبد ربك حتى یاتیک الیقین یکی از اسباب یقین می باشد، در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که الاخلاص ثمرة العبادۃ؛ اخلاص میوه درخت عبادت است. (۱۰۹)

و نیز از آنجا که علم و معرفت یکی از سرچشمه های یقین است، و یقین چنان که گفتیم سرچشمه اخلاص است، در حدیثی از همان حضرت آمده است که فرمود: ثمرة العلم اخلاص العمل؛ میوه علم، اخلاص عمل است. (۱۱۰)

و بالاخره در گفتار جامعی از مولی علی علیه السلام به سرچشمه های اخلاص چنین اشاره شده است: اول الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق به، و کمال التصدیق به توحیده، و کمال توحیده الاخلاص له؛ سرآغاز دین معرفت خداست، و کمال معرفتش تصدیق ذات اوست، و کمال تصدیق ذاتش، توحید و شهادت بر یگانگی او می باشد؛ و کمال توحید او اخلاص است. (۱۱۱)

موانع اخلاص

بزرگان علم اخلاق در این زمینه اشارات روشن و دقیقی دارند، بعضی معتقدند اخلاص موانع و آفات آشکار و نهان دارد؛ بعضی بسیار قوی و خطرناک و بعضی ضعیفتر است، و شیطان و هوای نفس برای مشوب ساختن ذهن انسان و گرفتن صفا و اخلاص و آلوده کردن اعمال به ریا نهایت تلاش و کوشش را می کنند. بعضی از مراحل ریا کاری و آلودگی نیت به قدری روشن است که هر کسی آن را در می یابد؛ مثل این که شیطان در نمازگزار نفوذ می کند و می گوید نماز را آرام و آهسته و با آداب و خشوع انجام ده، تا حاضران تو را انسانی مؤمن و صالح بدانند و هرگز به غیبت تو آلوده نشوند، این يك فریب آشکار از ناحیه شیطان است! گاه این وسوسه های شیطانی به شکل مخفی تری صورت می گیرد، و در لباس اطاعت ظاهر می شود؛ مثلا، می گوید: تو انسان برجسته ای و مردم به تو نگاه می کنند، اگر نماز و اعمالت را زیبا سازی دیگران به تو اقتدا کرده و در ثواب آنها شریک خواهی شد، و انسان بی خبر گاه تسلیم چنین وسوسه ای می شود، و در دره هولناک ریا سقوط می کند.

گاه وسوسه های شیطان از این هم پیچیده تر و پنهان تر است؛ مثل این که به نماز گزار می گوید انسان مخلص کسی است که در خلوت و جلوت یکسان باشد، کسی که عبادتش در خلوات کمتر از جلوات باشد، ریا کار است، و به این ترتیب او را وادار می کند که در خلوت نماز خود را جالب و جاذب کند تا بتواند در بیرون و در مقابل مردم نیز چنین کند و به اهداف خود برسد این نیز يك نوع ریا کاری خفی است که ممکن است بسیاری از آن غافل شوند و از درک آن عاجز گردند. و همچنین مراحل مخفی تر و پنهان تر. (۱۱۲) براستی موانع و آفات اخلاص به قدری زیاد و متنوع و پنهان است که هیچ انسانی جز از طریق پناه بردن به لطف الهی از آن رهایی نمی یابد. در روایات اسلامی نیز هشدارهای مهمی درباره آفات اخلاص آمده است: از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: کیف یستطیع الاخلاص من یغلبه الهوی؛ چگونه توانایی بر اخلاص دارد کسی که هوای نفس بر او غالب است؟ (113)

در حقیقت، عمده ترین آفت اخلاص و مهمترین مانع آن در این حدیث شریف بیان شده است. آری! هوای نفس است که سرچشمه اخلاص را تیره و تاریک می سازد. در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: قلل الآمال تخلص لك الاعمال؛ آرزوها را کم کن (و دامنه آرزوهای دور و دراز را جمع نما) تا اعمال تو خالص شود! (۱۱۴) این نکته حائز اهمیت است که گاه انسان در این مورد، گرفتار وسواس می شود که آن خود یکی دیگر از نیرنگهای شیطان است، به او می گوید به نماز جماعت مرو، چرا که در آنجا ممکن است نیت آلوده شود، فقط در خانه نماز بخوان، یا هنگامی که در میان جمعیت به نماز بر می خیزی مستحبات را ترک کن و نماز را بسیار سریع و دست و پا شکسته بخوان مبادا آلوده ریا گردی. و بسیار دیده ایم افرادی را که به خاطر همین گرفتاری از مستحبات مؤکدی که شرع، به آن دعوت کرده است باز مانده اند. و شاید به همین دلیل است که قرآن مجید مردم را دعوت به انفاق پنهان و آشکار هر دو کرده است. می فرماید: الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانية فلهم اجرهم عندربهم ولاخوف علیهم ولاهم یحزنون؛ آنها که اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می کنند مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند. (۱۱۵) این بحث را با ذکر نکته دیگری پایان می دهیم و آن این که داشتن اخلاص در خلوت و تنهایی. چندان افتخار نیست، مهم آن است که انسان در جلوت و در میان مردم و در مرئی و منظر همگان بتواند اعمال خالصانه انجام دهد.

آثار اخلاص

از آنجا که اخلاص گرانبهاترین گوهری است که در خزانه قلب و روح انسان پیدا می شود، آثار فوق العاده مهمی نیز دارد که در روایات اسلامی با تعبیرات کوتاه و بسیار پر معنی به آن اشاره شده است. در حدیث معروفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: ما اخلص عبد الله عزوجل اربعین صباحا الا جرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه؛ هیچ بنده ای از بندگان خدا چهل روز اخلاص را پیشه خود نمی سازد مگر این که چشمه های حکمت و دانش از قلبش بر زبانش جاری می شود. (۱۱۶)

در حدیث دیگری از امام علی بن ابیطالب علیهما السلام می خوانیم: عند تحقیق الاخلاص تستنیر البصائر؛ به هنگام تحقق اخلاص، چشم بصیرت انسان نورانی می شود. (۱۱۷) در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: فی اخلاص النیات نجاح الامور؛ در اخلاص نیت پیروزی در کارها است. (۱۱۸)

این نکته روشن است که هر قدر نیت خالصتر باشد به باطن کارها اهمیت بیشتری داده می شود تا به ظاهر کار، و به تعبیر دیگر، محکم کاری در حداعلی خواهد بود؛ به همین دلیل پیروزی در کار تضمین خواهد شد.

و بعکس اگر نیت آلوده به ریا باشد به ظاهر بیش از باطن اهمیت داده می شود و کارها و برنامه ها توخالی می گردد و همین امر سبب شکست است. و نیز به همین دلیل، در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: لو خلصت النیات لزکت الاعمال؛ اگر نیت خالص شود اعمال پاکیزه خواهد شد. (۱۱۹)

ریا کاری

نقطه مقابل اخلاص ریا است، که در آیات و روایات اسلامی از آن مذمت شده است و آن را عاملی برای بطلان اعمال و نشانه ای از نشانه های منافقان و نوعی شرک به خدا معرفی کرده اند. ریاکاری تخریب کننده فضائل اخلاقی و عاملی برای پاشیدن بذر ردائل در روح و جان انسانهاست. ریاکاری اعمال را تو خالی و انسان را از پرداختن به محتوا و حقیقت عمل باز می دارد. ریاکاری یکی از ابزارهای مهم شیطان برای گمراه ساختن انسانهاست. با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و چهره ریاکاران و نتیجه اعمال آنها را بررسی می کنیم.

1- ایها الذین آمنوا لاتبتلوا صدقاتکم بالمن و الاذی کالذی ینفق ماله رءاء الناس و لایؤمن بالله و الیوم الاخر فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه و ابل فترکه صلدا لایقدرون علی شیء مما کسبوا و الله لایهدی القوم الکافرین (سوره بقره، آیه ۲۶۴)

2- فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه اح-دا (سوره کهف، آیه ۱۱۰)

3- ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یرأون الناس و لا یذکرون الله الا قلیلا (سوره نساء، آیه ۱۴۲)

4- الذین ینف-قون اموال-هم رء-اء الناس و لایؤمنون بالله و لا بالیوم الاخر و من یکن الشیطان له قرینا فسءا قرینا (سوره نساء، آیه ۳۸)

5- لا تکنوا کالذین خرجوا من دیارهم بطرا و رءاء الناس و یصدون عن سبیل الله و الله بما یعملون محیط (سوره انفال، آیه ۴۷)

6- فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون، الذین هم یرأون و یمنعون الماعون (سوره ماعون، آیات ۴ تا ۷)

ترجمه:

1- ای کسانی که ایمان آورده اید بخششهای خود را با منت و آزار باطل نسازید همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی آورد (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد (و بذرهائی در آن افشاندن شود) و رگبار باران به آن برسد (و همه خاکها و بذرها را بشوید) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند، آنها از کاری که انجام داده اند چیزی به دست نمی آورند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند!

2- پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

3- منافقان می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز بر می خیزند با کسالت بر می خیزند و در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند.

4- آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به خدا و روز باز پسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین او باشد بد همنشین و قرینی دارد.

5- و مانند کسانی نباشید که از روی هوا پرستی و غرور و خود نمائی در برابر مردم از سرزمین خود (به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا باز می داشتند (و سرانجام شکست خوردند) و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (و آگاهی) دارد .

6- پس وای بر نماز گزارانی که، در نماز خود سهل انگاری می کنند، همان کسانی که ریا می کنند، و دیگران را از وسائل ضروری زندگی منع می نمایند !

شرح و تفسیر

در نخستین آیه، منت گذاردن و آزار دادن و ریا کردن در يك ردیف شمرده شده و همه آنها را موجب بطلان و نابودی صدقات (و اعمال نیک) معرفی می کند بلکه تعبیراتی از این آیه نشان می دهد که شخص ریا کار ایمان به خدا و روز آخرت ندارد؛ می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید انفاقهای خود را با منت و آزار باطل نکنید! (یا ایها الذین آمنوا لات-یطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی) سپس این گونه افراد را به کسی تشبیه می کنند که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می نماید و به خدا روز رستاخیز ایمان ندارد) اِکالذی ینفق ماله رئا الناس و لایؤمن بالله و الیوم الاخر) در ذیل آیه، مثال بسیار گویا و پر معنایی برای این گونه اشخاص زده و می فرماید: (مثل) کار) او همچون قطعه سنگی است که بر آن قشر نازکی از خاک باشد (و بذرهائی در آن افشاندن شود) و رگبار باران بر آن فرود آید (و همه خاکها و بذرها را با خود بشوید و با خود ببرد) و آن را صاف (و خالی از همه چیز رها سازد)!(فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه و ابل فترکه صلدا) این گونه اشخاص (به یقین) از کاری که انجام داده اند بهره ای نمی گیرند و خداوند کافران را هدایت نمی کند! (لایقدرن علی شیء مما کسبوا و الله لایهدی القوم الکافرین) در این آیه تلویحا يك بار ریاکاران را فاقد ایمان به خدا و روز قیامت معرفی کرده و يك بار به عنوان قوم کافر، و اعمال آنها را هیچ و پوچ و فاقد هرگونه ارزش می شمرد چرا که بذر اعمالشان در سرزمین ریا کاری پاشیده شده که هیچ گونه آمادگی برای رشد و نمو ندارد .

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که ریاکاران خودشان همانند قطعه سنگی هستند که قشر نازکی از خاک بر آن است و هیچ گونه بذر مفیدی را پرورش نمی دهد؛ آری! قلب آنها همچون سنگ و روحشان نفوذ ناپذیر و اعمالشان بی ریشه و نیاتشان آلوده است. جالب این که در آیه ای که پشت سر این آیه در همان سوره بقره آمده است اعمال خالصان و مخلصان را به باغی پر برکت تشبیه می کند که بذر و نهال صالح در آن کاشته شده و باران کافی بر آن می بارد و نور آفتاب از هر سو به آن می تابد و نسیم باد از هر طرف به آن می وزد و میوه و ثمره آن را مضاعف می سازد. در دومین آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده و دستور می دهد مساله توحید خالص را به عنوان اصل اساسی اسلام به مردم برساند؛ می فرماید: بگو من بشری همچون شما هستم (تنها امتیاز من این است که) به من وحی می شود که معبود شما تنها یکی است (قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد) سپس نتیجه گیری می کند که بر این اساس، اعمال باید از هر نظر خالص و خالی از شرک باشد و می فرماید: پس هر کس امید به لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد! (فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا)

به این ترتیب، شرک در عبادت، هم اساس توحید را ویران می سازد و هم اعتقاد به معاد را؛ و به تعبیر دیگر، گذرنامه ورود در بهشت جاویدان عمل خالص است. قابل توجه این که در شان نزول این آیه آمده است که مردی به نام جندب بن زهیر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد من کارهایم را برای خدا به جا می آورم و هدفم رضای اوست اما هنگامی که مردم از آن آگاه می شوند مسرور و شاد می شوم؛ پیامبر فرمود: ان الله طیب و لایقبل الالطیب و لایقبل ما شورک فیه؛ خداوند پاک است و جز عمل پاک را نمی پذیرد و عملی که غیر او در آن شرکت داده شود مقبول او نخواهد بود! سپس آیه فوق نازل شد (120). در شان نزول دیگری آمده است که مردی خدمتش عرض کرد: من جهاد فی سبیل الله را دوست دارم و در عین حال دوست دارم مردم موقعیت مرا در جهاد بدانند. در این هنگام آیه فوق نازل شد. (۱۲۱)

تشبیه همین معنی در مورد انفاق در راه خدا و صلح رحم نیز نقل شده است (۱۲۲) و نشان می دهد که آیه بالا بعد از سوالات گوناگون در مورد اعمال آلوده به اهداف غیر خدائی نازل شده است و ریا کار به عنوان مشرک و کسی که ایمان محکمی به آخرت ندارد، معرفی گردیده است. در حدیث دیگری نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: من صلی یرائی فقد اشرك و من صام یرائی فقد اشرك و من تصدق یرائی فقد

اشرك ثم قرء فمن كان یرجوا لقاء ربه ... کسی که نماز را به خاطر ریا بخواند مشرك شده و کسی که روزه را برای ریا به جا آورد مشرك شده و کسی که صدقه و انفاق را برای ریا انجام دهد مشرك شده سپس آیه: فمن كان یرجوا لقاء ربه ... را تلاوت فرمود. (۱۲۳) (در سومین آیه، ریا را یکی از اعمال منافقان شمرده می فرماید: منافقین می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز می ایستند از روی کسالت است و در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند!) (ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یرأون الناس و لا ینکرون الله الا قلیلا) (این نکته قابل توجه است که نفاق نوعی دوگانگی ظاهر و باطن است و ریاکاری نیز شکل دیگری از دوگانگی ظاهر و باطن می باشد چرا که ظاهر عمل الهی و باطن آن شیطانی و ریائی است و به خاطر جلب توجه مردم! بنابراین، طبیعی است که ریا جزء برنامه منافقان باشد.

در چهارمین آیه، اعمال ریائی را همردیف عدم ایمان به خدا و روز قیامت و همنشینی با شیطان شمرده می فرماید: آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به خداوند و روز باز پسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین اوست بد قرینی انتخاب کرده است (و الذین ینفقون اموالهم رءاء الناس و لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و من یکن الشیطان له قرینا فسءا قرینا). (به این ترتیب، ریاکاران دوست شیطان و فاقد ایمان قاطع به مبدا و معاد هستند. در پنجمین آیه، خداوند مسلمانان را از همسوئی با کفار که اعمالشان ریاکارانه و از روی هوا پرستی و خود نمائی بوده است نهی می کند، می فرماید: مانند کسانی نباشید که از سرزمین خود به خاطر هواپرستی و غرور و خودنمائی در برابر مردم بیرون آمدند! و مردم را از راه خدا باز می داشتند و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (کامل) دارد. (و لا تکنوا کالذین خرجوا من دیارهم بطرا و رءاء الناس و یصدون عن سبیل الله و الله بما یعملون محیط) (طبق قرآنی که در آیه موجود است بتصدیق مفسران، آیه اشاره به حرکت سپاهیان قریش به سوی میدان بدر است که به هنگام خارج شدن از مکه آلات لهو و لعب و بعضی از خوانندگان و شراب همراه خود آوردند حتی اگر دم از بت پرستی می زدند آنها ریاکارانه و عملا برای جلب نظر بت پرستان بود.

بعضی از مفسران نیز گفته اند از آنجا که بدر یکی از مراکز تجمع و از بازارهای عرب بود و در عرض سال گاهی در آنجا اجتماع می کردند، ابوجهل مخصوصا وسائل عیش و نوش را با خود برد و هدفش این بود که از همه کسانی که با آنها آشنا بودند زهر چشم بگیرد. به هر حال قرآن مؤمنان را از این گونه کارها نهی می کند و به آنها دستور می دهد که با رعایت تقوا و اخلاص بر همه مشکلات غلبه کنند و سرنوشت ریاکاران هوسباز و بی تقوا را در میدان بدر فراموش ننمایند. در آخرین آیه مورد بحث، باز هم از ریاکاری به بیان دیگری نكوهش می کند و می فرماید: وای بر نماز گزارانی که نماز را به دست فراموشی می سپارند و از آن غفلت می کنند، آنها که ریا می کنند و مردم را از ضروریات زندگی باز می دارند (فویل للمصلین، الذین هم عن صلاتهم ساهون، الذین هم یرأون و یمنعون الماعون). تعبیر به ویل در قرآن مجید در ۲۷ مورد آمده است و غالبا در مورد گناهان بسیار سنگین و خطرناک است. به کار بردن، این تعبیر در مورد ریاکاران نیز حکایت از شدت زشتی عمل آنها می کند. از آنچه در آیات بالا آمد زشتی این گناه و خطرات آن برای سعادت انسان آشکار می شود و بخوبی روشن می گردد که یکی از موانع مهم تهذیب نفس و پاکی قلب و روح همین ریا کاری است که نقطه مقابل آن خلوص نیت و پاکی دل است.

ریا در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی فوق العاده به این مساله اهمیت داده شده و ریاکاری به عنوان یکی از خطرناکترین گناهان معرفی شده است که به گوشه ای از آن در ذیل اشاره می شود:

1- در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم: اخوف ما اخاف علیکم الریا والشهوة الخفیة؛ خطرناکترین چیزی که از آن بر شما می ترسم ریاکاری و شهوت پنهانی است! (۱۲۴) ظاهرا منظور از شهوت پنهانی همان انگیزه های مخفی ریاکاری است.

2- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: ادنی الریاء شرك؛ کمترین ریا شرك به خداست. (۱۲۵)
3- باز از همان حضرت آمده است که فرمود: لا یقبل الله عملا فیه مقدار ذرة من ریاء؛ خداوند عملی را که ذره ای از ریا در آن باشد قبول نمی کند! (۱۲۶)

4- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است ان الم-رائی ی-نادی ع-لیه ی-وم القیامة یا فاجر یا غادر یامرانی ضل عملک و حبط اجرک اذهب فخذ اجرک ممن کنت تعمل له؛ روز قیامت شخص ریا کار را صدا می کنند و می گویند ای فاجر! ای حيله گر پیمان شکن! و ای ریاکار! اعمال تو گم شد و اجر تو نابود گشت برو و پاداش خود را از کسی که برای او عمل کردی بگیر! (۱۲۷)

5- یکی از اصحاب می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را گریان دیدم، عرض کردم: چرا گریه می کنید؟ فرمود: انی تخوفت علی امتی الشریک، اما انهم لایعبدون صنما و لا شمساً و لا قمرأ و لا حجراً، و لکنهم یرائون باعمالهم؛ من بر امتم از شرک و چند گانه پرستی بیمناکم! بدانید آنها بت نخواهند پرستید و نه خورشید و ماه و قطعات سنگ را، ولی در اعمالشان ریا می کنند (و از این طریق وارد وادی شرک می شوند). (۱۲۸)

6- در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: ان الملک لیصعد بعمل العبد مبتهجا به فاذا صعد بحسناته یقول الله عزوجل اجعلوها فی سجین انه لیس ایای اراد بها؛ فرشته عمل بنده ای را با شادی به آسمان می برد هنگامی که حسنات او را به بالا می برد خداوند عزوجل می فرماید آن را در جهنم قرار دهید، او عمل خود را به نیت من انجام نداده است! (۱۲۹)

7- باز در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله می خوانیم: یقول الله سبحانه انی اغنی الشریکاء فمن عمل عملاً ثم اشرك فیه غیری فانما منه بری ء و هو للذی اشرك به دونی؛ خداوند سبحان می فرماید: من بی نیازترین شریکانم، هرکس عملی بجا آورد و غیر مرا در آن شریک کند من از او بیزارم، و این عمل از آن کسی است که شریک قرار داده نه از آن من! (۱۳۰)

این هفت حدیث پر معنی و تکان دهنده که همه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است بخوبی نشان می دهد گناه ریا به قدری عظیم است که چیزی با آن برابری نمی کند و این به خاطر آثار بسیار بدی است که ریا در فرد و جامعه و در جسم و روح انسان ایجاد می کند.

از امامان معصوم علیهم السلام احادیث تکاندهنده ای دیده می شود، از جمله:

8- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از جدش نقل می کند: سیاتی علی الناس زمان تخبث فیه سرائرهم و تحسن فیه علانیتهم، طمعا فی الدنیا لایریدون ما به عند ربهم یکون دینهم ریا، لایخالطهم خوف یعمهم الله بعقاب فیدعونه دعاء الغریق فلا یتجیب لهم؛ زمانی بر مردم فرا می رسد که باطن آنها آلوده و ظاهرشان زیبا است، و این به خاطر طمع در دنیا می باشد، هرگز آنچه را نزد پروردگارشان است اراده نمی کنند، دین آنها ریا است، و خوف خدا در قلبشان نیست، خداوند مجازاتی فراگیر بر آنها می فرستد و آنها همچون فرد غریق او را می خوانند ولی دعای آنان را اجابت نمی کند! (۱۳۱)

9- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: کل ریاة شرک انه من عمل للناس کان ثوابه للناس و من عمل لله کان ثوابه علی الله؛ هر ریائی شرک است، هر کس برای مردم عمل کند پاداش او بر مردم است، و هر کس برای خدا عمل کند ثوابش بر خداست! (۱۳۲)

10- در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: المرائی ظاهره جمیل و باطنه علیل...؛ ریا کار ظاهر عملش زیبا و باطنش زشت و بیمار است! (۱۳۳)

و نیز فرمود: ما اقیح بالانسان باطنا علیلا و ظاهرا جمیلا؛ چه زشت است که باطن انسان خراب و بیمار و ظاهرش زیبا باشد! (۱۳۴) و در این زمینه روایات از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی بسیار فراوان است.

فلسفه تحریم ریا

شاید افراد ظاهر بین هنگامی که به این روایات تکاندهنده نگاه می کنند از عظمت گناه ریا و آثار وحشتناک آن در شگفتی فرو روند و تصورشان این باشد که اگر عمل انسان خوب باشد چه فرق می کند نیت او هر چه می خواهد باشد، فرض کنید انسانی بیمارستان، مسجد، جاده و پل یا مانند اینها برای رفاه مردم بسازد، نیتش هر چه باشد بالاخره عمل او نیکو است، به فرض که قصدش ریاکاری باشد خدمت او به مردم در جای خود ثابت است. بگذاریم مردم کار خیر و خدمت کنند نیتشان هر چه می خواهد باشد. ولی این اشتباه بسیار بزرگی است؛ زیرا اولاً، هر عملی دارای دو نوع تاثیر است: تاثیر در خود انسان می گذارد، و تاثیر در بیرون. ریاکار با عمل خود درون خود را ویران می سازد و از مقام والای توحید دور می شود و در قعر دره شرک پرتاب می گردد؛ مردم را وسیله عزت و احترام خود می بیند و قدرت خدا را به دست فراموشی می سپارد و این ریاکاری که نوعی بت پرستی است سر از مفاصد بیشمار اخلاقی در می آورد. ثانیاً، از نظر عمل بیرونی و خدماتی که به ظاهر انجام داده و قصد او تظاهر و ریاکاری بوده نیز جامعه دچار خسارت می شود چرا که سعی او این است که ظاهر عملش را درست کند و اهمیتی به باطن عمل نمی دهد و چه بسا این امر سبب می شود که آن اسباب رفاه تبدیل به اسباب عذاب برای مردم گردد و لطمه های جبران ناپذیری از آن ببینند. به عبارت دیگر، هنگامی که جامعه ای عادت به ریاکاری و تظاهر کند همه چیز او از محتوا تهی می شود، فرهنگ و اقتصاد و سیاست و بهداشت و نظم و نیروهای دفاعی همه تو خالی و تهی می گردد و همه جا به تظاهر سازی قناعت می کنند، دنبال خیر و سعادت جامعه نیستند بلکه به سراغ چیزی می روند که ظاهر جالبی داشته باشد، و این طرز کار، ضربات هولناکی بر جامعه وارد می کند که بر هوشمندان مخفی و پنهان نیست.

نشانه های ریاکاران

بسیاری از افراد بعد از مطالعه و بررسی احادیث بالا و مانند آن که شدیدترین تعبیرات را درباره ریاکاران دارد در تشخیص موضوع ریا گرفتار و سوسه می شوند، البته جا دارد که انسان در مورد ریا سختگیر باشد، چرا که نفوذ ریا در عمل بسیار مرموز و مخفی است، چه بسا انسان سالها عملی را انجام می دهد بعدا می فهمد که عمل او ریائی بوده است، مثل داستان معروفی که درباره یکی از مؤمنین پیشین نقل می کنند که نماز جماعت سالیان دراز را قضا کرد، و دلیلش این بود که همه روز در صف اول می ایستاد، يك روز دیر به جماعت آمد و در صفوف آخر ایستاد احساس کرد از این جریان ناراحت است، چرا که مردم او را در صفوف آخر می بینند، باید همیشه در صف اول باشد! ولی افراط و تفریط در این مساله مانند همه مسائل، اشتباه و خطاست، باید از علامات ریائی به وجود آن برد و از آن پرهیز کرد، ولی وسواس غلط است. علمای اخلاق در این زمینه بحثهای جالبی دارند؛ از جمله، مرحوم فیض کاشانی در محجة البیضاء سؤالی به این صورت طرح می کند: اگر عالم و واعظ بخواهد بداند در وعظ خود صادق و مخلص است و ریاکار نیست از کجا بداند؟

سپس به پاسخ این سؤال پرداخته می گوید: این امر نشانه هائی دارد، از جمله این که اگر واعظی بهتر از او و آگاه تر و مقبول تر در میان مردم پیدا شود خوشحال گردد و حسد او را به دل نگیرد، آری! مانعی ندارد که در مقام غیبه بر آید و آرزو کند که او مانند آن عالم و واعظ گردد (یا از او بهتر). نشانه دیگر این که اگر بزرگان و شخصیتها در مجلس او حضور یابند سخنانش تغییر نکنند، و همه مردم را به يك چشم نگاه کند (و به خاطر جلب توجه آن عالم و اظهار فضل و کمال در پیشگاه او در سخنانش تغییری حاصل نشود). (نشانه دیگر این که اگر گروهی از مستمعین پشت سر او در کوچه و بازار به راه بیفتند خوشحال نباشد. (۱۳۵) بهترین محک برای شناخت اعمال ریائی از غیر ریائی همان معیار هائی است که در روایات اسلامی آمده است؛ از جمله:

1- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: اما علامة المرائی فاربعة: یحرص فی العمل لله اذا کان عنده احد و یکسل اذا کان وحده و یحرص فی کل امره علی المحمده و یحسن سمتہ بجهده؛ اما علامت ریاکار چهار چیز است: هنگامی که کسی نزد اوست تلاش می کند اعمال الهی انجام دهد و هنگامی که تنها شد در انجام عمل کسل است! و در تمام کارهایش اصرار دارد مردم از او مدح و ستایش کنند، سعی می کند ظاهرش را در نظر مردم خوب جلوه دهد. (۱۳۶)

2- در حدیث دیگری همین معنی با تعبیرات جالب دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است فرمود: للمرائی اربع علامات: یکسل اذا کان وحده و ینشط اذا کان فی الناس و یزید فی العمل اذا اتنی علیه و ینقص منه اذا لم ینتنی علیه؛ ریا کار چهار علامت دارد: اگر تنها باشد اعمال خود را با کسالت انجام می دهد، و اگر در میان مردم باشد بانشاط انجام می دهد، هرگاه او را مدح و ثنا گویند بر عملش می افزاید، و هرگاه ثنا نگویند از آن می کاهد! (۱۳۷) شبیه همین معنی از لقمان حکیم نیز نقل شده است. (۱۳۸)

خلاصه، هرکاری که با انگیزه بهتر نشان دادن عمل در انظار مردم صورت گیرد، سبب نفوذ ریا در عمل است و این انگیزه را هر چند مرموز باشد از دوگانگی برخوردار انسان به اعمالی که در خلوت و جلوت انجام می دهد می توان دریافت. این مطلب به اندازه ای ظریف و مرموز است که گاه انسان برای فریب وجدان خود اعمال خود را در خلوت بسیار جالب انجام می دهد تا خود را قانع کند که در اجتماع نیز همان گونه انجام دهد و دوگانگی در آن نباشد در حالی که هم عملی را که در اجتماع انجام می دهد ریا است و هم آن را که در خلوت انجام داده آلوده به نوعی ریا است. اما همان گونه که در بالا نیز اشاره شد، افراط در این مساله جایز نیست چرا که دیده شده افرادی از نماز جماعت و وعظ و ارشاد بر سر منبر و تدریس و تصنیف کتاب محروم می شوند به این عنوان که می ترسیم عمل ما ریائی باشد. در روایات اسلامی نیز به این مطلب اشاره شده است که اگر انسان عملی انجام دهد و مردم از آن با خبر شوند و از آن مسرور گردند در حالی که انگیزه او از آغاز ارائه به مردم نبوده ضرری به قصد قربت و عمل الهی او نمی زند. (۱۳۹) از اینجا روشن می شود که تشویق نیکوکاران نسبت به اعمال صالحی که انجام داده اند در يك مجلس عمومی یا در وسائل ارتباط جمعی به این قصد که دیگران نیز به این کار تشویق شوند منع شرعی ندارد، بلکه از کار هائی است که بزرگان همیشه انجام می داده اند و اجر و پاداش انجام دهنده کار نیز ضایع نمی شود، مشروط به این که انگیزه اش از آغاز چنین مطلبی نبوده باشد. در آیات قرآنی و روایات اسلامی نیز بارها تشویق به صدقات و خیرات پنهانی و آشکار شده است، و این نشان می دهد که انسان می تواند با انجام اعمال صالحه بطور آشکار انگیزه های

الهی خود را نیز حفظ کند، و از ریا برکنار بماند. در پنج آیه از قرآن مجید تشویق به انفاق سرا و علانیه یعنی بخشش در پنهان و آشکار یا سرا و جهرا که همان معنا را می دهد شده است. (۱۴۰) اصولاً قسمتی از عبادات اسلامی بطور آشکار انجام می شود همانند نماز جمعه و جماعت و مراسم با شکوه حج خانه خدا و تشییع جنازه مؤمن و جهاد و امثال آن؛ درست است که باید انگیزه در تمام اینها الهی باشد ولی اگر گرفتار وسوسه شود همه این اعمال را ترک می کند و این نیز ضایعه بزرگی است.

طریق درمان ریا

راه مبارزه با ریا کاری، مانند همه اخلاق و اعمال مذموم و ناپسند، دو چیز است: نخست توجه به علل و ریشه های آن برای خشکانیدن و نابود کردن آنها، و سپس مطالعه در پیامدهای آن برای آگاه شدن از عواقب دردناکی که در انتظار آلودگان به این اخلاق مذموم است. گفتیم ریشه ریا همان شرک افعالی و عدم توجه به حقیقت توحید است. اگر پایه های توحید افعالی در درون جان ما محکم شود و بدانیم عزت و ذلت و روزی و عمت به دست خداست و دلهای مردم نیز در اراده و اختیار اوست هرگز به خاطر جلب رضای این و آن اعمال خود را آلوده به ریا نمی کنیم! اگر به یقین بدانیم کسی که با خداست همه چیز دارد، و کسی که از او جداست فاقد همه چیز است، و به مصداق ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذالذی ینصرکم من بعده؛ اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد و اگر دست از یاری شما بر دارد هیچ کس نمی تواند شما را یاری کند! (۱۴۱) و اگر به این حقیقت قرآنی توجه کنیم که تمام عزت نزد خدا و به دست خداست: ایبتغون عندهم العزة فان العزة لله جميعا؛ آیا کسانی که با دشمنان خدا طرح دوستی می ریزند می خواهند عزت و آبرو نزد آنها کسب کنند، با این که همه عزتها از آن خداست! (۱۴۲)

آری! اگر ایمان به این امور در اعماق جان مستقر شود دلیلی ندارد که انسان برای جلب توجه مردم و کسب و جاهت و آبرو یا جلب اعتماد آنها خود را آلوده به اعمال نفاق آلود کند! بعضی از علمای اخلاق گفته اند ریشه اصلی ریاکاری حب جاه و مقام است که اگر آن را تشریح کنیم به سه اصل باز می گردد: علاقه به ستایش مردم، فرار از مذمت و نکوهش آنها، و طمع ورزیدن به آنچه در دست مردم است. سپس مثالی برای آن در مورد جهاد فی سبیل الله می زنند که انسان گاه به جهاد می رود برای این که مردم از شجاعت و قهرمانی او سخن بگویند، و گاه به جهاد می رود تا او را به ترس و جبن متهم نسازند، و گاه به خاطر به چنگ آوردن غنائم جنگی قدم در میدان می گذارد! تنها کسی می تواند از جهادش بهره بگیرد که برای عظمت آئین حق و دفاع از دین خدا پیکار کند. این از يك سو، و از سوی دیگر، هنگامی که انسان به آثار مرگبار ریاکاری بیندیشد که: ریا همچون آتش سوزانی است که در خرمن اعمال انسان می افتد و همه را خاکستر می کند؛ نه تنها عبادات و طاعات انسان را بر باد می دهد بلکه گناه عظیمی است که مایه روسیاهی صاحب آن در دنیا و آخرت است. ریا همچون مورینه ای است که ستونهای کاخ سعادت انسان را از درون تهی می کند و بر سر صاحبش ویران می سازد. ریا کاری نوعی کفر و نفاق و شرک است.

ریاکاری شخصیت انسان را در هم می کوید و آزادگی و حریت و کرامت انسانی را از او می گیرد و بدبختترین مردم در قیامت ریاکارانند! توجه به این حقایق، اثر باز دارنده مهمی بر ریاکاران دارد. این نکته نیز قابل توجه است که پنهان کردن نیتها آلوده به ریا، برای مدت طولانی ممکن نیست، و ریاکاران غالباً در همین دنیا شناخته و رسوا می شوند و از لایه لای سخنان و رفتار آنها آلودگی نیت آنها فاش می شود، و ارزش خود را نزد خاص و عام از دست می دهند؛ توجه به این معنی نیز اثر باز دارنده مهمی دارد. لذتی که از عمل خالص و نیت پاک به انسان دست می دهد با هیچ چیز قابل مقایسه نیست، و همین امر برای خلوص نیت کافی است. بعضی از علمای اخلاق گفته اند: یکی از طرق درمان عمل ریا این است که انسان تلاش برای پنهان نگاه داشتن عبادات و حسنات خود کند و به هنگام عبادت در را بر روی خود ببندد، و هنگام انفاق و کارهای خیر دیگر سعی بر کتمان آن نماید تا تدریجاً به این کار عادت کند. ولی این به آن معنا نیست که از شرکت در جمعه و جماعت و مراسم حج و اعمال دسته جمعی دیگر خودداری نماید که آن نیز ضایعه ای است بزرگ!

آیا نشاط در عبادت منافات با اخلاص دارد؟

این سؤالی است که بسیاری از خود می کنند که بعد از انجام يك عبادت خوب احساس نشاط می کنیم آیا این نشانه ریا نیست؟ و پاسخ آن این است که اگر سرچشمه نشاط توفیقی باشد که خدا به او داده و نورانیت و روحانیتی باشد که از ناحیه عبادت در وجود انسان حاصل می شود هیچ منافاتی با خلوص نیت ندارد؛ آری! اگر این نشاط از مشاهده مردم از اعمال او حاصل گردد منافات با خلوص دارد هر چند موجب بطلان عمل

نمی شود مشروط به این که مقدار یا کیفیت اعمال خود را بر اثر مشاهده مردم به هیچ وجه تغییر ندهد. این معنی در روایات اسلامی نیز آمده است: در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: که در پاسخ سؤالی که یکی از یارانش در این زمینه عنوان کرد و عرضه داشت کسی عمل خیری انجام داده و دیگری آن را می بیند و صاحب عمل خوشحال می شود، آیا این معنی با خلوص نیت منافات دارد؟ فرمود: لا باس، ما من احد الا و هو یحب ان ی-ظهر ل-ه فی ال-اس الخیر اذا ل-م یکن صن-ع ذلك ل-ذلك ؛ ! اشکالی ندارد، هر کسی دوست دارد که در میان مردم کار خیر او آشکار گردد (و مردم او را به نیکوکاری بشناسند) مشروط بر این که عمل خیر را برای این هدف انجام نداده باشد. (۱۴۳) در حدیث دیگر می خوانیم که ابوذر شبیه این سؤال را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمود و عرض کرد انسان عملی برای خویش (به قصد قربت) انجام می دهد و مردم او را دوست می دارند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تلك عاجل بشری المؤمن؛ این بشارت سریعی است که نصیب مؤمن (در دنیا) می شود. (۱۴۴)

تفاوت ریا و سمعه؟

در اینجا سؤال دیگری مطرح است و آن این که در میان ریا و سمعه چه تفاوتی وجود دارد؟ و آیا هر دو با خلوص نیت منافات دارد، و موجب بطلان عمل است؟! در جواب عرض می کنیم: ریا آن است که عمل را طوری انجام دهد که دیگران ببینند و از این طریق کسب و جاهت و موقعیت برای عمل کننده حاصل شود، ولی سمعه آن است که عمل نیکی دور از چشم مردم انجام دهد به این هدف که بعدا به گوش مردم برسد و موقعیتی در جامعه برای او فراهم شود، بنابراین هر دو عمل، انگیزه غیر الهی دارد منتها یکی از طریق مشاهده به اطلاع مردم می رسد، و دیگری از طریق شنیدن و اشتها و در واقع هیچ تفاوتی از نظر فساد و بطلان عمل و فقدان قصد قربت و آلودگی نیت در میان این دو نیست. ولی اگر سمعه را این چنین تفسیر کنیم که فاعل در حین انجام عمل قصد قربت داشته بعدا که مردم از آن آگاه می شوند و او را می ستایند شاد و خوشحال می شود، این حالت به یقین موجب بطلان عمل نخواهد شد. و هرگاه عملی را با قصد قربت انجام دهد و بعد به این فکر بیفتد که انجام آن را اینجا و آنجا بازگو کند تا کسب موقعیت کند (و این کار را ریای بعد از عمل می نامند) موجب بطلان عمل نمی گردد هر چند ارزش کار او را بسیار پائین می آورد و از نظر اخلاقی موجب انحطاط است. بعضی از بزرگان فقهاء چگونگی ورود ریا را در عمل انسان به ده صورت ترسیم کرده اند :

«نخست این که، انگیزه او بر عمل فقط ارائه به مردم باشد که قطعاً عمل او باطل است .

«دوم این که، هدفش هم خدا باشد و هم ریا و آن نیز موجب بطلان عمل می شود .

«سوم این که، تنها در بعضی از اجزاء واجب عمل خود قصد ریا کند مثل این که رکوع یا سجود نماز واجب را به قصد ریا انجام دهد این نیز موجب بطلان عمل است هر چند محل تدارک آن جزء باقی باشد، به همین جهت ریا را تشبیه به باطل شدن وضو هنگام نماز کرده اند، هر چند احتیاط آن است که جزء ریائی را دوباره به جا آورد و بعد از پایان، نماز را اعاده نماید .

«چهارم این که، در بعضی از اجزاء مستحب مانند قنوت قصد ریا کند و آن را نیز موجب بطلان عمل دانسته اند .

«پنجم این که، اصل عمل برای خداست ولی آن را در مکانی (مانند مسجد) به جا می آورد که انگیزه الهی ندارد، آن هم موجب بطلان عمل است .

«ششم این که، در مورد زمان عمل، ریا می کند؛ مثلاً، اصل نماز بقصد خداست اما انجام آن در اول وقت به نیت ریا می باشد آن هم مانند ریای در مکان موجب فساد عمل است .

«هفتم این که، در مورد بعضی از ویژگیها و اوصاف عمل قصد ریا دارد؛ مثل این که انجام نماز را با جماعت یا با حالت خضوع و خشوع به قصد ریا باشد هر چند نسبت به اصل نماز به راستی قصد خدا دارد، آن هم موجب بطلان عمل است؛ زیرا این ویژگیها از اصل عمل جدا نیست و به تعبیر دیگر این اوصاف با موصوف خود متحد می باشد .

«هشتم این که، اصل عمل به نیت خداست اما مقدمات آن جنبه ریائی دارد؛ مثل این که نماز را در مسجد به قصد خدا به جا می آورد ولی حرکت به سوی مسجد به قصد ریا است، بسیاری از فقهاء این نوع ریا را موجب بطلان عمل نمی دانند زیرا مقدمات ریائی خارج از عمل بوده است، و قاعده فقهی نیز همین را اقتضا می کند.

«نهم این که، بعضی از اوصاف بیرونی را به نیت ریا انجام می دهد، مثل این که اصل نماز را به قصد خدا انجام می دهد ولی انداختن تحت الحنك را به قصد ریا، این نوع ریا هر چند کار زشت و مذمومی است ولی موجب بطلان اصل عمل نمی شود. (۱۴۵)

«دهم این که انجام عمل فقط برای خداست ولی اگر مردم او را ببینند خوشحال می شود بی آن که هیچ تأثیری در کیفیت انجام عمل داشته باشد این قسم نیز موجب بطلان عمل نیست بلکه در حقیقت ریا محسوب نمی شود، زیرا ریا آن است که انگیزه ای برای عمل شود. در اینجا به پایان بحث ریا می رسیم هر چند در اینجا مباحث دیگری نیز وجود دارد ولی برای پرهیز از اطاله سخن از آن صرف نظر می کنیم.

سکوت و اصلاح زبان

در بسیاری از روایات درباره این دو مساله بحث شده و اهمیت فوق العاده ای برای هر دو بیان گردیده است، و از نظر علمای اخلاق نیز این دو دارای اهمیت ویژه ای هستند، تا آنجا که آنها معتقدند سالکان راه حق بدون رعایت سکوت و بدون حفظ زبان از انواع گناهانی که به آن آلوده می شوند به جانی نمی رسند، هر چند در ریاضتهای بدنی و روحانی و انجام انواع عبادات کوشا باشند. به تعبیر دیگر: کلید ورود به مسیر تهذیب نفس و سیر الی الله توجه به این دو موضوع است و آنها که در این دو مرحله وامانند از وصول به مقاصد عالییه محروم خواهند شد. با این اشاره به اصل بحث باز می گردیم و به بررسی آیات و روایات در این زمینه می پردازیم.

سکوت در آیات قرآن مجید

در دو مورد از آیات قرآن مجید مساله سکوت به عنوان يك ارزش و الا مطرح شده است. نخست در داستان حضرت مریم علیها السلام می خوانیم که در آن لحظات طوفانی که درد سخت زائیدن به او دست داد آن گونه که او را از آبادی به بیابان خشک و خالی کشاند، به قدری غم و اندوه سراسر وجود او را فراگرفته بود که حساب نداشت، مخصوصا از این که نوزادش متولد شود و رگبار تهمت های مردم بی ایمان متوجه او گردد تا آنجا که تقاضای مرگ از خدا کرد؛ در این هنگام ندائی شنید که به او دستور می دهد غمگین مباش پروردگارت از پائین پای تو چشمه آب گوارائی جاری ساخته (و درخت خشکیده خرما به فرمان او به بار نشسته است) ... از آن غذای لذیذ بخور و از آن چشمه گوارا بنوش و چشمت را (به مولود تازه) روشن دار و هرگاه انسانی را دیدی و از تو توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته ام و امروز با احدی سخن نمی گویم (فاجاءها المخاض الی جذع النخلة قالت یا لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا - فنادهما من تحتها الاتحزنی قد جعل ربك تحتك سریا - و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا - فکلی و اشربی و قری عینا فاما ترین من البشر احدا؛ فقولی انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا) (۱۴۶)

در این که این ندا کننده جبرئیل بوده است یا نوزاد مریم (یعنی حضرت مسیح) در میان مفسران گفتگو است؛ بعضی این پیام را مناسب مقام جبرئیل دانسته اند ولی به گفته علامه طباطبائی در المیزان تعبیر به من تحتها (از پائین پای او) تناسب با حضرت مسیح علیه السلام دارد، افزون بر این ضمیر هائی که در آیه وجود دارد غالبا به حضرت مسیح علیه السلام بر می گردد، و مناسب است که ضمیر در نادى نیز به او بر گردد، ولی به هر حال آنچه در اینجا مورد توجه ما است این است که دستور به نذر سکوت، يك دستور الهی بود، خواه به وسیله فرشته الهی به (جبرئیل) ابلاغ شده باشد یا به وسیله حضرت مسیح علیه السلام و می دانیم نذر همواره به کاری تعلق می گیرد که دارای رجحان و مطلوبیت الهی باشد، بنابراین روزه سکوت - حداقل - در آن امت يك عمل الهی بود، و از تعبیر آیه چنین بر می آید که نذر سکوت برای مردم آن زمان يك کار شناخته شده بود؛ به همین دلیل، هنگامی که مریم با اشاره اظهار داشت که روزه سکوت گرفته ام ظاهرا کسی بر این کار او ایراد نگرفت.

این احتمال نیز داده شده است که روزه او از آب و غذا و کلام بوده نه تنها سکوت. البته روزه سکوت در شریعت اسلام به خاطر تفاوت شرایط زمان و مکان تحریم شده و در حدیثی از امام سجاد، علی بن الحسین

عليهما السلام می خوانیم وصوم الصمت حرام؛ روزه سکوت حرام است! (۱۴۷) همین معنی در حدیث دیگری در وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نیز آمده است (۱۴۸) در حدیث دیگری نیز از امام صادق علیه السلام می خوانیم: ولاصمت یوما الی اللیل: روزه سکوت از صبح تا به شب در اسلام وجود ندارد! (۱۴۹) البته یکی از آداب صوم کامل در اسلام این است که انسان هنگام روزه گرفتن زبان خود را از آلودگی به گناه و سخنان باطل حفظ کند همان گونه که چشم و گوش را باید از آلودگی به گناه محافظت کرد. امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید: ان الصوم لیس من الطعام و الشراب وحده ان مریم قالت انی نذرت للرحمان صوما ای صمتا فاحفظوا السننکم و غضوا ابصارکم ؛ ... روزه تنها از غذا و نوشیدنیها نیست (مگر نمی بیند که) مریم گفت: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام؛ یعنی، سکوت را، بنابراین هنگامی که روزه هستید زبانهای خود را حفظ کنید و چشمان خود را (از گناه) ببندید (150)!

به هر حال، از مجموع آیه و روایاتی که در تفسیر آن آمده اهمیت سکوت و ارزش آن ظاهر می شود. در آیه ۱۰ همین سوره (مریم) اشاره دیگری به اهمیت سکوت دیده می شود آنجا که در داستان زکریا علیه السلام می خوانیم: هنگامی که مژده تولد حضرت یحیی علیه السلام در آینده نزدیک به او داده شد در حالی که هم خودش پیر و ناتوان بود و هم همسرش نازا، از خداوند تقاضای نشانه ای کرد، (قال رب اجعل لی آیه) و به او وحی شد که: نشانه تو آن است که سه شبانه روز تمام در حالی که زبانت سالم است قدرت سخن گفتن با مردم را نخواهی داشت (تنها زبانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می کند) (قال آیتک الا تکلم الناس ثلاث لیل سویا). درست است که در این آیه تحسین یا مذمتی از سکوت نیست، ولی همین اندازه که آن را به عنوان یک آیت الهی برای زکریا قرار داد دلیل بر این است که ارزش الهی دارد.

همین معنی در سوره آل عمران، آیه ۴۱ نیز آمده است که زکریا پس از شنیدن این مژده بزرگ (مژده صاحب فرزند شدن، آن هم فرزند صالح و بسیار برجسته ای همچون یحیی علیه السلام) تقاضای آیت و نشانه ای از پروردگارش کرد، در پاسخ به او فرمود: آیت و نشانه تو آن است که سه روز جز با اشاره و رمز با مردم سخن نخواهی گفت (قال آیتک الا تکلم الناس ثلاثة ایام الا رمزا). بعضی از مفسران احتمال داده اند که خود داری زکریا از سخن گفتن با مردم جنبه اختیاری داشته نه این که زبان او بی اختیار جز با ذکر خدا باز نمی شده؛ و به تعبیر دیگر، او مامور به روزه سکوت در آن سه روز بود. فخر رازی این قول را از ابومسلم نقل می کند و آن را تفسیر زیبا و معقولی می شمرد، ولی این تفسیر با محتوای آیه چندان سازگار نیست؛ زیرا زکریا درخواست آیه و نشانه ای برای آن بشارت الهی کرده بود و سکوت اختیاری نمی تواند دلیل بر این معنی باشد جز با تکلف. به هر حال، این گفتگوها درباره تفسیر آیه در آنچه ما به دنبال آن هستیم یعنی ارزش سکوت از نظر قرآن تأثیر چندانی ندارد؛ زیرا از آیات بالا بخوبی استفاده می شود که سکوت یک ارزش والا داشته که به عنوان یک آیت الهی ارائه شده اس

سکوت در روایات اسلامی

اهمیت صمت (سکوت) در روایات اسلامی بازتاب بسیار گسترده ای دارد، و نکته های دقیق و ظریفی درباره آن بیان شده، و آثار و ثمرات آن با تعبیرات جالبی تشریح شده است، که به بخشی از آن ذیلا اشاره می شود.

1- در زمینه تأثیر سکوت در تعمیق تفکر و استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: اذا رایتم المؤمن صموتا فادنوا منه فانه یلقى الحکمة و المؤمن قلیل الکلام کثیر العمل و المنافق کثیر الکلام قلیل العمل؛ هنگامی که مؤمن را خاموش ببینید به او نزدیک شوید که دانش و حکمت به شما القا می کند، و مؤمن کمتر سخن می گوید و بسیار عمل می کند، و منافق بسیار سخن می گوید و کمتر عمل می کند. (۱۵۱)

2- در حدیث دیگری در همین زمینه از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: دلیل العاقل التفکر و دلیل التفکر الصمت؛ نشانه عاقل فکر کردن و نشانه فکر کردن، سکوت نمودن است. (۱۵۲)

3- در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: اکثر صمتک یتوفر فکرك و یستتر قلبک و یسلم الناس من یدک؛ بسیار خاموشی برگزین تا فکرت زیاد شود، و عقلت نورانی گردد، و مردم از دست (و زبان) تو سالم بمانند! (۱۵۳) از این روایات بخوبی استفاده می شود که رابطه دقیق میان بارور شدن فکر و اندیشه، با سکوت وجود دارد؛ دلیل آن هم روشن است، زیرا قسمت مهمی از نیروهای فکری انسان در فضول کلام و سخنان بیهوده از میان می رود؛ هنگامی که انسان سکوت را پیشه می کند، این نیروها متمرکز می گردد، و

فکر و اندیشه را به کار می اندازد، و ابواب حکمت را به روی انسان می گشاید؛ به همین دلیل، مردم سخن گفتن بسیار را دلیل کم عقلی می شمردند و افراد کم عقل سخنان بیهوده بسیار می گویند .

4- از بعضی از روایات استفاده می شود که یکی از مهمترین عبادت سکوت است؛ از جمله، در مواظب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر می خوانیم: اربع لا یصیبهن الا مؤمن، الصمت و هو اول العبادة ...؛ چهار چیز است که تنها نصیب مؤمن می شود، نخست سکوت است که سر آغاز عبادت می باشد (154) ...

5- از بعضی از احادیث استفاده می شود که پرگویی مایه قساوت و سنگدلی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: کان المسیح علیه السلام یقول لا تكثر الکلام فی غیر ذکر الله فان الذین یكثرون الکلام فی غیر ذکر الله قاسیة قلوبهم ولكن لا یعلمون؛ حضرت مسیح علیه السلام می فرمود؛ جز به ذکر خدا سخن زیاد مگویند، زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا سخن بسیار می گویند دلهایی پر قساوت دارند ولی نمی دانند! (۱۵۵)

6- در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام می خوانیم: سکوت نه تنها از اسباب علم و دانش است، بلکه راهنما به سوی هر خیر و نیکی است؛ فرمود: ان الصمت باب من ابواب الحکمة، ان الصمت یکسب المحبة انه دلیل علی کل خیر؛ سکوت دری از درهای دانش است، سکوت محبت می آورد، و دلیل و راهنمای همه خیرات است. (۱۵۶) این که می فرماید: سکوت محبت می آورد به خاطر این است که بسیاری از رنجشها و عداوتها از نیش زبان زدن و تعبیرات نامناسب درباره اشخاص حاصل می شود، و سکوت انسان را از آن نجات می دهد .

7- سکوت سبب نجات از بسیاری از گناهان می شود و در نتیجه کلید ورود در بهشت است. چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: که مردی نزد آن حضرت آمد (و طالب سعادت و نجات بود) پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که خدا به وسیله آن تو را وارد بهشت می سازد، عرض کرد آری ای رسول خدا! سپس دستور به انفاق و یاری مظلوم و کمک از طریق مشورت فرمود، و بعد دستور به سکوت داد و فرمود: فاصمت لسانک الا من خیر؛ سکوت اختیار کن جز از نیکیها و در پایان افزود: هرگاه یکی از این صفات در تو باشد، تو را به سوی بهشت می برد (157) .

8- بی شک یکی از آثار مثبت سکوت، آراسته شدن به زیور و قار است. همان گونه که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: الصمت یکسیک الوقار، و یکفیک مؤنة الاعتذار؛ سکوت لباس وقار بر تو می پوشاند و مشکل عذر خواهی را از تو بر می دارد! (۱۵۸) شخصی که زیاد سخن می گوید؛ اشتباهات فراوانی دارد که هم از ابهت او می کاهد، و هم او را وادار به عذر خواهی مکرر می کند .

9- همین معنی به شکل گویاتری در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است، فرمود: ان کان فی الکلام بلاغة فی الصمت السلامة من العثار؛ اگر در سخن گفتن، بلاغت بوده باشد، در سکوت سلامت از لغزشهاست! (۱۵۹) از این حدیث استفاده می شود که سکوت حتی بر سخنان بلیغ گاهی برتری دارد!

10- این بحث را با حدیث دیگری از امام حسن علیه السلام پایان می دهیم هر چند در این زمینه احادیث فراوان دیگری باقی مانده که ذکر همه آنها ما را از روشی که در این مباحث داریم درو سازد؛ فرمود: نعم العون الصمت فی مواطن کثیرة و ان کنت فصیحا؛ سکوت یاور خوبی است در بسیاری از موارد، هر چند سخن گویی فصیح باشی! (۱۶۰)

رفع يك اشتباه

آنچه در بالا درباره اهمیت سکوت و آثار سازنده و مثبت آن در تعمیق تفکر آدمی و جلوگیری از اشتباهات و مصون ماندن از انواع گناهان و حفظ شخصیت و ابهت و وقار، و عدم نیاز به عذر خواهی های مکرر و مانند آن آمد، به این معنی نیست که سخن گفتن همه جا نکو هیده و مذموم باشد، و انسان از همه چیز لب فرو بندد، چرا که این خود آفت بزرگ دیگری است. هدف از ستایش سکوت در آیات و روایات اسلامی، باز داشتن از پرگویی و سخنان لغو و بیهوده و گفتارهای اضافی و غیر لازم است و گرنه در بسیاری از موارد، سخن گفتن، واجب و لب فرو بستن و سکوت، حرام مسلم است .

مگر نه این است که نعمت بیان به صورت بزرگترین نعمت در سوره الرحمن بعد از نعمت آفرینش انسان شمرده شده است، و یکی از بزرگترین افتخارات نوع بشر داشتن زبان گویا و قدرت بر تکلم است. بسیاری از عبادات بزرگ مانند نماز، مراسمی از حج، تلاوت قرآن و اذکار، به وسیله زبان انجام می شود: امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم علوم واجبه، ارشاد جاهل، تنبیه غافل، و راهنمایی به سوی حق و عدالت، و بسیاری از شؤون تعلیم و تربیت به وسیله زبان انجام می گیرد؛ هیچ دانشمند و صاحب فکری نمی گوید در این گونه موارد باید سکوت کرد. آنچه مایه بدبختی انسان و بازداشتن او از تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است سخنان اضافی و به اصطلاح فضول الکلام است؛ بنابراین، باید از هرگونه افراط و تفریط در این مساله شدیداً پرهیز کرد.

امام سجاد علی بن الحسین علیهما السلام در این باره سخنی دارد، که سخن آخر و قول فصل است و حق مطلب را بخوبی ادا فرموده است. کسی از آن حضرت پرسید: آیا سخن گفتن افضل است یا سکوت؟ امام علیه السلام در جواب فرمود: لكل واحد منهما آفات فاذا سلما من الآفات فالکلام افضل من السکوت. قیل کیف ذلک یا بن رسول الله علیه السلام؟ قال: لان الله عزوجل ما بعث الانبياء و الاوصياء بالسکوت، انما بعث-هم بالكلام، و لا استحققت الجنة بالسکوت و لا استوجبت ولاية بالسکوت و لا توقیت النار بالسکوت انما ذلک کله بالكلام، ما کنت لا عدل القمر بالشمس انک تصف فضل السکوت بالكلام و لست تصف فضل الکلام بالسکوت؛

هرکدام از این دو آفاتی دارد، هرگاه هر دو از آفت در امان باشد، سخن گفتن از سکوت افضل است، عرض شد ای پسر رسول خدا چگونه است این مطلب؟ فرمود: این به خاطر آن است که خداوند متعال، پیامبران و اوصیای آنها را به سکوت مبعوث و مامور نکرد، بلکه آنها را به سخن گفتن مبعوث کرد، هرگز بهشت با سکوت به دست نمی آید، و ولایت الهی با سکوت حاصل نمی شود، و از آتش دوزخ با سکوت رهایی حاصل نمی شود، همه اینها به وسیله کلام و سخن به دست می آید، من هرگز ماه را با خورشید یکسان نمی کنم، حتی هنگامی که می خواهی فضیلت سکوت را بگویی با کلام آن را بیان می کنی و هرگز فضیلت کلام را با سکوت شرح نمی دهی! (۱۶۱) بی شک سکوت و سخن گفتن هر کدام جائی و مقامی دارد و هر یک از آنها دارای جنبه های مثبت و جنبه های منفی است، و بی شک جنبه های مثبت سخن گفتن فروتر از جنبه های منفی آن است؛

ولی از آنجا که جنبه های مثبت سخن گفتن هنگامی آشکار می شود که انسان در مراحل تهذیب نفس توفیق کافی یافته باشد؛ به همین دلیل کسانی را که در آغاز راهند بیشتر توصیه به سکوت می کنند، و بعد از کسب سلطه بر هوای نفس و به اصطلاح مالک زبان شدن، مامور به سخن گفتن و هدایت مردم می شوند. در اینجا معیار روشنی داریم، هرگاه ما سخنانی را که در شبانه روز می گوئیم روی یک نوار ضبط کنیم و بعد با دقت و سختگیری و خالی از تعصب به بررسی آن بپردازیم مشاهده می کنیم که از میان صداها یا هزاران کلمه که در طول یک شبانه روز از ما صادر شده، مقدار کمی از آن مربوط به اهداف الهی یا حوائج زندگی و ضروریات حیات می باشد و بقیه فضول کلام و سخنان اضافی است که در لابه لای آن احیاناً مطالب ناروا و گناه آلود یا سخنان مشکوک و مشتبه می باشد. هدف از سکوت مبارزه با انبوه فضول کلام و سخنان اضافی و بی هدف، و احیاناً بی معنی یا گناه آلود است. این نکته نیز شایان توجه است که صمت و سکوت هر چند در منابع اصلی لغت تقریباً به یک معنی تفسیر شده است، ولی در کلمات بعضی از علمای اخلاق تفاوتی در میان آن دو دیده می شود؛ به این معنی که، سکوت ترک کلام بطور مطلق است، ولی صمت به معنی ترک سخن گفتن در اموری است که هدف صحیحی را تعقیب نمی کند (ترک ما لا یعنیه) و آنچه برای سالکان الی الله و راهیان راه خدا و علاقه مندان به تهذیب نفس ضرورت دارد، بیشتر صمت است نه سکوت. (دقت کنید)

اصلاح زبان

آنچه در بحث پیشین، یعنی اهمیت سکوت و صمت و تاثیر آن در تهذیب نفوس و اخلاق گذشت، در واقع یکی از طرق اساسی برای پیشگیری از آفات زبان است، چرا که زبان مهمترین کلید دانش و فرهنگ و عقیده و اخلاق است؛ و اصلاح آن سرچشمه همه اصلاحات اخلاقی، و انحراف آن سبب انواع انحرافات است؛ بنابراین، بحث اصلاح زبان بحثی فراتر از مساله سکوت می باشد. اصلاح زبان و گفتار از آنجا اهمیت فوق العاده در بحثهای اخلاقی به خود گرفته، که زبان ترجمان دل و نماینده عقل و کلید شخصیت انسان و مهمترین درجه روح است. به تعبیر دیگر، آنچه بر صفحه روح انسان نقش می بندد، قبل از هر چیز بر صفحه زبان و در لابه لای گفته های او ظاهر می شود.

جالب این که اطبای پیشین سلامت و انحراف مزاج انسان را نیز از مشاهده زبان او کشف می کردند، و در آن زمان که مساله آزمایش خون و ترشحات بدن، یا عکسبرداری وجود نداشت، زبان به عنوان تابلویی برای تشخیص سلامت و بیماری دستگاههای درون شمرده می شد، و پزشکان آگاه، با یک نگاه به زبان، بسیاری از مسائل را درباره سلامتی و بیماری افراد کشف می کردند. در مورد مسائل اخلاقی و فکری نیز همین امر صادق است؛ زبان می تواند تابلویی برای کشف انواع مفاصل اخلاقی درونی مورد استفاده قرار گیرد؛ همان گونه که آلودگی زبان می تواند انعکاس وسیعی در روح انسان داشته باشد. روی این جهات، همواره علمای اخلاق اهمیت خاصی برای اصلاح زبان قائل بوده و هستند، و اصلاح آن را گام مهمی برای تقویت فضائل اخلاق، و تکامل روح می شمرند. در حدیث معروفی که در لایه لای کلمات قصار مولا امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده این حقیقت منعکس شده است؛ آنجاکه می فرماید: تکلّموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه؛ سخن بگویند تا شناخته شوید، چراکه شخصیت انسان در زیر زبان او نهفته شده است. (۱۶۲)

و در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه، و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه؛ ایمان کسی استقامت و راستی پیدا نمی کند، مگر این که قلب او راستی و استقامت یابد قلب نیز راستی استقامت نمی یابد مگر این که زبان راستی و استقامت پیدا کند. (۱۶۳) با این اشاره به اصل سخن باز می گردیم، و بحث را در چهار محور آغاز می کنیم:

1- اهمیت زبان به عنوان يك نعمت بزرگ الهی

2- رابطه نزدیک اصلاح زبان با اصلاح روح و فکر و اخلاق

3- آفات زبان

4- اصول کلی جهت مبارزه با آفات زبان

در محور اول، قرآن مجید در دو آیه از سوره بلد و الرحمن حق سخن را ادا کرده است. در سوره بلد، آیه ۸ تا ۱۰، می خوانیم: ال-م نجعل له عی-نین - و لسانا و ش-فتین - و هدیناه النجدین؛ آیا برای او (انسان) دو چشم قرار ندادیم - و یک زبان دو لب؟ - و او را به خیر و شرش هدایت نمودیم! (۱۶۴) آیات فوق در مقام بیان بزرگترین نعمتهای الهی است، نعمت چشم و زبان و لبها، نعمت هدایت، و معرفت خیر و شر. براستی زبان از شگفت انگیزترین اعضای بدن انسان است و وظائف سنگین برعهده دارد که بر عهده هیچ یک از اعضا بدن نیست؛ علاوه بر این که کمک مؤثری به بلع غذا می کند و در جویدن نقش مهمی دارد و مرتباً لقمه غذا را به زیر چکش دندانها هل می دهد ولی به قدری این کار ماهرانه انجام می گیرد که خود را از ضربات دندانها دور نگه می دارد، در حالی که دائماً در کنار آن و چسبیده به آن است!

گاهی بندرت هنگام جویدن غذا زبان خود را جویده ایم و این عضو بسیار ظریف و آسیب پذیر آزرده شده، و فهمیده ایم که اگر آن مهارت فوق العاده در زبان نبود که خود را از ضربات دندانها حفظ کند همه روز چه بر سر ما می آمد! اضافه بر این، بعد از خوردن غذا فضای دهان و دندانها را کاملاً جاروب و تمیز می کند. ولی از همه مهتر مساله سخن گفتن است که با حرکات بسیار سریع و منظم و پی در پی و جست و خیز زبان در جهات ششگانه، انجام می گیرد.

جالبتر این که خداوند برای سخن گفتن وسیله ای برای انسان قرار داده که بسیار سهل التناول و در دسترس همگان است؛ نه خسته می شود، نه ملالی به آن دست می دهد، و نه هزینه ای دارد. و از آن عجیبتر، مساله استعداد تکلم در انسان است که در روح آدمی به عنوان يك نایت بزرگ الهی به ودیعه گذارده شده و انسان می تواند جمله بندی های نامحدودی در اشکال بی شمار برای بیان مقاصد بسیار متنوع خود ترتیب دهد. اضافه بر این، آنچنان استعدادی برای وضع لغات مختلف به او داده که محصول آن هزاران نوع زبان است؛ و با گذشت زمان، برآن نیز افزوده می شود.

با این حال، آیا عجیب است که خداوند از این نعمت در آیات بالا به عنوان یکی از بزرگترین نعمتهایش یاد کند؟ شایان توجه این که: در آیات بالا نعمت لبها را در کنار زبان قرار داده چرا که از يك سو بسیاری از حروف الفبا به کمک لبها ادا می شود، و وسیله مؤثری است برای بریدن اصوات و کلمات و تنظیم حروف در

کنار یکدیگر. و از سوی دیگر، وسیله بسیار مؤثری است برای کنترل زبان و مهار کردن آن، همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: خداوند متعال به انسانها می گوید: یا ابن آدم ان نازع-ك لسانك فی ما ح-رمت عل-يك فقد اعن-تك بطبق-تین فاطبق: ای فرزند آدم! اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام در چنان حالتی لب فرو بند!

در آغاز سوره الرحمن (آیات ۱ تا ۴) نیز تعبیر بسیار مهمی درباره نعمت بیان که مولود زبان است آمده، و بعد از ذکر نام خداوند رحمان که رحمتش دوست و دشمن را احاطه کرده، اشاره به مهمترین مواهب الهی یعنی قرآن و سپس اشاره به آفرینش انسان و بعد نعمت بیان را به عنوان يك موهبت عظیم بیان می دارد و می فرماید: الرحمن - علم القرآن - خلق الانسان - عل-مه البیان; خداوند رحمان - قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید - (و) به او بیان آموخت. به این ترتیب، نعمت بیان را به عنوان مهمترین نعمتها بعد از آفرینش انسان ذکر می کند.

اگر نقش بیان را در تکامل و پیشرفت زندگی انسانها و پیدایش و گسترش تمدنها در نظر بگیریم یقین خواهیم کرد که اگر این نعمت بزرگ الهی نبود، هرگز انسان نمی توانست دانشها و تجربیات خود را به آسانی از نسلی به نسل دیگر انتقال دهد، و سبب پیشرفت علم و دانش و تمدن و دین و اخلاق گردد. بی شك اگر يك روز این نعمت بزرگ از انسانها گرفته شود، همان روز جامعه انسانی به قهقرا باز می گردد. بیان، ابزاری دارد و نتیجه ای، که ما به خاطر عادت کردن به سخن گفتن هر دو را ساده می پنداریم، در حالی که کاری است بسیار ظریف و پیچیده و هنری است بسیار مهم و بی نظیر.

زیرا از يك سو، دستگاههای صوتی برای ایجاد اصوات مختلف با یکدیگر همکاری می کنند، هوای فشرده در ریه ها، تارهای صوتی را به صدا در می آورند و این صداها با کمک زبان و لبها و دندانها و فضای دهان و حلق، حروف الفبا را با سرعت و ظرافت خاصی به وجود می آورند، و آن صدای ممتدی که از حنجره بیرون می آید به وسیله ابزار فوق در اشکال و اندازه های مختلف بریده و چینش پیدا می کند و حروف الفبا و کلمات را تشکیل می دهد. وضع لغات که پایه اصلی سخن گفتن است و برحسب انواع نیازهای مادی و معنوی صورت می گیرد، خود داستان عجیبی دارد که اگر تعدد زبانها (که به گفته بعضی از دانشمندان هم اکنون بالغ بر سه هزار زبان در دنیا داریم در نظر بگیریم) پیچیدگی و اهمیت این موضوع روشنتر می شود، بویژه این که می دانیم که این عدد نیز نقطه پایانی زبانهای بشری نیست و با گذشت زمان لغات تازه و زبانهای دیگری تدریجا به وجود می آید. به هر حال، نعمت بیان از مهمترین و شگفت انگیزترین نعمتها و مواهب الهی است که آسایش و آرامش و پیشرفت و تکامل انسانها رابطه بسیار نزدیکی با آن دارد. این مساله در روایات اسلامی نیز بازتاب گسترده ای دارد، از جمله از سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: ما الانسان لو لا اللسان الا ص-ورة منقلبة، او بهیمة مهملة! ; اگر زبان نبود انسان چه بود؟! چیزی جز يك مجسمه یا حیوان رها شده در بیابان! (۱۶۵)

امام در این گفتار پر معنی حق مطلب را درباره اهمیت زبان بیان کرده و می فرماید آنچه انسان را از حیوانات ممتاز ساخته است همین نعمت زبان اوست. در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: الجمال فی اللسان; تمام زیبایی انسان در زبان است! (۱۶۶) همین معنی به تعبیر دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: الجمال فی اللسان و الکمال فی العقل; زیبایی انسان در زبان اوست، و کمال او در عقل اوست! (۱۶۷)

این احادیث را با حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم، هر چند روایات در این زمینه بیش از اینهاست، فرمود: ان فی الانسان عشر خصال یظهرها لسانه: شاهد یخبر عن الضمیر، و حاکم یفصل بین الخطاب، و ناطق یرد به الجواب، و شافع یدرك به الحاجة، و واصف یعرف به الاش-یاء، و امیر یامر بال-حسن، و واعظ ینهی عن القبیح، و معز ت-سکن به الاحزان، و حاضر (حامد) تجلی به الض-غائن و موق تلد به الاسماع; در انسان ده خصلت است که آنها را با زبان ظاهر می کند: شاهدهی است که از درون خبر می دهد. و دآوری است که حق و باطل را از هم جدا می سازد. و سخنگویی است که به سؤالات پاسخ می گوید. و شفاعت کننده ای است که سبب وصول به نیازها است. و توصیف کننده ای است که اشیاء را معرفی می کند. و امیری است که به نیکبها دعوت می نماید. و واعظی است که از قبیح باز می دارد. و تسلی دهنده ای است که غمها با او فرو می نشیند. و ستایشگری است که زنگار کینه ها را از دلها پاک می کند. و هنرمندی است که گوشها به سبب او لذت می برند. (۱۶۸)

و جهت حسن ختام در این بحث به سراغ سخنی از محجة البیضاء فی تہذیب الاحیاء می‌رویم: او در آغاز سخن تحت عنوان کتاب آفات اللسان چنین می‌گوید: زبان از نعمت‌های بزرگ الهی، و از لطائف و شگفتیهای صنعت اوست، جرمش کوچک و طاعت و جرمش بزرگ است، چرا که کفر و ایمان با شهادت زبان شناخته می‌شوند و این دو نهایت طاعت و طغیان است؛ هیچ موجود و معدوم، و خالق و مخلوق، و امور پنداری و واقعی، و مظنون و موهوم نیست، مگر این که زبان درباره آن سخن می‌گوید، و به اثبات و نفی درباره آن می‌پردازد. این خاصیتی است که در هیچ یک از اعضاء وجود ندارد، چرا که چشم غیر از رنگها و صورتها را نمی‌بیند، و گوش جز صداها را نمی‌شنود، و دست تنها با اجسام سرو کار دارد؛ و به همین ترتیب سایر اعضاء بدن، در حالی که میدان زبان گسترده است و هیچ حد و مرزی ندارد، جولانگاه آن در نیکیها وسیع و در شر و بدیها گسترده تر است، هر کس زبانش را رها کند و هیچ نظارتی بر آن نداشته باشد، شیطان او را در هر میدانی وارد می‌سازد و به لبه پرتگاه آتش می‌راند (169).

رابطه زبان با فکر و اخلاق

بی شک زبان دریاچه روح آدمی است، یعنی از لایه لای کلمات هر کس بخوبی می‌توان به اعماق درون او پی برد؛ و بعکس سخنان و کلمات هر کس در روح و جان او اثر می‌گذارد و تدریجا آن را به رنگ خود در می‌آورد و به این ترتیب این دو در یکدیگر تاثیر متقابل دارند. از میان آیات قرآن مجید، آیه ۳۰ سوره محمد صلی الله علیه و آله گواه بر این است که میان زبان و فکر و اخلاق، رابطه خاصی است به گونه ای که با توجه به کلماتی که بر زبان جاری می‌شود می‌توان اعماق ضمیر انسان را کاوش کرد، و با استفاده از همین رابطه از قدیمترین ایام و بویژه امروز، برای پی بردن به نیت، افکار و اسرار درون اشخاص از بازجویی های ماهرانه و حساب شده استفاده کرده و می‌کنند. در این آیه که درباره منافقین آمده چنین می‌خوانیم: و لو نشاء لاریناکهم فلعرقتهم بسیماهم و لتعرفنهم فی لحن القول و الله یعلم اعمالکم؛ اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم، تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی (ولی این کار لزومی ندارد) تو می‌توانی آنها را از سخنانشان بشناسی، و خداوند اعمال همه شما را می‌داند.

به گفته راغب در مفردات، لحن به معنی منحرف ساختن سخن از قواعد و سنن خاص آن است؛ یا اعراب غلطی به آن بدهند و یا از صورت صراحت به کنایه و اشاره بکشانند، و منظور از لحن القول در آیه شریفه همین معنی اخیر است، یعنی از کنایه ها و تعبیرات دو پهلو یا مودیانه منافقان می‌توانی آنها را بشناسی و به اسرار درون آنها پی ببری! در حدیثی از ابو سعید خدری آمده است که می‌گوید: لحن القول بغضهم علی بن ابیطالب، و کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله ببعضهم علی بن ابیطالب؛ منظور از لحن قول کینه و عداوت علی بن ابیطالب علیه السلام است (یعنی یکی از مصداقهای روشن آن، ابراز و دشمنی با آن حضرت می‌باشد). و ما منافقان را در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله از کینه توزی آنها با علی علیه السلام می‌شناختیم. (۱۷۰) در روایات اسلامی بطور گسترده به رابطه این دو اشاره شده است از جمله:

1- در حدیث معروفی از امام علی بن ابیطالب علیهما السلام می‌خوانیم: ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه؛ هیچ انسانی چیزی را در درون خود پنهان نمی‌کند مگر این که در سخنانی که از دهان او می‌پرد، یا آثاری که در چهره و قیافه او منعکس می‌گردد، آشکار می‌شود! (۱۷۱) این سخن که می‌تواند یکی از پایه های روانکاو و روانشناسی را تشکیل دهد گویای این حقیقت است که زبان آینه تمام نمای روح آدمی است.

2- در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: الانسان لبه لسانه؛ خلاصه وجود انسان در زبان اوست! (۱۷۲)

3- در حدیث جالب دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: قلت اربعا، انزل الله تصدیقی بها فی کتابه، قلت المرء مخبوء تحت لسانه فاذا تکلم ظهر، فانزل الله تعالی و لتعرفن-هم فی لحن القول، قلت فمن جهل شیئا عاده، فانزل الله، بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه، و قلت قيمة کل امرء ما یحسن، فانزل الله فی قصة طالوت ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم والجسم، و قلت القتل یقل القتل، فانزل الله و لکم فی القصص حیاة یا اولی الالباب؛ من چهار سخن (در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله) گفتیم و خداوند (این افتخار را به من داد که) تصدیق آن را در کتابش نازل فرمود؛ من گفتیم (شخصیت) انسان زیر زبانش نهفته شده است و هنگامی که سخن بگوید ظاهر می‌شود، خداوند متعال در این زمینه چنین نازل فرمود: آنها (منافقان) را از طرز سخنانشان می‌شناسی (ولتعرفنهم فی لحن القول) (۱۷۳) ()

من گفتم هر کسی نسبت به چیزی جاهل است، دشمن آن است؛ و خداوند نازل فرمود: بلکه آنها تکذیب کردند چیزی را که بر آن آگاهی نداشتند. (بل کذبوا بما لم يحيطوا بعلمه (۱۷۴)؛ من گفتم قیمت هر کسی به اندازه کار خوبی است که می تواند انجام دهد، و خداوند در قصه طالوت چنین نازل فرمود: خداوند او را از میان شما برگزیده، و او را در علم و توانایی جسمی وسعت بخشیده است. (ان الله اصطفاه عليكم و زاده بسطة في العلم والجسم (۱۷۵)؛ (من گفتم کشتن سبب می شود که کشتن کم شود (قصاص سبب کاهش آدم کشتی است.)، خداوند چنین نازل فرمود: برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان عقل! (و لكم في القصاص حياة يا اولی الالباب (۱۷۶) (۱۷۷)

4- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: یستدل علی ع-قل کل امرء بما یجری علی لسانه؛ آنچه بر زبان هر کس جاری می شود، دلیل بر میزان عقل اوست! (۱۷۸) باز از همان امام بزرگوار علیه السلام جمله گویا و پر معنی دیگری در این زمینه وارد شده است آنجا که می فرماید: ابانک و الکلام فی مالا تعرف طریقته و لا تعلم حقیقته فان قولک یدل علی عقلک و عبادتک تنبؤ عن معرفتک؛ بر حذر باش از این که درباره چیزی سخن بگویی که راه و رسم آن را نمی دانی و از حقیقت آن آگاه نیستی، زیرا گفتار تو دلیل بر میزان عقل توست، و چگونگی عبادت تو از میزان معرفت تو خبر می دهد! (۱۷۹) کوتاه سخن این که، اهمیت زبان و نقش بسیار حساس و مؤثر آن در ساخت شخصیت بشر و جامعه انسانی بقدری زیاد است که بر هیچ کس پوشیده نیست؛ به همین دلیل، در آیات و روایات اسلامی بازتاب گسترده ای دارد و آنچه در بالا آمد تنها بخشی از آن بود. بدیهی است نعمتهای بزرگ الهی سرمایه عظیمی هستند که خطرات و آفات آن نیز به همان اندازه عظیم است؛ کوهها هر چه عظیمتر و بلندتر باشند برکات و آثار آنها بیشتر است؛ ولی به همان نسبت، سقوط از آنها نیز خطرناکتر می باشد. معروف است: در کنار کوههای بلند دره های عمیق وجود دارد و به همین ترتیب در کنار نعمتهای بزرگ خطرات بزرگی نهفته شده است. نیروی اتم اگر در مسیر سازندگی قرار گیرد دنیایی را می تواند آباد کند، و اگر میدل به بمبهای ویرانگر شود قادر است در مدت کوتاهی جهان را به ویرانی کشاند و از همین جا دریچه ای به سوی آفات زبان می گشاییم .

آفات اللسان (خطرات زبان)

همان گونه که در بالا اشاره شده به همان نسبت که برکات زبان و آثار سازنده آن زیاد است، آفات و گناهای که به وسیله آن انجام می گیرد و آثار مخربی که در فرد و جامعه دارد بسیار زیاد می باشد. محقق بزرگوار مرحوم فیض کاشانی در کتاب المحجة البیضاء، و غزالی در احیاءالعلوم بحث بسیار مشروحی تحت عنوان گناهان زبان ذکر کرده اند، از جمله غزالی بیست نوع انحراف و آفت برای زبان شمرده؛ به این ترتیب :

1- گفتگو کردن در اموری که به انسان مربوط نیست (و در سرنوشت او اثر مادی و معنوی ندارد).

2- بیهوده گویی و پرحرفی

3- گفتگو در امور گناه آلود مانند وصف مجالس شراب و قمار و زنان آلوده

4- جدال و مرأء(منظور از جدال جرو بحث هایی است که برای تحقیر دیگران انجام می شود، و مرأء به معنی بحثهایی است که به عنوان اظهار فضل و برتری جویی است).

5- خصومت و نزاع و لجاج در کلام

6- تکلف در سخن گفتن و تصنع در سجع و قافیه پردازی و مانند آن

7- بد زبانی و دشنام

8- لعن کسی که مستحق لعن نیست

9- غنا و اشعار (منظور اشعاری است که محتوای باطل دارد یا با آهنگ لهوی خوانده می شود).

10- مزاح و شوخی های رکیک و زشت

11- سخریه و استهزای دیگران

12- فاش کردن اسرار مردم

13- وعده های دروغین

14- دروغ و خیرهای خلاف گفتن

15- غیبت کردن

16- سخن چینی (حرف این را برای آن بردن و میان دو نفر یا دو گروه نفاق و آشوب پیا کردن) .

17- نفاق در سخن (که در تعبيرات عربی به چنین کسان ذوللسانین گفته می شود؛ مثلا، در پیش رو چیزی بگویند و در پشت سر چیز دیگر) .

18- مدح نابه جا و ستایش از کسانی که شایسته ستایش نیستند

19- نسنجیده و بی مطالعه سخن گفتن که غالبا توأم با خطاها و خلفها است

20- سؤال از مسائل پیچیده ای که درك آن خارج از توان فکری سؤال کننده است

دقت و بررسی نشان می دهد که آفات زبان منحصر به آنچه در بالا آمده نیست هر چند بخش مهمی از آن را تشکیل می دهد؛ و شاید نظر مرحوم فیض کاشانی و غزالی نیز احصاء تمام گناهان زبان نبوده است؛ به همین دلیل، موارد دیگری را می یابیم که می توان بر آن بیست مورد افزود، مانند موارد دهگانه زیر :

1- تهمت زدن

2- شهادت به باطل

3- خودستایی

4- نشر شایعات بی اساس و اکاذیب، و اشاعه فحشاء، هر چند به عنوان ذکر احتمال باشد .

5- خشونت در سخن و بی ادبی در کلام

6- اصرار بی جا (مانند اصرار بنی اسرائیل در مورد گاوی که مامور به ذبح آن بودند) .

7- ایذاء دیگران با گفتار، و به اصطلاح نیش زبان زدن

8- مذمت کسی که سزاوار مذمت نیست

9- کفران و ناسپاسی با زبان

10- تبلیغ باطل و تشویق بر گناه و امر به منکر و نهی از معروف شاید نیاز به توضیح نباشد که آنچه در بالا آمد نیز تمام گناهان زبان را تشکیل نمی دهد بلکه موارد سی گانه فوق، قسمت عمده آن است. ولی ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که بعضی در این زمینه افراط کرده اند، و گاه برای بالا بردن عدد گناهان زبان، گناهایی که مربوط به زبان نیست، جزء گناهان زبان شمرده اند؛ مانند: اظهار فقر و ناداری، و بدعت و بدعتگذاری در دین، و تفسیر به رای، و جاسوسی و امثال این امور که هر يك گناه مستقلى است ؛

و گاه ممکن است با زبان یا قلم و گاه با اعمال دیگر انجام شود؛ و قرار دادن اینها در زمره گناهان ویژه زبان، زیاد مناسب به نظر نمی رسد؛ زیرا اگر بخواهیم این گونه محاسبه کنیم تمام گناهان و همه رذائل اخلاقی مانند، ریا، حسد، تکبر، قتل نفس و زنا، همه اینها را به نوعی می توان با زبان مرتبط کرد. گاه نیز آمده اند یکی از آفات زبان را شاخه شاخه کرده اند و هر کدام را عنوان مستقلى شمرده اند، مانند تندى سخن با استاد، تندى سخن با پدر و مادر، صدا زدن به نامهای زشت و مانند اینها. به هر حال، بهتر است در اینجا مانند همه جای دیگر از افراط و تفریط بپرهیزیم هر چند تقسیمات، تغییر مهمی در اصل بحث ایجاد نمی کند.

اصول کلی برای دفع خطرات زبان

حال که روشن شد زبان در عین این که یکی از بزرگترین نعمتهای پروردگار است تا چه اندازه خطرناک می تواند باشد تا آنجا که سرچشمه گناهان بی شمار می گردد، و خرمین سعادت انسان را به آتش می کشد، باید به فکر بود که با رعایت کدام اصول می توان این خطر بزرگ را بر طرف کرد یا به حداقل رسانید؟ از روایات اسلامی و کلمات بزرگان اخلاق و رهروان سیر و سلوک الی الله اموری استفاده می شود که ما آنها را به عنوان اصول کلی برای مبارزه با آفات زبان می آوریم:

1- توجه جدی به خطرات زبان!

برای پرهیز از خطرات هر موجود خطرناک قبل از هر چیز توجه کامل به خطرات آن لازم است، هر روز که انسان از خواب بیدار می شود باید به خودش توصیه کند که باید مراقب خطرات زبانش باشد زیرا این عضو می تواند تو را به اوج سعادت برساند و یا بر خاک ذلت و شقاوت بنشانند؛ اگر غافل شوی همچون حیوان درنده غافلگیری، تو را می درد. این معنی بطرز زیبایی در روایات اسلامی وارد شده است. در حدیثی از سعید بن جبیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: اذا اصبح ابن آدم اصبحت الاعضاء كلها تستكفي اللسان انی تقول اتق الله فينا فانك ان استقمت استقمنا و ان اعوججت اعوججنا؛ هنگامی که فرزندان آدم صبح می کنند تمام اعضای بدن به زبان هشدار می دهند و می گویند تقوای الهی را در مورد ما مراعات کن، چرا که اگر تو به راه راست بروی ما نیز به راه راست می رویم و اگر تو به راه کج بروی ما نیز به راه کج می رویم! (۱۸۰) در حدیث دیگری از امام علی ابن الحسین علیهما السلام آمده است: ان لسان ابن آدم یشرف علی جمیع جوارحه کل صباح فیقول کیف اصبحتم؟! فیقولون بخیر ان ترکتنا و یقولون الله الله فینا، و یناشدونه و یقولون انما نثاب و نعاقب بك؛ زبان انسان هر روز صبح به تمام اعضای بدن نظر می افکند و می گوید: صبح شما چگونه است؟ می گویند خوب است اگر تو ما را به حال خود واگذاری! (سپس اضافه می کنند) خدارا، خدارا، رعایت حال ما را بکن، و به او قسم می دهند و می گویند ما به واسطه تو مشمول ثواب یا عقاب واقع می شویم! (۱۸۱)

2- سکوت

در بحثهای گذشته گفتار مشروعی درباره اهمیت سکوت داشتیم و روایات زیادی در مورد اهمیت سکوت نقل شده و در آیات قرآن اشارات پر معنایی درباره سکوت دیدیم؛ این به خاطر آن است که هر قدر انسان کمتر سخن بگوید لغزشهای او کمتر است، و هر قدر بیشتر سکوت کند سلامت او بیشتر خواهد بود. اضافه بر این، ممارست بر سکوت سبب می شود که انسان زبانش را در اختیار خود بگیرد، و از طغیان و سرکشی آن بکاهد و به این ترتیب به جائی می رسد که جز حق نگوید و جز به رضای خداوند سخن نراند. باید توجه داشت که مراد از سکوت، سکوت مطلق نیست - زیرا بسیاری از مسائل مهم زندگی اعم از معنوی و مادی و اطاعات و عبادات و نشر علوم و فضائل و اصلاح در میان مردم، از طریق سخن گفتن است - بلکه منظور از قلة الکلام (کم سخن گفتن) یا به تعبیر دیگر، خاموشی، در برابر سخنان فساد انگیز یا مشکوک و بی محتوا و مانند آن است.

به همین دلیل، در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: من کثر کلامه کثر خطؤه، و من کثر خطؤه قل حیاؤه، و من قل حیاؤه قل ورعه، و من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار؛ کسی که سخن بسیار بگوید خطا و لغزش او فراوان می شود؛ و کسی که خطا و لغزشش فراوان گردد، حیاء او کم می شود؛ و کسی که حیانش کم شود، پرهیزگاری اش کم می شود؛ و کسی که ورعش کم شود، قلبش می میرد؛ و کسی که قلبش بمیرد، داخل آتش دوزخ می شود! (۱۸۲) همین مضمون با تعبیر فشرده تری از پیغمبر اکرم صلی الله

علیه و آله نیز نقل شده است. (۱۸۳) در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: الکلام کالدواء قلیله ینفع و کثیره قاتل؛ سخن مانند دارو است، اندکش مفید و کثیرش قاتل است! (۱۸۴)

3- حفظ زبان (نخست اندیشه کردن سپس گفتار)

اگر انسان پیش از آن که شروع به سخن گفتن کند در محتوا و انگیزه و نتیجه سخنان خود کمی بیندیشد، بسیاری از لغزشهای زبان و گناهان، از او دور می شود. آری! بی مطالعه سخن گفتن است که انسان را در انواع گناهان که از این عضو مخصوص سرچشمه می گیرد، غوطه ور می سازد! در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: ان لسان المؤمن وراء قلبه، فاذا اراد ان یتکلم بشیء یتدبره بقلبه، ثم امضاه بلسانه، وان لسان المنافق امام قلبه، فاذا هم بشیء امضاه بلسانه و لم یتدبره بقلبه؛ زبان انسان با ایمان در پشت قلب او قرار دارد، هنگامی که اراده سخن گفتن کند، نخست در آن می اندیشد، سپس با زبانش آن را امضا می کند؛ ولی زبان منافق در جلو قلب اوست، هنگامی که تصمیم به گفتن چیزی بگیرد نخست آن را با زبانش امضا می کند و در آن نمی اندیشد! (۱۸۵)

همین مضمون با کمی تفاوت در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه در کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است. و در تعبیر دیگری از امام حسن عسکری علیه السلام چنین می خوانیم: قلب الاحمق فی فمه و فم الحکیم فی قلبه؛ قلب نادان در دهان اوست، و دهان دانا در دل او! (۱۸۶) بدیهی است مراد از قلب در این جا همان عقل و فکر است، و بودن زبان در جلو قلب، یا در عقب آن، کنایه از تفکر و اندیشه درباره محتوای سخن یا عدم آن است. راستی چه می شد اگر همیشه ما پیش از آن که سخن را آغاز کنیم فکر خود را به کار می گرفتیم و درباره انگیزه ها و نتیجه ها و محتوای سخنان خود می اندیشیدیم که آیا این سخن بیهوده است یا زیانبار یا هتک حرمت مؤمن یا حمایت از ظالم و مانند آن، یا این که سخنی است برای خدا، و در طریق امر به معروف و نهی از منکر و حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم، و مورد رضای حق و سبب خوشنودی بندگان خدا! این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام که جامع همه مباحث بالا است و بر دل انسان نور و صفا می پاشد پایان می دهیم، فرمود: ان احببت سلامة نفسک و ستر معایبک فاقبل کلامک و اکثر صمتک، یتوفر فکرك و یستتر قلبک؛

اگر دوست داری از سلامت نفس برخوردار شوی و عیوب و کاستیهای پوشیده بماند، کمتر سخن بگویی و بیشتر خاموش باش تا فکرت قوی، و قلبت نورانی گردد! (۱۸۷) این بود خلاصه نقش زبان در تهذیب نفس و پاکی اخلاق و اصول کلی مربوط به حفظ زبان؛ البته، درباره جزئیات هر یک از انحرافات و گناهان زبان مانند غیبت و تهمت و دروغ و سخن چینی و نشر اکاذیب و اشاعه فحشاء و غیر آن بحثهای مشروحی داریم که به خواست خدا در جلد دوم این کتاب که پس از پایان بحثهای کلی درباره اصول اخلاقی وارد آن می شویم، خواهد آمد

خودشناسی و خداشناسی

یکی دیگر از گامهای نخستین در راه اصلاح نفس و تهذیب اخلاق و پرورش ملکات والای انسانی، خود شناسی است. چگونه ممکن است انسان به کمال نفسانی برسد و عیوب خود را اصلاح کند و رذائل اخلاقی را از خود دور سازد در حالی که خویشتن را آن گونه که هست نشناخته باشد! آیا بیمار تا از بیماری خود آگاه نگردد به سراغ طبیب می رود؟ آیا کسی که راه خود را در سفر گم کرده، تا از گمراهی خویش با خبر نشود به جستجوی دلیل راه بر می خیزد؟ آیا انسان تا از وجود دشمن در اطراف خانه اش با خبر نشود، اسباب دفاع را آماده می سازد؟ به یقین پاسخ تمام این سؤاها منفی است، همین گونه آن کس که خود را نشناسد و از کاستیها و عیوب خویش با خبر نشود، به دنبال اصلاح خویش و بهره گیری از طبیبان مسیحا نفس روحانی، نخواهد رفت. با این اشاره به اصل مطلب باز می گردیم، و رابطه خودشناسی و تهذیب نفس و همچنین رابطه خودشناسی و تهذیب نفس را مورد بررسی قرار می دهیم.

1- رابطه خود شناسی و تهذیب نفس

چگونه خودشناسی سبب تهذیب نفس می شود؟ دلیل آن روشن است زیرا:

اولا : انسان از طریق خود شناسی به کرامت نفس و عظمت این خلقت بزرگ الهی و اهمیت روح آدمی که پرتوی از انوار الهی و نفعه ای از نفحات ربانی است پی می برد؛ آری! درک می کند که این گوهر گرانبها را نباید به ثمن و بهای ناچیز فروخت و به آسانی از دست داد! تنها کسانی خود را آلوده رذائل اخلاق می کنند و گوهر پاک روح انسانی را به فساد و نابودی می کشانند که از عظمت آن بی خبرند .

ثانیا : انسان با شناخت خویشتن به خطرات هوای نفس و انگیزه های شهوت و تضاد آنها با سعادت او پی می برد، و برای مقابله با آنها آماده می شود. بدیهی است کسی که خود را نشناسد از وجود این انگیزه ها بی خبر می ماند و شبیه کسی است که گرداگرد او را دشمن گرفته، اما او از وجود آنان غافل و بی خبر است؛ طبیعی است که چنین کسی خود را آماده مقابله با دشمن نمی کند و سرانجام ضربات سنگینی از سوی دشمن دریافت می دارد .

ثالثا : انسان با شناخت نفس خویش به استعداد های گوناگونی که برای پیشرفت و ترقی از سوی خداوند در وجود او نهفته شده است پی می برد و تشویق می شود که برای پرورش این استعدادها بکوشد، و آنها را شکوفا سازد؛ گنجهای درون جان خویش را استخراج کند و گوهر خود را هویدا سازد. کسی که عارف به نفس خویش نیست به انسانی می ماند که در جای جای خانه او گنجهای پر قیمتی نهفته شده ولی او از آنها آگاهی ندارد، ممکن است از گرسنگی و تنگدستی در آن بمیرد، در حالی که در زیر پای او گنجهایی است که هزاران نفر را سیر می کند .

رابعا : هر يك از مفاسد اخلاقی ریشه هایی در درون جان انسان دارد، با خودشناسی، آن ریشه ها شناخته می شود، و درمان این دردهای جانکاه را آسان می سازد، و به این ترتیب راه وصول به تهذیب را در برابر انسان هموار می کند .

خامسا : از همه مهمتر این که خودشناسی بهترین راه برای خدا شناسی است، و چنان که خواهد آمد، خداشناسی و آگاهی از صفات جلال و جمال حق، قویترین عامل برای پرورش ملکات اخلاقی و کمالات انسانی و نجات از پستی و حسیض رذائل و رسیدن به اوج قله فضائل است. و اگر به مطالب گذشته این جمله را بیفزاییم که رذائل اخلاقی زندگی انسانی را به تباهی می کشد و جامعه بشری را در بحر انهای سخت گرفتار می سازد، و شاهد زندگی را در کام انسانها مبدل به شرنگ می کند، به اهمیت خود شناسی و خودآگاهی برای زندگی انسانها بیشتر پی خواهیم برد. در کتاب اعجاز روانکاو نویسنده کارل منیگر چنین آمده است: خود آگاهی عبارت از این است که هم از قوای مثبت و مهر انگیز نهاد خود آگاهی داشته باشیم و هم از نیروهای منفی که موجب نابودی ما می گردد و ما را به خاک سیاه می افکند؛ ندیده گرفتن قوای منفی یا خودداری از اشاره به وجود آنها در خودمان یا دیگران، پایه های زندگی را متزلزل می کند. (۱۸۸)

در کتاب انسان موجود ناشناخته جمله ای آمده است که شاهد خوبی برای بحث ما است؛ می گوید: بدبختانه در تمدن صنعتی شناخت انسان مورد توجه قرار نگرفته است، و برنامه زندگی بر وفق ساختمان طبیعی و فطری پایه گذاری نشده است؛ لذا با همه درخشندگی موجب رستگاری نشده است؛ پیشرفت علم به دنبال هیچ طرحی صورت نگرفت و (تقریباً) اتفاقی بود ... اگر گالیله و نیوتن و لایوازیه، نیروی فکری خود را صرف مطالعه روی جسم و روان آدمی کرده بودند، شاید نمای دنیای، امروز فرقه های زیادی با آنچه امروز است می داشت . (۱۸۹) و به خاطر این امور است که خداوند یکی از مجازاتهای هوسبازان متمرّد را خودفراموشی قرار داده و به مسلمانان هشدار می دهد که: و لاتکونوا کالذین نسوا الله فانسأهم انفسهم اولئک هم الفاسقون؛ همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خداوند به سبب آن، آنها را به خودفراموشی گرفتار ساخت، نباشید! و آنها فاسقان (حقیقی) و گنهکارانند. (۱۹۰)

-2- خود شناسی در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم: نقل شده اثرات بسیار پرارزشی برای خودشناسی آمده است، که ما را از هرگونه توضیح بی نیاز می سازد از جمله :

1- در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: نال الفوز الاکبر من ظفر بمعرفه النفس؛ کسی که خود را بشناسد، به سعادت و رستگاری بزرگ نایل شده است! (۱۹۱)

2- در نقطه مقابل آن چنین می فرماید: من لم يعرف نفسه بعد عن سبيل النجاة و خبط في الضلال و الجهالات; کسی که خود را نشناسد، از طریق نجات دور می شود و در گمراهی و جهل گرفتار می آید! (۱۹۲)

3- در تعبیر دیگری از همان امام همام آمده است: العارف من عرف نفسه فاعتقها و نزهها عن كل ما يبعدها; عارف حقیقی کسی است که خود را بشناسد، و (از قید و بند اسارت) آزاد سازد، و آن را از هر چیز که او را از سعادت دور می سازد پاک و پاکیزه کند! (۱۹۳) از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که معرفت نفس (خودشناسی) سبب آزادی از قید و بند اسارتها و پاکسازی از رذائل اخلاقی است.

4- باز حدیث دیگری از همان پیشوای بزرگ علیه السلام می خوانیم: اکثر الناس معرفة لنفسه اخوفهم لربه; کسی که بیش از همه خود را بشناسد، بیش از همه، خوف پروردگار خواهد داشت! (۱۹۴) از این حدیث نیز رابطه نزدیکی میان احساس مسئولیت و خوف پروردگار که سرچشمه تهذیب نفس است با خودشناسی استفاده می شود.

5- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: من عرف نفسه جاهدها; و من جهل نفسه اهملها; کسی که خود را بشناسد، به جهاد با نفس بر می خیزد و

کسی که خود را نشناسد آن را رها می سازد! (۱۹۵) مطابق این حدیث پایه اصلی جهاد با نفس که طبق صریح روایات جهاد اکبر نامیده شده، خود شناسی است.

6- در نهج البلاغه در کلمات قصار، از همان بزرگوار آمده است: من كرمت عليه نفسه هانت عليه شهواته; کسی که (در سایه خود شناسی) برای خود، کرامت و شخصیت قائل است، شهواتش در نظرش خوار و بی مقدار خواهد بود (و به آسانی تسلیم هوی و هوس نمی شود)! (۱۹۶)

7- همان گونه که خودشناسی پایه مهم تهذیب نفس و تکامل در جنبه های اخلاقی و مسائل دیگر است، جاهل بودن به قدر خویش، سبب بیگانگی از همه چیز و دوری از خدا می گردد; لذا در حدیث دیگری از امام دهم، امام هادی علیه السلام می خوانیم: من هانت عليه نفسه فلا تامن شرة; کسی که نزد خود قدر و قیمتی ندارد، از شر او ایمن نباش! (۱۹۷) از مضمون آنچه در این بحث آمد، به روشنی می توان استفاده کرد، که یکی از پایه های اصلی پرورش فضائل اخلاقی و تکامل معنوی، خودشناسی و معرفت النفس است، و تا انسان این مرحله دشوار و این گردنه صعب العبور را پشت سر نگذارد، به هیچ يك از مقامات معنوی نایل نخواهد شد; به همین دلیل، علمای بزرگ اخلاق تاکید و اصرار زیادی بر این دارند که رهروان این راه باید به خود شناسی پردازند، و از این امر حیاتی غافل نشوند.

3- خود شناسی وسیله خداشناسی است

قرآن مجید با صراحت می گوید: ما آیات آفاقی و انفسی (عجائب آفرینش خداوند در جهان بزرگ و در درون وجود انسان) را به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که او حق است. (سنزیهم آیاتنا فی الأفاق و فی انفسهم حتی یتب-ین لهم انه الحق) (۱۹۸) در جای دیگر می فرماید: در درون وجود شما آیات خداست، آیا نمی بینید؟ (و فی انفسکم افلا تبصرون) (۱۹۹) بعضی از محققان از آیه مربوط به عالم ذر نیز همین استفاده را کرده اند که معرفت النفس پایه معرفت الله است، آنجا که می فرماید: و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا; به خاطر بیابور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشتن نمود (و اسرار وجودشان را به آنها نشان داد و فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: آری گواهی می دهیم (200)!

در تفسیر المیزان می خوانیم: انسان هر قدر متکبر باشد، و فراهم بودن اسباب زندگی او را به غرور و ادا دارد، نمی تواند این حقیقت را انکار کند که مالک وجود خویش نیست، و استقلالی در تدبیر خویشتن ندارد، چه این که اگر مالک خویشتن بود، خود را از مرگ و سایر آلام و مصائب زندگی باز می داشت، و اگر مستقل به تدبیر خویش بود، هرگز نیاز به خضوع در مقابل عالم اسباب نداشت ... بنابراین، نیاز ذاتی انسان به پروردگار و مالک مدبر، جزء حقیقت وجود اوست، و فقر و نیاز بر پیشانی جانش نوشته شده، این حقیقتی است که هر کس از کمترین شعور انسانی برخوردار باشد به آن اعتراف می کند، و تفاوتی میان عالم و جاهل و صغیر و کبیر،

در این مساله نیست! بنابراین، انسان در هر مرحله ای از انسانیت باشد، به روشنی می بیند که مالک و مدبر و پروردگاری دارد، چگونه نبیند در حالی که نیاز ذاتی خود را به روشنی می بیند .

لذا بعضی گفته اند که آیه اشاره به حقیقتی می کند که انسان در زندگی دنیا آن را در می یابد که در همه چیز از شؤون حیات خود، نیازمند است - نیازمند به بیرون وجود خود - پس معنی آیه شریفه این است که ما انسانها را به نیاز و احتیاجشان آگاه ساختیم و آنها به ربوبیت ما اعتراف کردند (201). به این ترتیب ثابت می شود که شناخت حقیقت نفس انسان با صفات و ویژگیهایش، سبب معرفه الله و شناخت خداست. حدیث معروف من عرف نفسه عرف ربه؛ هرکس خود را بشناسد پروردگارش را خواهد شناخت. نیز ناظر به همین است. این حدیث گاهی به صورت بالا، و گاه به صورت من عرف نفسه فقد عرف ربه، گاه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گاه از امیرمؤمنان علی علیه السلام و گاه از صحف ادریس، نقل شده است .

در بحار الانوار از کتاب ادریس پیامبر علیه السلام در صحیفه چهارم که صحیفه معرفت است چنین نقل شده: من عرف الخلق عرف الخالق، و من عرف الرزق عرف الرازق، و من عرف نفسه عرف ربه؛ کسی که مخلوق را بشناسد خالق را می شناسد، و کسی که رزق را بشناسد رازق را می شناسد، و کسی که خود را بشناسد پروردگارش را می شناسد. (۲۰۲) به هر حال مضمون این حدیث در چند جای از بحار الانوار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا سایر معصومین (ع) یا ادریس پیامبر علیه السلام نقل شده است و همچنین از امام علی بن ابی طالب علیهما السلام در غرر الحکم. (۲۰۳) علامه طباطبایی در تفسیر المیزان بعد از ذکر این حدیث شریف می فرماید: شیعه و سنی این حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و این يك حدیث مشهور است. (۲۰۴)

تفسیرهای هفتگانه برای حدیث من عرف نفسه

برای این حدیث شریف، تفسیرهای گوناگونی گفته شده یا می توان گفت، از جمله :

1- این حدیث در حقیقت اشاره به برهان نظم است، یعنی هرکس شگفتیهای ساختمان روح و جسم خود را بداند و به اسرار و نظامات پیچیده و حیرت انگیز این اعجوبه خلقت پی برد، راهی به خدا به روی او گشوده می شود؛ زیرا این نظم عجیب و آفرینش شگفت انگیز نمی تواند از غیر مبدا عالم و قادری، سرچشمه گرفته باشد. بنابراین، شناختن خویشتن سبب معرفه الله است .

2- ممکن است این حدیث اشاره به برهان وجوب و امکان باشد، چرا که اگر انسان دقت در وجود خویش کند می بیند وجودی است از هر نظر وابسته و غیر مستقل، علم و قدرت و توانایی و هوشیاری و سلامت و بالاخره تمام هستی او با شاخ و برگهایش، وجودی است غیر مستقل و نیازمند که بدون اتکا به يك وجود مستقل و بی نیاز، يك لحظه امکان ادامه بقاء او نیست . او به اصطلاح شبیه به معانی حرفیه است که در ضمن جمله به کار می روند، و در واقع بدون وابستگی معانی اسمیه، مفهوم و معنی خود را بکلی از دست می دهند؛ (مثلاً، هنگامی که گفته می شود: من از خانه به سوی مسجد رفتم واژه از و تا بدون تکیه بر خانه و مسجد ، هیچ مفهومی ندارد. بنابراین، معانی اسمیه است که به معانی حرفیه مفهوم می بخشد.) و به این ترتیب هر کس خود را با این ویژگی بشناسد خدای خود را خواهد شناخت، چرا که وجود وابسته بدون وجود مستقل غیر ممکن است .

3- حدیث می تواند اشاره به برهان علت و معلول باشد؛ برای این که انسان هرگاه در وجود خویش کمی دقت کند می فهمد که روح و جسم او معلول علت دیگری است که او را در آن زمان و مکان خاص به وجود آورده، هنگامی که به سراغ علت وجود خویش (فی المثل پدر و مادر) می رود باز آنها را معلول علت دیگری می بیند ، و هنگامی که سلسله این علت و معلول را پی گیری می کند، به اینجا می رسد که آنها نمی توانند تا بی نهایت پیش بروند چرا که تسلسل لازم می آید و بطلان تسلسل بر همه دانشمندان مسلم است. (۲۰۵) بنابراین، باید این سلسله به جایی ختم شود که علت نخستین و به تعبیر دیگر علت العلل و واجب الوجود است، هستی اش از درون ذاتش می جوشد و در هستی خود محتاج دیگری نیست. هنگامی که انسان خودش را باین وصف بشناسد به خدای خویش پی می برد .

4- این حدیث می تواند اشاره به برهان فطرت باشد، یعنی هرگاه انسان به زوایای قلب خود و اعماق روح خود پی ببرد، نور الهی و توحید که در درون فطرت اوست، بر او آشکار می شود، و از معرفه النفس به معرفه الله می رسد، بی آن که نیازی به دلیل و استدلال داشته باشد.

5- این حدیث می تواند ناظر به مساله صفات خدا باشد، به این معنی که هرکس خویشتن را با صفات ویژه ممکنات و مخلوقات که در اوست بشناسد، به صفات پروردگار پی خواهد برد؛ از محدودیت خویش پی به نامحدود بودن حق تعالی می برد؛ چرا که اگر او هم محدود باشد مخلوق است! و از فنای خویش پی به بقای او می برد، چه اگر او هم فانی می شد مخلوق بود نه خالق، و همچنین از نیاز خویش پی به بی نیازی او، و از ضعف خویش پی به قدرت او می برد. این همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نخستین خطبه به آن اشاره کرده، می فرماید: و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهادة كل صفة انها غير الموصوف و شهادة كل موصوف انه غير الصفة؛ نهایت ایمان خالصانه به خداوند آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته بدانند، چرا که هر صفتی (از صفات مخلوقات) گواهی می دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می دهد غیر از صفت است. (۲۰۶)

6- مرحوم علامه مجلسی تفسیر دیگری از بعضی از علما درباره این حدیث نقل می کند و حاصل آن این است که: روح انسان يك موجود لطیف لاهوتی است در صفت ناسوتی (یعنی از جهان ماوراء طبیعت است که با صفات عالم طبیعت ظاهر گشته) و از ده طریق دلالت بر یگانگی و ربوبیت خداوند می کند:

- 1- آنجا که روح مدبر بدن است می دانیم که جهان هستی مدبری دارد!
- 2- از آنجا که یگانه است دلالت بر یگانگی خالق دارد!
- 3- از آنجا که قدرت بر حرکت دادن تن دارد دلیل بر قدرت خداست!
- 4- از آنجا که از بدن آگاه است دلیل بر آگاهی خداوند است!
- 5- از آنجا که سلطه بر اعضاء دارد دلیل بر سلطه او بر مخلوقات است!
- 6- از آنجا که قبل از بدن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود دلیل بر ازلیت و ابدیت خداست!
- 7- از آنجا که انسان از حقیقت نفس آگاه نیست دلیل بر این است که احاطه به کنه ذات خدا امکان ندارد!
- 8- از آنجا که انسان محلی برای روح در بدن نمی شناسد دلیل بر این است که خدا محلی ندارد!
- 9- از آنجا که روح را نمی توان لمس کرد دلیل بر این است که خداوند لمس کردنی نیست!
- 10- و از آنجا که روح و نفس آدمی دیده نمی شود دلیل بر این است که خالق روح قابل رؤیت نیست! (۲۰۷)

7- تفسیر دیگری که برای این حدیث به نظر می رسد این که جمله من عرف نفسه فقد عرف ربه از قبیل تعلیق به محال است، یعنی همان گونه که انسان نمی تواند نفس و روح خود را بشناسد خدا را نیز نمی تواند حقیقتا بشناسد. ولی تفسیر اخیر بعید به نظر می رسد و تفسیرهای قبل مناسبتر است و هیچ مانعی ندارد که تمام تفسیرهای بالا در مفهوم این حدیث شریف و پر محتوا جمع باشد. آری! هرکس خود را بشناسد خدا را خواهد شناخت، و خود شناسی راهی است به خدا شناسی و به یقین خدانشناسی، مهمترین وسیله تهذیب اخلاق و پاکسازی روح و دل از آلودگیهای اخلاقی است چرا که ذات پاکش منبع تمام کمالات و فضائل است و از اینجا روشن می شود که یکی از مهمترین گامهای سیر و سلوک و تهذیب نفوس خود شناسی است، ولی خودشناسی موانع زیادی دارد که در بحث آینده به آن اشاره خواهد شد.

موانع خودشناسی

نخستین گام برای درمان بیماریهای جسمی شناخت بیماریهاست؛ به همین دلیل، امروز که از طریق آزمایشهای مختلف می توان به وجود بیماریهای گوناگون و کم و کیف آنها آگاه شد راه درمان آسانتر است، با پرتونگاری و عکس برداری از شکستگی استخوانها، طبیب جراح قدرت می یابد که دقیقا به سراغ محل آسیب دیده برود و به درمان آن بپردازد؛ و با تجزیه دقیق خون و ترشحات بدن از وجود هرگونه عامل بیماری آگاه می شود.

در بیماریهای روحی و آلودگیهای اخلاقی نیز مطلب دقیقا همین گونه است. تا به کمک طبیبان مسیحا دم اخلاق و راهنماییهای سودمند رهروان این راه، ریشه های رذائل اخلاقی را در خود شناسیم چگونه می توان بر درمان آن دست یافت! ولی بسیاری از مردم را می بینیم که علائم بیماریهای جسمانی خطرناک را نادیده می گیرند چرا که حب ذات به آنها اجازه نمی دهد به بیماری مهمی در خود اعتراف کنند؛ این گریز از واقعیت

غالباً بسیار گران تمام می‌شود و انسان زمانی مجبور به اعتراف می‌شود که گاه کار از کار گذشته و کار درمان مشکل یا غیر ممکن شده است!

در بیماریهای اخلاقی نیز مطلب همین گونه است؛ غالباً خود خواهی و حب ذات مانع از شناخت صفات رذیله و پذیرفتن عیوب اخلاقی خویش و اعتراف به آن است. بسیار دیده شده که گروهی از مردم در برابر صفات نکوهیده خود در مقام توجیه برمی‌آیند و خود را فارغ و پیراسته از عیوب و نقائص معرفی می‌کنند و با این توجیهاات نادرست راه درک واقعیتها را بر خود می‌بندند. خود شناسی و اعتراف به عیوب خویش شجاعت و شهامت و عزم راسخ و اراده آهنین لازم دارد، وگرنه انسان سعی خواهد کرد بر عیوب خویش سرپوش نهد و اگر عیبی از پرده برون افتاد با تردستی آن را برای همه حتی خودش توجیه نماید! آری! گاه آشنایی با عیوب خویش وحشتناک است و بسیاری از مردم حاضر نیستند تن به این وحشت بدهند؛ همان گونه که حاضر نیستند به بیماری وحشتناک جسمی خود اعتراف کنند ولی این گریز از واقعیت بسیار گران تمام می‌شود و انسان باید بهای سنگینی را در برابر آن بپردازد!

به هر حال، مانع اصلی خود شناسی حجاب و پرده حب ذات و خود خواهی و خود برتر بینی است، و تا این پرده ها کنار نرود خودشناسی ممکن نیست؛ و تا انسان خود شناسی نکند و به نقاط ضعف خویش آگاه نگردد، و راه تهذیب اخلاق به روی او بسته خواهد بود. هشدارهایی که در این زمینه از سوی پیشوایان بزرگ اسلام داده شده گواه زنده این مدعاست. در خبری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: اذا اراد الله بعبد خیرا فقهه فی الدین و زهده فی الدنیا و بصره عیوبه؛ هنگامی که خدا اراده نیکی درباره بنده ای کند او را در امور دین آگاه و در امور دنیا زاهد و نسبت به عیوبش آگاه می‌سازد! (۲۰۸)

حضرت علی علیه السلام در گفتار کوتاه و پر معنی دیگری می‌فرماید: جهل المرء بعیوبه من اکبر ذنوبه؛ ناآگاهی انسان نسبت به عیوبش از بزرگترین گناهان اوست. (۲۰۹) اکنون این سؤال پیش می‌آید که چگونه انسان می‌تواند حجاب خود خواهی را ببرد و به عیوب خویش آشنا شود؟ مرحوم فیض کاشانی در این زمینه بحث مفید و راهگشایی دارد؛ می‌گوید، برای پی بردن به عیوب خویش چهار راه است:

نخست این که: به سراغ استادی برود که آگاه از عیوب نفس است و بر خفایا و آفات اخلاقی آگاهی دارد، او را حاکم بر نفس خویش سازد و از ارشادات او بهره گیرد، و این در زمان ما کم است!

دوم این که: دوست راستگوی آگاه با ایمانی جستجو کند و او را مراقب خویش سازد تا احوال و افعال او را مورد بررسی دقیق قرار دهد؛ هرگاه اخلاق و افعال ناپسند و عیوب پنهان و آشکاری از او ببیند به او اطلاع دهد، همان گونه که بعضی از بزرگان دین می‌فرمودند: رحم الله امرء اهدی الی عیوبی؛ خدا رحمت کند کسی که عیوب مرا به من هدیه کند. (۲۱۰) (تعبیر به هدیه تعبیر جالبی است که دلیل بر اهمیت فوق العاده این مطلب است) ... ولی این گونه افراد نیز کم اند زیرا دوستان غالباً مدانه و مجامله می‌کنند، و بعضی بعکس به خاطر حسد عیوب را بیش از اندازه بزرگ می‌سازند. به داوود طائی (۲۱۱) گفتند: چرا از مردم کناره گیری کردی و با آنها آمیزش نداری؟ گفت: من چه کنم با کسانی که گناهان مرا از من پنهان می‌کنند! آری! افراد دیندار شدیداً علاقه داشتند که با استفاده از نصیحت دیگران از عیوبشان آگاه شوند؛ ولی امروز کار ما به جایی رسیده که منفورترین افراد نزد ما کسانی هستند که ما را نصیحت می‌کنند و از عیوبمان آگاهمان می‌سازند؛ نه تنها از تذکرات آنها خوشحال نمی‌شویم، بلکه به مقابله با آنان بر می‌خیزیم و می‌گوییم: تو خود نیز دارای این عیوبی، و چنین و چنان کردی، کینه او را به دل می‌گیریم، و از نصایح او محروم می‌مانیم!

طریق سوم آن است که: انسان عیوبش را از زبان دشمنانش بشنود، چرا که دشمنان با دقت تمام مراقب لغزشها و عیوب انسانند؛ به همین دلیل، گاهی انسان از دشمن کینه توزش بیش از دوست متملق و چاپلوسش بهره می‌گیرد.

طریق چهارم این است که: انسان با مردم معاشرت کند، آنچه را از صفات آنها نکوهیده می‌بیند در مورد خودش نیز بررسی کند که آیا او نیز دارای این صفات نکوهیده هست یا نیست؟ زیرا مؤمن آئینه و مرآت مؤمن است، و می‌تواند عیوب خویش را با مشاهده عیوب دیگران ببیند. به عیسی بن مریم علیهما السلام گفتند چه کسی تو را ادب آموخت؟ گفت کسی مرا ادب نیاموخت ولی من جهل جاهل را دیدم و در نظر ناپسند آمد و از آن دوری نمودم. (داستان معروف لقمان را که به او گفتند ادب را از که آموختی گفت از بی ادبان تعبیر دیگری از این مطلب است.) (۲۱۲)

عبادت و نیایش روح را پرورش می دهد

گام دیگر برای تهذیب اخلاق، توجه به عبادات و نیایشهاست. برای پی بردن به تاثیر عبادت و نیایش در تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، قبل از هر چیز باید با مفهوم و حقیقت عبادت آشنا شد. گرچه بحث درباره حقیقت عبادت سخنی مبسوط و گسترده را می طلبد و بزرگان در تفسیر و اخلاق و فقه و حدیث درباره آن سخن بسیار گفته اند، اما در يك اشاره کوتاه چنین می توان گفت: برای یافتن حقیقت عبادت باید به واژه عبد و مفهوم آن که ریشه اصلی عبادت است توجه نمود. عبد از نظر لغت به انسانی گفته می شود که سرتاپا تعلق به مولا و صاحب خود دارد؛ اراده اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست اوست؛ در برابر او خود را مالك چیزی نمی داند و در اطاعت او سستی بخود راه نمی دهد.

بنابراین، عبودیت اظهار آخرین درجه خضوع در برابر کسی است که همه چیز از ناحیه اوست، و بخوبی می توان نتیجه گرفت که تنها کسی می تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست! به تعبیر دیگر، و از بعد دیگر - عبودیت نهایت اوج تکامل روح يك انسان و قرب او به خداست، و عبودیت تسلیم مطلق در برابر ذات پاك اوست؛ عبادت تنها رکوع و سجود و قیام و قعود نیست، بلکه روح عبادت تسلیم بی قید و شرط در برابر کمال مطلق و ذات بی مثالی است که از هر عیب و نقص مبرا است. بدیهی است چنین عملی بهترین انگیزه توجه به کمال مطلق و پر هیز از هرگونه آلودگی و ناپاکی است؛ چرا که انسان سعی می کند خود را به معبود خویش نزدیک و نزدیکتر سازد تا پرتوی از جلال و جمال او در وجودش ظاهر شود که گاه از آن تعبیر به مظهر صفات خدا شدن می کنند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: العبودية جوهرة کنهها الربوبية؛ عبودیت گوهری است که ربوبیت در درون آن نهفته شده است (213). اشاره به این که عبد تلاش و کوشش می کند که خود را در صفات شبیه معبود سازد و پرتوی از صفات جلال و جمال او را در خود منعکس کند، و نیز انسان در سایه عبودیت به جای می رسد که به اذن پروردگار می تواند در جهان تکوین، تدبیر و تصرف کند، و صاحب ولایت تکوینی شود، همان گونه که آهن سرد و سیاه بر اثر مجاورت با آتش، گرم و سرخ و فروزان می شود؛ این حرارت و نورانیت از درون ذات او نیست بلکه پرتو ناچیزی از آتش به او افتاده و به این رنگ در آمده است. با این اشاره به قرآن باز می گردیم و چگونگی تاثیر عبادت را در پرورش فضائل اخلاقی در آیات قرآن بررسی می کنیم.

1- یا ای-ها الن-اس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم تتقون (سوره بقره، آیه ۲۱)

2- یا ایها الذین آمنوا کتب-عل-یکم الص-یام کما ک-تب علی ال-ذین من قبلکم لعلکم تتقون (سوره بقره، آیه ۱۸۳)

3- و اقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر (سوره عنکبوت، آیه ۴۵)

4- ان الانسان خلق هلوعا - اذا مسه الشر ج-زوعا - و اذا مسه الخیر منوعا - الا المصلین - الذین هم علی صلاتهم دائ-مون (سوره معارج، آیات ۱۹ تا ۲۴)

5- خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها (سوره توبه، آیه ۱۰۳)

6- الذین آمنوا و تطمنن قلوبهم بذكر الله الاب-ذکر الله تطمنن القل-وب (سوره رعد، آیه ۲۸)

7- یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرين (سوره بقره، آیه ۱۵۳)

ترجمه:

1- ای مردم! پروردگار خود را پرستش کنید، آن کس که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید، تا پرهیزگار شوید.

2- ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد، تا پرهیزگار شوید .

... 3- نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می دارد .

4- یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است - هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می کند - و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد) - مگر نماز گزاران - آنها که نماز را پیوسته به جا می آورند .

5- از اموال آنها صدقه ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی .

6- آنان کسانی هستند که ایمان آورده اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد !

7- ای کسانی که ایمان آورده اید! از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است !

تفسیر و جمع بندی

در تمام آیاتی که در بالا آمده، رابطه نزدیکی میان عبادت و تقوا و پرهیز از گناه و پرورش فضائل اخلاقی دیده می شود و نشان می دهد کسانی که می خواهند به تهذیب نفس راه یابند باید از در عبودیت و پرستش خداوند وارد شوند؛ سالکان راه خدا، و پویندگان طریق خودسازی و تقوا، باید از نیایش و عبادت یاری طلبند و ناخالصیهای وجود خود را در کوره داغ عشق به خدا بسوزانند و از بین ببرند، و مس وجود خود را با کیمیای عبادت زر کنند. در همین راستا، در نخستین آیه، همه انسانها را بدون استثنا مخاطب ساخته و راه تقوا را این گونه به آنها نشان می دهد؛ می فرماید: ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیان شما را آفریده پرستش کنید تا پرهیز کار شوید! (یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم تتقون) تکیه بر آفرینش پیشینیان ممکن است اشاره به این باشد که اعراب جاهلی برای توجیه پرستش بتها، تکیه بر فعل پیشینیان داشتند، آیه فوق می گوید خداوند هم آفریدگار شماست و هم آفریننده پیشینیان است؛ آری! او خالق همه کس و همه چیز و مالک همه کس و همه چیز است؛ و تنها او شایسته عبادت است، نه بتها؛ اگر رو به سوی عبودیت خالص او آرید، شکوفه های تقوا بر شاخسار جان شما آشکار می شود؛ و این آلودگیهای اخلاقی شما ناشی از عبادت خرافی شماست .

این آیه رابطه نزدیک تقوا و عبادت را بطور مطلق بیان می کند. در حالی که در آیه بعد به رابطه روزه - که یکی از عبادات مهم است - و تقوا اشاره شده است؛ می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما نوشته شده - همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد - تا پرهیزگار شوید! (یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون) هرکس به روشنی در می یابد که به هنگام روزه داشتن، نور و صفای تازه ای در دل احساس می کند، خود را به نیکیها نزدیکتر، و از زشتیها و بدیها دورتر می بیند، حتی آمارهای مستند نشان می دهد که در ایام ماه مبارک سطح جرائم در جامعه روزه دار، بسیار پایین می آید، تا آنجا که ماموران انتظامی به اعتراف خودشان در این ماه به کارهای عقب مانده ماههای دیگر می پردازند! این امور بخوبی نشان می دهد که هر قدر انسان به عبودیت خداوند نزدیکتر شود از زشتیها دورتر خواهد شد .

در سومین آیه، به رابطه نزدیک نماز و پرهیز از گناه و فحشاء و منکر اشاره شده است؛ در این آیه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان يك الكو و اسوه، مخاطب به این خطاب شده است: نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می دارد (واقم الصلوة ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنکر) فحشاء و منکرات مجموعه افعال غیر اخلاقی است، و می دانیم تمام افعال غیر اخلاقی سرچشمه ای از صفات ضد ارزشی در درون جان انسان دارد؛ و به تعبیر دیگر، همیشه اخلاق درونی است که در اخلاق برونی اثر می گذارد. تاثیر نماز در بازداشتن از فحشاء و منکر نیز درست به همین دلیل است؛ زیرا نماز با افعال و اذکار بسیار پر محتوایش، انسان را در جهانی برتر و والاتر - جهان قرب به خدا - وارد می کند؛ و این نزدیکی او را از سرچشمه های اصلی فحشاء و منکر که همان هوای نفس و حب افراطی به دنیا است دور می سازد. به همین دلیل، نماز گزاران واقعی کمتر گرد گناه می گردند؛ و هر قدر نماز روح و جان و محتوای بیشتری

داشته باشد، به همان نسبت انسان از منکرات و زشتیها دورتر می شود و شکوفه های فضائل و اخلاق در درون جانش آشکارتر می گردد .

در چهارمین آیه، بعد از اشاره به بعضی از رذائل اخلاقی مانند جزع و بی تابی به هنگام بروز مشکلات، و بخل به هنگام دست یافتن به خیرات، تنها نماز گزاران را استثنا می کند، و می فرماید: انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است - هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می کند - و هنگامی که خوبی به او رسد بخل می ورزد و مانع دیگران می شود - مگر نمازگزاران - آنها که نماز را بطور مرتب به جا می آورند. (ان الانسان خلق هلو عا - اذا مسه الشر جزوعا - و اذا مسه الخیر منوعا - الا المصلین - الذین هم علی صلاتهم دائمون) این آیات به روشنی ثابت می کند که توجه به ذات پاک پروردگار و عبادت و نیایش در پاکسازی روح و جان از رذائل اخلاقی مانند بخل و جزع و بی تابی اثر مستقیم دارد .

در پنجمین آیه، اشاره به تاثیر مساله زکات در پاکسازی روح و تزکیه نفس می کند و می دانیم زکات در اسلام یکی از عبادات مهم محسوب می شود؛ می فرماید: از اموال آنها صدقه ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی (خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها) تعبیر تزکیهم بها دلیل روشنی بر این حقیقت است که تطهیر و تزکیه نفس به وسیله زکات حاصل می شود، چرا که زکات، رذائل همچون بخل و دنیاپرستی و حرص و آز را از روح، زائل می کند، و نهال نودوستی و سخاوت و حمایت از مستضعفان را در سرزمین دل پرورش می دهد. روایاتی که در ذیل این آیه نقل شده است نیز این حقیقت را روشنتر می کند: در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: ما تصدق احدکم بصدقة من طیب - و لا یقبل الله الا الطیب - الا اخذها الرحمان بیمنه و ان کانت تمره فتربو من کف الرحمان فی الرحمان حتی تكون اعظم من الجبل؛ هیچ کس از شما صدقه ای از مال حلال نمی پردازد - و البته خداوند جز حلال قبول نمی کند - مگر این که خداوند آن را با دست خود می گیرد، حتی اگر یک دانه خرما باشد، سپس در دست خدا نمو می کند تا بزرگتر از کوه شود! (۲۱۴) این حدیث که تشبیه و کنایه پرمعنایی در بردارد اهمیت فوق العاده این عبادت بزرگ، و ارتباط مستقیم آن را با خدا و مسائل معنوی روشن می سازد .

در ششمین آیه، به یکی دیگر از عبادات مهم و معروف، یعنی ذکر خدا اشاره شده و از تاثیر عمیق آن در آرامش دلها، سخن می گوید؛ می فرماید: آنان کسانی هستند که ایمان آورده اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش می پذیرد! (الذین آمنوا و مطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله مطمئن القلوب) آرامش دل همیشه توأم با توکل بر خدا، و عدم وابستگی به مادیات و عشق به زرق و برق دنیا و آز و طمع و بخل و حسد است. چرا که اگر این صفات رذیله در دل باشد، آرامشی در آن نخواهد بود. بنابراین، یاد خدا می تواند اثر عمیقی در دور ساختن انسان از این رذائل داشته باشد، تا شکوفه آرامش بر شاخسار دل آشکار گردد. به تعبیر دیگر، اگر یک نظر اجمالی به ریشه های ناآرامی روح و پریشانی خاطر و اضطرابها و نگرانیها بیندازیم، می بینیم همه آنها از رذائل اخلاقی سرچشمه می گیرد، ولی یاد خدا آنها را می خشکاند و نا آرامی را به اطمینان و آرامش مبدل می سازد. (۲۱۵)

در هفتمین و آخرین آیه، به تاثیر نماز و روزه در تقویت روح انسان اشاره کرده، می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است! (یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرين) در بعضی از روایات اسلامی صبر به روزه تفسیر شده است (۲۱۶) که یکی از مصداقهای روشن صبر است، و گر نه صبر مفهوم وسیعی دارد که هرگونه استقامت در برابر هوای نفس و وسوسه های شیطان و استقامت در طریق اطاعت پروردگار، و در برابر حوادث ناگوار و مصائب را شامل می شود. در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که هرگاه کار مهمی برای او پیش می آمد نماز می خواند، سپس آیه واستعینوا بالصبر و الصلوة را تلاوت می فرمود (کان علی اذا احاله امر فزع، قام الی الصلوة ثم تلا هذه الآية و استعینوا بالصبر و الصلوة) (۲۱۷) اشاره به این که نماز به من نیرو می بخشد. آری! این عبادتهای مهم فضائلی همچون توکل و شجاعت و شهامت و صبر و استقامت را در وجود انسان زنده می کند، و از رذائل اخلاقی همچون جبن و ترس، تردید و دودلی، و اضطراب و نگرانی در برابر حوادث مهم، و دنیاپرستی، دور می سازد؛ و به این ترتیب، بخش مهمی از فضائل اخلاقی را در وجود انسان زنده می کند، همان گونه که بخش قابل توجهی از رذائل را می میراند. نتیجه: از آنچه در بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که عبادات اثر بسیار عمیقی از جهات مختلف در تهذیب اخلاق دارند؛ این تاثیر را می توان در چند جهت خلاصه کرد :

1- توجه به مبدا آفرینش و حضور پروردگار در تمام زندگی انسانها سبب می شود که انسان مراقب اعمال و رفتار خویش باشد، و هوای نفس را تا آنجا که می تواند کنترل کند، چرا که عالم محضر خداست، و در محضر خداوند کریم، گناه کردن و راه خلاف پیمودن عین ناسپاسی است .

2- توجه به صفات جلال و جمال او که در عبادات و مخصوصا دعاها آمده است، نیایش کننده را دعوت می کند که پرتوی از آن اوصاف کریمه را در درون روح و جان خود منعکس کند و در مسیر تکامل اخلاقی قرار گیرد .

3- توجه به معاد، همان دادگاه بزرگی که همه چیز در آنجا حسابرسی می شود، نیز اثر باز دارنده قوی و نیرومندی برای پاکسازی روح و جسم انسان دارد .

4- عبادت و نیایش اگر با حضور قلب و آداب آن باشد، صفا و نورانیت غیر قابل توصیفی می آورد که در برابر آن ظلمات اخلاق رذیله تاب مقاومت ندارد؛ به همین دلیل، انسان پس از يك عبادت آمیخته با حضور قلب، خود را به نیکبها نزدیکتر می بیند .

5- محتوای عبادات و دعاها مملو است از آموزشهای اخلاقی و بیان راه و رسم سیر و سلوک الی الله، که دقت در آنها نیز درسهای بزرگی به انسان در این زمینه می دهد. عاشقان خود سازی و سالکان الی الله از طریق عبادت می توانند به هدف والای خود برسند و بدون عبادت و نیایش و مناجات و راز و نیاز با پروردگار مخصوصا در خلوت و بویژه در سحرگاهان راه به جایی نمی برند .

تاثیر عبادات در پالایش روح، در روایات اسلامی

این مساله در روایات اسلامی بازتاب بسیار وسیع و گسترده ای دارد که به گوشه ای از آن، در ذیل اشاره می شود، و شرح تمام آن در خور کتاب مستقلی است :

1- در تمام روایاتی که سخن از فلسفه احکام به میان آمده، اشاره به تاثیر عبادت در تهذیب نفوس و پالایش روح و صفای دل شده است؛ از جمله، در کلمات قصار امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: فرض الله الایمان تطهیرا من الشرك، والصلوة تنزیها عن الكبر و الزکاة تسبیبا للرزق، و الصیام ابتلاء لاخلاص الخلق؛ خداوند ایمان را برای تطهیر دل از شرك واجب فرموده، و نماز را برای پاک شدن از تکبر، و زکات را سبب روزی قرار داده، و روزه را وسیله ای برای پرورش اخلاص بندگان ... (۲۱۸) شبیه همین معنی با مختصر تفاوتی در خطبه معروف بانوی اسلام فاطمه زهرا ۳۱ دیده می شود آنجا که می فرماید: فجعل الله الایمان تطهیرا لکم من الشرك، و الصلوة تنزیها لکم عن الكبر، و الزکاة تزکیة للنفس و نماء فی الرزق، و الصیام تثبیتا للاخلاص؛ ... خداوند ایمان را سبب پاکسازی شما از شرك قرار داده است و نماز را وسیله ای برای تطهیر قلوب از کبر، و زکات را موجب تزکیه نفس (از بخل و حرص و دنیا پرستی) و نمو روزی، و روزه را عامل تثبیت خلوص نیت. (۲۱۹)

2- در حدیث معروفی که درباره نماز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده، نماز را تشبیه به نهر آب زلال جاری می کند که بر در خانه انسان باشد و همه روز انسان خود را پنج بار در آن شست و شو کند؛ بدیهی است که بر اثر آن، چیزی از آلودگیها در وی باقی نمی ماند؛ این حدیث نیز دلیل روشنی بر این مدعاست. (۲۲۰) و به همین ترتیب، درباره هر يك از عبادات آثاری ذکر شده که شاهد گویای تاثیر عبادت در تهذیب نفوس انسانی است .

3- در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام درباره آثار عبادت بطور کلی چنین می خوانیم: فان قال فلم تعبدهم؟ قيل لئلا یكونوا ناسین لذكركه و لا تاركین لادبه، و لا لاهین عن امره و نهیه، اذا كان فیه صلاحهم و قوامهم، فلو ترکوا بغير تعبد، لطلال علیهم الامد فقسست قلوبهم؛ اگر کسی بگوید: چرا خداوند به بندگان دستور عبادت داده (مگر نیاز به عبادت آنها دارد؟) در پاسخ گفته می شود، این به خاطر آن است که یاد خدا را به فراموشی نسپارند، و ادب را در پیشگاه او ترك نکنند، و از امر و نهی او غافل نشوند، چرا که در آن صلاح و قوام آنها است، و اگر مردم بدون پرستش و عبادت رها شوند، مدت زیادی بر آنها می گذرد (و یاد خدا غافل می شوند) لذا دلهاى آنها قساوت پیدا می کند. (۲۲۱) به این ترتیب، روشن می شود که عبادت

پروردگار قلب را بیدار، و روح را هشیار می کند، و مایه یاد خداست که آن نیز خمیر مایه اصلاح درون و برون است.

4- در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام می خوانیم که در ضمن بر شمردن آثار سازنده نماز می فرماید: مع ما فيه من الايجاب و المداومة على ذكر الله عزوجل بالليل و النهار لئلا ينسى العبد سيده و مـدبره و خالقـه، فيبـطـر و يطـغى و يكون في ذكره لـربه و قيامه بين يديه زاجرا له عن المعاصي و مانعا له عن انواع الفساد؛ علاوه بر این که عبادت، سبب تداوم ذکر خداوند متعال در شب و روز می شود، تا بنده مولی و مدبر و خالقش را فراموش نکند، و نعمتهای الهی مایه مستی و غرور او نشود، و به طغیان بر نخیزد، و یاد پروردگار و قیام در برابر او، وی را از معاصی باز می دارد و مانع انواع فساد می شود. (۲۲۲)

5- در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام در مورد آثار نماز و میزان قبولی آن چنین آمده است: من احب ان يعلم ان قبلت صلاته ام لم تقبل فلينظر هل منعت صلاته عن الفحشاء و المنكر، فيقدر ما منعه قبلت؛ هر کس می خواهد بداند آیا نماز او قبول شده یا نه ببیند آیا نمازش او را از زشتیها و بدیها باز داشته است یا نه؟ به همان اندازه که او را باز داشته نمازش قبول شده است! (۲۲۳) این عبارت با صراحت و وضوح، روشن می کند که نماز صحیح و کامل رابطه مستقیم و تنگاتنگی با مسایل اخلاقی و دعوت به خوبیها و نهی از بدیها دارد؛ و آنها که نمازشان این اثر را ندارد، تنها به جسم نماز پرداخته اند؛ و به تعبیر، دیگر نمازی است اسقاط کننده تکلیف نه مورد قبول پروردگار.

6- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد فلسفه روزه چنین می خوانیم: ان الصوم يميت مراد النفس و شهوة الطبع الحيوانی، و فيه صفاء القلب و طهارة الجوارح، و عمارة الظاهر و الباطن، و الشكر على النعم، و الاحسان الى الفقراء، و زيادة التضرع و الخشوع، و البكاء و جعل الالتجاء الى الله، و سبب انكسار الهمة، و تخفيف السيئات، و تضعيف الحسنات، و فيه من الفوائد ما لا يحصى؛ روزه هوای نفس و شهوت طبیعت حیوانی را می میراند (و طغیان آن را فرو می نشاند)، و در آن صفای قلب و پاکی اعضاء، و آبادی بیرون و درون انسان، و شکر بر نعمتها، و احسان به فقرا، و فزونی تضرع و خشوع و گریه است؛ و وسیله ای است برای التجاء به پروردگار، و سبب شکستن دل بستگیها و کم شدن سینات، و فزونی حسنات است؛ و در آن فوائد بیشماری است. (۲۲۴) در این حدیث چهارده اثر مثبت برای روزه ذکر شده که مجموعه ای از صفات فضیلت و افعال اخلاقی است.

7- این بحث دامنه دار را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم (و کسانی که مایل باشند مطالب بیشتری را در این زمینه بخوانند به وسائل الشیعه، ابواب نخستین هر یک از عبادات، و همچنین به بحار الانوار مراجعه کنند)، فرمود: دوام العبادة برهان الظفر باللس-عاده؛ استمرار و پی گیری عبادت، دلیلی بر وصول به سعادت است. (۲۲۵) (آری! آنها که می خواهند سعادت مند شوند باید به سراغ نیایش پروردگار بروند؛ نتیجه: از روایات بالا و روایات دیگری که در این زمینه در لایه لای کتب معروف روایی وارد شده و به خاطر عدم اطاله سخن از نقل همه آنها چشم پوشیدیم، رابطه بسیار نزدیک عبادت و پاکسازی روح و صفای دل و تهذیب نفوس را روشن می سازد. مخصوصا هر قدر عبادت خالصتر و بی ریاستر و آمیخته باحضور قلب و آداب باشد، این تاثیر قوی تر خواهد بود.

این مساله کاملا محسوس است که انسان وقتی عبادتی را خالصانه و مخلصانه و با حضور قلب انجام می دهد، بعد از آن نورانیت و صفای دیگری در قلب و جان خود احساس می کند، میل او به خوبیها بیشتر می شود و تنفر او از بدیها افزون می گردد؛ خود را به خدا نزدیکتر می بیند و روح خضوع و تواضع و عبودیت و تسلیم در برابر حق را در خود زنده می بیند. این نکته قابل توجه است که همه عبادات يك اثر مشترك دارند و هر کدام يك تاثیر ویژه، اثر مشترك همه آنها پرورش روح خضوع و اخلاص و تسلیم در مقابل حق، و بیداری و هوشیاری و ترك غفلت است. و اثر ویژه هر کدام متناسب آن عبادت است؛ نماز نهی از فحشاء و منکر می کند، و روزه اراده را قوی و هوای نفس را تحت کنترل نیروی عقل در می آورد؛ حج، انسان را از تمام رزق و برق های زندگی و تعلقات حیات دور می سازد، و زکات، بخل و حرص و دنیا پرستی را کم می کند.

ذکر خدا مایه آرامش دل است؛ و هر يك از اذکار، انسان را متوجه یکی از صفات جلال و جمال خدا می کند، و او را به هماهنگی با حق تشویق می نماید. به این ترتیب، کسی که همه این عبادات را به جا می آورد، هم از اثرات عام آن بهره می گیرد و هم از تاثیرات ویژه آنها استفاده می کند؛ و می تواند فضایل اخلاقی را در پرتو

آنها در وجود خود پرورش دهد؛ بنابراین، عبادت و نیایش ما در برابر پروردگار، یکی از گامهای مؤثر خود سازی ماست، مشروط بر این که با روح و فلسفه عبادت آشنا باشیم و تنها به جسم آن قناعت نکنیم! البته، درباره ذکر خدا به خاطر اهمیت فوق العاده آن بحث جداگانه ای خواهیم داشت .

یاد خدا و پرورش روح

علمای اخلاق به پیروی از قرآن مجید و روایات اسلامی اهمیت فوق العاده ای برای ذکر به عنوان یکی از شاخه های مهم عبادت در پاکسازی روح و جان و بیداری و آگاهی و تهذیب نفس قائل هستند؛ و برای هر مرحله از مراحل سیر و سلوک، اذکاری ذکر کرده اند؛ مثلا، در مرحله توبه، توجه به ذکر یا غفار و در مرحله محاسبه نفس یا حسب و در مرحله جلب رحمتهای الهیه یا رحمان) و یا رحیم امثال آن. این اذکار به تناسب حالاتی است که انسان دارد و مسیرهایی که می پیماید؛ ولی به عنوان ذکر مطلق که در هر حالی خوب است، نه به عنوان قصد ورود. آری! ذکر خدا از بزرگترین عبادات و بهترین حسنات است و در برابر تهاجم وسوسه های نفس و نفوذ شیطان به انسان مصونیت می بخشد .

پرده های خودخواهی و غرور را که بزرگترین دشمن سعادت انسان است می برد، او را از خواب غفلت بیدار می کند و از خطراتی که سعادت وی را تهدید می کند آگاه می سازد. ذکر خدا مانند دانه های حیاتبخش باران است که بر سرزمین روح و قلب انسان می بارد و انواع بذرهای فضیلت و تقوا را شکوفا و بارور می سازد، و هر اندازه درباره اهمیت این عبادت سخن گفته شود باز کم است. با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و اهمیت ذکر الله را در آن جستجو می کنیم :

- 1- الذین آمنوا وطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب (سوره رعد، آیه ۲۸)
- 2- اقم الصلوة ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر ولذكر الله اکبر (سوره عنکبوت، آیه ۴۵)
- 3- اننی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی و اقم الصلوة لذكری (سوره طه، آیه ۱۴)
- 4- اذهب انت و اخوک بأیاتی و لا تنیا فی ذکری (سوره طه، آیه ۴۲)
- 5- من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا (سوره طه، آیه ۱۲۴)
- 6- اصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم بالغدوة و العشی یریدون وجهه و لاتعد عینک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه وکان امره فرطا (سوره کهف، آیه ۲۸)
- 7- فاعرض عن من تولى عن ذکرنا و لم یرد الا الحیوة الدنیا (سوره نجم، آیه ۲۹)
- 8- یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا - هو الذی یرسل علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمؤمنین رح-یما (سوره احزاب، آیات ۴۱ تا ۴۳)
- 9- انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة (سوره مائده، آیه ۹۱)
- 10- رجال لاتلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله (سوره نور، آیه ۳۷)

ترجمه :

(1- هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد !

2- نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می دارد و یاد خدا مهمتر است !

(3- ای موسی!) من الله هستم، معبودی جز من نیست! مرا بپرست و نماز را برای یاد من بپادار

(4- اکنون) تو و برادرت با آیات من بروید و در یاد من کوتاهی نکنید!

5- هرکس از یاد من روی گردان شود زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت!

6- کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند و تنها رضای او را می طلبند و هرگز به خاطر زیورهای دنیا چشمان خود را از آنها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، همانها که از هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است!

7- از کسی که از یاد ما روی می گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبد اعراض کن!

8- ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید - و صبح و شام او را تسبیح گوید! - او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد، و فرشتگان او (نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند)، تا شما را از ظلمات (جهل و شرک و گناه) به سوی نور (ایمان و علم تقوا) رهنمون گردد، او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است.

9- شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد!

10- مردانی (آنها کسانی هستند) که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، سخن از تأثیر یاد خدا در آرامش دلها است؛ آرامشی که می تواند انسان را از لغزشها برهاند و به فضائل اخلاقی بیاراید؛ می فرماید: آنها (هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به ذکر خدا مطمئن و آرام است. (الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله) سپس همین معنی را به صورت يك قاعده کلی بیان کرده، می افزاید: آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد! (الا بذكر الله تطمئن القلوب) این آرامش فوق العاده به خاطر آن است که نگرانیها گاه به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در پیش دارد؛ مثلاً، از احتمال زوال نعمتها یا گرفتاری در چنگال بیماری و درماندگی و ناتوانی و مانند آن ناشی می شود، و گاه گذشته تاریک زندگی، فکر او را به خود مشغول می دارد، و نیز دنیابپرستی و دلباختگی نسبت به دنیا، سوءظن ها و توهمها و ترس و وحشت از مرگ، هر يك از اینها می تواند عاملی برای نگرانی و سلب آرامش انسان شود.

بخل و حسد و حرص و طمع و مانند آنها نیز از عوامل نگرانی انسان است. یاد خدا، همان خداوندی که جواد و کریم و رحمان و رحیم و خالق و رازق و بخشنده و بنده نواز است - خداوندی که حل هر مشکلی در برابر قدرتش آسان، و هر امر پیچیده ای در برابر اراده اش ساده است. آری! یاد چنین پروردگار مایه آرامش دلها و سبب پرورش فضائل اخلاقی است. این نکته قابل توجه است که نفس مطمئنه همان نفسی است که مخاطب به خطاب با ايتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی؛ ای نفس مطمئنه! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلك بندگاتم در آی و در بهشتم وارد شو! (۲۲۶)

در دومین آیه، بعد از بیان این نکته که نماز انسان را از زشتیها و منکرات باز می دارد (ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر) می فرماید: ذکر خدا از نماز هم بالاتر است! (و لذكر الله اكبر) آری! یاد خدا روح نماز است، و روح شریفترین بخش وجود می باشد؛ اگر نماز سبب ترك فحشاء و منکر می شود نیز به خاطر همین ذکر الله است؛ زیرا یاد خدا انسان را به یاد نعمتهای او می اندازد که تمام وجود انسان در آن غرق است، و یادآوری این نعمتها انسان را از نافرمانی بخشنده نعمت، باز می دارد و از گناه شرمنده می کند. از سوی دیگر، او را به یاد روز قیامت و دادگاه عدل الهی می اندازد؛ خود را در برابر دادگاه بزرگ حق می بیند و پرونده اعمال خویش را در آنجا حاضر، و ماموران مجازات را آماده مجازات بدکاران، و فرشتگان رحمت را

آماده پذیرائی از بندگان خوب خدا در بهشت برین مشاهده می‌کند؛ و این عامل دیگری برای ترك عصیان و ترك کارهای ضد اخلاق است .

بعضی از مفسران گفته اند: جمله و لذكر الله اكبر اشاره به این است که ذکر خدا برترین اعمال و عبادات بندگان است. این احتمال نیز داده شده است که منظور از ذکر الله در اینجا یادی است که خدا از بنده اش می‌کند) در برابر یادی که بنده از خدا دارد. (۲۲۷) و این یاد خدا او را به درجات عالیه عبودیت و بندگی سوق می‌دهد و از هر چیز برتر و والاتر است؛ ولی احتمال اول با معنی آیه تناسب بیشتری دارد .

در سومین آیه، سخن از نخستین وحی الهی به موسی بن عمران است که در سرزمین طور و وادی ایمن، از کنار درختی این پیام الهی را شنید: من خدا هستم! معبودی جز من نیست، مرا پرستش کن، نماز را برپا دار تا به یاد من باشی! (اننى انا الله لا اله الا انا فاعبدنى و اقم الصلوة لذكرى) در اینجا، در حقیقت، فلسفه اصلی نماز ذکر خدا شمرده شده است، و در نخستین وحی الهی به موسی علیه السلام توجه به ذکر الله گوشزد شده و این به خاطر اهمیت فوق العاده ذکر است، بخصوص این که مساله نماز و ذکر الله بلافاصله بعد از بحث توحید ذکر شده است .

در چهارمین آیه، مخاطب موسی و برادرش هارون هستند، در آن زمان که فرمان نبوت موسی علیه السلام صادر شده، و مامور می‌شوند برای مبارزه با فرعون آماده گردند، می‌فرماید: تو و برادرت با آیات من (کتاب آسمانی و معجزات) به سوی فرعون بروید، و در ذکر من کوتاهی و سستی نکنید! (اذهب انت و اخوك باياتى و لا تتيا فى ذكرى) دستور به ذکر خدا آن هم بدون سستی به هنگام مبارزه باطغیانگری همچون فرعون، بسیار پرمعنی است؛ این امر نشان می‌دهد که ذکر خداوند تا چه اندازه در قدرت و قوت و شجاعت و شهامت انسان اثر دارد، و به او نیرو و توان برای مبارزه می‌بخشد که در این هنگام به آن دستور داده شده است. در تفسیر فی ظلال می‌خوانیم که در توضیح این آیه می‌گوید: خداوند به موسی و هارون گفت که ذکر و یاد من، وسیله کار شما، و اسلحه برنده، و تکیه گاهی است که می‌توانید به آن متکی شوید! (۲۲۸)

بعضی از مفسران ذکر را در این آیه به معنی ابلاغ دعوت نبوت و بعضی به معنی مطلق امر و فرمان، و بعضی به معنی یاد خدا گرفته اند، در حالی که هیچ منافاتی بین این امور نیست، و ممکن است همه در مفهوم جامع آیه جمع باشد. بدیهی است هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یاد خدا باشد و از یاد او نیرو و توان بگیرد، در ابلاغ رسالت و اطاعت فرمان او نیز قوی تر و کوشاتر خواهد بود. در پنجمین آیه، بعضی از آثار ترك ذکر خدا بیان شده است؛ می‌فرماید: و هرکس از یاد من روی گردان شود، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محشور می‌کنیم! (و من اعرض عن ذكرى فان له معيشة ضنكا و نحشره يوم القيامة اعمى) عذاب دنیوی آنها، تنگی معیشت، و عذاب اخروی آنها، نابینا بودن در محشر است!

گاه تنگی معیشت به خاطر این است که انسان در آمد کمی دارد، و گاه به خاطر آن است که با داشتن درآمد هنگفت، به خاطر بخل و حرص و آز و طمع، صحنه زندگی بر او تنگ می‌شود؛ مایل نیست در خانه اش باز باشد و دیگران از زندگانی او استفاده کنند، و حاضر نیست محرومان را در زندگی خود شریک سازد؛ و به فرموده علی علیه السلام: ثروتمندان بخیل همچون فقیران زندگی می‌کنند و همانند اغنیاء و ثروتمندان حساب پس می‌دهند (يعيش فى الدنيا عيش الفقراء و يحاسب فى الآخرة حساب الاغنياء) (۲۲۹)

غالب ثروتمندان از خدایی خبر حریصند و این حرص و آز همیشه آنها را در التهاب و نگرانی و ناراحتی نگه می‌دارد، به گونه ای که از اموال سرشار خود، بهره کافی توأم با آرامش نمی‌برند. اما چرا در قیامت نابینا محشور می‌شود؟ ممکن است به این دلیل باشد که حوادث آن جهان هماهنگی کاملی با حوادث این جهان دارد؛ غافلان از ذکر خدا چشمهای خود را بر حقایق این جهان بسته، و آیات حق را که از در و دیوار این جهان نمایان است نادیده گرفته اند؛ به همین، دلیل در قیامت نابینا وارد عرصه محشر می‌شوند .

ذکر خدا چگونه است؟

در بسیاری از روایات اسلامی ذکر خدا، به معنی حج و در بعضی به معنی ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام تفسیر شده است؛ بدیهی است هر کدام از اینها مصداق مهمی از مصادیق مفهوم وسیع ذکر خداست؛ حج، مجموعه ای است از یاد خدا، و ولایت امیرمؤمنان، بنده خاص خدا نیز انسان را به یاد خدا می‌اندازد. ششمین آیه، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده و او را از پیروی کسانی که قلبشان از ذکر خدا

غافل است، بر حذر می دارد، و به همراهی کسانی که صبح و شام به یاد خدا هستند، دعوت می کند؛ می فرماید: با کسانی باش که پروردگار خود را هر صبح و شام می خوانند و تنها ذات او را می طلبند؛ هرگز چشمان خود را به خاطر زینتهای دنیا از آنها برنگیر!

و از کسانی که قلبشان را از یاد ما غافل ساخته ایم، اطاعت مکن! همانها که پیروی از هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است! (و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغدوة والعشي يريدون وجهه و لاتعد عينك عنهم تريد زينة الحياة الدنيا و لاتطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا و اتبع هواه و كان امره فرطا) بدیهی است خداوند بی دلیل کسی را به مجازات غفلت از یاد حق، گرفتار نمی کند؛ این مجازات از آن کسانی است که به دشمنی با حق برخاسته اند؛ و از سر لجاج و کبر و غرور، یا تعصب کورکورانه، با حق دشمنی دارند. بنابراین، منظور از اغفال قلب، مسلط ساختن غفلت از یاد خدا بر آن به خاطر کفر اعمالشان است؛ و به همین دلیل، به هیچ وجه مستلزم جبر نیست. این گروه از غافلان، پیرو هوای نفسند؛ و اعمالشان آلوده به افراط و تفریط است؛ به همین دلیل، در پایان آیه می فرماید: (واتبع هواه و كان امره فرطا) از این آیه بخوبی می توان نتیجه گرفت که غافل شدن از یاد خدا در اخلاق انسان اثر می گذارد، و او را به وادی هواپرستی و افراط می کشاند.

آری! روح انسان را یا خدا پر می کند و یا هوی که جمع میان این دو ممکن نیست. هوا پرستی سرچشمه غفلت از خدا و خلق خداست؛ هوا پرستی عامل بیگانگی از همه اصول اخلاقی است؛ و سرانجام، هوا پرستی انسان را در خویشتن فرو می برد، و از همه چیز غافل می کند. يك انسان هوا پرست جز به اشباع شهوات خویش نمی اندیشد؛ رحم و مروت و ایثار و فداکاری برای او مفهوم ندارد. در هفتمین آیه، باز روی سخن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ و او را از آنها که از یاد خدا بیگانه اند، برحذر می دارد؛ می فرماید: از کسانی که از یاد ما روی برگردانده اند و جز زندگی دنیا را نمی خواهند و نمی جویند، روی بگردان! (فاعرض عن من تولى عن ذكرنا و لم يرد الا الحياة الدنيا)

در تفسیر ذکر خدا در این آیه، بعضی گفته اند منظور قرآن است، و بعضی آن را اشاره به دلائل عقلی و منطقی می دانند، و بعضی اشاره به ایمان، ولی ظاهر این است که ذکر خدا مفهوم گسترده ای دارد که همه این امور، و مانند آن را شامل می شود. بعضی چنین پنداشته اند که این آیه دعوت به ترك جهاد می کند، و لذا گفته اند به وسیله آیات جهاد، نسخ شده است، در حالی که نسخی در کار نیست، بلکه منظور بی اعتنایی و ترك همنشینی نسبت به غافلان از ذکر خداست؛ و این کار هیچ گونه منافاتی با مساله جهاد در شرایط خاصش ندارد. در این آیه، رابطه دنیا پرستی و ترك ذکر خداوند بخوبی روشن است؛ و به این ترتیب آثار ذکر خدا را در پرورش فضائل اخلاقی، و آثار ترك آن را در پیدایش رذائل روشن می سازد.

در هفتمین آیه، روی سخن به تمام مؤمنان است، و همه آنان را به سوی ذکر خدا دعوت می کند، و آن را با خروج از ظلمات و پیوستن به نور مرتبط می سازد؛ می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید، و صبح و شام او را تسبیح گوید! - او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد و فرشتگان او (نیز برای شما) تقاضای رحمت می کنند، تا شما را از ظلمات جهل و شرك و گناه به سوی نور (ایمان و توحید و تقوا) رهنمون گردد؛ و او نسبت به مؤمنان مهربان است! (یا ایها الذین آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا و سبحوه بكرة و اصیلا - هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمؤمنین رحیما) قابل توجه این که، بعد از امر به مؤمنان در مورد ذکر الله آن هم به صورت وسیع و گسترده، و همچنین دستور به تسبیح ذات پاک او، هر صبح و شام، خبر از درود و رحمت خداوند و دعای فرشتگان می دهد، و نتیجه آن را خروج از ظلمتها به سوی روشنائی ذکر می کند؛ آیا این همان چیزی نیست که ما به دنبال آن هستیم که ذکر خدا اثر عمیقی در زدودن تاریکیهای رذائل اخلاق از درون جان انسان دارد و او را تدریجا به فضائل اخلاقی آراسته می کند؟

در تفسیر میزان آمده است که آیه اخیر در واقع به منزله بیان علت دستور ذکر کثیر است که در آیات قبل آمده است؛ و این سخن گواه بر مطلبی است که در بالا ذکر کردیم. (۲۳۰) در این که منظور از ذکر کثیر چیست؟ تفسیرهای مختلفی ذکر شده است: بعضی گفته اند: منظور این است که خدا را هرگز فراموش نکند. بعضی گفته اند: منظور ذکر اسماء و صفات حسنی است. و بعضی طبق روایتی آن را به معنی تسبیحات اربعه را سی بار تکرار کردن، و یا تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام گفته اند. ابن عباس می گوید: هر دستوری که خدا مقرر فرموده، حد و حدودی دارد، و به هنگام عذر، ساقط می شود، جز ذکر خدا که نه محدود است، نه عذری برای ترك آن وجود دارد! به هر حال، ذکر کثیر مفهوم وسیعی دارد که همه آنچه در بالا آمد در آن جمع است.

و در این که منظور از ظلمات و نور، در ذیل این آیات چیست؟ نیز تفسیرهای متعددی کرده اند؛ گاه به خروج از تاریکی کفر به سوی ایمان، و گاه به خروج از ظلمات جهان ماده به نور روحانیت و معنویت، و گاه به خروج از ظلمات معصیت به نور اطاعت، تفسیر شده است. ولی معلوم است که اینها منافاتی با هم ندارند. اضافه بر این، خروج از ظلمات رذائل اخلاق به سوی فضائل اخلاق را نیز شامل می شود که از مهمترین آثار ذکر خداست. در نهمین آیه، سخن از عواقب آلودگی به شراب و قمار به میان آمده است؛ می فرماید: شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت ایجاد کند، و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد (با این همه زیان و فساد) آیا خودداری خواهید کرد! (انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر و یریدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم منتهون) در این آیه سه مفهده مهم برای شراب و قمار ذکر شده: پیدایش عداوت و دشمنی؛ و باز داشتن از ذکر خدا؛ و از نماز؛ از این تعبیر بخوبی روشن می شود که ذکر خدا همچون نماز و همانند دوستی و محبت در میان مردم سرمایه مهمی است که از دست دادن آن ضایعه بزرگی محسوب می شود.

اضافه بر این، می توان از لحن آیه چنین استفاده کرد که میان ترك ذکر خدا و نماز و پیدایش عداوت و بغض و مفساد اخلاقی دیگر رابطه ای وجود دارد؛ و این همان است که ما در جستجوی آن هستیم. در دهمین و آخرین آیه که بعد از آیه معروف نور (آیه ۳۵ سوره نور) آمده است، سخن از مردان بزرگی است که در بیوت رفیعی که مرکز انوار الهی است جای دارند؛ درباره ویژگیهای آنها چنین می فرماید: این (نور الهی) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد). خانه هایی که نام خدا در آن برده می شود و صبح و شام در آن تسبیح می گویند؛ کسانی که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا، و بر پا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند (فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ یسبح له فیها بالغدو و الاصل - رجال لاتلهیهم تجارة و لایبیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة) به این ترتیب، نخستین ویژگی مردانی که پاسداران نور الهی هستند این است که سرگرمیهای زندگی دنیا و امور مادی آنها را از یاد خدا غافل نمی کند؛ آری! یاد خداست که آنها را به این افتخار بزرگ مفتخر کرده است؛ سپس به ویژگیهای دیگر آنها، مانند بر پا داشتن نماز و اداء زکات اشاره می کند.

نتیجه: از آنچه در آیات بالا آمد، و آیات دیگر قرآن که از ذکر همه آنها به خاطر اختصار صرف نظر کردیم، بخوبی استفاده می شود که ذکر خدا مایه آرامش دل؛ نهی از فحشاء و منکر؛ و قدرت و قوت در مقابل دشمن؛ ترك بخل و حرص و دنیا پرستی و رذائل دیگر اخلاقی می شود. رهروان راه حق، سالکان الی الله، و تمام کسانی که به خود سازی و تهذیب نفس مشغولند، باید از این کیمیای سعادت و اکسیر خوشبختی غافل نشوند؛ بدانند آنچه به آنها در این مسیر پر فراز و نشیب و مملو از خطرات و پرتگاهها، هوشیاری و قدرت و قوت می دهد، همان یاد خداست که به صورت مستمر در آید، و جزء برنامه حیات انسان شود.

رابطه یاد خدا با تهذیب نفوس در احادیث اسلامی

اهمیت ذکر الله در احادیث اسلامی بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ آنچه ما به دنبال آن هستیم این است که یاد خدا را به عنوان یکی از عوامل تهذیب نفس و پرورش فضائل اخلاقی، و سازندگی روح انسان، مورد بررسی قرار دهیم؛ در این زمینه نیز روایات زیادی در منابع معروف اسلامی از معصومین (ع) نقل شده است، که گلچینی از آن را در ذیل ملاحظه می کنید:

1- در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: من عمر قلبه بدوام الذکر حسنت افعاله فی السر و الجهر؛ هر کس قلب خود را با یاد پیوسته الهی آبادان کند، اعمال او در پنهان و آشکار نیکو می شود (231).

این حدیث شریف با صراحت تمام این رابطه را روشن می سازد.

2- در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می خوانیم: مداومة الذکر قوت الارواح و مفتاح الصلاح؛ تداوم یاد خدا غذای روح و کلید رستگاری است. (۲۳۲)

3- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام آمده است: اصل صلاح القلب اشتغاله بذكر الله؛ ریشه اصلاح قلب (و تهذیب نفس) اشتغال به یاد خداست! (۲۳۳)

4- باز در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می خوانیم: ذکر الله دواء اعلال النفوس؛ یاد خدا داروی بیماریهای جانها است! (۲۳۴)

5- و نیز از همان بزرگوار علیه السلام می خوانیم: ذکر الله راس مال كل مؤمن، و ربحه السلامة من الشيطان؛ یاد خدا سرمایه کل فرد با ایمان است و سود آن حفظ از وسوسه های شیطان (و خلق و خواهی شیطانی) است! (۲۳۵)

6- باز از همان امام بزرگ علیه السلام نقل شده است که فرمود: الذکر جلاء البصائر و نور السرائر؛ ذکر خدا مایه روشنی چشم دل و نور درون است! (۲۳۶)

7- و نیز از همان پیشوای متقیان علیه السلام می خوانیم: من ذکر الله سبحانه احیی الله قلبه و نور عقله و لبه؛ هرکس یاد خداوند سبحان کند، دلش را زنده می کند، و عقل و خرد او را نورانی می سازد! (۲۳۷)

8- و نیز از همان امام بزرگوار آمده است که فرمود: استدیمو الذکر فانه ینیر القلب، و هو افضل العبادة؛ پیوسته به یاد خدا باشید که قلب را نورانی، و دل را صفا می بخشد و برترین عبادات است! (۲۳۸)

9- در میزان الحکمه از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمود: اذکروا الله ذکرا خالصا تحیوا به افضل الحیاة و تسلكوا به طرق النجاة؛ خدا را خالصانه یاد کنید تا برترین حیات برای شما حاصل گردد، و نیز به وسیله آن، راه نجات را ببینید! (۲۳۹)

10- در نهج البلاغه از همان حضرت علیه السلام نقل شده است که در وصیت معروفش به فرزند گرامی اش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: اوصیک بتقوی الله یا بنی! و لزوم امره و عمارة قلبک بذکره؛ فرزندم! تو را به تقوای الهی و التزام به او امر او، و آباد ساختن قلبت با ذکر خدا، توصیه و سفارش می کنم! (۲۴۰)

11- در غرر الحکم از مولی الموحدین امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: ذکر الله مطردة للشیطان؛ یاد خدا شیطان را از شما طرد می کند.

12- به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، هر چند روایات در این زمینه بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ فرمود: ذکر الله شفاء القلوب؛ ذکر خدا موجب شفای الها است! (۲۴۱)

از مجموع آنچه در احادیث دوازده گانه بالا آمد، بخوبی می توان استفاده کرد که رابطه بسیار نزدیکی میان یاد خدا (ذکر الله) و تهذیب نفوس است؛ قلب را نورانی می کند؛ بیماریهایی همچون کبر و غرور و غفلت و بخل و حسد را از دل دور می سازد؛ شیطان را طرد می کند؛ و دل را صیقل می دهد. به گفته بعضی از علمای بزرگ اخلاق، دل و جان انسان جایگاهی است که هرگز نمی تواند خالی بماند؛ اگر ذکر خدا آن را پر کند، وسوسه های شیطانی از آن دور می شود، و اگر خالی از یاد خدا باشد جولانگاه لشکر شیطان و وسوسه های او خواهد شد. از سوی دیگر، می دانیم که ذات پاک خداوند منبع کل کمالات است، یاد او سبب می شود، که انسان هر روز به منبع کمال مطلق نزدیک و نزدیکتر گردد، و از رذائل اخلاقی که پایه همه آنها را کاستیها و فقدان کمال تشکیل می دهد، دور می سازد. بنابراین، راهیان این راه باید ذکر خدا را به عنوان برنده ترین سلاح، راهوارترین مرکب، و پرفروغترین چراغ، با خود داشته باشند، تا این راه صعب العبور را بسرعت پشت سر بگذارند و جاده خود را به سوی کمالات انسانی و ملکات فاضله اخلاقی، نورانی و هموار سازند. در پایان این بحث ذکر سه نکته لازم به نظر می رس

1- حقیقت ذکر چیست؟

به گفته راغب در مفردات ذکر دو معنی دارد؛ گاه به معنی حضور چیزی در ذهن (یادآوری) و گاه به معنی حفظ و نگاهداری معارف و اعتقادات حق در درون جان است. بزرگان اخلاق گفته اند: ذکر خدا تنها این نیست که نام خدا را بر زبان بیاوریم و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوییم؛ بلکه منظور آن است که با تمام قلب، متوجه او و عظمتش باشیم، و او را همه جا حاضر و ناظر بدانیم. بی شک چنین ذکری سرچشمه حرکت به سوی نیکبها و خوببها است، و می تواند میان انسان و گناه و رذائل اخلاقی سد محکمی ایجاد کند. به همین دلیل، در حدیثی می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: سه چیز است که این امت طاقت آن را ندارند (و از هرکسی ساخته نیست): مواسات با برادران دینی، در مال؛ و دادن حق مردم؛ و ذکر خدا در هر حال؛ سپس افزود: و لیس هو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لکن اذا ورد

علی ما یحرم علیه خاف الله عزوجل عنده و ترکه؛ ذکر تنها گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست، بلکه هنگامی که زمینه های حرام فراهم گردد، از خدا بترسد و آن را ترک گوید. (۲۴۲)

شبهه همین معنی با مختصر تفاوتی از امام باقر و امام صادق ۸ نقل شده است. (۲۴۳) در حدیث دیگری از حضرت علی علیه السلام می خوانیم: الذکر ذکران: ذکر عند المصیبه حسن جمیل و افضل من ذلك ذکر الله عند محرم الله عليك فيكون ذلك حاجزا؛ ذکر بر دوگونه است: یاد خدا کردن به هنگام مصیبت) و شکیبایی نمودن زیبا و جالب است، و از آن برتر، آن است که خدا را در برابر گناهان یاد کنی، و میان تو و حرام سدی ایجاد نماید! (۲۴۴) از آنچه در بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که ذکر الله واقعی ذکر است که در اعماق وجود انسان اثر بگذارد، و در جهت گیریهای فکری و عملی او تاثیر کند، و روح و جان انسان را پرورش دهد و به راه خدا دعوت کند. آن کس که ذکر خدا می گوید و راه شیطان را می پوید، در واقع ذاکر صادق و خالص نیست؛ به همین دلیل، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام می خوانیم که فرمود: من ذکر الله و لم یستبق الی لقائه فقد استهزء بنفسه؛ کسی که ذکر خدا بگوید و به سوی لقای او سبقت نجوید(و اعمال نیکی برای رستخیز فراهم نسازد) خود را به سخریه گرفته است! (۲۴۵)

2- مراتب ذکر

بزرگان اخلاق برای ذکر، مراتب و مراحل ذکر کرده اند: نخستین مرحله: ذکر لفظی است که انسان نام خدا و اوصاف جلال و جمال او و اسماء حسنايش را بر زبان جاری کند، بی آن که توجهی به مفاهیم و محتوای آن داشته باشد؛ مانند بسیاری از نمازگزاران که بی توجه به معانی نماز، الفاظی را بر زبان جاری می سازند. درست است که این گونه ذکر، بی اثر نیست، چرا که اولاً مقدمه ای است برای رسیدن به مراحل بالاتر و ثانیاً همیشه با يك مفهوم و توجه اجمالی آمیخته است، زیرا شخص نمازگزار اجمالا می داند رو به خدا ایستاده و برای خدا نماز می خواند، هر چند مفاهیم آن را به تفصیل نداند؛ ولی به یقین این ذکر کم ارزش است، و تاثیر چندانی در تربیت نفوس و تهذیب اخلاق ندارد.

مرحله دوم: ذکر معنوی است، و آن این است که انسان در حالی که مشغول ذکر لفظی است به معانی آن نیز توجه کند؛ بدیهی است که توجه به معانی و مفاهیم اذکار بویژه اگر متوجه تفاوت این مفاهیم و خصوصیت هر يك از آنها باشد، عمق بیشتری به ذکر می بخشد و آثار فزونتری در تربیت انسان دارد؛ و انسان با تداوم چنین ذکر آثاری را در خود احساس می کند. مرحله سوم: ذکر قلبی است، و در تفسیر آن گفته اند: ذکر قلبی آن است که توجه به پروردگار، نخست از دل بجوشد، و سپس بر زبان جاری گردد؛ مثلاً، هنگام دقت و مطالعه در آثار خداوند در جهان آفرینش و مشاهده نظم عجیب کائنات و ظرافت فوق العاده آنان به یاد عظمت خدا افتد و بگوید: العظمة لله الواحد القهار؛ عظمت از آن خداوند یکتا و قاهر است!

این ذکر است که از درون دل جوشیده و بیانگر حالتی در درون جان انسان است. گاه انسان يك نوع حضور معنوی در جان خود مشاهده می کند، و بی آن که واسطه ای در میان باشد، به ذکر یاسبوح و یا قدوس و یا انکاری همچون سبحانك اللهم لا اله الا انت مترنم می شود. این اذکار قلبیه، تاثیر فوق العاده ای در تهذیب نفس و پرورش فضایل اخلاقی دارد، و همانند ذکر فرشتگان است که وقتی اعجوبه عالم آفرینش یعنی آدم را با علم وسیع و گسترده اش درباره اسماء الهی مشاهده کردند، عرضه داشتند: سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم؛ بار الها! منزهی تو، چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای نمی دانیم و تو دانا و حکیمی! (۲۴۶) قرآن مجید اشاره به مراحل ذکر شده است؛ آنجا که می فرماید: و اذکر اسم ربك و تبتل الیه تبتیلا؛ نام پروردگارت را ذکر کن و تنها به او دل ببند! (۲۴۷)

و در جای دیگر می فرماید: و اذکر ربك فی نفسك تضرعا و خیفه و دون الجهر من القول بالغدو و الاصل و لا تکن من الغافلین؛ پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان، یاد کن و از غافلان مباش! (۲۴۸) در آیه اول، توجه به ذکر لفظی عمیق شده، و سرانجام به تبتل و انقطاع الی الله؛ یعنی، از همه بریدن و به خدا پیوستن، منتهی گردیده است. در آیه دوم، توجه به ذکر قلبی شده که آمیخته با تضرع و خوف خدا باشد و منتهی به ذکر خفی زبانی شود، که آهسته از درون بجوشد و بر زبان جاری گردد.

3- موانع ذکر

ذکر لفظی موانع مهمی بر سر راه ندارد، چرا که هر وقت انسان بخواهد می تواند اذکار مقدسی را مشتمل بر اسمای حسناى خداوند و صفات جمال و کمال او بر زبان جاری سازد مگر این که آن قدر غرق دنیا شود که حتی مجال برای ذکر لفظی باقی نماند. ولی ذکر قلبی و معنوی موانع زیادی بر سر راه دارد، که مهمترین آنها از سوی خود انسان است؛ با این که خداوند همه جا حاضر و ناظر است، و از ما به ما نزدیکتر می باشد (و نحن اقرب الیه من حبل الوريد (249) (و قبل از هر چیز و بعد از هر چیز او می باشد، و همراه همه چیز است، و طبق حدیث مشهور علوی ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله و بعده و معه؛ چیزی را ندیدم مگر این که خدا را قبل از آن؛ و بعد از آن؛ و همراه آن دیدم! (قبل از آن به دلیل این که خالق آن اوست، و بعد از آن به دلیل این که همه چیز فانی می شود و او باقی است، و همراه آن به دلیل این که حافظ و نگهدار همه چیز است!))؛ ولی با این حال، بسیار می شود که اعمال انسان و صفات شیطانی او، حجابی ضخیم در برابر چشمانش می شود به گونه ای که هرگز حضور خود را در پیشگاه خدا احساس نمی کند؛

همان گونه که در دعای معروف امام سجاد علیه السلام (دعای ابو حمزه ثمالی) می خوانیم: و انک لا تحجب عن خلقک الا ان تحجبهم الاعمال دونک؛ تو هرگز از مخلوقات خود پنهان نیستی مگر این که اعمال آنها حجابی در برابر تو گردد! و مهمترین این حجابها، خودپرستی است که انسان را از خداپرستی و ذکر الله باز می دارد. انسان خود بین، خدا بین نمی شود، و خود خواهی و خود بینی نوعی شرک است که با حقیقت توحید و حق بینی سازگار نیست! در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: کل ما الهی من ذکر الله فهو من ابلیس؛ هر چیز انسان را از یاد خدا غافل سازد، از سوی شیطان است! (۲۵۰) (و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: کل ما الهی عن ذکر الله فهو من المیسر؛ هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند، نوعی قمار است! (۲۵۱) (و می دانیم قمار در قرآن مجید در ردیف بت پرستی ذکر شده است. (۲۵۲))

این سخن را با حدیث ناب و جالبی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم: در تفسیر آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندان شما را از ذکر خدا غافل نسازد! (۲۵۳) فرمود: هم عباد من امتی الصالحون منهم، لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و عن الصلوة المفروضة الخمس؛ این مؤمنان، بندگان صالحی از امت من هستند که هیچ تجارت و معامله ای، آنها را از یاد خدا و نمازهای فریضه پنجگانه، غافل نمی کند (254) آری! آنها هر جا باشند و هر چه بگویند و هر چه بشنوند باز نظری به سوی خدا دارند. سررشته دولت ای برادر به کف آر وین عمر گرامی به خسارت مگذار! دائم همه جا، با همه کس، در همه کار می دار نهفته چشم دل جانب یار!

پی نوشتها

- 1- المحجة البيضاء، جلد ۷، صفحه ۶ و ۷ (باتلخیص).
- 2- مناجاتهای پانزده گانه امام سجاد (ع)، مناجات اول، بحار، جلد ۹، صفحه ۱۴۲.
- 3- اصول کافی، جلد ۲، باب التوبه صفحه ۴۳۵، حدیث ۸.
- 4- تفسیر فخر رازی و تفسیر صافی، ذیل آیه ۳۷، سوره بقره.
- 5- المحجة البيضاء، جلد ۷، صفحه ۵.
- 6- بحار، جلد ۷۴، صفحه ۲۰۸.
- 7- بحار، جلد ۷۴، صفحه ۱۰۴.
- 8- مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۳۰.
- 9- همان مدرک، صفحه ۱۲۵.

- 10-سوره نساء، آیه ۱۸ .
- 11-سوره یونس، آیه ۹۰ .
- 12-سوره یونس، آیه ۹۱ .
- 13-سوره غافر، آیات ۸۴ و ۸۵ .
- 14-سوره نساء، آیه ۴۸ .
- 15-مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۴۵ (باب صحه التوبه فی آخر العمر، حدیث ۵).
- 16-بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۹، و جلد ۲، صفحه ۴۴۰ .
- 17-اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۴۰ .
- 18-الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۱۳۱ .
- 19-کنز العمال، حدیث ۱۰۱۸۷ و ۱۰۲۶۴ .
- 20-تفسیر فخر رازی، جلد ۱۰، صفحه ۷ ذیل آیه فوق .
- 21-تفسیر قرطبی، جلد ۳، صفحه ۱۶۶۲ ذیل آیه فوق .
- 22-تفسیر روح البیان، جلد ۲، صفحه ۱۷۸، ذیل آیه فوق .
- 23-روح المعانی، جلد ۴، صفحه ۲۳۳ .
- 24-نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۱۷ .
- 25-این کلمه همان کلمه فارسی بس می باشد .
- 26-بحار، جلد ۶، صفحه ۲۷ .
- 27-گفتار معنوی از مرحوم شهید آیت الله مطهری، صفحه ۱۳۹ .
- 28-تحف العقول، صفحه ۳۲ .
- 29-وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۲۸۳ (حدیث يك، باب ۳۷، از ابواب شهادات).
- 30-بحار، جلد ۶۹، صفحه ۲۱۹ .
- 31-اصول کافی، جلد ۲ (باب التوبه، حدیث ۱۰) صفحه ۴۳۵ .
- 32-سوره حج، آیه ۲۸ .
- 33-سوره عنکبوت، آیه ۴۵ .
- 34-سوره بقره، آیه ۱۸۳ .

- 35-سوره توبه، آیه ۱۰۳ .
- 36-نهج البلاغه، کلمات قصار، اقتباس از جمله ۲۵۲ .
- 37-سوره زاریات، آیه ۵۶ .
- 38-محجة البيضاء، جلد۷، صفحه ۷۵ .
- 39-محجة البيضاء، جلد۷، صفحه ۱۸۷ .
- 40-سوره توبه، آیه ۱۱۲ .
- 41-مرحوم علامه مجلسی تنفس را در اینجا به همین معنی که ذکر شد تفسیر کرده ولی در بعضی از منابع لغت آمده است که تنفس گاه به معنی سخنهاى طولانى گفتن می آید .
- 42-بحار الانوار، جلد۶، صفحه ۳۱ .
- 43-بحار الانوار، جلد۶، صفحه ۱۷ .
- 44-اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۰ (باب التوبه، حدیث ۱) .
- 45-سوره بقره، آیه ۲۲۲ .
- 46-سوره مؤمن (غافر)، آیات ۷ تا ۹۱ .
- 47-اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۲ .
- 48-فرج اشاره به شهوت جنسی است .
- 49-بحار الانوار، جلد۶۷، صفحه ۶۴ .
- 50-بحار الانوار، جلد۶۷، صفحه ۶۴ .
- 51-سوره انفطار، آیه ۱۲ .
- 52-آنچه در بالا آمد یکی از تفاسیر آیه است، تفسیر دیگری که در آیات سوره عبس نیز شواهدی بر آن وجود دارد این است که معنی آیه نظر کردن به طعام برای کشف نکات توحیدی و آیات عظمت خلقت است، در عین حال دو تفسیر با هم منافاتی ندارد .
- 53-کنز العمال، حدیث ۵۲۵۴، جلد۳، صفحه ۲۲، بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۲۰۴ .
- 54-غرر الحکم .
- 55-بحار الانوار، جلد۶۷، صفحه ۶۸ .
- 56-اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۷ .
- 57-بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۳۴۹ .
- 58-نهج البلاغه، خطبه ۸۳ (خطبه غراء)

- 59- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۷۳ .
- 60- امالی طوسی، (طبق نقل میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۶۱۹). (
- 61- مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۴ .
- 62- تحف العقول، صفحه ۲۲۱ .
- 63- مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۳ .
- 64- مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۲ تا ۱۵۶ - همین معنی در اصول کافی، جلد ۲، باب محاسبه العمل، صفحه ۴۵۳، حدیث ۲، آمده است .
- 65- محاسبه النفس سید بن طاووس، صفحه ۱۴ - بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۷۲، حدیث ۲۲ .
- 66- الذریعه، جلد ۲۰ .
- 67- بحار الانوار، جلد ۸۹، صفحه ۲۵۰ .
- 68- غرر الحکم .
- 69- مستدرک، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۴ .
- 70- غرر الحکم .
- 71- محجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۶۷ (باتلخیص)
- 72- خصال صدوق، صفحه ۲۵۳ .
- 73- سوره قیامت، آیه ۲ .
- 74- معروف در میان مفسران اسلام این است که لا در جمله بالا زائده و برای تاکید است. این نکته نیز قابل توجه است که برای نفس لوامه تفسیرهای مختلفی ذکر شده بعضی آن را اشاره به افراد کافر و عاصی دانسته اند که در روز قیامت خود را ملامت می کنند، و بعضی اشاره به آنها در دنیا می دانند که شایسته ملامتند هر چند خود را ملامت نکنند؛ ولی معنی بالا (وجدان بیدار ملامت کننده) از همه مناسبتر است، چرا که قرآن به آن قسم یاد کرده، قسمی که نشانه اهمیت فوق العاده آن است. (دقت کنید)
- 75- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ .
- 76- غرر الحکم
- 77- همان مدرک، حدیث شماره ۵۱۵۳ .
- 78- در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله افراد زیادی بودند که نام ثعلبه داشتند، و این ثعلبه غیر از ثعلبه بن حاطب انصاری است که از پرداخت زکات خودداری کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان او را از جامعه اسلامی طرد کردند .
- 79- این داستان را بطور مشروح در کتب مختلفی از کتاب خزینة الجواهر صفحه ۳۲۰ نقل کرده اند و فخر رازی در تفسیر در ذیل آیه آن را به صورت بسیار فشرده آورده است (تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۹، صفحه ۹). (

- 80- داستان معروف علی بن یقطین و ابراهیم جمال نیز نمونه دیگری است .
- 81- معراج السعاده، چاپ جدید، صفحه ۷۰۳ (با کمی تلخیص)
- 82- در مقایسه اللغه آمده است که عزم در اصل به معنی قطع و بریدن چیزی است (از آنجا که به هنگام تصمیم گیری قاطع گویی انسان چیزی را می برد و جدا می کند به آن عزم گفته شده است .)
- 83- محدث قمی در مفاتیح در اعمال ماه رجب این دعا را از اقبال ابن طاووس نقل کرده است .
- 84- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۱۱ .
- 85- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۰۵، حدیث ۱۴
- 86- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۱۱ - در پاورقی های بحار الانوار آمده که این حدیث، مورد اتفاق همه علمای اسلام است. سپس به کلام بخاری در صحیحش در کتاب الایمان، صفحه ۲۳ اشاره می کند .
- 87- غرر الحكم، حدیث ۱۵۹۴ .
- 88- بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۹۳ .
- 89- نهج البلاغه، خطبه ۸۷ .
- 90- بحار، جلد ۱۴، صفحه ۵۲۰ .
- 91- بحار، جلد ۵، صفحه ۵۵ .
- 92- محجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۵ - حدیث بطور کامل در خصال شیخ صدوق، باب الثلاثه، صفحه ۱۶۷، نیز آمده است .
- 93- محجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۵ .
- 94- تصنیف الغرر، صفحه ۱۹۷، رقم ۳۸۹۴ .
- 95- غرر الحكم، جلد ۱، صفحه ۳۰ .
- 96- غرر الحكم، جلد ۲، صفحه ۵۱۳ .
- 97- میزان الحکمه، ماده خلص جلد ۱، صفحه ۷۵۴ .
- 98- غرر الحكم، جلد ۲، صفحه ۵۰۳ .
- 99- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۷۵ ذیل حدیث ۱۵ .
- 100- غرر الحكم، جلد ۱، صفحه ۲۵ (رقم ۷۱۸).
- 101- اصول کافی، جلد، صفحه ۱۶ .
- 102- سوره نحل، آیه ۶۶ .
- 103- المحجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۸ (باتلخیص).

- 104-بحار، جلد ٦٩، صفحه ٣٠٤ .
- 105-تحف العقول، صفحه ١٦ .
- 106-مستدرك الوسائل، جلد ١، صفحه ١٠١ .
- 107-همان مدرک .
- 108-غرر الحكم جلد ١، صفحه ٣٠ (شماره ٩٠٣) .
- 109-غرر الحكم، جلد ١، صفحه ١٧ (شماره ٤٤٤) .
- 110-غرر الحكم، جلد ١، صفحه ٣٦١ (شماره ٥٥) .
- 111-نهج البلاغه، خطبه ١ .
- 112-محجة البيضاء، جلد ٨، صفحه ١٣٣ .
- 113-غرر الحكم، جلد ٢، صفحه ٥٥٣، شماره ٤ .
- 114-غرر الحكم، حديث ٢٩٠٦ .
- 115-سوره بقره، آيه ٢٧٤ .
- 116-عيون اخبار الرضا، جلد ٢، صفحه ٦٩; بحار الانوار، جلد ٦٧، صفحه ٢٤٢ .
- 117-غرر الحكم، جلد ٢، صفحه ٤٩٠، شماره ١٢ .
- 118-غرر الحكم، جلد ٢، صفحه ١٤، شماره ٦٨ .
- 119-غرر الحكم، جلد ٢، صفحه ٦٠٣، شماره ١١ .
- 120- و ١٢١- و ١٢٢- تفسير قرطبي، جلد ٦، صفحه ٤١٠٨، و ٤١٠٩
- 123-الدر المنثور (طبق تفسير الميزان، جلد ١٣، صفحه ٤٠٧) .
- 124-محجة البيضاء، جلد ٦، صفحه ١٤١ .
- 125- و ١٢٦- و ١٢٧- و ١٢٨- محجة البيضاء، جلد ٦، صفحه ١٤١ .
- 129-كافي، جلد ٢، صفحه ٢٩٥ .
- 130-ميزان الحكمه، جلد ٢، صفحه ١٠١٧، چاپ جديد .
- 131-كافي، جلد ٢، صفحه ٢٩٦ .
- 132-همان مدرک، صفحه ٢٩٣ .
- 133-امالي صدوق، صفحه ٣٩٨ - غرر الحكم جلد ١، صفحه ٦٠، شماره ١٦١٤ .

- 134- غرر الحكم، جلد ۲، صفحه ۷۴۹، شماره ۲۰۹ .
- 135- محجة البيضاء، جلد ۶، صفحه ۲۰۰ .
- 136- تحف العقول، صفحه ۱۷ .
- 137- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، جلد ۲، صفحه ۱۸۰ .
- 138- خصال (مطابق نقل ميزان الحكمة، جلد ۲، صفحه ۱۰۲۰ چاپ جديد .)
- 139- وسائل الشيعه، جلد ۱، ابواب مقدمة العبادات، باب ۱۵، صفحه ۵۵ .
- 140- بقره - ۲۷۴; رعد - ۲۲; ابراهيم - ۳۱; نحل - ۷۵; فاطر - ۲۹ .
- 141- سوره آل عمران، آيه ۱۶۰ .
- 142- سوره نساء، آيه ۱۳۹ .
- 143- و ۱۴۴- وسائل الشيعه، جلد ۱، صفحه ۵۵ .
- 145- توجه داشته باشيد استحباب تحت الحنك در نماز ثابت نيست، آنچه در روايات معتبر آمده است مربوط به تمام حالات است و آن نيز در شرايط فعلى شبيهه لباس شهرت دارد .
- 146- سوره مريم، آيات ۲۳ تا ۲۶ .
- 147- و ۱۴۸- و ۱۴۹- وسائل الشيعه، جلد ۷، صفحه ۳۹۰، باب تحريم صوم الصمت .
- 150- نورالثقلين، جلد ۳، صفحه ۳۳۲ .
- 151- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۱۲ .
- 152- همان مدرک، صفحه ۳۰۰ .
- 153- ميزان الحكمه، جلد ۲، صفحه ۱۶۶۷، شماره ۱۰۸۲۵ .
- 154- ميزان الحكمه، ماده صمت، حديث ۱۰۸۰۵ .
- 155- اصول كافي، جلد ۲، صفحه ۱۱۴، (باب الصمت و حفظ اللسان، حديث ۱۱) .
- 156- و ۱۵۷- اصول كافي، جلد ۲، صفحه ۱۱۳ .
- 158- غرر الحكم، شماره ۱۸۲۷ .
- 159- غرر الحكم، شماره ۳۷۱۴ .
- 160- ميزان الحكمه، ماده صمت، حديث ۱۰۸۲۶ .
- 161- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۷۴ .
- 162- نهج البلاغه، كلمات قصار، كلمه ۳۹۲ .

- 163- بحار الانوار، جلد ٦٨، صفحه ٢٨٧ محجة البيضاء، جلد ٥، صفحه ١٩٣ .
- 164- مجمع البيان، جلد ١٠، صفحه ٤٩٤ ذيل آيه مورد بحث. و نور الثقلين، جلد ٥، صفحه ٥٨١ .
- 165- غرر الحكم، شماره ٩٦٤٤ .
- 166- بحار الانوار، جلد ٧٤، صفحه ١٤١، حديث ٢٤ .
- 167- بحار الانوار، جلد ٧٥، صفحه ٨٠، حديث ٦٤ .
- 168- كافي، جلد ٨، صفحه ٢٠، حديث ٤ .
- 169- المحجة البيضاء، جلد ٥، صفحه ١٩٠ .
- 170- مجمع البيان، جلد ٩، صفحه ١٠٦، ذيل آيه مورد بحث - مضمون اين حديث را بسيارى از معاريف اهل سنت در كتابهاى خود نقل کرده اند از جمله احمد حنبل در كتاب فضائل و ابن عبدالبر در استيعاب، و ذهبى در تاريخ اول الاسلام و اين اثر در جامع الاصول و غير آنها .
- 171- نهج البلاغه، كلمات قصار، كلمه ٢٦ .
- 172- بحار، جلد ٧٨، صفحه ٥٦
- 173- سوره محمد، آيه ٣٠ .
- 174- سوره يونس، آيه ٣٩ .
- 175- سوره بقره، آيه ٢٤٧ .
- 176- سوره بقره، آيه ١٧٩ .
- 177- بحار الانوار، جلد ٦٨، صفحه ٢٨٣ .
- 178- و ١٧٩- غرر الحكم .
- 180- محجة البيضاء، جلد ٥، صفحه ١٩٣ .
- 181- كافي، جلد ٢، صفحه ١١٥، حديث ١٣ .
- 182- نهج البلاغه، كلمات قصار، كلمه ٣٤٩ .
- 183- محجة البيضاء، جلد ٥، صفحه ١٩٦ .
- 184- غرر الحكم، شماره ٢١٨٢ .
- 185- المحجة البيضاء، جلد ٥، صفحه ١٩٥ .
- 186- بحار الانوار، جلد ٧٥، صفحه ٣٧٤ .
- 187- تصنيف غرر الحكم، صفحه ٢١٦، شماره ٤٢٥٢ .

- 188- اعجاز روانکاو، صفحه ۶ .
- 189- انسان موجود ناشناخته، صفحه ۲۲ .
- 190- سوره حشر، آیه ۱۹ .
- 191- غرر الحکم، حدیث ۹۹۶۵ .
- 192- غرر الحکم، حدیث ۹۰۳۴ .
- 193- غرر الحکم، طبق المیزان، جلد ۶، صفحه ۱۷۳ .
- 194- غرر الحکم، حدیث ۳۱۲۶ .
- 195- تفسیر المیزان (طبق نقل میزان الحکمه، جلد ۳، ماده معرفت، صفحه ۱۸۸۱ .)
- 196- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۰۹ .
- 197- تحف العقول، کلمات قصار امام هادی(ع) .
- 198- سوره فصلت، آیه ۵۳ .
- 199- سوره ذاریات، آیه ۲۱ .
- 200- سوره اعراف، آیه ۱۷۲ .
- 201- تفسیر المیزان جلد ۸، صفحه ۳۰۷. ذیل آیه مورد بحث (باتلخیص .)
- 202- بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه ۴۵۶ - در جلد ۵۸ بحار، صفحه ۹۹، و جلد ۶۶، صفحه ۲۹۳، این حدیث به عنوان کلام معصوم علیه السلام و در جلد ۲، صفحه ۳۲ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است .
- 203- غرر الحکم، حدیث ۷۹۴۶ .
- 204- تفسیر المیزان، جلد ۶، صفحه ۱۶۹ (بحث روانی ذیل آیه ۱۰۵، سوره مائده .)
- 205- راجع به تسلسل، برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن جلد دوم، صفحه ۶ مراجعه کنید .
- 206- نهج البلاغه، خطبه ۱ .
- 207- بحار الانوار، جلد ۵۸، صفحه ۹۹ و ۱۰۰ .
- 208- نهج الفصاحه، صفحه ۲۶ - شبیه همین معنی از امام صادق علیه السلام در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۰ آمده است .
- 209- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۹ .
- 210- این حدیث در کتاب تحف العقول در کلمات قصار امام صادق علیه السلام به این صورت نقل شده: احب اخوانی الی من اهدی الی عیوبی (محبوبترین برادران دینی نزد من کسی است که عیوب مرا به من هدیه کند .)

- 211- داود بن نصیر طائی را از بزرگان فقها و زهاد و عباد قرن دوم هجری شمرده اند و همطراز با ابراهیم ادهم و فضیل دانسته اند؛ (لغتنامه دهخدا).
- 212- محجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۱۲ تا ۱۱۴ (باتلخیص).
- 213- مصباح الشریعه، صفحه ۵۳۶ (طبق نقل میزان الحکمه، واژه عبد).
- 214- صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۷۰۲ (طبع بیروت).
- 215- برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۱۰، ذیل همین آیه مراجعه فرمایید، که تحلیل روشن و مبسوطی در این زمینه در آنجا آمده است.
- 216- مجمع البیان، جلد ۱، ذیل آیه ۴۵ سوره بقره که مشابه آیه مورد بحث است؛ و تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۱۶۶، ذیل آیه ۱۵۳، سوره بقره - در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که در ذیل آیه استعینوا بالصبر و الصلوة فرمود: الصبر هو الصوم (بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۹۴).
- 217- اصول کافی، طبق نقل میزان، جلد ۱، صفحه ۱۵۴.
- 218- نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۲۵۲.
- 219- به کتاب زندگی حضرت فاطمه زهرا (س) مراجعه شود.
- 220- محجة البيضاء، جلد ۱، صفحه ۳۳۹ (کتاب اسرار الصلاة).
- 221- عیون اخبار الرضا، مطابق نقل نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۳۹، حدیث ۳۹.
- 222- وسائل الشیعه، جلد ۳، صفحه ۴.
- 223- مجمع البیان، جلد ۸، صفحه ۲۸۵، ذیل آیه ۴۵ سوره عنکبوت.
- 224- بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۵۴.
- 225- غرر الحکم، شماره ۵۱۴۷.
- 226- سوره فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.
- 227- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۲۶۶.
- 228- فی ظلال القرآن، جلد ۵، صفحه ۴۷۴.
- 229- بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۱۱۹.
- 230- تفسیر میزان، جلد ۱۶، صفحه ۳۲۹ ذیل آیه مورد بحث.
- 231- تصنیف درر الحکم، صفحه ۱۸۹، شماره ۳۶۵۸.
- 232- همان مدرک، شماره ۳۶۶۱.
- 233- همان مدرک، صفحه ۱۸۸، شماره ۳۶۰۸.

- 234- همان مدرک، صفحه ۱۸۸، شماره ۳۶۱۹ .
- 235- همان مدرک، شماره ۳۶۲۱ .
- 236- همان مدرک، صفحه ۱۸۹، حدیث ۳۶۳۱ .
- 237- همان مدرک، شماره ۳۶۴۵ .
- 238- همان مدرک، حدیث ۳۶۵۴ .
- 239- میزان الحکمه، جلد ۲، چاپ جدید، صفحه ۹۶۹ .
- 240- نهج البلاغه، نامه ۳۱ .
- 241- کنز العمال، حدیث ۱۷۵۱ .
- 242- بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۱۵۱، حدیث ۴ .
- 243- همان مدرک، حدیث ۵ و ۶ .
- 244- بحار، جلد ۷۵، صفحه ۵۵ .
- 245- بحار، جلد ۷۵، صفحه ۳۵۶، حدیث ۱۱ .
- 246- سوره بقره، آیه ۳۲ .
- 247- سوره مزمل، آیه ۸ .
- 248- سوره اعراف، آیه ۲۰۵ .
- 249- سوره ق، آیه ۱۶ .
- 250- میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۹۷۵، چاپ جدید، بحث ذکر .
- 251- همان مدرک
- 252- سوره مائده، آیه ۹۰ .
- 253- سوره منافقون، آیه ۹ .
- 254- میزان الحکمه، ج ۲، صفحه ۹۷۵، چاپ جدید.

فصل سیزدهم : اسوه ها و الگوها

اشاره :

هرکس در زندگی خود، اسوه و پیشوایی دارد که سعی می کند خود را به او نزدیک سازد، و پرتوی از صفات او را در درون جان خود ببیند. به تعبیر دیگر، در درون دل انسان جایی برای اسوه ها و قهرمانها است؛ و به همین دلیل، تمام ملت‌های جهان در تاریخ خود به قهرمانان واقعی، و گاه پنداری متوسل می شوند، و بخشی از

فرهنگ و تاریخ خود را بر اساس وجود آنها بنا می کنند؛ در مجالس خود از آنها سخن می گویند و آنها را می ستایند؛ و سعی می کنند خود را از نظر صفات و روحیات به آنها نزدیک سازند .
 اضافه بر این، اصل محاکات (همرنگ شدن با دیگران، مخصوصا افراد پرنفوذ و با شخصیت) یکی از اصول مسلم روانی است. مطابق این اصل، انسان کششی در وجود خود به سوی هماهنگی و هم‌رنگی با دیگران (مخصوصا با قهرمانان) احساس می کند؛ و به همین علت، به سوی اعمال و صفات آنان جذب می شود .
 این جذب و انجذاب، در برابر افرادی که انسان نسبت به آنها ایمان کامل دارد، بسیار نیرومندتر و جذابتر است. به همین دلیل، ما در اسلام دو اصل به نام تولی و تبری داریم؛ یا به تعبیر دیگر: حب فی الله و بغض فی الله که هر دو در واقع اشاره به يك حقیقت است. طبق این دو اصل ما موظفیم دوستان خدا را دوست داریم و دشمنان خدا را دشمن، و پیشوایان بزرگ دین یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم: را در همه چیز اسوه و الگوی خود قرار دهیم .

این دستور بقدری مهم است، که در آیات قرآن به عنوان نشانه ایمان، و در روایات اسلامی به عنوان اوثق عری الایمان (محکمترین دستگیره ایمان) معرفی شده، و تا تولی و تبری نباشد، بقیه اعمال عبادات و اطاعات، بی حاصل شمرده شده است، که مدارک آن از آیات و روایات را به خواست خدا در بحثهای آینده خواهیم دید .
 این تولی و تبری یا حب فی الله و بغض فی الله یکی از گامهای بسیار مهم و مؤثر در تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است. روی همین اصل، بسیاری از علمای اخلاق وجود استاد و مربی را برای رهروان این راه، لازم شمرده اند، که بحث مشروح آن در آینده خواهد آمد .
 با این اشاره به سراغ آیات قرآن می رویم و مساله تولی و تبری را در قرآن مجید مورد بررسی قرار می دهیم :

- 1- قد كانت لكم اسوة حسنة فی ابراهيم والذین معه اذ قالوا لقومهم انا براء منکم و مما تعبدون من دون الله (سوره ممتحنه، آیه ۴)
- 2- لقد کان لکم فیهم اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و من یتول فان الله هو الغنی الحمید (سوره ممتحنه، آیه ۶)
- 3- لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیرا (سوره احزاب، آیه ۲۱)
- 4- لقد تجدد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لوکانوا آبائهم او ابنائهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون (سوره مجادله، آیه ۲۲)
- 5- یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم (سوره ممتحنه، آیه ۱۳)
- 6- و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و یطیعون الله و رسوله اولئک سیرحهم الله ان الله عزیز حکیم (سوره توبه، آیه ۷۱)
- 7- و لی الذین آمنوا یرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون (سوره بقره، آیه ۲۵۷)
- 8- یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین (سوره توبه، آیه ۱۱۹)

ترجمه :

- 1- سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند برای شما وجود داشت، در آن هنگام که به قوم (مشرك) خود گفتند ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم !
- 2- آری) برای شما در زندگی آنها اسوه حسنه) و سرمشق نیکویی) بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند؛ و هر کس سر پیچی کند (به خویشتن ضرر زده است، زیرا) خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است .
- 3- مسلما برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به حمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند .
- 4- هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته، و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغهایی از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می مانند؛ خدا از آنها خشنود است و آنان (نیز) از خدا خشنودند، آنها حزب الله اند، بدانید حزب الله پیروز و رستگارانند .
- 5- ای کسانی که ایمان آورده اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید !
- 6- مردان و زنان با ایمان ولی (ویار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛ نماز را بر پا

می دارند؛ و زکات را می پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد؛ خداوند توانا و حکیم است!

7- خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور خارج می سازد؛ (اما کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.

8- ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و (همیشه) با صادقان باشید!

تفسیر و جمع بندی

از آیات سوره ممتحنه بخوبی بر می آید که بعضی از مؤمنان تازه کار و بی خبر از دستورات اسلام، با دشمنان سر و سری داشتند. از شان نزول آیات آغاز این سوره استفاده می شود که پیش از فتح مکه فردی به نام حاطب بن ابی بلتعنه توسط زنی به نام ساره نامه ای مخفیانه به اهل مکه نوشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد دارد به سوی شما بیاید و مکه را فتح کند، آماده دفاع از خود باشید.

این در حالی بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آماده فتح مکه می شد، و ترتیبی داده بود که این خبر به هیچ وجه منتقل به مردم مکه نشود تا مقاومت چندانی نشود، و خونها کمتر ریخته شود. زن آن نامه را گرفت و در لای گیسوان خود پنهان نمود و بسرعت به سوی مکه حرکت نمود.

جبرئیل این ماجرا را به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد، و آن حضرت، علی علیه السلام را برای گرفتن نامه به تعقیب او فرستاد؛ او در آغاز منکر شد، و هنگامی که مورد تهدید قرار گرفت، نامه را بیرون آورد و خدمت حضرت علی علیه السلام داد؛ و آن حضرت نامه را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورد.

حاطب احضار شد، و سخت مورد سرزنش قرار گرفت؛ و عذری آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله عذر او را ظاهراً پذیرفت؛ و آیات آغاز سوره ممتحنه به عنوان يك هشدار برای پیشگیری از تکرار این گونه اعمال نازل گردید؛ و یکی از اصول اساسی اسلام، یعنی مسأله افتداء به نیکان و پاکان و اولیاء الله و قطع علاقه و پیوند با دشمنان حق و در يك جمله حب فی الله و بغض فی الله را بیان کرد.

در آغاز این سوره، همه مؤمنان را مخاطب ساخته می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خود را دوست خویش قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبت می کنید در حالی که آنها نسبت به آنچه بر شما نازل شده است کفر می ورزند

، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و شما را به خاطر ایمان آوردن به پروردگارتان، از شهر و دیارتان بیرون می کنند! یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة و قد کفروا بما جائکم من الحق یخرجون الرسول و ایاکم ان تؤمنوا بالله ربکم)

این نکته روشن است که اگر هنگام تضاد پیوندهای محبت و دوستی با پیوندهای اعتقادی و ارزشی پیوند محبت و دوستی مقدم شمرده شود، پایه های اعتقاد و ارزشها متزلزل می گردد و انسان تدریجاً به سوی باطل و فساد گرایش پیدا می کند؛ و نکته اساسی حب فی الله و بغض فی الله یا به تعبیر دیگر، تولای اولیاء الله و تبرای از اعداء الله نیز همین است. (دقت کنید)

سپس در ادامه این سخن (در آیه چهارم همین سوره) مسلمانان را به پیروی از ابراهیم علیه السلام و یارانش، به عنوان يك اسوه حسنه و الگوی زیبا و پر ارزش دعوت کرده، می فرماید: در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند اسوه خوبی برای شما وجود داشت، در آن هنگام که به قوم مشرک خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم! (قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه اذ قالوا لقومهم انا برأؤ منکم و مما تعبدون من دون الله)

اسوه (بروزن لقمه) معنی مصدری دارد؛ به معنی تاسی نمودن و در اصل به معنی حالتی است که از پیروی کردن دیگری حاصل می شود؛ به تعبیری دیگر، به معنی اقتدا کردن و پیروی نمودن است. و ما در فارسی معمولی امروز از آن به عنوان سرمشق گرفتن تعبیر می کنیم.

بدیهی است این امر ممکن است در کارهای خوب باشد یا کارهای بد؛ به همین دلیل، در آیه مورد بحث تعبیر به اسوه حسنه شده؛ یعنی، کار ابراهیم و یارانش سرمشق خوبی برای شما بود، چرا که آنها پیوندهای ظاهری و مادی را با قومشان به خاطر گسستن پیوندهای توحیدی و اعتقادی قطع کردند.

راغب در مفردات معتقد است که واژه اسی (بروزن عصا) به معنی غم و اندوه، نیز از همین ماده گرفته شده (و این به خاطر آن است که به افراد ماتم زده و غمگین گفته می شود: لك بفلان اسوة؛ تو باید از فلان کس سرمشق بگیری (که فلان مصیبت بزرگ بر او وارد شد و صبر و شکیبایی کرد)!

ولی بعضی از ارباب لغت مانند: ابن فارس در مقاییس، این دو ماده را از یکدیگر جدا می داند (اولی را به اصطلاح ناقص واوی و دومی را ناقص یایی با دو معنی متفاوت می شمرد). به هر حال، قرآن مجید برای تشویق مسلمانان، به مسأله مهم حب فی الله و بغض فی الله ابراهیم و یارانش را سرمشق قرار می دهد، چرا که

انتخاب سرمشقا و الگوهای پاک و با ایمان و شجاع و مقاوم، تاثیر عمیقی در پاکسازی روح و فکر و اخلاق و اعمال انسان دارد .

این همان چیزی است که علمای اخلاق روی آن تکیه کرده و در سیر و سلوک الی الله انتخاب قنوه و اسوه را وسیله پیشرفت و تعالی می دانند. در آیه دوم مورد بحث، که ادامه همان بحث آیه بالا است، بار دیگر به برنامه ابراهیم و یارانش اشاره کرده، می فرماید: برای شما مسلمانان در برنامه زندگی آنها سرمشق نیکویی بود؛ برای آنها که امید به خدا و روز قیامت دارند،

و هر کس (از تاسی به این مردان خدا) سرپیچی کند (و طرح دوستی با دشمنان خدا بریزد به خود زیان رسانده است و خداوند نیازی به او ندارد)، او از همگان بی نیاز و شایسته ستایش است. (لقد کان لکم فیهم اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و من یتول فان الله هو الغنی الحمید)

تفاوتی که این آیه با آیه قبل دارد در دو قسمت است: نخست این که، در این آیه بر این موضوع تکیه می کند که حب فی الله و بغض فی الله از آثار ایمان به خدا و معاد است؛ و دیگر این که این مسأله چیزی نیست که خدا به آن نیاز داشته باشد، این نیاز شماسست و برای تکامل روحی و معنوی و حفظ سلامت جامعه شما می باشد . چهارمین آیه، که ناظر به جنگ احزاب است؛ به نکته مهمی اشاره می کند و آن این که علی رغم ضعفها و بی تابیها و بدگمانیهای بعضی از تازه مسلمانان در این میدان نبرد عظیم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مانند کوهی استوار، مقاومت و ایستادگی کرد؛ از آرایش جنگهای صحیح و انتخاب بهترین روشهای نظامی لحظه ای غافل نمی ماند و در عین حال از راههای متخلف برای ایجاد شکاف در جبهه دشمن از پای نمی نشست؛ همراه دیگر مؤمنان کلنگ به دست گرفت و خندق کند، و برای حفظ یارانش با آنها مزاح و شوخی می کرد؛ برای دلگرم ساختن مؤمنان، آنان را به خواندن اشعار حماسی تشویق می نمود؛ آبی از یاد خدا غافل نبود، و یارانش را به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می داد .

همین امور سبب حفظ جمعیت اندک مسلمین در برابر گروه عظیم احزاب که از نظر ظاهری کاملاً برتری داشتند، شد؛ این ایستادگی و مقاومت عجیب سرمشقی برای همه بود. قرآن می فرماید: رسول خدا (در میدان جنگ احزاب) اسوه نیکویی بود برای آنها که امید به خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می کنند. (لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیراً)
نه تنها در میدان جنگ احزاب که مصداق جهاد اصغر محسوب می شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله اسوه و الگو بود، بلکه در میدان جهاد اکبر و مبارزه با هوی و هوسهای نفسانی و تهذیب اخلاق نیز اسوه و سرمشق بسیار مهمی بود؛ و آن کسی که بتواند گام در جای گامهای آن بزرگوار بنهد، این راه پر فراز و نشیب را با سرعت خواهد پیمود .

قابل توجه این که در این آیه، علاوه بر مسأله ایمان به خدا و روز جزا (لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر)، روی یاد خدا نیز تکیه شده است، و با ذکر جمله (و ذکر الله کثیراً) (نشان می دهد آنها که بسیار به یاد خدا هستند، از هدایتها و هدایتها پیشوایی الهام می گیرند، زیرا ایمان و ذکر خدا، آنها را متوجه مسؤولیتهای بزرگشان می کند؛ در نتیجه به دنبال رهبر و پیشوایی می گردند، و کسی را بهتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این کار نمی یابند .

در پنجمین آیه، روی نقطه مقابل این مسأله یعنی بغض فی الله تکیه کرده، می فرماید: هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند؛ آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنان را تقویت فرموده است. (لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آبائهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه)
این آیه نشان می دهد که هنگام قرار گرفتن بر سر دو راهی حفظ پیوندهای الهی و حفظ پیوندهای خویشاوندی کدام را باید مقدم شمرد؛ با صراحت می گوید: اگر نزدیکترین خویشاوندان از راه خدا منحرف شوند، و آلوده به کفر و فساد گردند، باید از آنها برید و به خدا و ارزشهای والای الهی انسانی پیوست .

قابل توجه این که با دو جمله بسیار پر معنی (اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه) (آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روح الهی آنان را تقویت فرموده است.) بر این مسأله تاکید می نهد. یعنی حب فی الله و بغض فی الله از ایمان سرچشمه می گیرد، و تداوم تکامل ایمان هم از حب فی الله و بغض فی الله است.

و به تعبیر دیگر، هر دو در یکدیگر تاثیر متقابل دارند، با این تفاوت که آغاز کار باید از ایمان به مبدا و معاد شروع شود، و تکامل آن از حب فی الله و بغض فی الله حاصل گردد .

در ششمین آیه، سخن از پیوند معنوی و روحانی مؤمنان با یکدیگر است؛ می فرماید: مردان و زنان با ایمان ولی (ویار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛ نماز را بر پا می دارند؛ و زکات را می پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می کنند ؛

بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد، خداوند توانا و حکیم است) !والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولياء بعض يامرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و يقيمون الصلوة و يؤتون الزكاة و يطيعون الله و رسوله اللك سيرحمهم الله ان الله عزيز حكيم)

این پیوند معنوی و روحانی که بر اساس امر به معروف و نهی از منکر و اقامه نماز و اداء زکات و اطاعت خدا و پیامبرش، استوار است؛ سبب می شود که آنها نه تنها در اعمال و رفتار، بلکه در خلق و خوی خویش از یکدیگر الهام بگیرند؛ و هر کدام سرمشق برای دیگری باشند؛ و اگر می خواهند همرنگ جماعت شوند، باید همرنگ این جماعت شوند، نه جماعت‌های گمراه و منحرفی که باید رابطه خود را از آنها برید ! در واقع امر به معروف و نهی از منکر که در سرلوحه برنامه های آنها - طبق آیه فوق - قرار گرفته، آنها را ملزم می دارد که مراقب اخلاق و اعمال یکدیگر باشند؛ و این خود کمک مؤثری به تهذیب اخلاق و نفوس می کند .

در هفتمین آیه، تفاوت خط مؤمنان و کافران تبیین شده است؛ مؤمنان، به خدا وابسته اند و از صفات جمال و جلال او سرمشق می گیرند؛ و کافران به طاغوت وابسته بوده و اعمال و اخلاق آنها بازتابی از صفات طاغوت است؛ می فرماید: خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند ؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور خارج می سازد؛ (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند. (الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون)

در این آیه، خارج شدن از ظلمات به نور، به صورت نتیجه ولایت خداوند بر مؤمنان ذکر شده است، و خروج از نور به سوی ظلمتها از آثار ولایت طاغوت. نور و ظلمت در این آیه، معنی وسیعی دارد که تمام نیکبها و بدیها، خوببها و زشتیها و فضائل رذائل را شامل می شود .

آری ! آن کس که در سایه ولایت الله قرار گیرد، هجرتش از رذائل به فضائل و از بدیها به خوببها آغاز می گردد؛ زیرا سرمشق او در همه جا صفات جلال و جمال خداست. او به سوی پاکی می رود، چرا که ذات مقدس خدا از هر آلودگی و نقص، پاک و منزّه است .

او به سوی رحمت و رافت، و جود و سخاوت پیش می رود، چرا که ذات خداوند، رحمان و رحیم، و جواد و کریم است؛ و به همین ترتیب، حرکت به سوی فضائل دیگر شروع می شود، چرا که نقطه امید و مقصد و مقصود و معبود و محبوب، اوست .

درست عکس این حرکت، یعنی از فضائل به سوی رذائل از آن کسانی است که طاغوت (بتهای بی شعور و بی خاصیت و فاقد چشم و گوش و هوش، و همچنین انسانهای طغیانگر و خود کامة) را ولی خود قرار داده اند .

در هشتمین آیه، قرآن مجید همه مؤمنان را مخاطب ساخته و می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و (همیشه) با صادقان باشید! (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین) در حقیقت جمله دوم در آیه شریفه (کونوا مع الصادقین) تکمیل جمله اول (اتقوا الله) است. آری ! برای پیمودن راه تقوا و پرهیزکاری، و پاکی ظاهر و باطن باید همراه و همگام صادقان بود و در سایه آنها قدم برداشت . در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل سنت در منابع معروف اسلامی آمده است، این آیه تطبیق بر علی علیه السلام یا همه اهل بیت: شده است. این روایات را می توانید در الدر المنثور سیوطی و مناقب خوارزمی و درالسمطین زرندی و شواهد التنزیل حاکم حسکانی و کتب دیگر، مطالعه کنید. (۱) حافظ سلیمان قندوزی در ینابیع المودة، و علامه حموی در فرائد السمطین، و شیخ ابو الحسن کازرونی در شرف النبى نیز بخشی از این احادیث را آورده اند. (۲)

در یکی از این احادیث می خوانیم که بعد از نزول آیه فوق، سلمان فارسی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: آیا این آیه عام است یا خاص؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما المامورون فعامه المؤمنین، و اما الصادقون فخاصة اخی علی و اوصیائه من بعده الی یوم القیامة؛ ماموران به این آیه، همه مؤمنانند، و اما صادقان، خصوص برادر علی علیه السلام و اوصیای بعد از او تا روز قیامت هستند! (۳)

بدیهی است این همراهی و همگامی با علی علیه السلام و اوصیای او که تا روز قیامت تداوم دارد برای تمسک به رهبری آنها و اقتدا در عمل و اخلاق و هدایت است .

نتیجه:

از مجموع آنچه در آیات بالا آمد که بخشی از آیات تولی و تبری است بخوبی استفاده می شود که مساله پیوند با ذات پاک خداوند و اولیاء الله، و بریدن از ظالمان و فاسدان و طاغوتها، و در يك كلمه حب فی الله و بغض فی الله از اساسی ترین و اصولی ترین تعلیمات قرآن است، که اثر عمیقی در مسائل اخلاقی دارد. این اصل قرآنی و اسلامی، در تمام مسایل زندگی انسان تاثیر مستقیم دارد اعم از مسائل فردی و اجتماعی و دنیایی و آخرتی. و از جمله در مسائل اخلاقی که مورد بحث ما است، نیز اثر فوق العاده ای دارد. مؤمنان را می سازد؛ آنها را تهذیب می کند؛ و به آنها تعلیم می دهد که در هر قدم، نیکان و پاکان مخصوصا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم: را اسوه و قدوه و سرمشق خود قرار دهند؛ و این از گامهای مؤثر برای وصول به هدف آفرینش انسان یعنی تهذیب نفس و پرورش فضائل اخلاقی است

تولی و تبری در روایات اسلامی

احادیث بسیار فراوانی در کتب اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت در زمینه حب فی الله و بغض فی الله و تولی و تبری آمده است، و به قدری در این باره اهمیت داده شده که در کمتر چیزی نظیر آن دیده می شود. بی شك این اهمیت به خاطر آثار مثبتی است که پیوند دوستی با اولیاء الله و دوستان خدا، و بیزاری از دشمنان حق، دارد؛ این آثار مثبت هم در قدرت ایمان ظاهر می شود و هم در تهذیب اخلاق، و هم در پاکی اعمال و تقوا. این احادیث نشان می دهد که باید در طریق تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله، هر کس پیشوا و مقتدایی را برگزیند. در اینجا به بخشی از این احادیث که از کتب مختلف گلچین شده است اشاره می شود:

1- [در خطبه قاصعه تعبیر جالبی درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دیده می شود؛ می فرماید: و لقد قرن الله به صلی الله علیه و آله من لدن ان كان فطیما اعظم ملك من ملائکته یسلک به طریق المکارم، و محاسن اخلاق العالم، لیله و نهاره و لقد کنت اتبعه اتباع الفصیل اثر امه یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علما و یامرني بالاعتداء به؛ از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مامور ساخت تا شب و روز او را به راههای مکارم اخلاق و صفات خوب انسانی سوق دهد؛ و من (هنگامی که به حد رشد رسیدم نیز) همچون سایه به دنبال آن حضرت حرکت می کردم، و او هر روز نکته تازه ای از اخلاق نیک خود را برای من آشکار می ساخت؛ و به من فرمان می داد تا به او اقتدا کنم. (۴) این حدیث شریف که بخشی از خطبه قاصعه را تشکیل می دهد، این حقیقت را روشن می سازد که حتی پیغمبر گرامی اسلام در آغاز کارش مقتدا و پیشوایی داشته که بزرگترین فرشتگان الهی بوده است. علی علیه السلام نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را مقتدا و پیشوای خود قرار داده بود و سایه به سایه او حرکت می کرد؛ و این مقتدای بزرگوار هر روز درس تازه ای به علی علیه السلام می آموخت و چهره نوینی از اخلاق انسانی را به او نشان می داد. آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در آغاز کارشان در برنامه سیر الی الله نیاز به پیشوا و مقتدا داشته باشند، تکلیف دیگران پیداست.

2- در روایت معروف بنی الاسلام ... که با طرق متعدد با تفاوت مختصری از معصومین (ع) نقل شده است این موضوع بخوبی منعکس شده است؛ از جمله در حدیثی که یار وفادار امام باقر علیه السلام زراره از آن حضرت نقل کرده، می خوانیم: بنی الاسلام علی خمسة اشياء، علی الصلوة و الزکاة و الحج و الصوم و الولاية، قال زرارة: فقلت: وای شیء من ذلك افضل؟ فقال: الولاية افضل لانها مفتاحهن و الوالی هو الدلیل علیهن؛ اسلام بر پنج پایه بنا شده: بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت (رهبری معصومین)، زراره می گوید: عرض کردم: کدامیک از اینها افضل است؟ فرمود: ولایت افضل است، زیرا کلید همه آنها است، و والی و رهبر الهی راهنما به سوی چهار اصل دیگر است. (۵) از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که ولایت و اقتدا به اولیاء الله سبب احیاء سایر برنامه های دینی و مسایل عبادی و فردی و اجتماعی است؛ و این اشاره روشنی به تاثیر مساله ولایت در امر تهذیب نفوس و تحصیل مکارم اخلاق می باشد.

3- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: ای عری الایمان اوثق؟ فقالوا: الله و رسوله اعلم و قال بعضهم الصلوة، و قال بعضهم الزکاة، و قال بعضهم الصیام، و قال بعضهم الحج و العمرة، و قال بعضهم الجهاد، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لكل ما قلتم فضل و لیس به، ولكن اوثق عری الایمان الحب فی الله و البعض فی الله و تولی اولیاء الله و التبری من اعداء الله؛ کدامیک از دستگیره های ایمان محکمتر و مطمئن تر است؟ یاران عرض کردند خدا و رسولش آگاهتر است، و بعضی گفتند نماز، و بعضی گفتند زکات و بعضی روزه، و بعضی حج و عمره، و بعضی

جهاد! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه آنچه را گفتید دارای فضیلت است ولی پاسخ سؤال من نیست؛ محکمترین و مطمئنترین دستگیره های ایمان، دوستی برای خدا و دشمنی برای خداست، و دوست داشتن اولیاء الله و تبری از دشمنان خدا. (۶) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نخست باین سؤال مهم، افکار مخاطبان را در این مساله سرنوشت ساز به جنب و جوش در آورد - و این کاری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله گاه قبل از القاء مسایل مهم انجام می داد - گروهی اظهار بی اطلاعی کردند، و گروهی با شمردن یکی از ارکان مهم اسلام پاسخ گفتند؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله در عین تاکید بر اهمیت آن برنامه های مهم اسلامی، سخنان آنها را نفی کرد، سپس افزود: مطمئنترین دستگیره ایمان، حب فی الله و بعض فی الله است!

تعبیر به دستگیره در اینجا گویا اشاره به این است که مردم برای وصول به مقام قرب الی الله، باید به وسیله ای چنگ بزنند و بالا بروند، که از همه مهمتر و مطمئنتر، دستگیره حب فی الله و بغض فی الله است. این به خاطر آن است که پیوند محبت با دوستان خدا و افتدات و تاسی به اولیاء عاملی است برای حرکت در تمام زمینه های اعمال خیر و صفات نیک. بنابراین، با احیاء این اصل، اصول دیگر نیز زنده می شود؛ و با ترک این اصل، بقیه تضعیف یا نابود می گردد.

4- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که خطاب به یکی از یارانش به نام جابر کرد و فرمود: اذا اردت ان تعلم ان فيك خيرا فانظر الى قلبك فان كان يحب اهل طاعة الله و يبغض اهل معصيته، فيك خير، و الله يحبك؛ و ان كان يبغض اهل طاعة الله و يحب اهل معصيته، فليس فيك خير، و الله يبغضك و المرء مع من احب؛ هرگاه بخواهی بدانی در تو خیر و نیکی وجود دارد یا نه؟ نگاهی به قلبت کن! اگر اهل اطاعت الهی را دوست می دارد و اهل معصیت را دشمن می شمرد، تو انسان خوبی هستی، و خدا تو را دوست دارد؛ و اگر اهل اطاعت الهی را دشمن می دارد و اهل معصیتش را دوست می دارد، نیکی در تو نیست، و خدا تو را دشمن می دارد؛ و انسان با کسی است که او را دوست می دارد! (۷) جمله والمرء مع من احب اشاره لطیفی به این واقعیت است که هر انسانی از نظر خط و ربط اجتماعی و خلق و خو و صفات انسانی و همچنین سرنوشت نهایی در روز رستاخیز، با کسانی خواهد بود که به آنها عشق می ورزد و پیوند محبت دارد؛ و این نشان می دهد که مساله ولایت در مباحث اخلاقی سرنوشت ساز است.

5- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ود المؤمن للمؤمن فی الله من اعظم شعب الايمان، الا و من احب فی الله و ابغض فی الله و اعطی فی الله و منع فی الله فهو من اصفیاء الله؛ محبت مؤمن نسبت به مؤمن به خاطر خدا از بزرگترین شاخه های ایمان است؛ (۸) آگاه باشید کسی که به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر خدا دشمن بدارد، به خاطر خدا ببخشد و به خاطر خدا خود داری از بخشش کند، او از برگزیدگان خداست! (۹)

6- در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم: اذا جمع الله عزوجل الاولین و الاخرین قام مناد فنادی یسمع الناس فیقول: این المتحابون فی الله قال: فیقوم عنق من الناس فیقال لهم اذهبوا الى الجنة بغير حساب قال: فتلقاهم الملائكة فیقولون الی این؟ فیقولون الی الجنة بغير حساب! قال فیقولون فای ضرب انتم من الناس؟ فیقولون نحن المتحابون فی الله، قال فیقولون وای شیء کانت اعمالکم؟ قالوا کنا نحب فی الله و نبغض فی الله، قال فیقولون نعم اجر العالمین!؛ هنگامی که خداوند متعال اقوام اولین و آخرین را (در قیامت) جمع کند، ندا دهنده ای ندا می دهد، به گونه ای که به گوش همه مردم برسد، می گوید کجا هستند آنهایی که به خاطر خدا همدیگر را دوست داشتند، فرمود در این هنگام گروهی از مردم بر می خیزند و به آنها گفته می شود، بدون حساب به سوی بهشت بروید! فرمود: در این موقع فرشتگان الهی از آنها استقبال می کنند، می گویند به کجا می روید؟ می گویند: به بهشت بدون حساب! می گویند شما از کدام گروه مردم هستید؟ می گویند ما کسانی هستیم که به خاطر خدا یکدیگر را دوست می داشتیم، می گویند، اعمال شما چه بود؟ می گویند ما به خاطر خدا گروهی را دوست می داشتیم و به خاطر خدا گروهی را دشمن می داشتیم، فرشتگان می گویند: چه خوب است پاداش عمل کنندگان! (۱۰) تعبیر نعم اجر العالمین نشان می دهد که محبت با اولیاء الله و دشمنی با اعداء الله سرچشمه اعمال نیک و پرهیز از اعمال بد است.

7- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است: ان حول العرش منابر من نور علیها قوم لباسهم و وجوههم نور لیسوا بانبياء یغبطهم الانبياء و الشهداء قالوا یا رسول الله حل لنا قال: هم المتحابون فی الله و المتجالسون فی الله و المتزاورون فی الله؛ در اطراف عرش الهی منبرهایی از نور است که بر آنها گروهی هستند که لباسها و صورتهاشان از نور است؛ آنها پیامبر نیستند ولی پیامبران و شهداء به حال آنها غبطه می خورند! عرض کردند: ای رسول خدا! این مساله را ما برای حل کن (آنها چه کسانی هستند؟)

فرمود: آنها کسانی هستند که به خاطر خدا یکدیگر را دوست دارند و برای خدا با یکدیگر مجالست می کنند، و برای خدا به دیدار هم می روند! (۱۱)

8- در حدیث دیگری (یا در ادامه حدیث بالا) می خوانیم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: لو ان عبدین تحابا فی الله احدهما بالمشرق و الآخر بالمغرب لجمع الله بینهما یوم القیامة و قال النبی صلی الله علیه و آله افضل الاعمال الحب فی الله و البغض فی الله؛ اگر دو بنده از بندگان خدا یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند، یکی در مشرق باشد و دیگری در مغرب، خداوند آن دو را در قیامت در بهشت کنار هم قرار می دهد، و فرمود: برترین اعمال حب فی الله و بغض فی الله است. (۱۲) این حدیث نشان می دهد که محکمترین پیوند در میان انسانها، پیوند مکتبی است، که سبب همگونی در اخلاق و رفتارهای انسانی می شود؛ بدیهی است آنها که یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند، صفات و افعال خداپسندانه را در یکدیگر می بینند، و همین حب فی الله و بغض فی الله گام مؤثری برای تربیت نفوس آنها است.

9- در حدیث قدسی می خوانیم: خداوند به موسی علیه السلام فرمود: هل عملت لی عملاً؟! قال صلیت لك و صمت و تصدقت و ذكرت لك، قال الله تبارک و تعالی، و اما الصلوة فلك برهان، و الصوم جنّة و الصدقة ظل، و الذکر نور، فای عمل عملت لی؟! قال موسی: دنلی علی العمل الذی هو لك، قال یا موسی هل والیت لی ولیا و هل عادیت لی عدوا قط فعلم موسی ان افضل الاعمال الحب فی الله و البغض فی الله؛ آیا هرگز عملی برای من انجام داده ای؟ موسی عرض کرد: آری! برای تو نماز خوانده ام، روزه گرفته ام، انفاق کرده ام و به یاد تو بوده ام؛ فرمود: اما نماز برای تو نشانه (ایمان) است، و روزه سپر آتش، و انفاق سایه ای در محشر، و ذکر خدا نور است؛ کدام عمل را برای من به جا آورده ای موسی! عرض کرد خداوند! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما! فرمود: آیا هرگز به خاطر من کسی را دوست داشته ای، و به خاطر من کسی را دشمن داشته ای؟ (در اینجا بود که) موسی علیه السلام دانست برترین اعمال حب فی الله و بغض فی الله (دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا) است (13).

10- این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم (هر چند احادیث در این زمینه، بسیار فراوان است). فرمود: من احب لله و ابغض لله و اعطی لله و منع لله فهو ممن کمل ایمانه؛ کسی که به خاطر خدا دوست بخشد و به خاطر خدا دشمن بخشد، و به خاطر خدا ببخشد، و به خاطر خدا ترک بخشش کند، او از کسانی است که ایمانش کامل شده است! (۱۴)

از احادیث دهگانه بالا استفاده می شود که در اسلام حساب مهمی برای حب فی الله و بغض فی الله باز شده است؛ تا آنجا که به عنوان افضل اعمال، و نشانه کمال ایمان، و برتر از نماز و روزه و حج و جهاد، و انفاق فی سبیل الله معرفی شده و صاحبان این صفت، پیشگامان در بهشتند، و مقاماتی دارند که انبیاء و شهداء به حال آنها غبطه می خورند. این تعبیرات، پرده از نقش مهم مساله ولایت و تولی و تبری، در تمام برنامه های دینی و الهی بر می دارد؛ دلیل آن هم روشن است؛ زیرا انسان پیشوایان بزرگ را به خاطر ایمان و تقوا و فضائل اخلاقی و اعمال صالحه دیگر، دوست می دارد؛ با این حال، چگونه ممکن است به آنان تاسی نکند، و همگام و همدل و همرنگ نشود! این همان است که علمای اخلاق از آن به عنوان يك اصل اساسی در تهذیب نفوس یاد کرده اند؛ و پیروی و اقتدا کردن به انسان کاملی را شرط موفقیت در سیر و سلوک الی الله می دانند.

یکی از دلایل مهمی که قرآن مجید در هر مورد و در هر مناسبت از انبیای الهی سخن می گوید و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان را دستور می دهد که به یاد آنها و تاریخ و زندگانی شان باشند، همین است که از آنان الگو بگیرند و راه موفقیت و نجات را در تاریخ زندگی آنها بجویند. این نکته شایان توجه است که انسانها معمولاً دارای روح قهرمان پروری هستند؛ یعنی، هرکس می خواهد به شخص بزرگی عشق بورزد، و او را در زندگی خود الگو قرار دهد؛ و در ابعاد مختلف زندگی به او اقتدا کند. انتخاب چنین قهرمانی در سرنوشت انسان و شکل دادن به زندگی او تأثیر فراوانی دارد؛ و با تغییر شناخت این قهرمانها، زندگی ممکن است دگرگون شود. بسیاری از افراد یا ملتها که دستشان به دامان قهرمانان واقعی نرسیده، قهرمانان خیالی و افسانه ای برای خود ساخته اند، و در ادبیات و فرهنگ خود جایگاه مهمی برای آنها قائل شده اند. محیط زندگی اجتماعی و تبلیغات مطلوب و نامطلوب در گزینش قهرمانها مؤثر است.

این قهرمانها ممکن است مردان الهی، رجال سیاسی، چهره های ورزشی و یا حتی بازیگران فیلمها بوده باشند. هدایت این تمایل فطری بشر به سوی قهرمانان واقعی و الگوهای والای انسانی می تواند کمک مؤثری به پرورش فضائل اخلاقی در فرد و جامعه بنماید. مساله ولایت اولیاء الله در حقیقت در همین راستا است؛ و به

همین دلیل، آیات و روایات اسلامی - چنان که دیدیم - اهمیت فوق العاده ای برای آن قائل شده است، و بدون آن، بقیه برنامه ها را ناقص و حتی در خطر می شمرد .

داستان موسی و خضر

مساله انتخاب معلم و استاد و دلیل راه در مسیر تربیت نفوس و سیر و سلوک الی الله به حدی اهمیت دارد که گاه انبیای الهی، در مقطع خاصی نیز مامور به این انتخاب می شدند. داستان خضر و موسی علیه السلام در سوره کهف در قرآن مجید که داستانی بسیار پر معنی و پرمحتوا است، چهره ای از این انتخاب است . موسی علیه السلام مامور می شود که برای فرا گرفتن علوم - که جنبه نظری نداشت بلکه بیشتر جنبه عملی و اخلاقی داشت - نزد پیامبر و عالم بزرگ زمانش که قرآن از او به عنوان عبد من عبادنا آئینه رحمة من عدنا و علمنا من لدنا علما؛ بنده ای از بندگان ما که او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوی خود علم فراوانی به او تعلیم داده بودیم. یاد کرده است .

او بار سفر را بست و به سوی جایگاه خضر با یکی از یارانش به راه افتاد؛ حوادث اثناء راه بماند، هنگامی که به خضر رسید، پیشنهاد خود را به آن معلم بزرگ، مطرح کرد؛ او نگاهی به موسی علیه السلام افکند و گفت: باور نمی کنم در برابر تعلیمات من، صبر و شکیبایی داشته باشی! ولی موسی علیه السلام قول شکیبایی داد . سپس سه حادثه مهم یکی بعد از دیگری اتفاق افتاد؛ نخست سوار بر کشتی شدند و خضر اقدام به سوراخ کردن کشتی کرد که بانگ اعتراض موسی بر خاست، و خطر غرق شدن کشتی و اهلش را به خضر گوشزد نمود؛ ولی هنگامی که خضر به او گفت: من می دانستم تو، توان شکیبایی نداری! موسی از اعتراض خود پشیمان گشت و سکوت اختیار کرد، چرا که قرار گذاشته بود لب به اعتراض نگشاید تا خضر خودش توضیح دهد . چیزی نگذشت در مسیر خود به نوجوانی برخورد کردند خضر بی مقدمه اقدام به قتل او کرد! منظره وحشتناک کشتن این جوان ظاهرا بی گناه، موسی علیه السلام را سخت از کوره به در برد، و بار دیگر تعهد خود را فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود، اعتراض شدیدتر و رساتر از اعتراض نخستین، که چرا انسان بی گناه و پاک را بی آن که مرتکب قتلی شده باشد کشتی؟ به یقین این کار بسیار زشتی است ! برای دومین بار، خضر پیمان خود را با موسی علیه السلام یاد آور شد و به او گفت اگر بار سوم تکرار کنی همیشه از تو جدا خواهم شد؛ موسی فهمید که در این مورد سر مهمی نهفته است و سکوت اختیار کرد تا خضر خودش بموقع توضیح دهد .

چیزی نگذشت که سومین حادثه رخ داد؛ آن دو وارد شهری شدند، مردم شهر حتی حاضر به پذیرایی مختصر از آنان نشدند، ولی خضر علیه السلام به کنار دیواری که در حال فرو ریختن بود رسید، آستین بالا زد و از موسی نیز کمک خواست تا دیوار را مرمت کند، و از فرو ریختن آن مانع شود؛ باز موسی علیه السلام پیمان خود را به فراموشی سپرد و به معلم خویش اعتراض کرد که آیا این دلسوزی در برابر آن بی مهری منطقی است؟ اینجا بود که خضر اعلام جدایی از موسی علیه السلام نمود، چرا که سه بار پیمان شکیبایی را که با خضر داشت شکسته بود؛ ولی پیش از آن که جدا شوند، اسرار کارهای سه گانه خود را برای او برشمرد و پرده از آن برداشت .

در مورد کشتی گفت: پادشاهی ظالم و جبار، کشتیهای سالم را غصب می کرد و من کشتی را معیوب ساختم تا مورد توجه او قرار نگیرد؛ زیرا کشتی تعلق به گروهی از مستضعفان داشت و وسیله ارتزاق آنها را تشکیل می داد .

جوان مقتول فردی کافر و مرتد و اغواگر بود و مستحق اعدام، و بیم آن می رفت که پدر و مادرش را تحت فشار قرار دهد و از دین خدا بیرون برد. و اما آن دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود، و زیر آن گنجی متعلق به آنها نهفته بود؛ و چون پدرشان مرد صالحی بود، خدا می خواست این گنج را برای آنها حفظ کند؛ سپس به او حالی کرد که من این کارها را خود سرانه نکردم؛ همه به فرمان پروردگار بود! (۱۵) در اینجا موسی علیه السلام از خضر جدا شد، در حالی که کوله باری از علم و آگاهی و اخلاق را همراه خود می برد. او بخوبی درسهای زیر را از مکتب آن معلم بزرگ و مربی اخلاق فرا گرفت :

- [پیدا کردن رهبری آگاه و فرزانه، و بهره گیری از علم و اخلاق او تا آن حد اهمیت دارد که پیامبر اولوالعزمی همچون موسی - بطور نمادین - مامور می شود که راه دور و درازی را برای حضور در محضر او، و اقتباس از چراغ پر فروغش، ببیند .

-2در کارها نباید عجله کرد، چرا که بسیاری از امور، نیاز به فرصت مناسب دارد؛ گفته اند: الامور مرهونة باوقاتها !

-3حوادثی که در اطراف ما رخ می دهد ممکن است چهره ای در ظاهر و چهره ای در باطن داشته باشند؛ هرگز نباید به چهره ظاهری رویدادهای ناخوش آیند قناعت کرد و عجولانه قضاوت نمود؛ بلکه باید ماورای چهره های ظاهری را نیز از نظر دور نداشت .

4- شکستن پیمانهای معنوی بطور مکرر، ممکن است انسان را برای همیشه از فوائد و برکاتی محروم سازد!
 5- حمایت از مستضعفان، خیرخواهی یتیمان و مبارزه با ظالمان و کافران اغواگر، وظیفه ای است که هر بهائی را می توان در برابر آن پرداخت.
 6- انسان هر قدر عالم و آگاه باشد، نباید به علم و دانش خویش مغرور گردد و تصور کند ماورای علوم او علوم دیگری نیست؛ چرا که این تصور او را از رسیدن به کمالات بیشتر باز می دارد.
 7- خداوند بزرگ در این عالم هستی، ماموران ویژه ای دارد که آنها را بی سروصدا به یاری بندگان مظلوم و با اخلاص می فرستد، تا از طرق مختلف آنان را یاری کنند، و اینها از الطاف خفیه الهیه است که هر انسان با ایمانی می تواند در انتظار آن باشد و فوائد و برکات دیگر.
 این داستان خواه جنبه آموزش واقعی برای موسی علیه السلام داشته باشد و یا جنبه سرمشق برای دیگران، هر چه باشد، در مورد مطلبی که ما به دنبال آن هستیم تفاوتی نمی کند. کوتاه سخن این که: نیاز به رهبر و دلیل راه در طریق افزایش علم و تهذیب نفوس نیازی ست حتمی و غیر قابل انکار!

پی نوشتها

- 1- و 2- برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن، جلد 9، مراجعه کنید.
- 3-ینابیع المودة، صفحه 115.
- 4- نهج البلاغه، خطبه 192.
- 5- اصول کافی، جلد 2، صفحه 18.
- 6- اصول کافی، جلد 2، صفحه 125، حدیث 6.
- 7- اصول کافی، جلد 2، صفحه 126.
- 8- در مصباح اللغه آمده است که شعبه به معنی شاخه درخت است و جمع آن شعب می باشد.
- 9- بحار، جلد 66، صفحه 240، حدیث 14.
- 10- همان مدرک، صفحه 245، حدیث 19 - اصول کافی، جلد 2، صفحه 126.
- 11- بحار، جلد 66، صفحه 352، حدیث 32.
- 12- همان مدرک.
- 13- بحار، جلد 66، صفحه 252، حدیث 33.
- 14- همان مدرک صفحه 238، حدیث 10.
- 15- مضمون آیات 60 تا 82 سوره کهف و روایات اسلامی (با تلخیص)

فصل چهاردهم : چهره دیگر ولایت و تاثیر آن در تهذیب نفوس!

تاثیر گذاری اعتقاد به ولایت بر اخلاق و نفوذ آن در مسایل مربوط به تهذیب نفس، و سیر و سلوک الی الله، تنها از جهت اسوه بودن اولیاءالله و هدایتهای آنها از طریق گفتار و رفتار نیست؛ بلکه به عقیده جمعی از

بزرگان و دانشمندان، نوعی دیگر از ولایت وجود دارد که از شاخه های ولایت تکوینی محسوب می شود، و از نفوذ معنوی مستقیم رهبران الهی، در تربیت نفوس آماده از طریق ارتباط پیوندهای روحانی خبر می دهد. توضیح این که: پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام به منزله قلب تپنده جامعه انسانی هستند؛ هر عضوی از اعضاء این پیکر با آن قلب ارتباط بیشتری و هماهنگی افزونتری داشته باشد، بهره بیشتری می گیرد؛ یا به منزله خورشید درخشانی هستند که اگر ابرهای تیره و تاریک و غرور و خود بینی و هوای نفس کنار برود، تابش آفتاب وجود آنان به شاخسار ارواح آدمیان، سبب رشد و نمو آنها می گردد، و برگ و گل و میوه می آورد.

در اینجا، ولایت شکل دیگری به خود می گیرد، و از دایره تصرفات ظاهری فراتر می رود و سخن از تاثیر مرموز و ناپیدایی به میان می آید که با آنچه تاکنون گفته ایم متفاوت است. قرآن مجید می گوید: یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا؛ ای پیغمبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذار کننده، و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم، و چراغی پرفروغ و روشنی بخش. (۱)

این چراغ پرفروغ و خورشید تابان هم مسیر راه را روشن می سازد تا انسان راه را از چاه باز یابد، و شاهره را از پرتگاه بشناسد و در آن سقوط نکند؛ و هم این نور الهی بطور ناخودآگاه در وجود انسانها اثر می گذارد، و نفوس را پرورش داده و به سوی تکامل می برد.

حدیث معروف هشام به حکم که برای مناظره با عمرو بن عبید (عالم علم کلام و عقائد اهل سنت) به بصره رفت، و او را با بیان منطقی زیبایی به اعتراف به لزوم وجود امام در هر عصر و زمان وادار نمود، گواه دیگری بر این معنی است.

او وارد مسجد بصره شد؛ صفوف مردم که اطراف عمرو بن عبید را گرفته بودند شکاف و پیش رفت و رو به سوی او کرده و گفت: من مرد غریبی هستم سؤالی دارم اجازه می فرمایی؟

عمرو گفت: آری!

هشام گفت: آیا چشم داری؟

عمرو گفت: فرزندانم! این چه سؤالی است می کنی؟ و چیزی را که با چشم خود می بینی چگونه از آن پرسش می کنی؟!

هشام گفت: سؤالات من از همین قبیل است؛ اگر اجازه می دهی ادامه دهم؟

عمرو از روی غرور گفت: بپرس، هر چند سؤالی احمقانه باشد!

سپس هشام سؤال خود را تکرار کرد.

هنگامی که جواب مثبت از عمرو شنید، پرسید: با چشمت چه می کنی؟

گفت: رنگها و انسانها را می بینم.

سپس سؤال از دهان، و گوش و بینی کرد و جوابهای ساده ای از عمرو شنید!

در پایان گفت: آیا قلب (عقل) هم داری و با آن چه می کنی؟!

گفت: تمام پیامهایی را که از این جوارح و اعضاء من می رسد با آن تشخیص می دهم. (و هر کدام را در جای خود به کار می گیرم.)

هشام در آخرین و مهمترین سؤال مقدماتی خود پرسید: آیا وجود اعضاء و حواس، ما را از قلب و عقل بی

نیاز نمی کند؟

گفت: نه. زیرا اعضاء و حواس ممکن است گرفتار خطا و اشتباهی شود؛ این قلب است که آنها را از خطا باز می دارد.

اینجا بود که هشام رشته اصلی سخن را به دست گرفت و گفت: ای ابامروان! (ابامروان کنیه عمرو بن عبید بود.) هنگامی که خداوند متعال اعضاء و حواس انسان را بدون امام و رهبر و راهنمایی قرار نداده، چگونه ممکن است جهان انسانیت را در شك و تردید و اختلاف بگذارد، و امامی برای این پیکر بزرگ قرار ندهد؟ عمرو بن عبید در اینجا متوجه نکته اصلی بحث شد و سکوت اختیار کرد، و بعد فهمید که این جوان پرسش کننده، همان هشام بن حکم معروف است، او را در کنار خود نشانده، و احترام شایانی نمود. امام صادق علیه السلام بعد از شنیدن این ماجرا در حالی که خنده بر لب داشت به هشام فرمود: چه کسی این منطق را به تو یاد داده است؟

هشام عرض کرد: بهره ای است که از مکتب شما آموخته ام.

امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند این سخنی است که در صحف ابراهیم و موسی علیه السلام آمده است. (۲)

آری! امام به منزله قلب عالم انسانیت است و این حدیث می تواند اشاره به ولایت و هدایتهای تشریحی او باشد یا تکوینی یا هر دو.

حدیث معروف ابوبصیر و همسایه توبه کارش گواه دیگری بر این مطلب است:

او می گوید: همسایه ای داشتم که از کارگزاران حکومت ظالم (بنی امیه یا بنی عباس) بود و اموال فراوانی از این طریق فراهم ساخته و به عیش و نوش لهو و شرابخواری و دعوت گروههای فساد به این مجالس مشغول بود؛ بارها شکایت او را به خودش کردم ولی ست برداشت هنگامی که زیاد اصرار کردم گفت: ای مرد! من مردی مبتلا و آلوده به گناه و تو مرد پاکی هستی، اگر شرح حال مرا برای دوست بزرگوارت، امام صادق علیه السلام بازگویی امیدوارم که خدا مرا بدین وسیله نجات دهد.

سخن او در دل من اثر کرد؛ هنگامی که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و حال او را باز گفتم؛ فرمود: هنگامی که به کوفه باز می گردی او به دیدار تو می آید؛ به او بگو: جعفر بن محمد برای تو پیام فرستاده و گفته است کارهای گناه آلوده ات را رها کن و من بهشت را برای تو ضامن می شوم!

ابوبصیر می گوید: هنگامی که به کوفه باز گشتم در میان کسانی که از من دیدن کردند، او بود؛ هنگامی که می خواست برخیزد، گفتم: بنشین تا منزل خلوت شود، کاری با تو دارم. هنگامی که منزل خلوت شد به او گفتم ای مرد! شرح حال تو را برای امام صادق علیه السلام گفتم، فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو اعمال زشت خود را ترک کند و من برای او ضامن بهشتم!

همسایه ام سخت منقلب شد و گریه کرد؛ سپس گفت: تو را به خدا جعفر بن محمد چنین سخنی را به تو گفته است؟! ابو بصیر می گوید سوگند یاد کردم که او چنین پیامی را برای تو فرستاده است! آن مرد گفت: همین کافی است و رفت!

پس از چند روز به سراغ من فرستاد؛ دیدم پشت در خانه اش در حالی که بدنش (تقریباً) برهنه است ایستاده و می گوید: ای ابو بصیر! چیزی در منزل من (از اموال حرام) باقی نمانده مگر این که از آن خارج شدم. (آنچه را که صاحبانش را می شناختم به آنها دادم و بقیه را به نیازمندان بخشیدم.) و تو می بینی اکنون من در چه حالتی!

ابو بصیر می گوید من از برادران شیعه لباس (و سایر نیازمندیهای زندگی) را برای او جمع آوری کردم؛ مدتی گذشت که باز به سراغ من فرستاد که بیمارم نزد من بیاید! من مرتب به او سر می زدم و برای درمان او می کوشیدم. (ولی در مانها سودی نبخشید) و سرانجام او در آستانه مرگ قرار گرفت.

من در کنار او نشسته بودم و او در حال رحلت از دنیا، بی هوش شد؛ هنگامی که به هوش آمد، صدا زد ای ابو بصیر! یار بزرگوارت به عهد خود وفا کرد! این سخن را گفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

مدتی بعد به زیارت خانه خدا رفتم؛ سپس برای زیارت امام صادق علیه السلام به در خانه آن حضرت آمدم و اجازه ورود خواستم؛ هنگامی که وارد شدم در حالی که یک پای من در دالان خانه و پای دیگرم در حیاط خانه بود، امام علیه السلام بدون مقدمه از داخل اطاق صدا زد ای ابو بصیر! ما به عهدی که با دوست تو کرده بودیم وفا کردیم! (او نیز به عهد خود وفا کرد.) (۳)

درست است که ممکن است این حدیث جنبه یک توبه عادی و معمولی داشته باشد، ولی با توجه به آلودگی فوق العاده آن مرد گنهگار و اعتراف خودش به این که بدون نظر و عنایت امام قدرت بر تصمیم گیری و نجات از چنگال شیطان را نداشت، این احتمال بسیار قوی به نظر می رسد که این انقلاب و دگرگونی در آن مرد آلوده ولی آماده، با تصرف معنوی امام صورت گرفت؛ زیرا در اعماق قلبش نقطه روشنی از ولایت داشت و همان نقطه و رانی سبب شد که امام علیه السلام به او توجه و در او تصرفی کند و او نجات یابد!

نمونه دیگری از این تاثیر معنوی و ولایت تکوینی در تهذیب نفوس آماده همان موردی است که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل می کند، می گوید:

در آن هنگام که موسی بن جعفر علیه السلام در زندان هارون بود؛ هارون کنیزی زیبا و صاحب جمال به خدمتش فرستاد (البته در ظاهر برای خدمت بود و در باطن به پندار خودش فریب دادن امام علیه السلام از طریق آن کنیز بود) هنگامی که امام متوجه او شد، همان جمله ای را که سلیمان علیه السلام در مورد هدایای ملکه سبا گفته بود بیان فرمود: بل انتم بهدیتکم تفرحون؛ شما هستید که بر هدایایتان خوشحال می شوید! (۴)

سپس افزود: من نیازی به این کنیز و مانند آن ندارم .
هارون از این مساله خشمناک شد، فرستاده خود را نزد آن حضرت فرستاد و گفت به او بگو
ما با میل و رضای تو، تو را حبس نکردیم؛ و با میل تو، تو را دستگیر نساختمیم؛ کنیزک را
نزد او بگذار و برگرد !
مدتی گذشت، هارون خادمش را فرستاد تا از وضع حال کنیز با خبر شود. (آیا توانسته است
در امام نفوذ کند یا نه؟) خادم برگشت و گفت کنیز را در حال سجده برای پروردگار دیدم!
سر از سجده بر نمی داشت و پیوسته می گفت: قدوس سبحانك سبحانك !
هارون گفت :به خدا سوگند موسی بن جعفر علیه السلام او را سحر کرده! کنیز را نزد من
بیاورید! هنگامی که او را نزد هارون آوردند بدنش (از خوف خدا) می لرزید و چشمش به
سوی آسمان بود .

هارون گفت: جریان تو چیست؟
کنیز گفت: من حال تازه ای پیدا کرده ام؛ نزد آن حضرت بودم و او پیوسته شب و روز نماز
می خواند؛ هنگامی که سلام نماز را گفت در حالی که تسبیح و تقدیس خدا می کرد، عرض
کردم مولای من! آیا حاجتی داری انجام دهم؟ فرمود: من چه حاجتی به تو دارم؟ گفتم: مرا
برای انجام حوائج شما فرستاده اند !

اشاره به نقطه ای کرد و فرمود اینها چه می کنند؟ کنیز می گوید: من نگاه کردم، چشمم به
باغی افتاد پر از گلها که اول و آخر آن پیدا نبود؛ جایگاههایی در آن دیدم که همه با
فرشهای ابریشمین مفروش بود؛ خادمائی بسیار زیبا که مانند آنها را ندیده بودم آماده
خدمت بودند؛ لباسهای بی نظیری از حریر سبز در تن داشتند، و تاجهایی از در و یاقوت بر
سر، و در دستهایشان ظرفها و حوله هایی برای شستن و خشک کردن بود؛ و نیز انواع
غذاها را در آنجا آماده دیدم؛ من به سجده افتادم و همچنان در سجده بودم تا این خادم مرا
بلند کرد، هنگامی که سر برداشتم خود را در جای اول دیدم !

هارون گفت: ای خبیثه! شاید سجده کرده ای و به خواب رفته ای و آنچه دیدی در خواب
دیدي! کنیز گفت: نه به خدا قسم ای مولای من! من قبلا این صحنه ها را دیدم، سپس به
خاطر آن سجده کردم! هارون الرشید به خادم گفت: این زن خبیث را بگیر و نزد خود نگاه
دار، تا احدی این داستان را از او نشنود !

کنیز بلافاصله مشغول نماز شد؛ هنگامی که از او سوال کردند چرا چنین می کنی؟ گفت: این
گونه عبد صالح (موسی بن جعفر علیه السلام) را یافتم. هنگامی که توضیح بیشتری
خواستند، گفت: در آن زمان که آن صحنه ها را دیدم حوریان بهشتی به من گفتند: از بنده
صالح خدا دور شو تا ما وارد شویم، ما خدمتکار او هستیم نه تو! کنیز پیوسته در این حال
بود تا از دنیا رفت. (۵)

در این داستان به نمونه دیگری از نفوذ معنوی امام علیه السلام در کنیزی که آمادگی برای
پرورش و تربیت روحی داشت برخوردار می کنیم که تاثیر معنوی و هدایت روحانی پیشوای
بزرگی مانند موسی بن جعفر علیه السلام را در دست پروردگان خود به روشنی بیان می
کند .

کوتاه سخن این که، در تاریخ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم: مواردی
دیده می شود که افرادی با يك برخورد با آنان، بکلی دگرگون شدند و تغییر مسیر دادند ؛
تغییراتی که برحسب ظاهر و با اسباب عادی امکان پذیر نبوده است. این نشان می دهد که
آن انسانهای کامل عنایتی در حق این اشخاص کرده و آنان را دگرگون ساخته اند؛ و ما از
این تصرف، به نوعی ولایت تکوینی تعبیر می کنیم .

بدیهی است این عنایات، بی حساب نیست و حتما نقطه قوتی در شخص مورد عنایت وجود
داشته که مشمول عنایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سخنی از علامه شهید مطهری

در اینجا رشته سخن را به دست علامه شهید، مرحوم مطهری، می سپاریم. او در کتاب ولاءها و ولایتها می گوید: این دو واژه معمولاً در چهار مورد استعمال می شود: ولاء محبت (عشق و علاقه به اهل بیت)، و ولاء امامت به معنی الگو قرار دادن امامان برای اعمال و رفتار خویش، و ولاء زعامت به معنی حق رهبری اجتماعی و سیاسی امامان، و ولاء تصرف یا ولاء معنوی که بالاترین مراحل، ولاء تصرف است.

سپس بعد از توضیحاتی درباره معنی اول و دوم و سوم، به توضیح معنی چهارم می پردازد که مربوط به بحث ما است؛ می گوید: ولایت یا تصرف معنوی نوعی اقتدار و تسلط فوق العاده تکوینی است؛ به این معنی که، انسان بر اثر پیمودن طریق عبودیت و بندگی خدا، به مقام قرب معنوی الهی نائل می گردد؛ و نتیجه وصول به این مقام این است که به صورت انسان کاملی در می آید که قافله سالار معنویات، مسلط بر ضمائیر، و شاهد بر اعمال، و حجت زمان می شود! از نظر شیعه در هر زمان يك انسان کامل که نفوذ غیبی بر جهان و انسان دارد و ناظر بر ارواح و قلوب است وجود دارد که نام او حجت خداست.

مقصود از ولایت تصرف یا ولایت تکوینی این نیست که بعضی از جهال پنداشته اند که انسانی از انسانها سمت سرپرستی و قیمومیت نسبت به جهان پیدا کند، بطوری که او گرداننده زمین و آسمان و خالق و رازق از جانب الله بوده باشد! درست است که این اعتقاد شرك نیست و شبیه چیزی است که قرآن درباره ملائکه مدبرات امر و مقسمات امر را به اذن الله بیان فرموده، ولی قرآن به ما می گوید: مساله خلقت و رزق را و زنده کردن و میراندن و غیر آن، به غیر خدا نسبت ندهیم. بلکه منظور این است که انسان کامل به خاطر قرب به پروردگار به جائی می رسد که دارای ولایت بر تصرف در (بعضی امور) جهان می شود.

سپس می افزاید: در اینجا کافی است که اشاره اجمالی به این مطلب بنمائیم و پایه های این طرز فکر را با توجه به معانی و مفاهیم قرآنی روشن سازیم تا گروهی خیال نکنند که این يك سخن قلندری است. شك نیست که مساله ولایت به معنی چهارم از مسائل عرفانی است، ولی این دلیل نمی شود که چون يك مساله عرفانی است مردود قلمداد شود. سپس با توضیحات فراوانی درباره قرب خداوند و آثار آن چنین نتیجه گیری می کند: بنابراین محال است که انسان بر اثر طاعت و بندگی و پیمودن طریق بندگی خدا به مقام فرشتگان نرسد، یا بالاتر از فرشته نرود، و یا لااقل در حد فرشتگان از کمالات هستی بهره مند نباشد (فرشتگانی که قدرت تدبیر و تصرف در جهان هستی به اذن الله دارند (6)). از این سخن می توان چنین نتیجه گرفت که رابطه معنوی با این انسانهای کامل می تواند سبب نفوذ و تصرف آنان در انسانها آماده گردد؛ و تدریجاً آنها را از ردائل اخلاقی دور کرده و به فضائل و کمالات نزدیک سازد.

سوء استفاده ها

همیشه و در هر عصر و زمان و در میان هر قوم و ملتی، از مفاهیم صحیح و سازنده سوء استفاده هائی شده است؛ ولی هرگز این بهره گیریهای نادرست لطمه ای به صحت و قداست اصل مطلب نمی زند. مساله رهبری اخلاقی و لزوم استفاده از اساتید عمومی و خصوصی برای بهتر پیمودن راه تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله نیز از این قاعده کلی مستثنا نبوده است.

گروهی از صوفیه خود را به عنوان مرشد، شیخ، پیر طریقت و قطب عنوان کرده و افراد را به پیروی بی قید و شرط از خود دعوت می کنند، و تا آنجا پیش رفته اند که گفته اند اگر از پیر طریقت کارهایی که بر خلاف شرع بیینی زنهار، که خرده نگیری، چرا که با روح تسلیم در برابر او مخالفت دارد! غزالی که تمایل او به صوفیه از کلماتش در فصول مختلف کتاب احیاءالعلوم نمایان است، و فرق صوفیه او را از بزرگان خویش می شمارند، در فصل ۵۱ از جلد پنجم احیاءالعلوم، در باب پنجم، چنین می گوید: ادب مریدان، در برابر شیوخ خود در نزد صوفیه از مهمترین آداب است؛ مرید در برابر شیخ باید مسلوب الاختیار! باشد و در جان و مال خویش جز به فرمان او تصرف نکند.... بهترین ادب مرید در برابر شیخ، سکوت و خمود و جمود است؛ تا این که شیخ خودش آنچه را از کردار و رفتار صلاح می داند به او پیشنهاد کند... هرگاه کار خلافی از شیخ ببیند و مطلب بر او مشکل شود، به یاد داستان موسی و خضر بیفتد که خضر اعمالی انجام داد که موسی آنها را منکر می شمرد ولی هنگامی که خضر سر آن را فاش کرد، موسی از انکارش بازگشت؛ بنابراین، شیخ هر کاری انجام دهد، عذری به زبان علم و حکمت دارد! (۷) شیخ عطار در شرح حال یوسف ابن حسین رازی می نویسد: هنگامی که ذی النون مصری (مرشد او) به او دستور داد که از مصر خارج شده و به شهر خود بازگردد، یوسف دستوری از او خواست؛ ذی النون گفت: هر چه خوانده ای فراموش کن! و هر چه نوشته ای بشوی تا حجاب برخیزد!

از ابو سعید نقل شده که (به مریدان) می گفت: راس هذا الامر کبس المحابر و خرق الدفاتر و نسیان العلم؛

اساس این کار (تصوف) جمع کردن دوات و مرکب و پاره کردن دفترها (و کتابها) و فراموش نمودن علم است! (۸)

در حالات ابو سعید کندی آمده است که در خانقاهی منزل داشت و در جمع درویش به سر می برد و گاهی در پنهانی به حوزه درس وارد می شد؛ روزی در خانقاه دواتش از جیش بیرون افتد و رازش کشف شد (و معلوم شد دنبال تحصیل علم است)؛ یکی از صوفیان به او گفت: عورت خویش را پنهان دار! (۹) بی شک جوی که بر آن خانقاه حاکم بود نتیجه تعلیمات مرشد و راهنمای آن جمع است.

این در حالی است که در حدیث معروف و مشهوری که در اسلام آمده است می خوانیم که امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: وزن مداد العلماء بدماء الشهداء فی ریح مداد العلماء علی دماء الشهداء؛ روز قیامت مرکبهای (نوک قلمهای) علما و دانشمندان با خونهای شهیدان در ترازوی سنجش اعمال مقایسه می شود و مرکبهای دانشمندان بر خونهای شهیدان برتری می گیرد! (۱۰)

بین تفاوت راه از کجاست تا به کجا!

برای این که روشن شود هنگامی که کار به دست نااهل بیفتد چگونه از يك مساله منطقی و شرعی با ایجاد تحریفها و دگرگونیها سوء استفاده می شود، کافی است که به سخنی که کیوان قزوینی (ملقب به منصور علیشاه که خود از اقطاب صوفیه بود) در حدود اختیار قطب، آورده است، توجه کنید!

او می گوید: حدود ادعای قطب ده ماده است:

1- من دارای همان باطن ولایت هستم که خاتم الانبیاء داشت! ... جز این که او مؤسس بود و من مروج و مدیر و نگهبانم!

2- من می توانم عده ای را تکمیل کنم به گونه ای که روح قبائح را در تن آنها بمیرانم یا از تن آنها بیرون کرده به تن دیگران (کفار) ببندازم!

3- من از قیود طبع و نفس آزادم!

4- همه عبادات و معاملات مریدان باید به اجازه من باشد!

5- هر نامی را که به مریدان تلقین کنم و اجازه دهم به دل یا به زبان بگویند، آن اسم خدا می شود و بقیه از درجه اعتبار ساقط است!

6- معارف دینی و عقائد قلبی اگر با امضاء من باشد مطابق واقع است، والا عین خطاست!

7- من مفترض الطاعة و لازم الخدمة و لازم الحفظ هستم!

8- من در عقائد خود آزادم!

9- من همیشه حاضر و ناظر احوال قلبی مریدم!

10- من تقسیم کننده بهشت و دوزخم! (۱۱)

این سخنان که به هذیان شبیه تر است تا به بحث منطقی، گرچه شاید مورد قبول همه صوفیان نباشد ولی همین اندازه که می بینیم کسی که خود را قطب می دانسته به خود اجازه می دهد چنین ترهاتی بگوید و چنان اختیاراتی برای اقطاب قائل شود که حتی پیامبران بزرگ الهی مدعی آن نبودند؛ کافی است که بدانیم سوء استفاده کردن از مساله نیاز به معلم و مربی در امر سیر و سلوک و تهذیب اخلاق ممکن است چه عواقب شومی به بار آورد.

این ادعاها که قسمتی از آن مخصوص انبیاء است و قسمتی از آن را هیچ پیامبر و امامی هم ادعا نکرده، هرکس مختصر آگاهی نسبت به مسائل مذهبی داشته باشد متوجه عمق خطر فاجعه می کند.

اگر کتابهای اهل تصوف را مانند: تذکرة الاولیاء شیخ عطار و تاریخ تصوف و نفحات الانس و بعضی از بحثهای احیاء العلوم را به دقت بررسی کنیم به ادعاهائی در مورد اقطاب برخورد می کنیم که راستی و حشمتناک است؛ و همین امور است که محققان علم کلام و فقهای شیعه را وا داشته است که در مقابل این گروه موضع گیری های سختی داشته باشند؛ همان موضع گیری هایی که گاه برای افراد ناآگاه ناراحت کننده است، ولی آگاهان می دانند که اگر جلو این ادعاها رها شود، کاری بر سر اصول و فروع اسلام و اخلاق می آورند که چیزی از آن باقی نمی ماند!

در اینجا به پایان بحث درباره کلیات مسائل اخلاقی در سایه آیات قرآن مجید می رسیم؛ بحثهایی که اساس و پایه های اصلی در علم اخلاق و تهذیب نفس را تشکیل می دهد و در پرتو آن راههای روشنی به سوی بحثهای آینده که از تك تك فضائل و ردائل اخلاقی سخن می گوید، گشوده می شود.

بارالها!

رسیدن به اوج فضائل اخلاقی و راه یافتن بر بساط قرب ذات پاك تو، جز به یاری تو ممکن نیست؛ ما را در این راه یاری فرما! و به مقام قرب عباد صالحین خود برسان! او صاحب نفس مطمئنه ای بگردان که شایستگی خطاب فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی را پیدا کنیم!

خداوندا!

دام شیطان بسیار سخت و سهمگین است، و هوای نفس دشمن خطرناکی است؛ ردائل اخلاقی همچون خارهای

جانگداز مغیلان روح ما را آزار می دهد، تنها عنایات خاص تو است که می تواند ما را از چنگال آن دام و آن هوی و هوسها و آن خارهای جانگداز رهایی بخشد .
پروردگارا !

در پایان این سخن، خود را به تو می سپاریم و دعای معروف و بسیار پر محتوای پیامبر گرامی ات را زمزمه می کنیم و می گوئیم: اللهم لاتکنلی الی نفسی طرفة عین ابدی (۱۲)
پایان جلد اول اخلاق در قرآن

24/3/1376

برابر با هشتم صفر ۱۴۱۸

هرگونه اظهار نظر در مورد این کتاب را به آدرس ناشر ارسال فرمائید. متشکریم

پی نوشتها

- 1-سوره احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶ .
- 2-نقل با تلخیص و اقتباس از اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۶۹، حدیث ۳ .
- 3-بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۱۴۵، حدیث ۱۹۹ .
- 4-سوره نمل، آیه ۳۶ .
- 5-بحار الانوار، جلد ۴۸، صفحه ۲۳۹ - مناقب، جلد ۳، صفحه ۴۱۴ (با کمی تلخیص).
- 6-کتاب ولاءها و ولایتها، صفحه ۵۶ به بعد .
- 7-احیاء العلوم، جلد ۵، صلفحه ۱۹۸ تا ۲۱۰ (باتلخیص).
- 8-اسرار التوحید، صفحه ۳۲ - ۳۳، چاپ تهران .
- 9-نقد العلم والعلماء، صفحه ۳۱۷ .
- 10-بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۶، حدیث ۳۵ .
- 11-استوار نامه، صفحات ۹۵ تا ۱۰۶ (باتلخیص).
- 12-بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۴ .